ایران

در سپیده دم تاریخ

نوشتهٔ

جورج کامرون

ترجمهٔ

حسن انوشه

@yehbaghalketab

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ایران
در سپیده دم تاریخ

تألیف
جورج کامرون

ترجمهٔ
حسن انوشه

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۱۳۴

چاپ اوّل: ۱۳۶۵

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

چهارهزار نسخه از این کتاب درچاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد.

کلیهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
دربارهٔ نویسنده کتاب	هفت
پیشگفتار	۱
بخش یکم – سرزمین و مردم ایران	۵
بخش دوم – مراحل نخستین دورهٔ تاریخی	۲۱
بخش سوم – فرمانروایان بابل و شاهان سیماش	۳۷
بخش چهارم – پیامبران عیلام، سیماش و شوش	۵۳
بخش پنجم – میان‌پردهٔ کاسیها	۶۹
بخش ششم – شاهان اتزان و شوش	۷۵
بخش هفتم – شکوه امپراتوری عیلام	۸۵
بخش هشتم – هند و ایرانیان در کوههای زاگرس	۱۰۵
بخش نهم – پادشاهی عیلام جدید	۱۱۹
بخش دهم – سرکرده‌های مادی و پارسی	۱۳۹
بخش یازدهم – زوال عیلام	۱۴۱
بخش دوازدهم – مادها و پارسیان	۱۶۱
جداول	۱۷۳
یادداشتها	۱۷۷
فهرست اعلام	۲۲۳

دربارهٔ نویسندهٔ کتاب

جورج گلن‌کامرون، ایرانشناس آمریکایی، در ۱۹۰۵ متولد شد. در دانشگاه شیکاگو تحصیل‌کرد. مدتی در مؤسسهٔ زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو به‌تدریس اشتغال داشت. در۱۹٤۸ استاد تمدنهای شرق نزدیك ورئیس‌کرسی‌تتبعات شرقی‌دانشگاه میشیگان‌شد. درحفاریهای‌علمی‌ایران، مخصوصاً بیستون‌وتخت‌جمشید شرکت داشته‌است ودرسالهای ۱۹٤۰ – ۱۹٤۸ سردبیری«مجلهٔ تتبعات‌شرق‌نزدیك» راکه دنبالهٔ «مجلهٔ آمریکایی زبانهای سامی»بود بعهده داشته‌است. کامرون در۱۹۷۸ درگذشت.

جورج‌کامرون ازبزرگترین‌صاحب‌نظران‌تاریخ ایران‌باستان‌است. دیاکونوف، مؤلف‌کتاب «تاریخ ماد»، او را بزرگترین‌کارشناس تاریخ عیلام می‌خواند. کامرون از متخصصان برجستهٔ زبان عیلامی بود، متأسفانه «دستورزبان عیلامی» اوهنوز منتشر نشده‌است. کشف‌الواح تخت‌جمشید نیز مدیون اوست: مجموعهٔ سی‌هزار لوح‌گلین به زبانهای عیلامی وآرامی‌که چگونگی بنای تخت‌جمشید را بازگو می‌کند وازنظر تاریخ اجتماعی واقتصادی ایران‌باستان حائز اهمیت بسیار است. کامرون حاصل تحقیقات خود از این‌کشف مهم را درسال ۱۹٤۸ تحت‌عنوان «الواح تخت‌جمشید» منتشرکرد. خدمت مهم دیگرکامرون به‌تاریخ ایران، بازخوانی کتیبهٔ بیستون است. رالینسون، ایرانشناس انگلیسی، در ۱۸۳۵ ازاین‌کتیبه نسخه‌ای برداشت وموفق به‌کشف رمز خط میخی زبان فارسی باستان‌گردید. این‌کشف، علی‌الاطلاق، یکی‌از بزرگترین‌کشفیات تاریخ‌زبانشناسی است وچون متن‌کتیبه علاوه بر زبان فارسی باستان ترجمهٔ عیلامی واکدی رانیز بهمراه دارد، بااین‌کشف، رمز خطوط میخی این دو زبان که تا آن‌زمان ناخوانا مانده‌بودکشف شدوتاریخ‌نگاری شرق نزدیك یکسره دگرگون‌گردید. نسخه‌ای‌که رالینسون ازکتیبهٔ بیستون برداشته بود، در برخی جاها ناقص ونادرست وناخوانا بود. پس‌از او دانشمندان چندی در

نسخه‌برداری وبازخوانی کتیبه کوشیدند ولی‌کار جدی دراین زمینه را کـامرون آغازکرد وبه‌سرانجام رساند. او درسال ۱۹۴۸ ازسوی دانشگاه میشیگان بـرای انجام تحقیقات در بیستون به‌ایران آمد. درطی صدسالی‌که اززمان نسخه‌برداری رالینسون می‌گذشت، کتیبهٔ بیستون ازگزند باد وباران آسیب بسیاری دیده بود. کامرون باعکسبرداری رنگی وکلیشه‌برداری با کائوچوی مایع توانست نسخهٔدقیقی ازکتیبه فراهم آورد. حاصل تحقیقات اوکه طی سه‌مقالهٔ مهم به‌چاپ رسید، مبنای کتاب کِنت تحت‌عنوان «زبان فارسی باستان: دستور، متون، لغت‌نامه» که‌مهمترین کتاب دستور زبان فارسی باستان است،گردید. بعداً متن‌اکدی کتیبه نیزکه بوسیلهٔ کامرون خوانده شده‌بود بوسیلهٔ یکی‌از شاگردانش منتشر شد. سرانجام کامرون متن‌کامل عیلامی کتیبهٔ بیستون را نیز در ۱۹۶۰ منتشر کرد.

کتابی‌که اینك تحت‌عنوان «ایران در سپیده‌دم تاریخ» به‌زبان فارسی‌منتشر می‌شود، در ۱۹۳۶ میلادی یعنی پنجاه‌سال پیش منتشر شد. عنوان انگلیسی‌کتاب «History of Early Iran» است‌که‌می‌توان‌آن‌را «تاریخ‌اوایل ایران»(در دائرةالمعارف مصاحب «تاریخ اوایل عیلام»؟ آمده) یا «تاریخ ایران نخستین» ترجمه‌کرد. این عنوان در مطبوعات فارسی «تاریخ ایران قدیم» یا «تاریخ ایران‌باستان» نیز ترجمه شده‌است. هیچکدام ازاین عناوین رسا نیست. تاریخ اوایل ایران یا تاریخ ایـران نخستین ترکیبی نامأنوس است وتاریخ ایران قدیم یا ایران باستان نیز مبهم است و دامنه وحدودکتاب را آشکار نمی‌کند. کتاب‌کامرون تاریخ ایران را، تا آغاز مادها وهخامنشیان ـ یعنی تا آمدن آریاییان به‌ایران ـ بازگو می‌کند وتنها فصلی‌کوتاه دربارهٔ این دوسلسله‌که معمولا تاریخ ایران را با آن آغاز می‌کنند دارد. این فصل البته باتمام‌کوتاهی از دقتی بی‌نظیر برخوردار است. کتاب‌کامرون در واقع سپیده‌دم تاریخ ایران است، از دورانی سخن می‌گویدکه هنوز درایران ناشناخته باقی‌مانده است وبا اینکه پنجاه‌سال ازتألیف این‌کتاب می‌گذرد ودراین مدت تحقیقات بسیار بوژه دربارهٔ ایران قبل‌از تاریخ انجام‌گرفته، هنوزهم ارزش خود را بخصوص در مورد تاریخ عیلام همچنان حفظ‌کرده‌است.

پیشگفتار

تاریخهایی که‌دربارهٔ ایران نوشته شده‌اند علی‌الرسم‌با کوروش‌پارسی آغاز می‌شوند و عموماً با اسکندرمقدونی پایان می‌گیرند. در حال حاضر اثر یگانه‌ای که به‌گونه‌ای جامع به‌تاریخ فلات ایران پیش از استیلای کوروش بر این سرزمین بپردازد دردست نیست. این امر بسیار مایهٔ تأسف است، زیرا هیچ پژوهشگرجدی خاور نزدیك باستان نمی‌تواند تاریخ عیلام را که بخشی از فلات ایـران است نادیده بگیرد. بررسی حاضر می‌کوشد تا معلوماتی دربارهٔ تاریخ نخستین عیلام و ایران به‌دست دهد به‌گونه‌ای که در عین حال کـه برای پژوهندگان سودمند است برای خوانندگان عادی نیز فهم‌پذیر و دریافتنی باشد.

چند سال پیش نگارنده به‌خاستگاه و تاریخ مادهای ایرانی علاقه‌مندگردید. پس از یك بررسی کوتاه آشکارگردید که امپراتوری مادها دریك چشم‌انداز تاریخی گسترده‌تراز آنچـه تا کنون‌گمـان می‌رفته جای می‌گیرد و خاستگـاه مادها و نیز پارسیان را نمی‌توان ازتاریخ فلات ایران پیش ازدرآمدن ایرانیان به‌صحنهٔ تاریخ جدا ساخت. کـوشش برای‌گشودن راز تاریخ‌گسترده‌تر خـود بخـود به‌بررسی زبانهایی می‌انجامد، کـه تا آنجا کـه ما می‌دانیم در ایـن سرزمین به‌آنها تکلم می‌کردند. چون پادشاهان ایران باستان کتیبه‌های خود را به‌سه زبان، فارسی باستان؛

بابلی؛ و عیلامی می‌نوشتند، از این روی نخستین گام تطبیق دادن واژه‌های فارسی باستان به‌دو زبان دیگر بود، به‌یاری شناخت کامل این زبان و از راه مقایسه با زبان اکدی می‌توان زبان عیلامی اخیر را فهم‌پذیر و روشن ساخت. در پی آن می‌بایست به‌گردآوری یك واژه‌نامهٔ عیلامی پرداخت که همهٔ فنون انتشاریافته را در بر گیرد. سرانجام، برای اینکه بتوان تصویری را که به‌دست آمده روشن ساخت می‌بایست یافته‌های درخور و شایسته از سرزمین میاندو رود را برای تأیید آگاهیهایی که در گذشته، آنها را نادیده گرفته یا توجه چندانی به آنها نکرده‌اند بدقت بررسی کرد.

نگارنده نمی‌تواند مدعی باشد که از نتایج به‌دست آمده کاملاً خرسند است. تا سالهای اخیر خاکبرداریهایی چندانی در ایران انجام نیافته بود. کمی پژوهشهای باستانشناختی در ایران تا اندازهٔ زیادی مانع دریافت و فهم تاریخی شده است. بررسیهایی که در تل شوش عیلام انجام گرفته بسیار پربار و سودمند بوده است. و جای سخن نیست که جاهای دیگر و حتی جالبتری در فلات ایران وجود دارد که معلومات تازه‌ای به‌دانسته‌های ما می‌افزایند. تا هنگامی که بیشترینهٔ بار بر دوش باستانشناسی نهاده است بیشتر تاریخ ایران بزرگتر در دل تپه‌ها و پشته‌هایی که بقایای شهرهای ویران گذشته‌اند نهفته خواهد ماند. اما بی گزاف می‌توان گفت که پژوهشهای آینده با تصویر تاریخی هماهنگ و منطبق خواهد بود و باید نیز باشد تا آنجا که نتایج خود را به‌تاریخ عیلام پیوند خواهند زد. می‌توان مسلم گرفت که اکنون باستانشناسی تاریخ عیلام در محدوده‌های تنگ و بسته‌ای به‌نتایج قطعی می‌رسد و شالودهٔ استواری برای تمامی تاریخ آیندهٔ فلات ایران، تا هزارهٔ نخست پیش از میلاد به‌دست خواهد داد. بنیادگرفتن کتاب حاضر به‌الهام استاد آلبرت‌تن آیك اولمستد استاد تاریخ مشرق مؤسسهٔ شرق شناسی دانشگاه شیکاگو بوده است. وی از آنچه که گهگاه ذخیرهٔ پایان‌ناپذیر دانش و معرفت می‌نمود، غالباً تکه‌های پراکندهٔ یافته‌های تاریخی را در کنارهم نهاده و از مجموعهٔ آنها کلی یکپارچه ساخته است. وی که به‌واسطهٔ داشتن شایستگی و توانایی بی‌مانند هر حقیقت مفرد را در ارتباط آن با تمامی تصویر می‌دید چشم‌اندازی به‌بررسی حاضر

1– Albert Ten Eyck Olmstead

داده است که هـرگـز بهتر از آن نمی‌توانست برای آن حاصل آید. از یادداشتها و دستنویسها و بالاتـر از آن از گفت‌وشنودها، انتقادات و پیشنهادهای ایشان در هر مرحله از پیشرفت کار این کتاب چندان بهره گرفته‌ام که نمی‌توانش بر زبان آورد. در ساعاتی کـه گرفتار حیرت و سرگـردانـی بوده‌ام از ایشان دلگرمی یافته‌ام، و یاریهای بیدریغ ایشان از سنگینی کارم بسیار کاسته است.

پروفسور آرنو پوبل[1] واستادف. دبیلو. گیرز[2] آراء و نظراتشان را دربارهٔ مسائل تاریخی وترجمه‌های اصلاح شده‌ای را که از اسناد تاریخی کرده‌اند در اختیار من که هم شاگردشان هستم و هم دوستشان، گذاشته‌اند. پروفسور گیرز و دکتر آی. ج. گلب[3] با خواندن دستنویس کتاب حاضر و دادن پیشنهادها خدمت بزرگی به‌من کرده‌اند. شوق و ذوق ومهر زندگی کاستی‌ناپذیر پروفسور م. اسپرنگلینگ[4] غالباً مرا درلحظات نومیدی‌دل وجرئت‌داده‌اند. دیگر اعضای مؤسسهٔ شرق‌شناسی وبخش زبانها و ادبیات شرق کمتر از این با من مهربانی نکرده‌اند. از مؤسسهٔ شرق‌شناسی و مدیر آن پروفسور جیمز ه. بریستد[5] و نیز انتشارات دانشگاه شیکاگو که موجبات نشر شایستهٔ نتایج کارم را فـراهم ساخته‌اند سپاسگـزارم. از دکتر ت. ج. آلن[6]، همکار ویـراستار انتشارات مؤسسه بـه‌خـاطر ویـرایش دقیق کتاب حاضر بسیار سپاسگزارم. پیش از همه، یاریهای همسرم را که این کتاب به‌ایشان اهدا شده است سپاس می گویم.

1– Arno Poebel
2– F. W. Geers
3– I. J. Gelb
4– M. Sprengling
5– T. G. Allen
6– James H. Breasted

بخش یکم

سرزمین و مردم ایران

ایران فلاتی با فرورفتگیهای بزرگ فراوان است که در پناه دو رشته‌کوه قرار گرفته که شکوهمندانه از بلندیهای هزار شاخهٔ ارمنستان در شمال هلال خصیب امتداد یافته‌اند. یك شاخه که رشتهٔ بلندی به‌نام البرز است در موازات کران جنوبی دریای‌خزر به‌سوی مشرق پیش می‌رود و بلندترین فرازای آن‌ستیغ برکشیدهٔ دماوند است. این رشته‌که همچنان راهش را به‌سوی مشرق ادامه می‌دهد در دشتهای خراسان رفته‌رفته از فرازایش می‌کاهد و سرانجام به‌رشته کوهی که از روبرو می‌آید، یعنی رشتهٔ هندوکش که ازکوههای پامیر یا «بام دنیا» جدا می‌شود می‌رسد. شاخهٔ دوم که رشته‌کوههای زاگرس خوانده می‌شود، اندکی در جهت جنوب شرقی پیچ می‌خورد. آنگاه با پیچی هنوز بیشتر به‌سوی جنوب پیش می‌رود. این‌کوه در رشته‌های موازی متعدد ازکران شرقی سرزمین حاصلخیز بابل می‌گذرد، برکرانهٔ شرقی خلیج‌فارس سدی زیبا و پرجاذبه و تقریباً گذرناپذیر می‌سازد، و پس ازآنکه در نواحی کم‌جمعیت مجاور اقیانوس هند پیش می‌رود،

با چرخشی تند ازطریق بلوچستان وافغانستان راه شمال را پیش می‌گیرد وسرانجام به‌کوههای دیگری کـه مانند هندوکش همچون پرهٔ چرخی از محور پامیر جدا می‌شوند می‌پیوندد.

این رشته‌کوهها که در دو جانب فلات کشیده شده‌اند از روزگاران بسیار دور نقاط قوت و ضعف ایران بوده‌اند. ذخایر فلزات و سنگها، زروسیم، سرب و مس، سنگ لاجورد و عقیق از ایـن کوهها بـه‌دست می‌آیند. سنگ آذرین و شیشهٔ معدنی که هر دو در جهان باستان از ارزش فراوانی برخوردار بودند و در پی فعالیت آتشفشانی اواخر دورهٔ پلیوسن* به‌بیرون فوران کرده بودند ازاین کوهها استخراج می‌شدند. سرانجام، رودخانه‌های ایران که بشتاب از تنگه‌ها وگردنه‌های هراس‌انگیز می‌گذرند و از بلندیهای کوهها به‌زمین هموار می‌رسند هزاران کیلومترمربع از خاك خشك و بایر را بارآور می‌سازنـد و در هزاران کیلومترمربع دیگر ویرانی به‌بار می‌آورند. گل‌ولایهایی کـه این رودخانه‌هـا در طی دوره‌های یخبندان و ریزش باران با خودآوردند در یك حوضهٔ داخلی اندوخته‌گردیدند و پوشیده ازآبی شدند کـه چون بادها بـه‌روبیدن ماسه‌ها پرداختند تبخیر گـردید. بنابراین، چیزی که روزگاری دریایی بزرگ بود به‌شنزارهای بیحاصل و بیابانهای نمك مبدل شده. بیشترینهٔ خاك ایران درسراسر سال بیابان است، چنانکه با فرا- رسیدن تابستان نواحی پهناوری که در بهار سرسبز و خرم بودند به‌صورت زمین سوخته درمی‌آیند و سراسر فلات خشك و تفدیده می‌شود.

با داوری ازآنچه گفته‌آمد می‌توان براستی اندیشید که این سرزمین برای بیگانگان بی‌جاذبه ونامطبوع است. با این همه ایران حلقهٔ اتصال میان خاور دور

---

* pliocen، پنجمین دوره از دوران سوم از ازمنهٔ زمینشناسی، و چهارمین دوره اگرپالئوسن دورهٔ جداگانـه محسوب نشود. در ایـن دوره دریا از نواحی مختلف ایران برای آخرین دفعه پسروی کرده و رسوبهایی از نوع جوشسنگ باقی گـذاشته است که در جنوب غرب ایـران ضخامت آن بسیار زیاد و بـه طبقات بختیاری موسوم است. حرکات کوهزایی که ارتفاعات عمدهٔ ایران را باعث شده‌اند در این دوره شدیداً ادامه داشته است. آتشفشانهایی مانند دماوند، سهند، تفتان وراین در ایـن دوره فوران داشته‌انـد. نقل از دایرةالمعارف فارسی. ۱/۵۵۶ـم.

و خاورمیانه است. در دوره‌های تاریخی جابجایی کوچندگان ولشکرکشیهای جنگجویان بارها مرزهای این کشور را درنوردیده و این دست‌اندازیها بیگمان از گذشتهٔ تاریك پیش از تاریخ آغاز شده بود. بنابراین، شایسته است به‌راههایی که بی‌دشواری زیاد براین سرزمین می‌رسند نگاه دقیقتری بیندازیم.

دو راه پس از پیمودن قفقاز از طریق ارمنستان به‌آناطولی می‌رسند، اما راه سومی نیز وجود دارد که دسترسی به ناحیهٔ کرانه‌ای دریای خزر یا دره‌های کوهستانی زاگرس را میسر می‌سازد. این همان راهی بود که مثلاً سکاها در سدهٔ هفتم پیش ازمیلاد که به‌درون ماد و پارس رخنه کردند و برای مدتی آرایش‌سیاسی آسیای غربی را به‌براندازی تهدید نمودند از آن گذشتند.

اما برای کسانی که در بین‌النهرین سکونت داشتند همواره لازم بود که بر کوهنشینان بلندیهای زاگرس و فلات ایران چشم گمارند وراه بازرگانی با مشرق را باز نگهدارند. از این روی جنگجویان دشتها گهگاه موفق می‌شدند از شمار اندکی راههای سخت و دشوار که از زاگرس می‌گذشت بگذرند؛ در آن روزگاران نیز مانند اکنون پرآمدوشدترین راه بازرگانی و کشورگشایی جادهٔ بغداد-کرمانشاه-همدان بود. از شوخیهای سرنوشت اینکه این راه که پسندآشوریان بود روزی مورد بهره‌برداری دشمنانشان مادها قرارگرفت که از بلندیها فرودآمدند و پرستندگان آشور را فرمانگزار خویش کردند.

اما از مرزهای شمال شرقی، با وجود چندین رشته کوه که به‌موازات یکدیگر کشیده شده‌اند ورود به ایران نسبتاً آسان و بی‌مانع بود. انسانهایی با فرهنگ موستری* از این مرز گذشته بر ترکستان و آسیای میانه می‌رفتند یا از آنجا به‌این

* Mousterian منسوب به‌غار لوموستیه (Le Moustier) درولایت دوردونی جنوب غرب فرانسه. فرهنگ موستری نمایندهٔ غالب عصر کهن سنگی میانه است که زمان زندگی انسان نئاندرتال به‌شمارمی‌رود. در این عصر نخستین آثارمحل سکونت (مخصوصاً غارنشینی) دیده می‌شود. وآتش استعمال فراوان پیدا می‌کند. نئاندرتالها پستانداران ماقبل تاریخ را شکار می‌کردند وآثار بازماندهٔ فرهنگی ایشان که بیشتر در اروپا از زیر خاك بیرون آورده شده در شمال افریقا و فلسطین و سیبریه نیز دیده شده است. نقل باختصار از دائرةالمعارف فارسی. ۲/ ۱۷۳۹ـم.

سوی مرز می‌آمدند؛ واقوام هند وایرانی که در هزارهٔ دوم پیش از میلاد که دراین ناحیه برهم فراز آمده بودند سرانجام نخستین امپراتوریهای هند و ایرانی، یعنی پادشاهیهای ماد و پارس را پدیدآوردند. برخلاف مرزهای شمال شرقی مرزهای شرقی و جنوب‌شرقی تقریباً گذرناپذیر است؛ با این همه مناسبات فرهنگی میان ایـران و هند حتی در روزگاران پیش ازتاریخ را نیز می‌توان مشخص ساخت. و داریوش ایرانی برای مدتی درهٔ سند و پنجاب را در تصرف داشت.

مرز جنوبی ایران چنان ناگهانی با اقیانوس هند روبرو می‌شود که مردم این ناحیه از برخورداری از پیشهٔ دریانوردی بی‌بهره‌اند. در شمال غربی ایـن ناحیه رشته‌کوههایی که دنبالهٔ رشتهٔ زاگرس می‌باشند با نظمی تماشایی از شمال‌غربی به جنوب شرقی پیچ می‌خورند. این رشته‌ها را ردیفی از دره‌ها ازهم جدا می‌سازند وگردنه‌ها وگدوکهایی آنها را قطع می‌کند چندانکه‌گذر ازآنها دشواروبازرگانی از وجودآنها بسیار بی‌رونق وکساد است.

تنها یك بخش در این ناحیه راه‌آسانی برای دسترسی به‌خود فلات ایران، خلیج فارس و ناحیهٔ حاصلخیز و از دیرباز متمدن بـابـل دارد. این بخش، یعنی جلگهٔ شوش را از لحاظ جغرافیایی احتمالاً باید بخشی ازناحیهٔ بابل به‌شمار آورد. اما بازوی‌گشاده‌ای از زاگرس به‌اضافهٔ باتلاقهایی کـه از روزگاران دیریـن رأس خلیج‌فارس را دور می‌گرفتند این حوضهٔ هموار را ازدست‌اندازی نگه می‌داشتند. در شمال و شمال شرقی دیگر رشته‌های زاگرس کـه دارای قلل پر برف می‌باشند چندین رودخانهٔ پرآب از خود بیرون می‌دهند کـه زمین ایـن بخش را آبیاری می‌کنند. دو رشته از این رودخانه‌ها در مرکز جلگه با زوایایی راست به‌یکدیگر نزدیك می‌شوند، اما چندکیلومتر دورتر بار دیگـر ازهم دور می‌گردند. این دو رودخانه که یکی کرخه نام دارد به‌سوی جنوب غربی پیچ خورده در جهت ناحیهٔ بابل پیش می‌رود، و دیگری که دز خوانده می‌شود در جهت غربی جریان یافته به رودخانهٔ سومی به‌نام‌کارون می‌ریزد. در نقطه‌ای که‌کرخه و دز به‌نزدیکترین فاصله به‌یکدیگر می‌رسند در روزگار باستان شهری-شوش-برآوردند که در تاریخ بابل همانند تاریخ عیلام و ایران‌آوازه‌ای بلند یافت. این شهر که اکنون جز تلی ازآن

به‌جا نمانده، هنوز با زبانی گـویا از شکوهمندی و بزرگیش در روزگاران کهن سخن‌می‌گوید. اندازه‌های این شهر در هر پهلو حدود ۹۱۰ متر و بلندترین فرازای آن از سطح دشت پیـرامـون تقریبـاً ۳۶/۵ متر است. از زمستان ۱۸۹۷ میلادی وزارت آموزش همگانـی و هنرهای زیبای فـرانسه با اجازهٔ دولت آن کشور به خاکبرداری این محل پرداخته است؛ و هرسال گوشهٔ تازه‌ای از پردهٔ تاریخ مشرق در روزگارباستان رابالا زده یا برخی‌اندوخته‌های زیبا به‌گنجینهٔ با شکوه‌موزهٔ لوور افزوده است. اگرچند هنوز چندان خاکبرداری نشده، اما باید براین حقیقت تأکید ورزیم که شوش که در دشتی حاصلخیز واقع شده است بتنهایی هرگز نمی‌تواند پرده از رازهای سر بمهر تاریخ عیلام برگیرد. زیرا عیلامیان نخست مردمی کوه‌نشین بودند و در طی چندین دوره از تاریخ شوش تنها نقش کوچکی ایفا کردند، اما بازیگر اصلی نمایش انشان[1] بود که هنوز جای آن بدرستی روشن نشده است. بیگمان یکی از دلایل این بی‌اعتباری نسبی سیاسی آب وهوای ناحیهٔ شوش بود. در طی نه ماه از سال سراسر دشت را گرمای سوزان آفتاب می‌سوزاند و از میان می‌برد. شدت ایـن گرما چندان است کـه به‌سخن استرابون کـه می‌گوید مارها و سوسمارها در میانهٔ روز بی‌آنکـه بسوزند نمی‌توانند از پهنای خیابانها بگذرند تا اندازه‌ای اعتبار می‌بخشد. با این همه بیشتر مادهٔ کار و اسناد موجود برای بازسازی تاریخ سیاسی ایران در دورهٔ نخستین را باید شوش فراهم سازد. زیـرا هنوز از هیچ جای دیگری که به‌تاریخ عیلام مربوط باشد خاکبرداری نشده است.

بنابراین، ایران همان‌طور که شرحش گذشته زمینهٔ جغرافیایی چندانی برای دست زدن به‌کارهای بزرگ در تـاریـخ بـه‌دست نمی‌دهد، ایـن سرزمین برای «خوراك‌گردآوران[2]» بسیار مناسبتر بـود تا برای «خوراك‌فرآوران[3]»، زیرا ایران سرزمینی بود که برای چرای جانوران سازگار بود نه برای کاشت خاك آن. با این همه سابقهٔ نفوذ آن به‌پیش از تاریخ می‌رسد و همین نفوذ است که ما را به‌پرداختن به‌این بررسی برمی‌انگیزد.

گونه‌های ابزارهای سنگی متعلق به‌عصر کهن سنگی میانه در مرکزایران،

1– Anshan 2– Food–gatherers 3– Food–producer

شمال شرقی شیراز کنونی، نزدیك جایی که احتمالاً در آن ایام کرانه دریاچهٔ آب شیرین بزرگی بوده پیدا شده است. گمان رفته که انسان عصر کهن سنگی در یك مسیر کلی شمال‌غربی از دره‌های شمالی ایران گذشته از راه گردنه‌ها و آبکندهای سلیمانیه، رواندوز و نقاط شمالی وارد کردستان شد.[۱] ابزارهای انسان موستری، همانند ابزارهای دیگری که در فلسطین پیدا شده‌اند در غارهای نزدیك سلیمانیه به دست آمده‌اند.[۲] اگرچند مدارك کافی در دست نیست، اما اینقدر می‌توان گفت که اشغال این غارها مقارن با آخرین پیشروی یخبندان بوده است. تنها اتفاقی می‌تواند باشد که وجود دیگر ابزارهای موستری از نقاط گوناگون ایران تاکنون گزارش نشده است. زیرا این ابزارها در سراسر اروپا که در مغرب فلات ایران قرار دارد. در افریقا، فلسطین، هند، و حتی در منچوری به‌دست آمده است. ظاهراً انسان اورینیاکی* نیز که جانشین انسان رو بزوال موستری شده بود در کوههای زاگرس پناهگاهی یافته بود، چنانکه در دیگر نواحی شرق باستان نیز چنین پناهگاههایی پیدا کرده بود. اما در موردگونه‌های دیگر سنگهایی که دستورزی عصر کهن سنگی باشند مدرکی در دست‌نیست.

امکان دارد که ایران مرحلهٔ تکامل نوسنگی را طی کرده باشد، اما تا آخرین زیر تقسیم این دوره، معروف به‌دورهٔ «حجر و مس» که مس برای ساختن پیرایه استخراج می‌گردد، نمی‌توانیم دید روشنی دربارهٔ ایران به‌دست‌آوریم. پروفسور

---

* Aurignacian. منسوب به‌غاری در اورینیاك، درکوههای پیرنه. فرهنگی که به‌فرهنگ اورینیاکی شناخته است به‌انسان عصر کهن سنگی علیا مربوط است. محتمل است که مردمان دورهٔ فرهنگی اورینیاکی پس از آنکه فرهنگ مخصوص خود را در نقطه‌ای دیگر (شاید آسیا) تکمیل کردند به‌اروپا مهاجرت کرده باشند. نقل باختصار ازدایرةالمعارف فارسی. ۲/ ۱۷۳۹ـ م.

** Neolithic period، آخرین قسمت عصر حجر که از پایان دورهٔ میان سنگی آغاز می‌شود، و مشخص آن اهلی‌کردن گیاهان و جانوران، پیدا شدن آبادیها، و تکامل حرفه‌های سفالگری و بافندگی است. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی. ۲/ ۱۷۳۸ـ م.

هرتسفلد کشف روستایی در نزدیکی تخت‌جمشید را اعلام کرده که باید آن را به این مرحله از تحول انسان نسبت داد.[۳] این روستا که در دو سوی خیابان باریك آن خانه‌های یك طبقهٔ گلی نهاده است اکنون تقریباً آن‌گونه که انسان اوایل دورهٔ حجر و مس در هزاران سال پیش برجا گذاشته باقیمانده است. ابزارهای سنگی و جامهای سنگی او یادگار دیرپای زندگیش در این محل است؛ و سفالینه‌های ساخته از چرخ سفالگری او که بدقت سرشته و ساخته شده و ماهرانه رنگ خورده‌اند یاری‌دیرپایی به‌صنعتگری خود کرده است. دو پیرایهٔ مسی که گویا چکش نیز خورده‌اند در میان هزاران اشیا سنگی بسیار ناچیز است، اما نشان می‌دهند که این انسان در سپیده‌دم عصر فلز زندگی می کرده، درحالی که اروپا هنوز درمراحل اخیر فرهنگ کهن سنگی بود. ایران مانند دیگر نواحی خاورمیانه بسرعت به سوی عصر مفرغ پیش می‌رفت. انسان که با فلزات آشنایی یافته بود آزادانه از آنها در زندگی روزانه استفاده می کرد، اما ابزارهای سنگی هنوز کاربرد گسترده‌ای داشته است. در عین حال وی به‌اهلی کردن گیاهان و جانوران آغاز کرد. درجمدت نصر[1] ناحیهٔ بابل خاکبرداران دانه‌های گندم واقعی و جوشش ردیفه یافته‌اند.[۴] که برابر است با کشف کاه گندم و جو در پایینترین لایهٔ آنائو[2] که در ترکستان شوروی درست در آن سوی مرز شمال شرقی ایران نهاده است.[۵] گندم سرخ خودرو که از دیرباز نیای گندم اهلی و پرورش یافته تصور می‌رفته نزدیك شهر کرند در کنار جادهٔ بغداد-کرمانشاه در کوههای زاگرس پیدا شده است.[۶] تصویر گوسفند و گاوشاخ‌دراز بر جدار سفالینه‌های رنگین که در سراسر نواحی ایران پیدا شده‌اند به‌چشم می‌خورد. این ظرف که برجسته‌ترین یاری انسان عصر مس به تمدن بشر است خلف بی‌واسطهٔ سفالینهٔ رنگین ایران در اوایل دورهٔ سنگ-مس به‌شمار می‌رود. ظرف یاد شده در شوش که به‌شوش یکم شناخته شده است.[۷] و در تحولات متوالی آینده،[۸] در نهاوند و کرمانشاه[۹] در کوههای زاگرس، در بوشهر در جنوب،[۱۰] نزدیك شهرهای تهران،[۱۱] شیراز[۱۲] و کاشان[۱۳]، دربخش مرکزی فلات؛ و در سیستان[۱۴] و بلوچستان[۱۵] در شرق ایران پیدا می‌شود.

1– Jemdet Nasr 2– Anau

همهٔ اسناد و مدارك موجود حکایت از آن دارند که در وقتی که بین‌النهرین تحول تدریجی و مشخصی را پیش می‌برد، فرهنگ سفالینهٔ رنگین با استواری و سرسختی در ایران پایدار مانده بود. تنها شوش بر کـران فلات با تحولی که در مغرب می‌گذشت تمامی یافته بود و خاکبرداریهای اخیر از حضور ظرفهایی در این محل که از سنخ ظروف بین‌النهرین می‌باشند پرده برداشته است. بدین ترتیب در بالای سفالینه‌های شوش یکم، سفالینه‌هایی قرار دارد کـه بـه کهنتریـن دورهٔ باستانشناسی بین‌النهرین، یعنی دورهٔ العبید تعلق دارند؛ و در بالای ایـن قشر نیز آثاری نهاده است که می‌تـوان آنها را به‌دوره‌های اوروك[1] و جمدت‌نصر نسبت داد.[۱۶] اما یك گروه از ظروف سفالی به‌اشیا بین‌النهرین تعلق ندارند، بلکه نظایر دقیق آنها در سرزمینهای دوردست سیستان و بلوچستان یافت می‌شود.[۱۷] این گروه که عموماً سفالینه‌های تك‌رنگ را در بر می‌گیرد به‌شوش دوم شناخته شده است؛ اگرچه ممکـن است سفالینه‌های گـروه شوش دوم معاصر با ظروف جمدت‌نصر باشند. اما متأسفانه هرگز معلوم نشده است که در کدام لایه‌بندی به‌دست آمده‌اند. بتازگی پیشنهاد گردیده که شوش دوم بازنمای پیدایی مرحله‌ای خاص در فرهنگ سفالینه‌های رنگین اخیر ایـران است.[۱۸] اما در حال حاضر اظهارنظر قطعی در این زمینه نمی‌توان کرد.

و نیز مایهٔ تأسف است که تاریخ دقیقی برای این ظروف نمی‌توانیم تعیین کنیم. زیرا که کهنترین نـوشته بـرالواح گلی در عیلام معاصر با دستورزی این ظروف بوده است.[۱۹] در بین‌النهرین الواح گلی در لایه‌ای پیدا شده است که به دورهٔ اوروك تعلق دارد؛[۲۰] نسبت به‌دورهٔ جمدت‌نصر الواحی که نوشته‌های صورت نگاشتی بر آنها نقش گردیده واژه‌ها و نامهایی را نشان می‌دهند که بی‌تردید سومری هستند. نشانه‌ها دیگر طولی نیستند؛ و دستگاه عددی ابتدایی که شاید از این متون، و بی‌تردید از متون سومری شناخته شده شصتگانی است. [۲۱] اسناد به‌دست آمده در شوش، [۲۲] و نیز اسنادی که در مرکز ایران[۲۳] به‌دست آمده‌اند به‌خطی نوشته شده‌اند که عموماً به‌نام پیش از عیلامی شناخته‌اند و تنها در شکل با اسنادی که در

1– Uruk

ناحیهٔ بابل به‌دست آمده‌اند قابل مقایسه‌اند ونشانه‌ها طرح طولی خود را نگه داشته‌اند و چنین می‌نماید که باید آنها را پندارنگاری دانست. دستگاه عددی ظاهراً دهگانی‌است.[۲۴] امکان دارد که این‌دو نوشتارخاستگاه مشترك داشته باشند؛با این همه، همچنین می‌توان تصور کرد که نوشتار پیش از عیلامی‌مستقل بوده. سرانجام مردم عیلام نوشتار سومری را پذیرفتند و آن را برای نوشتن واژگان زبان خود به‌کار بردند. نشانه‌های این نوشتار دوره بدوره واژه‌هایی را که در ناحیهٔ بابل کاربرد داشتند دنبال‌کردند؛ با داوری از روی این زمینه، نوشته‌ای که در بوشهر برکران خلیج‌فارس پیدا شده (عیلامیها آن را لیان[۱] «Li-ia-an» می‌نامیدند) نشان می‌دهد که نوشتار سومری در دوره‌ای که تا اندازه‌ای مقدم بر روزگار سارگن، فرمانروای اکد[۲] بود در عیلام به‌کار می‌رفته و اگر نه به‌یك امپراتوری، دست‌کم به‌فرهنگی گسترده اشاره دارد.[۲۵] از آن پس، بویژه در سدهٔ دوازدهم پیش ازمیلاد، نوشته‌های گوناگون نکات اصلی زبان عیلامی را آشکارمی‌سازند.[۲۶]

برای روشن ساختن این نکات اصلی و در نتیجه برای امکانپذیر ساختن ترجمهٔ دقیقتر متون عیلامی برای مقاصد تاریخی، نگارنده چند سال پیش به‌تألیف یك واژه‌نامهٔ عیلامی پرداخته است. واژه‌نامهٔ آشوری بزرگ مدرسهٔ خاورشناسی که دراختیارنگارنده بوده دراین کار کمك فراوانی به‌او کرده است، واین‌واژه‌نامه از هنگامی که تدوین گردیده، به‌گونهٔ سلف آشوری خود بررسی و مقایسهٔ هر کلمه در نوشته‌های عیلامی منتشر شده با متن‌کامل را میسر ساخته است. بدون ترجمه‌های تجدیدنظر شده که واژه‌نامهٔ عیلامی آن را امکانپذیر کرده نه این تاریخ می‌توانست تدوین گردد نه بسیاری از جزییات مهم ساخت نحوی عیلامی روشن می‌گشت. اما شایسته است که در اینجا تنها به‌بررسی سیماهای اصلی زبان عیلامی‌بپردازیم.

در مسائل دستگاه صوتی تفاوت آشکاری میان واژهٔ گویشی و خط‌نوشتاری به‌چشم می‌خورد.عیلامیان در نوشتن ندرتاً تمایز روشنی میان همخوانهای‌آوایی و بیواك می‌گذاشتند؛ درزبان ایشان میان b و p، d و t، g و k و z و s تفاوتی نمی‌رفته.[۲۷] مصوتهای جداگانه در زبان گوشی بارها با غنه و خیشوم تلفظ شده‌اند،

1– Liyan 2– Akkad

اما در واژهٔ نوشتاری m، n، یا ng کـه مشرف برحرفی دیگر باشند غالباً حذف می‌شوند. از ایـن گذشته، خط میخی شماری از صداها را کـه در زبان گویشی می‌توان شنیدفاقد است؛ بدین ترتیب، مثلاً صدایی که به‌اشکال گرنا گون t، tl یا l شنیده می‌شود سبب گردید تا نام بومی عیلام که عیلامیان خود آن را حلتمتی[1] تلفظ می کردند به‌شیوه‌های گوناگونی ادا گردد.

در زبان عیلامی مانند زبان انگلیسی تفاوتی میان مذکـر و مونث گذاشته نمی‌شود، امـا تفاوت میان شخص و شیء، مانند «پادشاه» و «کشور» غالباً آشکار است. یك ویژگی برجسته در زبان عیلامی ساخت اضافی دوگانه است که در آن پسوند اسم در پـایـان عبارت اضافی همـراه با همهٔ عناصر معرف آن واگویی می‌شوند، مثلاً عبارتی مانند «در پرستشگـاه شیموته[2] ، ایـزد عیلام» چنین بیان می‌شود: «پرستشگاه، شیموته، ایزد، عیلام در».

اشکال فعلی ارکان و عناصری به‌مراتب دشوارترند. گـذشته از این حقیقت که معنی ریشهٔ فعل غالباً ناشناخته مانده است، ناتوانی در تشخیص فعل پیرو نیز بطریق اولی، حتی هنگامی که معنی ریشهٔ فعل روشن بود، بارها پژوهندگان زبان را به‌ترجمه‌ای نارسا یا به‌بن‌بستی نومید کننده کشانده است. خوشبختانه فعل پیرو، تقریباً بدون استثنا بآسانی قابـل شناخت است؛ اکنون دشواری اصلی ما تعریف دقیقتر معنی ریشه‌های افعال است.

بسیاری از عناصر مشخصهٔ زبان عیلامی ظاهراً در یك گروه زبانی که امروزه تنها در ناحیهٔ قفقاز یافت می گردد و از آن به‌عنوان خانوادهٔ زبانهای «قفقازی» یاد می‌شود نیز وجود دارد، اما پاره‌ای شباهتهای آوایی و نحوی با گـویش تامیلی[3] زبان دراویدی در جنوب هند نیز پیدا شده است.[۲۸] ظاهراً بسیاری از این عناصر در زبانهایی کـه کاسیها،[4] [۲۹] لولوبیان[5] [۳۰] و گـوتیان[6] [۳۱] در زاگـرس مرکزی هالدیاییها[7] [۱۵] در کـوههای ارمنستان، [۳۲] هـوریها[8] در پیچ بـزرگ فرات[۳۳]،

1– Haltamti
2– Shimutta
3– Tamil
4– Kassites
5– Lollubi
6– Cuti
7– Haldians
8– Hurrians

شمار اندکی از اقـوام آسیای صغیر، مـانند پیش از حتیها[۱] [۳۴] و لو کیلیها[۲] [۳۵] و لودیاییها[۳] [۳۶] و نیز احتمالاً اتروسکها[۴] در ایتالیا [۳۷] به‌آن تکلم می کردند نظایر و معادلهای باستانی داشته است. نظایری از این‌گونه‌که میان زبان عیلامی و هریك از این زبانها می‌توان یافت تنها به‌شباهتهای زبانی اشاره دارند نه وحدت زبان؛ اما با احتیاط درخور و کافی می‌توان‌گفت‌که نظایر یادشده شاید حاکی از مناسبات قومی نیز باشند.

برای مردمشناس امروزی اگر نه نامیسر دست‌کم دشوار است تصور کند که ساکنان کنونی ایـران می‌توانند خانوادهٔ قومشناختی واحدی را بسازند. از زمانهای بسیار کهن فلات ایـران میدان تاخت وتازهای دوسویه بوده است، زیرا برغم دشواریهایی که امروزه رسیدن به‌مرزهای ایـن کشور را دربر دارد، باید به خاطر آورد که ایران پلی است میان خاور دور و سرزمین میاندورود (بین‌النهرین) همچنانکه فلسطین پلی است میان‌آسیا و افـریقا. در نتیجه، اقوامی کـه خاستگاه بسیار گوناگونی داشتند در ایـران زیر سقف زبانی واحدی پناه‌گرفتند؛ و بخش جنوبی ایران کنونی، چنانکه در دورهٔ باستان نیز می‌بایست بوده باشد، از حیث احساس قومی آشکارا چندگونه و ناهمگن است.

کمی اطلاعات باستانشناختی و انسانشناختی موجب شده است‌که نظرات بیشماری دربارهٔ مردمی که در سپیده‌دم تاریخ مکتوب درایران ساکن بودند مطرح گردد. برخی از این نظرات تنها بر شالودهٔ زبانشناسی استوار است‌که رهنمودی خطرناك و غالباً گمراه‌کننده است. نظرات دیگر برگرفته از سیماهای فرهنگی‌اند و در بسیاری اوقات بـه‌تأثیراتی کـه اقوام‌گوناگون از بیرون مرزهای یك ناحیهٔ فرهنگی برمی‌گیرنـد یا بـه‌دگرگونیهایی کـه در نتیجهٔ اقتباس مهاجران تازه از پیشرفتهای فرهنگـی مردم بومی پیش می‌آید توجهی ندارند. بهترین امیدی که می‌توانیم بدان دل ببندیم این است کـه به‌هنگام گفتن چیزهایی که حقایق مسلم و

1– Protohattians

2– Lycians (مردم لوکیا کشور باستانی در جنوب غرب آسیای صغیر–م.)

3– Lydians 4– Etrurcans

اثبات شده می‌نمایند از افتادن در دامهای بسیار آشکار پرهیز کنیم.

انسانشناسانی که به بررسی ویژگیهای جسمانی اقوام می‌پردازند اطمینان دارند که بین‌النهرین خط مرزی شرقی گونه‌های سامی افراد بوده و سامیها که ما آنان را به‌عنوان اقوام مدیترانه‌ای پوست قهوه‌ای می‌شناسیم که از عربستان به بین‌النهرین تاخته بودند در روزگاران کهن در ایران سکونت نگزیدند. بنابراین، هنگامی که مؤلف باب دهم سفر پیدایش عیلام را پسر سام، یعنی سامی می‌خواند با اصطلاحاتی انسانشناختی سخن نمی‌گوید، بلکه با اصطلاحات جغرافیایی و فرهنگی حرف می‌زند. اقوام نوردیك نیز که به‌زبان هند و ایرانی تکلم می‌کردند در روزگاران دور در ایران ساکن نبودند؛ تاریخ کهنترین مدرکی که به‌ورود آنان به‌ایران اشاره می‌کند آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد تعیین شده و بر ذکر خدایان هند و ایرانی در میان ایزدان کاسیها استوار است.

پاره‌ای مدارك ما را به‌این باور سوق می‌دهد که روزگاری مردمی پیش از نژاد سیاه از هند راه افتاد، در امتداد کرانهٔ خلیج‌فارس به‌سوی باختر پیش آمدند. ظاهراً یکی از پادشاهان آشور در حجاریهای برجستهٔ خود تصویر افرادی ازاین گروه را نقش کرده است.[۳۸] نویسندگان یونانی از «اتیوپاییهای» جنوب شرقی ایران سخن می‌گویند؛[۳۹] اختلاف کنونی آنان دارای پوستی تیره و آفتاب‌سوختهٔ مویی صاف و راست و سری گرد هستند.[۴۰] اما بدون ترس از خطا می‌توان گفت این مردم هرگز عنصری مهم یا بزرگ در جمعیت ایران نبوده‌اند.

چندانکه بتوان مشخص ساخت، در روزگاران باستان تیره‌های سردرازی پیش از اقوام نوردیك در ایران زندگی می‌کردند. زمینهٔ این باور در نمود انسان نوع اروپایی-افریقایی قهوه‌ای یافت می‌شود که در بین‌النهرین زندگی می‌کرده. مدارك کنونی ما دربارهٔ این انسان اندك و پراکنده است، اما ظاهراً یك ارتباط و پیوند جسمانی دور با هند را القا می‌کند.[۴۱] امکان دارد که این مردم سر دراز خود سومری بودند، یا با آن خویشی داشتند، زیرا گفته‌اند که‌نشانه‌های چهرهٔ سومریان باستان را هنوز می‌توان در نواحی شرقی در میان مردم افغانستان و بلوچستان و حتی در درهٔ رود سند دنبال کرد.[۴۲]

اما چنین می‌نماید که مهمترین عنصر را مردمی تشکیل می‌دادند که سرگرد داشتند. در جمعیت کنونی فلات ایران، دست‌کم در بخش شرقی آن، گروه بسیار زیادی از سرگـردها زنـدگی می‌کنند کـه شمـارشان در بلندیها بیش از دشت است.[۴۳] برخی از این مردم را می‌توان به‌دراویدیهای هند، بویژه به‌اقوام تامیل زبان پیونـد دادکـه در میان آنان عنصر گردسر مشخصی وجـود دارد.[۴۴] قامت دیگران نسبتاً بلند است و در بسیاری مـوارد میان ایـن قامت و روشنی پوست ارتباط و پیوستگی وجـود دارد. چنین سیماهایی می‌تواند دلیل آمیزش با اقوام نوردیك باشد؛ اما با به‌یادآوردن روشنی پوست‌پاره‌ای ازاروپاییان پیرامون کوههای آلپ همچنین می‌توانیم حدس بزنیم که این اقوام کنونی بقایای نژاد پیش از آلپی باشند. اگـر این نظر جسورانه راکـه باصطلاح «ارمنویدهـا»[1] ریشه در ترکستان داشتند بپذیریم، این فرضیه که ساکنان اولیهٔ ایران اصلاً از این ریشه بودند تقویت می‌یابد. اگر چند ممکن است مدارك زبانشناختی مـا را بـه‌بیراه بکشاند، اما با این نظریهٔ «آلپی» سازگاری و همخوانی دارد و عجالتاً حکایت از آن می‌کند که گسترش عناصر زبانی «قفقازی» از سرزمین دوردست هند درمشرق به‌آناطولی در مغرب از طریق عیلام و زاگرس شاید بی‌اهمیت نباشد.

با این همه این نظر با نظریهٔ پیش‌گفته و عموماً پذیرفته که‌گونهٔ سردرازهای اروپایی‌ـافریقایی قهوه‌ای دربین‌النهرین نیزگروه اصلی جمعیت اولیهٔ ایران بودند تعارض دارد. اگر این نظر پذیرفته شود بـایـد مسلم بداریم، چنانکه دشوار نیز نخواهد بود، که شباهتهای زبـانـی «قفقازی» از نژاد و قوم فـراتـر رفته و هم سرگردهای آغازین فرضی آسیای صغیر به آن تکلم می‌کردند هم اقوام دراز سر ایران.

میزان کنونی آگاهی ما از این مرحله از تاریخ ایران ما را در بلاتکلیفی محض قرار می‌دهد. هیچ نظریـه‌ای، ولو وسوسه بـرانگیز نیز باشد، پذیرفتنی نیست. تنها به‌یاری مردمشناسی جسمانی این مسئله حل خواهد شد.

در جایی کـه دارای گـزارشهای مکتوبیم بازهم توصیف رسوم اجتماعی

1– Armenoids

کمابیش دشوار است این‌گونه اسناد دربارهٔ ایران تنها در عیلام و پس از سدهٔ بیست‌وپنجم پیش از میلاد یافت می‌شود؛ حتی در این هنگام نیز برای به‌دست آوردن حداکثر مدارك باید در لابلای سطور کتیبه‌های چندی که به‌جامانده بگردیم.

در عیلام، مانند سراسر خاور زمین در روزگاران نخستین حوزهٔ فعالیت زن محدود به‌خانه نبود. زن نیز مانند مرد اسناد امضا می‌کرد، به‌داد و ستد می‌پرداخت، ارث می‌برد، وصیت می‌کرد که پس از مرگش چگونه به‌تقسیم مرده ریگ او بپردازند، دادخواست به‌دادگاه می‌آورد و برده نگه می‌داشت. با گذشت سالها بر اهمیت زن افزوده می‌شد. در اسناد عیلامی نخستین، بارها به ذکر نام مادر، خواهر یا دختر پادشاه برمی‌خوریم. مدارك موجود متعلق به‌دورهٔ به‌اصطلاح «کلاسیك» اشاره دارند که ترتیب به‌ارث بردن تاج و تخت پادشاهی بر پایهٔ مادرتباری بوده است؛ یعنی حق جلوس بر تخت شاهی از طریق نسب مادری قابل تعقیب بود. نمونه‌هایی از ازدواج میان برادر و خواهر یافت می‌شود. و گویا این‌گونه ازدواج در میان همگان رواج داشته است. حتی امکان دارد که ازدواج میان برادر و خواهر که در میان شاهان هخامنشی ایران معمول بوده برگرفته از عیلامیان بوده است. زیرا آریاییها عقیده داشتند که وصلت میان برادر و خواهر تنی کاری زننده و نفرت انگیز است.

در این کتاب گهگاه به‌ویژگیهای جانشینی تاج و تخت شاهی آنجا که پیش می‌آید اشاره خواهد رفت. خصوصاً نظام جالب و عجیبی که به‌موجب آن شاهزاده‌ای که از پایگاه نسبتاً پستی برخوردار بود می‌توانست گام بگام مدارج ترقی را پیموده به‌مرتبهٔ بسیار مهمی و گهگاه حتی به‌مقام پادشاهی برسد درخور توجه است. در مواردی دیگر تاج و تخت شاهی نه از پدر به‌پسر بلکه از برادر به‌برادر می‌رسید. در بسیاری از نواحی مشرق باستان پادشاهان را به‌پایگاه ایزدان می‌رساندند. و در عیلام نه همان پادشاه بلکه همهٔ افراد خاندان شاهی را دارای پایگاه ایزدی می‌دانستند.

بدیهی است که دین مردم عیلام ماهیت چند خداگرایی داشت. متأسفانه، نام برخی از ایزدان تنها به وسیلهٔ پندارنگاری اکدی نوشته شده است؛ اما این

بدان معنی نیست که فی‌المثل نام ایزد خورشید، که درزبانهای سامی شمش خوانده می‌شد به‌همین گونه نیز در عیلام تلفظ می‌گردید؛ در اینجا نام وی بی‌تردید تلفظ بکلی متفاوتی داشت وشاید ناخونته[1] خوانده می‌شد. دو ایزد درنوشته‌های‌شاهی و اداری از اهمیت زیـادی برخوردار بودند؛ این دو ایزد یکی هوبان[2] و دیگری اینشوشیناك[3] نام داشتند. نام ایزد نخستین غالباً با نشانه‌های پندارنگاری اکدی نوشته می‌شود کـه وی را «بـزرگ» معرفی می‌کند. معنی تحت‌اللفظی نام اینشوشیناك «ایزد شوش»[۱۴۶] بود. با این همه، اگرچند ممکن بود پادشاهان این‌ایزدان را برتر از خود اعلام کنند، اما چندین قطعه و بریده به کپریریسا[4] که گونه‌ای مـادرـایزد بانو است اشاره می‌کنند، و صدهـا تندیس گلی کوچك این‌ایزدکـه در جریـان خاکبرداریهای شوش پیدا شده‌اند حکایت از آن دارند کـه همهٔ مردم عیلام واقعاً و از سرصدق او را می‌پرستیدند.

بدین ترتیب می‌توانیم بررسی کوتاهمان را دربارهٔ سرزمین ایران، اوضاع آن در پیش از تاریخ، زبان و مردم‌آن به‌پایان ببریم. محدودیتهای زمانی ومکانی مانع خواهند شدکـه ما در صفحـات آینـده بسیاری از موضوعاتی را که جنبهٔ فرهنگی گسترده‌ای دارند ارائه دهیم. بیشتر آنچه به نامها، تاریخها و همزمانیهایی که‌با رویدادهای بابل مربوط خواهد بود در پی می‌آید، زیرا این بررسی عمدتاً یك تـاریخ سیاسی است. حتی چنین تاریخی نیز فاقد ارزشی تاریخی نیست. زیرا برای فهم و دریافت‌کامل یاریهایی که انسان نخستین در ایران وعیلام به‌تمدن‌بشری کرده بودند، باید پیش از همه مناسبات او را با همسایگان نزدیکش دریابیم. برای رسیدن به‌چنین هدفی به‌تاریخ سیاسی نیاز است.

1– Nahhunte
2– Huban
3– Inshushinak
4– Kiririsha

بخش دوم

مراحل نخستین دورهٔ تاریخی

هنگامی که دبیران بابل به‌نوشتن اساطیر و افسانه‌های کهن پرداختند از آفرینش جهان، شاهانی که درازی سالهای پادشاهی آنان چندان زیاد است که در باور نمی‌گنجد، و سیل بزرگی که جمعیت جهان را به نابودی تهدید می‌کرده سخن گفتند. آنان گفتند که چگونه شهریاری، پس از فروکش کردن آبها، از آسمان بر شهر کیش[1] در شمال ناحیهٔ بابل که در آنجا دودمانی فرمانروایی می‌کرد که پادشاهان دیر سالی داشت فرود آمد. فهرست دبیران بابلی خشك و خالی از توضیحات است. زیرا در این فهرست تنها نام پادشاهان و مدت پادشاهی آنان آمده است. اما دربارهٔ بیست‌ویکمین پادشاه این دودمان مطلب مهمی روایت می‌شود که در نظر دبیران، نخستین رویداد سیاسی پس از طوفان بود. دبیران به‌ما می‌گویند که انمنباراگسی[2] عیلام را فرمانگزار خویش کرد.[۱] سرانجام حاکمیت کیش تسلیم اوروك در جنوب بابل گردید، اما نوبت عیلام هنوز نرسیده بود.

1– Kish

2– Enmenbaragesi

گویند که مسکنگاشر[1]، پایه‌گذار دودمان، تازه به‌دریا فرودآمد و از کوه بالا رفت که شاید به‌خلیج فارس و بلندیهای عیلام اشاره داشته باشد.[۲] روایتهایی غیر از آنچه در فهرست پادشاهان حفظ شده دعوی کردند که در روزگار پادشاهی لوگالبنده[2] و دوموزی[3]، سومین و چهارمین پادشاهان این دودمان، عیلامیان از کوههایی که در آن زندگی می‌کردند به‌بابل تاختن آوردند.[۳] دبیران با دلهایی غمگین ناگزیر شدند به‌نوشتن این حقیقت بپردازند که مدتهای دراز پس از آن پادشاهی اوروك را ترك گفته به‌اوان که قطعاً شهری عیلامی بود انتقال یافت. برای مدتی دودمان دیگری در کیش حاکمیت را به‌بابل بازگرداند. اما حکومت بعدی در شهر هامازی[4] از بازگشت قدرت به بلندیهای شمال عیلام سخن می‌گوید.[۴] سرانجام، هنگامی که پادشاهی در ایام فرمانروایی اوتوك[5] یك بار دیگر با شهر کیش به‌سرلطف آمد، از فهارس دبیران بابلی حذف گردید.[۵] بازتابهای جنگهای میان کوهنشینان عیلامی و بابلیها را می‌توان در کتیبه‌ای از لوگال‌آنه‌موندؤ[6]، فرمانروای آداب[7] که باعیلام، مرهشی[8] و گوتیوم[9][۶] نبرد کرد یافت.

تا اینجا آنچه گفته‌ایم یا به افسانه مربوط می‌گشت یا به‌افرادی مبهم و نامشخصی که درمرز میان افسانه و تاریخ ایستاده‌اند. یافته‌های سالهای اخیرچندین شخصیت دیگر را که تصور می‌رفت شخصیتهای افسانه‌ای باشند از حیطهٔ افسانه به‌قلمرو تاریخ واقعی انتقال داد، و ممکن است برخی از شخصیتهای پیش‌گفته را بخت خوش یاری کند و از تاریکی افسانه بروشنی تاریخ درآیند. عجالتاً تنها می‌توانیم گفته‌هایی را آن طور که به‌دست ما رسیده وبه راه حلهای احتمالی‌اشاره می‌کنند نقل کنیم.

از بخت خوش تاریخنگار، از این زمان به‌بعد کتیبه‌های پادشاهان معاصر روزگاروقوع روایات ودرستی یا نادرستی آنها را معلوم می‌سازند و آنهارا تکمیل می‌کنند یا از رویدادهای واقعی جدایشان می‌سازند. کاملترین گزارشهایی که به‌دست

1– Meskengasher
2– Lugalbanda
3– Dumuzi
4– Hamazi
5– Utug
6– Lugal-anne-mundn
7– Adab
8– Marhashi
9– Gutium

ما رسیده برای مدتی کوتاه از شهر-کشور بابلی لاگاش* بیرون می آید که دودمانی که پایه‌گذار آن اور-نانشه[1] بود بر آن فرمانروایی می کرده. اگرچند پایه‌گذار این دودمان رعایایی از کوهها پایین آورد،[۷] اما احتمالاً تماسهای زیاد و قابل توجهی با عیلامیان نداشت. یکی از جانشینان او به‌نام اثاناتوم[2] پادشاهی بسیار پرتلاش و کاری بود. یا دست کم کتیبه‌هایی کـه از او به‌جا مانده چنین باوری را در ما القا می کنند. این کتیبه‌ها می گویند که وی کوهنشینان شگفت‌آور عیلام را بشکست و از کشتهٔ آنـان پشته ساخت؛ وی ایشاکو[3] یا امیران دو شهـر عیلامی را فرو مالید[۸]؛ هنگامی که عیلام و کشورهای دیگر بشوریدند، وی عیلامیان را به‌سرزمین خود که فتح کرده بود برد.[۹] این گفته‌ها ادعاهای بزرگی است. اگرچند نمی‌دانیم که آیا عیلامیان دست به‌تهاجم زده بودند یا سر بشورش برداشته بودند، اما جنگهای اثاناتوم همگی دفاعـی نبوده است؛ پشتیبانی در راه کوپالی کـه بیگمان به‌عنوان غنیمت از نخستین شهر عیلامی آورده شده بود که تن به‌فرمانگزاری داده بود از سوی دودو[4]، کاهن نینگیرسو[5]، ایزد شهر لاگاش در این شهر نقش شده است.[۱۰] با ایـن همه، مسلم است کـه دسته‌های مهاجم عیلامی بعدها تا اعماق بابل رخنه کردند، زیرا در ایام فرمانروایی انه‌تارزی[6]،سومین ایشاکو پس ازاثاناتوم، دسته‌ای از ششصد عیلامی عملاً لاگاش را غارت کردند.[۱۱]

تختگاه عیلام که‌این حملات از آنجا به‌بابل‌انجام‌می گرفت اوان[7] بود.دبیران سومری با ضبط یك دودمان پس از طوفان در این شهر در فهارس خود، شناخت خود را دربارهٔ اوان که درسراسر دوره‌های نخستین تاریخ سر آمد شهرها درمشرق

* lagas یا شرپورله، شهرقدیم سومر،جنوب بین‌النهرین، درعراق کنونی، درحدود ۲۴۰۰ ق م رونق داشت، ولی آثار سکونت دست‌کم از هزارهٔ چهارم ق م درآن موجود است. پس از سقوط اکد (۲۱۸۰ ق م) کـه بقیهٔ بین‌النهرین دچار هرج و مرج بودگودا فرمانروای لاگاش صلح و رفاه را درقلمرو خود حفظ کرد. نقل بااختصار ازدایرةالمعارف فارسی. ۲/ ۲۴۶۶.ـم.

1– Ur-Nan she
2– Eannatum
3– Ishakku
4– Dudu
5– Ningirsu
6– Enetarzi
7– Awan

زمین بود برای آیندگان حفظ کردند. آنان این حقیقت را نیز می‌شناختند که شوش در این ایام تنها از اهمیت تجاری برخوردار بود. ما خود از الواح گلی به‌دست آمده در شوش که به‌زبان پیش از عیلامی نوشته شده می‌دانیم که این مام شهر در گذشته دارای تاریخ محلی بوده است [۱۲]؛ اما سرنوشت سیاسی آن گره‌ای سخت با سرنوشت شهر اوان خورده بود که اکنون (حدود ۲۶۷۰ ق م) دورهٔ فرمانروایی دودمانی از پادشاهان در آنجا آغاز گشت که شمارشان به‌دوازده تن رسید. [۱۳]

پلی[1] این دودمان را بنیاد کرد، و اگر بتوان بـه‌نامها اعتماد کرد، جانشینان بلافصل او همگی عیلامی خالص بودند. برای ما این پادشاهان: تاتا،[2] [۱۴] اوکو-تاخش[3]، هی-شور[4]، شوشون تارانا[5]، ناپی-ایلخوش[6] و کیکوسیمه تمتی[7] چیزی مگر مشتی اسم نیستند، اما می‌تـوانیم، با درجه‌ای از احتمال، کتیبه‌ای را که در لیان، بوشهر کنونی که شبه‌جزیره‌ای در خلیج‌فارس است، پیدا شده به‌او نسبت دهیم. این متن گرچه ناقص و شکسته است، اما نشانه‌های باستانی آن دلیل است بر اینکه در روزگار سارگن، فرمانروای اکد، عیلامیان برای نوشتن زبان خویش از نوشتار سومری استفاده می‌کردند. [۱۵] با هشتمین پادشاه از این دودمان، یعنی لوخی-ایشان[8] و جانشین او هیشپ راتپ[9]، برای نخستین بار قدم بروشنایی کامل تاریخ می‌گذاریم، زیرا این دو پادشاه معاصر با یکی از جالبترین شخصیتهای روزگار باستان، سارگن، پادشاه اکد (حدود ۲۴۷۴-۲۵۳۰ ق م) بوده‌اند.

سارگن اندکی پس از نشستن بر تخت شاهی تـدابیری برای برانداختن قدرت کـوهنشینان خاوری اندیشید. وی بـه‌حمله‌ای بـه آنها از طریق فتح ناحیهٔ کازالو[10] درخاور دجله اشاره کرده‌است. [۱۶] اندکی آن‌سوتر از کازالو، در[11] یا بدرهٔ[12] کنونی قرار داشت که مشرف بر یکی از معابر خروجی کوهها بود و هنوز یك شهر براستی بابلی بشمار نمی‌رفت. [۱۷] تسخیر این شهر وی را به‌گرفتن ناحیه‌ای کشانید

1– Peli
2– TaTa
3– UkkU–tahesh
4– Hishur
5– Shushun–Tarana
6– Napi–ilhush
7– Kikku-simetemti
8– Luhhi-ishshan
9– Hishepratep
10– Kazallu
11– Der
12– Badrah

که هویت عیلامی بیشتری داشت؛ و در کتیبه‌ای که سعی ندارد تا توصیف خط سیر سفر جنگی او باشد، فهرستی از افرادی به‌دست می‌دهد که با آنان برخورد کرده وشهرهایی که از آنها غنیمت گرفته‌است.[۱۸] در این کتیبه از پادشاهان گوناگون براهشی[۱] نام رفته است: اوی[۲] و سیدگائو[۳]، هر دو شاکاناکو[۴] یا حاکم؛ کوندوبا[۵] که قاضی بود؛ و داگو[۶]، برادر پادشاه براهشی، زینا،[۷] ایشاکو یا امیر هوهونوری[۸].[۱۹] و هیداریدا[۹]...،[۲۰] ایشاکوی گونیلاها[۱۰] که از هردو نام رفته، چنانکه از شهرهای سالیاموا[۱۱] و کارنه[۱۲] نیز نام رفته است، ... هنی[۱۳] و بونبان(؟).[۱۴][۲۱] اینان تنهاشخصیتهای کوچکی بودند که بایکدیگرستیزه می کردند؛ اکنون این‌فهرست به‌ذکر بازیگران اصلی نمایش می‌پردازد، یعنی‌سانام‌شیموت[۱۵]، ایشاکوی‌عیلام، ولوه‌ایشان[۱۶] که‌دبیران‌ناآگاه سارگن‌اورا پسرهیشیپ‌راشیرو[۱۷] پادشاه عیلام خواندند. ما آگاهی بیشتری دربارهٔ او داریم، چه می‌دانیم که اولوخی‌ایشان، هشتمین پادشاه اوان بود که اگر نه پسر، دست‌کم جانشین کیکوسیمه‌تمتی[۱۸] بوده و پسر خودش هیشیپ‌راشیر یا هیشپ‌راتپ[۱۹] بوده است.[۲۲] اما دبیران سارگن از اوان‌آگاهی داشتند، زیرا در انتهای فهرست آنان از این شهر و شوش نام رفته است.

اندکی بعد سفر جنگی دیگری که به‌مشرق انجام‌گرفت، حتی بیش‌از سفر نخستین پیروزی‌در برداشت. یکباردیگر سارگن با سیدگائو و کوندوبا که‌ایشاکوی شیریهوم[۲۰] نیز به‌آنان پیوسته بود و با سانام‌شیموت ولوخی‌ایشان درگیر گردید. این دو تن اخیر احتمالاً کشته شدند، زیرا اندکی بعد «هیشیپ‌راشیر، شاه عیلام» که مادر وی هیشپ‌راتپ را می‌شناسیم، به دست هیبابری[۲۱] برای جنگاور اکد

1– Barahshi
2– UI
3– Sidgau
4– Shakkanakku
5– Kunduba
6– Dagu
7– Zina
8– Huhunuri
9– Hidarida
10– Gunilaha
11– Saliamu
12– Karne
13– Heni
14– Bunban
15– Sanam-shimut
16– Luh-ishan
17– Hiship-rashir
18– Kikku-sime-temti
19– Hishep-ratep
20– Shirihum
21– Hibabri

خراج فرستاد؛ و اگر از روی این حقیقت داوری کنیم که یك استل* سارگن در شوش پیدا شده، می‌توان گفت خود این شهر نیز ظاهراً به‌تسخیر فرمانروای اکد در آمده بود.[۲۳]

سارگن با این دست‌آورد می‌توانست دست به‌فتوح بیشتری در سرزمینهای شمال عیلام بزند. یك رسالهٔ جغرافیایی که دربارهٔ امپراتوری اوست نامهای شماری از بخشهای این ناحیه را که بـه‌دعوی دبیران بعدی وی آنها را بـه‌فرمان خویش درآورده بود به‌دست می‌دهد. در این رساله به‌نام لوبدو[1] در سرزمین اراپها[2] که ناحیه‌ای در اطراف شهر کرکوك کنونی است و نیز به «راه زاب بالا و پایین» و سرزمینهای لولوبیوم[3] و گوتیوم[4] برمی‌خوریم. ایـن سرزمینها در شمال رودخانهٔ دیاله قرار دارند که سرانجام عیلامیان جای بیرون شدن از کوههای آنها را به نام یالمن[5] می‌شناختند و چنین می‌نماید که ایـن نام به‌سرزمین ارمنستان اشاره دارد. گذشته از اینها، از سرزمینهای نیکـوم[6] و در، در جنوب این رودخانه نیز نام رفته است. ودر یك خلاصهٔ نهایی از مرهشی[7] (که به نام براهشی بهتر شناخته است) توکریش[8]، عیلام و انشان[9] نیز نامی درمیان آمده است. شایـد بتوان پذیرفت که گشودن بیشتر سرزمینهای نام رفته به‌دست سارگن حقیقت داشته، اما پیش از آنکه لولوبیوم، گوتیوم و توکریش را که همهٔ آنها مانند انشان در در درون کوه مرزی زاگرس قـرار داشتند بـه‌امپراتـوری سارگن ملحق کنیم بـه‌مدارك بیشتری نیاز داریم.[۲۴]

مانند بسیاری از امپراتوریهایی که سریعاً گسترش یافتند، امپراتوری سارگن نیز باهمان نخستین نشانهٔ شورش فرو پاشید، و او خود قربانی این شورش بود. حتی

---

* stele، [از ریشهٔ یونانی بمعنی ستون]، در آثـار باستانی مصر و یونان و روم تخته‌سنگ یا ستونی که آن را راست‌کار می‌گذاشتند و به‌عنوان سنگ‌قبر به‌کار می‌رفت، و گاهی حجاری شده یا نقاشی شده بود. نقل از دایرةالمعارف فارسی، ۱/۱۲۹.ـم.

1– Lubdu
2– Arrapha
3– Lullubium
4– Gutium
5– Ialman
6– Nikkum
7– Marhashi
8– Tukkrish
9– Anshan

شاهزادگان بـابـل، از جمله ایشاکوی کازالو، اشاریدِ[1]، و شاه ایشاکو و سوکال[2] بزرگ یا «پیام‌آور» در، در برابر جانشین‌او ریموش[3] جبهه‌گرفتند. اما ریموش نیز مانند سارگن فاتحی بزرگ بود. وی بسرعت سراسر ناحیهٔ بابل را زیـر فرمان خویش درآورد؛ سپس متوجهٔ مشرق‌گردید. در این سو بدیهی است‌که عیلام یا اوان حریف و معارض اصلی او بـود؛ و اوان از شاکاناکوی (حـاکـم) سرزمین زاهارا[4] و از براهشی‌که سیدگائو زیر فرمان ابلگمش[5] شاه شاکاناکوی آنجا بود استمداد جست و به‌درخواست او پاسخ مثبت داده شد.[۲۵] کوهنشینان اگرچند در برابر مهاجم، دلیرانه در ایستادند اما سرانجام از او شکست خوردنـد، ریموش خود لاف پیروزی می‌زنـد، خاکبردار امروزی دعوی ریموش را تأیید می‌کند، زیرا وی غنایمی را کـه او از فتح عیلام و براهشی‌آورده بود در ناحیهٔ بابل از زیر خاك بیرون می‌آورد: ظرفهایی در نیپو* به‌دست‌آمده‌که روزگاری به انلیل** اهدا شده بود و ظرفها و یك سرگرز دراور*** که درگذشته به‌سین**** اتحاف گردیده بود.[۲۶]

شوش به‌دست رزم‌آوران ریموش افتاد؛ و هنگامی‌که مانیستوسو[6] جانشین ریموش‌گردید دراین شهر بود که‌یك عیلامی به‌نام اوبا[7] نیمتنهٔ ولینعمت تازه‌اش را به‌ناروته[8]، از ایزدان محلی، اتحاف‌کرد. مهرهای استوانه‌ای به‌ما خبر می‌دهند که

---

* Nippur، شهر مقدس سومریان در جنوب بین‌النهرین.ـم.

** Enlil، در اساطیر سومری ایزد زمین، هوا و طوفان.ـم.

*** Ur، یا اورکلدانیان (در تورات)، شهر و ناحیهٔ قدیم سومر، جنوب بابل، این شهر ازمراکز مهم فرهنگ سومری‌و (به‌گفتهٔ تورات) زادگاه ابراهیم(ع) بوده است. نام این شهر بزرگ،که درازمنهٔ بسیارکهن تأسیس یافته بود در قرن چهارم ق م از تاریخ برافتاد، و پس ازآن در زیر خاك و شن مدفون شد و فراموش گـردید. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی. ۱/۲۹۳.ـم.

**** Sin، ایزد ماه،که در سوریه و بین‌النهرین‌آن را می‌پرستیدند.ـم.

1_ Asharid 2_ Sukkal 3_ Rimush
4_ Zahara 5_ Abalgamash 6_ Manistusu
7_ Uba 8_ Narute

اوبا درواقع ایشاکوی عیلام بود.[۲۷] خبر دیگری از شاهان اوان بـه‌ما نمی‌رسد، اما باستان‌شناسانی که به‌پژوهش در تاریخ باستانی عیلام می‌پردازند هلو[1] را جانشین هیشیپ‌ـراتپ خواندنـد. شاید وی به‌انشان و شیریهوم[2]، کوههای شمال و شمال شرق عیلام، کـه بعدهـا آشوریـان سرزمین پـارسوماش[3] را درآنجـا یـافتند و چیش‌پیش[4] یاتیس‌پس[5] ایرانی حدود۶۷۵ ق م به‌آنجا درآمد نیز لشکر کشید زیرا مانیشتوسو سپاهیانش را تقسیم کـرد و دسته‌ای ازآنان را بـه‌ایـن ناحیه فرستاد؛ جنگاوران او که به‌پیروزی رسیده بودند شاه شکست خورده را به‌بابل آوردند و و به جشنی که در بـرابـر شمش* در سیپار** برپا شده بود بردند. سپاه دیگر از خلیج‌فارس گذشته بـه‌خاك ایـران درآمد و درآنجا پیکارگـران سی ودو شهر را بشکست؛ سراسر ناحیه تا کانهای فلزات‌گرانبها غارت و ویران‌گردید و راه برای حمل دیوریت*** وکانه‌های گرانبها از ساحل ایرانی خلیج‌فارس به‌بابل باز شد.[۲۸]

اما کوهنشینان بدون مبارزه از آزادیشان چشم نپوشیدند. می‌توان انتظار داشت که ساکنان ناحیهٔ کوهستانی زاگرس که درکوههای پراز سراشیب وپرتگاه سرسختانه برای زنده ماندن مبارزه می‌کردنـد چندین بار برای برانداختن سلطهٔ بیگانگان سر به‌شورش برداشتند. این شورش عملاً به‌هنگام مرگ مانیشتوسو روی داد. کوشش آنان برای سرپیچیدن ازفرمان نرم‌ـسین[6] فرمانروای تازه یا پرهیز از یاری رساندن به‌او موجب انشعاب و تفرقه در سرزمینهای جلگه‌ای نزدیك‌گردیدو

---

* Shamash شمش، ایزد خورشید کـه اصلاً از ایزدان سامیها بود، و در بابل و آشور او را می‌پرستیدند. فرزند سین (ایـزد ماه) بود، و با توسعهٔ کشاورزی اهمیتش تدریجاً افزون شد، تا آنکه او با سین و عشتر (ایزد زمین) ایزدان سه‌گانهٔ یکی از طبقات ایزدان درشمار آمدند. دایرةالمعارف فارسی. ۲/۱۴۹۵.ـم.

** Sippar، شهر قدیم بابل. بر ساحل فرات، حدود ۲۵ کیلومتری جنوب‌غربی بغداد. از پایتختهای سارگن و مرکزعمده پرستش شمش بود و پرستشگاه مشهوری داشت. دایرةالمعارف فارسی. ۱/۱۳۹۷.ـم.

*** diorite، نوعی سنگ آذرین.ـم.

1_ Helu
2_ Shirihum
3_ Parsumash
4_ Chishpish
5_ Teispes
6_ Naram-sin

کازالو، تیمتاب[1] و اواك[2] در این نواحی بشوریدند. این سرزمینها چون به اکد نزدیکتر بودند شاید با سهولت بیشتری تن بـه‌طاعت دادند؛ اما مخالفتی که مردم شمال و مشرق با نرم‌ـسین می کردند باحتمال زیاد خطرناکتر ومشؤمتر بوده است. نزدیك التون کوپروی[3] کنونی پادشاهی کوچکی به‌نام شیموروم[4] که در این زمان پوتیمادل[5] بر آن پادشاهی می کرد فعالانه با اکد دشمنی می‌ورزید.[۲۹] در سرزمین نمر[6] در زاگرس مـرکـزی که بعدها بـه‌نام نمری[7] شهرت یافت، آریزن[8]، پسر سدرمت[9] بتازگی خود را شاه اورکیش[10] ونمر اعلام کرده بود؛[۳۰] شاه وقت به نام اینبیر[11] هیچ تمایلی بـه از دست دادن استقلال خود نداشت. دشمن دیگر در وجود هوشومکیبی[12]، پادشاه مـرهشی یا بـراهشی پیدا می‌شد.[۳۱] حتی احتمال دارد که هیتا[13] که دبیران عیلامی وی را یازدهمین پادشاه اوان می‌خواندند، برخی از این پادشاهان را واداشت تا در آخرین تلاش نومیدانه‌اش برای درایستادن در برابر اکد بـه او بپیوندند؛ اینان تاب در ایستادن در برابر نرم‌ـسین را نداشتند؛ سرزمینهای شمالی بـه‌طور قطع زیر فرمان او در آمد وحتی عیلام و براهشی نیز فرمانگزار او گردیدند.[۳۲]

اما فرمانروایی کـه تازه بـه‌تخت برآمد تنها یك ویرانگر نبود. شوش که همواره متأثر از تمدن بـابـل بود بسرعت زیر تأثیر اکد قرارگرفت؛ نرم‌ـسین با آجرهای منقوش بناهایی در این شهر برآورد که تندیسهای خود و نیز غنایمی را که از ماگان[14] آورده بود در آنها نهاد. وی ایشاکـوی خود انام مونـه[15] را بـه حکومت این شهر گماشت بدین هدف که بتواند حکومت شهر را همواره به‌خود وفادار نگهدارد.[۳۴]

زبان اسناد شوش در ایـن دوره که دیگر تنها ذکر نامهای اشخاص نیست اثرات چنین سیاست خیراندیشانه دربارهٔ این ناحیه را کاملاً روشن می‌سازد. زبان

1- Timtab
2- Awak
3- Altun köpru
4- Shimurrum
5- Puttimadal
6- Namar
7- Namri
8- Arisen
9- Sadarmat
10- Urkish
11- Inbir
12- Hubshumkibi
13- Hita
14- Magan
15- Enammune

اکدی تا اندازهٔ زیادی جانشین زبان عیلامی می‌گردد، و حتی نامها نیز عمدتاً سامی می‌شوند. این اسناد که در میان آنها، نامه‌ها، مجموعه‌هایی از حروف که‌هر یك برای نشان دادن هجایی به‌کار می‌رفته، و فهرستهای زره‌ها، فروشها، مبادلات و پرداخت مستمری پرتو روشنی بر مناسبات بازرگانی این دوره می‌افکند، زیرا از شهرهای شوروپاك[1] و اوال[2] و نیز اوما[3] که ایشاکوی آن به‌نام شناخته است نام رفته است.[۳۵]

در دیگر نواحی عیلام بزرگتر زبان و فرهنگ بومی دست‌نخورده باقی ماند، و دلیل این‌مدعا پیمانی میان یك پادشاه بومی، باحتمال زیاد هیتاو[4] نرم‌سین است که به‌زبان عیلامی نوشته شده است. این پیمان با استمداد از ایزدان گوناگون آغاز می‌شود؛ از ایزدان عیلامی که از آنها نام رفته، آنهایی که در متون آینده شناخته‌تر از همه می‌باشند عبارت‌اند از: پینیکیر[5]، هوبان، ناهیتی[6] یا ناخونته[7]، اینشوشینیاك[8]، شیموت[9] هوربی[10]، هوتران، و نارووده[11] یا ناروته[12]. آمال[13]، نینکاراك[14] و شاید نینورتا[15] تنها ایزدان بیگانه هستند که از آنها طلب یاری می‌شود، و حتی اینان نیز احتمالاً نام عیلامی داشته‌اند. در پی استمداد از ایزدان سوگندی می‌آید که متن آن چنین است: «دشمن نرم‌سین دشمن من، دوست نرم‌سین دوست من است.»، فرمانروای عیلامی آشکارا تابعیت خود از پادشاه اکد را می‌پذیرد.[۳۶]

نرم‌سین با شکستن پادشاهان شیموروم و نمر با ساکنان شمال ومرکز زاگرس تماس مستقیم پیدا کرد. اینان مردمان لولوبیوم وگوتیوم بودند که پیش از وی سارگن از وجودآنها آگاهی داشت و به‌زبانهای قفقازی که خویشاوند زبان عیلامی اما از آن متمایز بود تکلم می‌کردند.[۳۷] لولوبیان با داشتن دشت حاصلخیزی در درون کوهها، یعنی شهرزور که در زمانهای جدید ازشهر سلیمانیه

1– Shuruppak
2– Awal
3– Umma
4– Hita
5– Pinikir
6– Nahiti
7– Nahhunte
8– Inshushinak
9– Shimut
10– Hurbi
11– Narude
12– Narute
13– Amal
14– Ninkarak
15– Ninurta

اداره می‌شد در امنیت زندگی می‌کردند.[۲۳۸] دسته‌های راهزن آنها بآسانی می‌توانستند آمد و شد عادی در طول جادهٔ بابل را که اکنون با شهرهای کفری، کرکوك و آلتون کوپرو مشخص است مختل سازند. روایتی از یك پادشاه لولوبی به نام اماشکوش[1] خبر می‌دهد که پیش از سارگن فرمانروایی می‌کرد.[۲۳۹] پادشاه لولوبیان در روزگار پادشاهی نرم‌سین در یك درهٔ تنگی به‌نام «کوه سیاه» که امروزه «گذرگاه کفار»[2] خوانده می‌شود و در جنوب شهرزور نهاده است جنگ کرد. لولوبیان شکست سختی خوردند، و پادشاه اکد به‌یادگار این پیروزی حجاری برجسته‌ای بر دیوار دره نقش کرد که سرمشق کنده‌کاری معروفتر «استل پیروزی»[3] گردید. از حملهٔ نرم‌سین به‌گوتیان نتیجهٔ کاملاً متفاوتی به‌دست آمد، زیرا این وحشیان که بزودی سراسر سرزمین بابل را در نوردیدند و دودمان او را برانداختند شکست خردکننده‌ای بر او واردآوردند.[۲۴۱]

درسرزمین اصلی عیلام، نرم‌سین می‌دانست که خدمت صادقانه درطی سالهای دراز را چگونه پاداش دهد؛ انامونه که روزگاری تنها ایشاکوی عیلام بود، شاکاناکو فرمانروای این سرزمین گردید و از این روی مهر اداری تازه‌ای برای خود ساخت. شاید مقامی را که وی رها کرد به‌دست عیلامی شایسته و باکفایتی به نام پوزور-اینشوشیناك[4]، پسر شیمبی‌اشهوك[5] که نخستین بار در مقام ایشاکوی شوش ظاهر می‌شود افتاد. این شاهزاده که دوست داشت خداوندان خویش را خوشنود سازد درآغاز کتیبه‌هایش را تنها به‌زبان اکدی می‌نوشت،[۲۴۴] اما چندان نگذشت که درکنار زبان اکدی زبان پیش از عیلامی خود را نیز به‌کارمی‌برد.[۲۴۵] شاید با مرگ یا برکناری انامونه وی نیز شاکاناکوی عیلام گردید؛ اما اگرسمت تازه دلالت بر افزایش قدرت می‌کرد گسترش دامنهٔ فعالیتهای وی نیز بود، زیرا وی را در حال دست زدن به‌فتوح خارجی نیز می‌یابیم. بعید نیست که وی به نرم‌سین اعلام کرد که تنها به‌مطیع ساختن دست‌نشاندگانی می‌پردازد که ازاطاعت خداوند اکد سرپیچیدند. وی بر تندیسی که به ایزد خود اهدا کرد می‌گوید که

1– Immashkush 2– Pagan's pass 3– Stele of Victory
4– Puzur-Inshushinak 5– Shimbi–ishhuk

چون کیماش[1] و هورتوم[2] به‌جنگ با او پرداختند وی آنان را بشکست وهوپشانا[3] راغارت کرد. چون کیماش در مسافتی دور در کوههای زاگرس ودرنقطه‌ای مقابل کرکوك قرار داشت،[۴۶] و هورتوم احتمالاً همان هومورتوم[4] است که از مبادی تاریخگذاری سلسلهٔ سوم اور بسیار شناخته است، از این روی باحتمال فراوان نرم‌سین فردی احتیاط‌کار بوده‌است، زیرا پوزور-اینشوشیناك وارد سرزمینی‌شده بود که دست کم اسماً در قلمرو او بوده است. فرمانروای عیلام همچنین مدعی است که بیش از سی شهر دیگر را گشوده است. اگرچه این شهرها را بدون رعایت ترتیب موقع و محل برشمرده‌اند، با این همه می‌توانیم ازنامهای آنهاپاره‌ای آگاهیهای تاریخی بیرون کشیم. ذکر احتمالی کشن[5] نخستین اشاره به‌سرزمینی است که‌کاسیها[6] نام خود را از آن گرفته‌اند. گوتو[7] مسلماً به‌تماس با گوتیان[8] یا با سرزمینی که اردوهایشان از آنجا بر بابل فرودآمدند اشاره داد. شیلوان[9] سرزمین کوهستانی مشرق در باستانی نزدیك سیروان کنونی را به‌یاد ما می‌آورد. سرزمین هوهونوری[10] بزودی از طریق مبادی تاریخگذاری سلسلهٔ سوم اور نام‌آشنایی گردید و موتوران[11] [۴۷] احتمالاً همان می‌طورانت[12] سالنامه‌های آشوری است که شهری بر کران رودخانهٔ دیالهٔ کنونی بوده است. ذکر جداگانه‌ای از شادسیمش[13] می‌شود که از سرزمینی دور برای استمداد از پوزور-اینشوشیناك آمده بود.[۴۸]

غنایمی که از شهرهای تسلیم شده گرفته می‌شد شوش را توانگر ساخت. و پرستشگاه تازه‌ای که برای اینشوشیناك برآوردند این آکروپولیس را به‌زیور وجود خویش بیار است. پوزور-اینشوشیناك بفرمود تا چهار مگی [مغ؟] نقره طغراهای زر و سیم، یك خنجر بلند و یك تبر بزرگ را که دو سوی آن را سیم‌اندود کرده بودند به‌عنوان بخشی از ذخایر نذری پرستشگاه درآنجا بنهند. با آیینی با شکوه تندیس تازه‌ای از ایزد از راه نهری که ازشهر سیداری[14] می‌آمد

1– Kimash
2– Hurtum
3– Hupshana
4– Humurtum
5– Kashshen
6– Kassites
7– Gutu
8– Gutians
9– Shilwan
10– Huhunuri
11– Mu Turran
12– Me Turnat
13– Simash
14– Sidari

به‌اینجا آورده شد. به‌افتخار وی روزانه دوگوسفند قربانی می‌کردند و بر دروازهٔ او هر بامداد و شامگاه خنیاگران بـه‌آوازه‌خوانی‌می‌پرداختند. همهٔ اینها را استلی باکتیبهٔ اکدی به‌ما می‌گوید که نیز می‌افزاید پوزور–اینشوشیناك دادرسی درست و دادگرانه‌ای به‌شهر بخشید.[۴۹] از ویرانهٔ این پرستشگاه یك قطعه سنگ که به شکل سر شیر بریده شده بـه‌دست ما رسیده‌کـه بر آن کتیبه‌ای بـه‌زبان اکدی و کتیبه‌ای بـه‌زبان پیش از عیلامی[۵۰] کـه هنوز رمز آن کشف نشده کنده‌انـد. به یادگار برآوردن معبد برای ایزد شوگـو[1] که نمایندهٔ اینشوشیناك بشمار می‌رفت، مخروطهای گلی برآوردند[۵۱] اما تندیسهای کوچك مرمری که از مصالح و موادی ساخته شده بودند که نـه نقره بودند نه مس به‌ایـزدانی غیر از ایـزد محلی اهدا شده‌اند و کتیبهٔ اکدی منقوش بر برخی از اینها را یك متن پیش از عیلامی تکمیل می‌سازد.[۵۲] پوزور–اینشوشیناك در نفرین به‌کسانی که بناهای یادبود او را ویران سازند از اینشوشیناك، ناریته[2] یا ناروته[3] و ناتی[4] از ایزدان عیلام و شمش، نرگال[5]، ایشتار[6] و سین، انلیل[7] و ائا[8] و نینهورسگ[9] از ایزدان بابل استمداد می‌جـوید. برخی از ایزدان اخیر احتمالاً القاب عیلامی داشته‌اند، زیرا متون پیش از عیلامی، خود اشاره دارند که پادشاه می‌کوشید تا احساس‌ملی رعایای پیش را زنده‌گرداند.

اگر هدف او این بوده، در این صورت انتظارکشیدن او تا مرگ مخدوم اسمی وظاهرش‌کاری خردمندانه بوده است. هنگامی کـه نرم–سین جای خود را به‌شرکلیشـری[10] داد، فرمانروای عیلام با یك کینه‌جویی اعلان استقلال کرد. وی با زهره[11]، یعنی سرزمینی که در گذشته عیلام و براهشی را در برابر ریموش یاری داده بود متحدگردیده در اوایل پادشاهی فرمانروای تازهٔ بـابـل به‌این سرزمین تاختن آورد. سپاهیان او تنها پس از رخنه در ناحیهٔ اوپیس[12]، مرکـز اکد عقب رانده شدند.[۵۳] پوزور–اینشوشیناك که از ایـن پیروزی جانی‌گـرفته بود زیرا به سلامت بازگشتن از سرزمین پادشاه اکد، شاه «چهاربخش جهان» را نمی‌شدکمتر

1– Shugu
2– Narite
3– Narute
4– Nati
5– Nergal
6– Ishtar
7– Enlil
8– Ea
9– Ninhursag
10– Sharkalisharri
11– Zahara
12– Opis

از پیروزی دانست بیدرنگ به‌عنوان جانشین هیتا تاج شاهی اوان را بر سر گذاشت.[۵۴] شگفتی‌آور نیست که شرکلیشری از آن پس تنها «شاه اکد» بود، اما پوزور-اینشوشیناك می‌گوید که چگونه دریکی از سالها اینشوشیناك، به او، شاه قدرتمند اوان نگاهی بلطف و عنایت کرد و «نواحی چهارگانهٔ جهان» را به او بخشید.[۵۵]

در این میان مردمی که در بخش مرکزی زاگرس ساکن بودند ناآرام گردیدند. به‌چشم کوهنشینان زمینهای پست بابل همواره جایی بسیار خواستنی می‌نمود چنانکه ساکنان ناحیهٔ بابل نیز مساکن ایشان را به‌این چشم می‌نگریستند. کوهنشینان ازآن دوردستها جلگهٔ حاصلخیز را سرشار از فعالیت می‌دیدند. تا اینکه به خواست خویش یا از سر ضرورت قدرت زیادی یافتند، یا اقوام تازه‌ای در پشت سرشان پیدا شده‌آنها را به‌جلو رانده است. آنگاه‌آنان با نیرویی که در ایستادن در برابر آن میسر نبود به‌سرزمین ثروتمندی‌که در پیش رویشان نهاده بود سرازیرگردیدند. کوهنشینان مدتی بر این سرزمین چیرگی یافتند؛ اما رفته‌رفته خود تابع تمدن برتری شدندکه در سرزمین تازه پیدا کرده بودند، و تسلیم تأثیرات شدید و مقاومت‌ناپذیر آن گردیدند.

مردم لولوبیوم[1] نیز چنین سرنوشتی یافتند. آنان از شهرزورکه مرکز سرزمینشان بود در جهت جنوب خاوری به‌ناحیهٔ حلوان که حجاری برجستهٔ پادشاهشان آنوبانی‌نی[2] در زهاب نزدیك سر پل این ناحیه پیدا شده پیش رفتند. کتیبهٔ او به‌زبان و نوشتار اکدی است؛ وی به‌عنوان شاهی توانا و قدرتمند، شاه لولوبیوم می‌گوید که پیکرهٔ خود وایشتار را برکوه باتیر[3] کنده است و با دعای بابلی نیکویی ازآنو[4] وآنتوم[5]، انلیل و نینلیل[6]، ادد[7]وایشتار، سین وشمش، و دیگر ایزدان می‌خواهدکه بنای یادبود وی را از دستبرد ویرانی نگهدارند.[۵۶] در زمانهای بعد روایت وی را در ردهٔ پادشاهان گوتیوم قرار داد و سرانجام او را پادشاه شهرکوثا[8] گردانید. وی در یك افسانه به صورت هیولایی هراس‌انگیز

1– Lullubium 2– Anubanini 3– Batir 4– Anu
5– Antum 6– Ninlil 7– Adad 8– Kutha

درمی‌آید که بیانگر تأثیری است کـه وحشیان گوتی بر ساکنان بـابـل گـذاشته بودند.[۵۷] به‌فاصلهٔ نـه چندان دوری از نقش برجستهٔ آنوبانی‌نی استل تاردونی[1]، پسر ایکی[2] نهاده است کـه نیز دارای کتیبه‌ای به‌زبان اکدی است که از شمش و ادد یاری می‌خواهد.[۵۸] تاردونی را باید در همان دوره قرار داد و او نیز احتمالاً پادشاه لولوبیوم بوده است.

شاید گوتیان کـه در شمال شهر زور زندگی می‌کردند عامل این پیشروی بوده‌اند. آنان نیز آرزوی تصرف سرزمین میاندورود را در دل داشتند، و پیروزی آنان بر نرم‌ـسین در چند سال پیش به‌آنان دلگرمی وقوت‌قلب داده بود. گروههای گوتی بـه ناحیهٔ بابل سرازیر گردیدند، ضربه‌ای برق‌آسا بر همسایگان جنوبیشان وارد آوردند، اما تلاش پی‌گیر و بی‌پروایشان را برای تصرف ناحیه‌ای که بالاترین آرزویشان بود از دست ننهادند، شرکلیشـری دلیرانه کوشید تا جلوی این موج را بگیرد؛ یکی از مبادی تاریخگـذاری او از یك لشکرکشی علیه آنـان سخن می‌گوید و دیگری از اسارت شارلاك[3]، پادشاه ایشان خبر می‌دهد.[۵۹] اما کوششهای او سودی نبخشید و او خود شکار آنها گردید. اندکی پس از مرگ او حتی شبح حکومت مستقل در شهرها نیز ناپدید گشت؛ و دوره‌ای که در پی پادشاهی او آمد چندان دستخوش هرج‌ومرج و آشوب بود که تحت نام القاگر «که شاه بود؟ که شاه نبود؟» معروف گردید.[۶۰]

مقارن ایـن ایام عیلامیان و دودمـان اوان‌آنها از صحنهٔ تاریخ خاورزمین بیرون رفتند. پوزور‌ـاینشوشیناك دوازدهمین و آخرین پادشاه اوان بود، وبا زوال ناگهانی او این سرزمین در تاریکی فرو رفت. چنین می‌نماید که عیلام نیز مانند بابل زیر موج گوتیان فرو رفت.

1– Tardunni 2– Ikki 3– Sharlak

بخش سوم

فرمانروایان بابل و شاهان سیماش[1]

اقوام گوتیوم[2] که سراسر بابل را درنوردیدند ظاهراً مردمانی وحشی بوده‌اند، نویسندگان بعدی سخنان تند و خشمگنانه‌ای دربارهٔ آنان می‌گویند و گویا رویهمرفته گفته‌هایشان ناحق و ناروا نیست. گویند که آنان با ایزدان دشمنی ورزیدند، پادشاهی و شهریاری سومر را به کوهها بردند، و بذر دشمنی و شرارت پاشیدند.[۱] از دیدگاه مردم بابل که به‌برخورداری از مواهب نظم و قانون خو گرفته بودند، اتهامی بزرگتر از این نمی‌توانستند بر مردمی وارد کنند که بگویند آنان از توانایی پابرجای پادشاهی قانونی و راستین بی‌بهره‌اند. و در عین حال می‌گفتند که گوتیان پیش از درآمدن به‌سرزمینهای پست و هموار پادشاهی نداشتند.[۲] می‌توانیم از این گفته چنین برداشت کنیم که شرکلیشری پادشاه آنها، شارلاك را به‌اسارت گرفت، و می‌توان این را برآنها بخشود؛ اما ما نمی‌توانیم آنها را به‌خاطر واژگون ساختن نظم اداری و اقتصادی که اندکی از اسناد مکتوب

1– Simash 2– Gutium

بابلی به‌آن اشاره کرده‌اند ببخشیم.

دربارهٔ فرمانروایی گوتیان در بابل مگر نام پادشاهان آنـان در دو فهرست دودمانی چیز دیگری دانسته نیست. شمار اندکی از کتیبه‌های پادشاهانی که نامشان در این گزارشها نیامده چیزی مگر اندك دربارهٔ تهیه‌کنندگان خـود نمی‌گویند. فهرستها خود با یکدیگر همخوانی ندارند؛ و اگرچند پادشاهیهای کوتاهی که به یك‌یك پادشاهان نسبت داده می‌شود از پیش‌آمـدن دوره‌ای از ناآرامی شدید و جنگ خانگی حکایت می‌کند، اما این اشخاص شباهت و همانندی تردیدبرانگیزی دارند و سبب بی‌اعتمادی می‌شوند.[۳] یکی از این گزارشها می‌گوید که مهاجمان ۱۲۴ سال بر سرزمین بابل استیلا داشتند؛ اما گزارشی دیگر پای می‌فشارد که رقم درست ۱۲۵ سال و ۳۰ روز است. نمی‌تـوان در توانایی ثابت شده ریاضی‌دانان بابل تردید کرد، اما اگر مدت هر یك از پادشاهیها را باهم جمع کنیم تنها به ۹۱ سال و ۴۰ روز می‌رسد و یك باقیماندهٔ ۴۰ ساله بـه‌دست می‌آید کـه دربارهٔ آن توضیحی داده نشده. از این حقایق روشن می‌شود که هنوز چیزهای زیادی‌دربارهٔ دورهٔ استیلای گوتیان نامکشوف مانده است

در اواخر دوره ظاهراً وحشیان زیر نفوذ پایدار و مسلط فرهنگ بابلی قرار گرفتند. شاید آن پادشاهانی را که کتیبه‌هایی از خود به‌جا گذاشته‌اند اما نامشان در فهرست پادشاهان دبیران محلی نیامده است باید بـه‌ایـن دوره نسبت دهیم. لاسیراب[1]، پادشاه گوتیوم، برای حفظ سرگرزی کـه وی متنی اکدی بر آن کنده است گذشته از ایزدگوتیوم از ایشتاروسین نیز استمداد می‌جوید.[۴] پادشاهی دیگر به‌نام اریدوپیزیر[2]، هنگامی کـه چیزی را بـه‌ایزد انلیل در پرستشگاه نیپور اهدا کرد، «شاه نواحی چهارگانهٔ جهان» را بر لقبش افزود.[۵]

اگرچند شگفتی‌آور می‌نمـایـد، اما پاره‌ای از شهرهای سرزمین بابل در روزگار حکومت بیگانگـان ظاهراً باری دیگـر رونق و آبادانی خود را از سر گرفتند. چنین می‌نماید کـه در ایـن شهرها ایشاکوهای دودمانهای گذشته چیرگی خود را همچنان نگهداشتند، اما حاکمیت و سیادت مهاجمان را نیز کاملاً برسمیت

1– Lasirab 2– Erridupizir

می‌شناختند. یکی از این شهرها اوما[1] بود که ایشاکوی آن به‌نام لوگالانادو[2] می‌گوید که در ایامی که سیوم[3] پادشاه گوتیوم بود مدت سی‌وپنج سال این سرزمین از رفاه و آسایش برخوردار بود.[۶] ناماخانی[4]، ایشاکوی دیگر همان شهر یك پرستشگاه قدیمی نینوره[5] را در وقتی که آرلاگان[6] پادشاه او بود بازسازی کرد.[۷] و یکی از دبیران اوما لوحه‌ای نذری به‌پادشاهش ساراتیگوبیسین[7] اهدا کرد.[۸]

تیریگان[8]، از شاهان گوتی که نامش را به‌چندین شهر امپراتوری دادند،[۹] تنها پس از چهل روز پادشاهی قربانی نفرت و تعدی یکی از شاهزادگان بومی گردید.[۱۰] از این پس دورهٔ فرمانروایی گوتیوم به‌سر آمد. چندان نگذشت که هر اندازه وحدتی که در مملکت وجود داشت بسرعت از میان رفت، و در نواحی زاگرس و عیلام و نیز در بابل دولتهای مستقل کوچك سر برآوردند. برخی از این شاهزاده‌نشینها از دیرباز برای ما آشنا هستند و از روزگار فرمانروایی سارگن یا پوزور-اینشوشیناك آنها را می‌شناسیم. اما دولتهای دیگر تازه پیدا شده و برافتادن گوتیوم برای نخستین بار به آنان فرصت آزادی داده بود.

در دوردستهای شمال، نزدیك دامنه‌های زاگرس شهر اوربیلوم[9] که به نام آربلا[10] معروفتر است نهاده بود که نامش به‌صورت اربیل هنوز زنده است.[۱۱] در جنوب آربلا شهر شیموروم[11] در آلتون-کوپرو، در گذار اصلی بخش پایین رود زاب قرار داشت.[۱۲] در جنوب شهر اخیر هارشه[12] واقع بود که شاید همان هورشیتوم[13] بابلیها باشد و اکنون در محل آن روستایی نهاده است که به نام توزخورماتلی[14] خوانده می‌شود.[۱۳] در کوههای خاور کرکوك، کیماش باری دیگر سر به‌شورش برداشت. بقایای لولوبیان در بخش میانی زاگرس باهم متحد گردیدند، و سرزمین مجاور که گنهار[15] نام داشت نیز نشان داد که می‌تواند دشواریهایی پدید آورد. در ناحیهٔ هنوز جنوبی‌تر فراهشی که در زبان اکدی به

1– Umma
2– Lugalannadu
3– Sium
4– Nammahni
5– Ninurra
6– Arlagan
7– Saratigubisin
8– Tirigan
9– Urbillum
10– Arbela
11– Shimurrum
12– Harshe
13– Hurshitum
14– Tuzkhurmatli
15– Ganhar

نام براهشی خوانده می‌شد باری دیگر سربرافراشت؛ و در جلگهٔ پست آن ظاهراً حتی شوش نیز اعلام استقلال کرد. در شمال خاوری عیلام دولت متکی به‌خودی در انشان سربرآورد؛ و در سیماش، سرزمینی که شاید چندان نیز دور نبوده، وبه پوزور-اینشوشینناك خراج می‌فرستاد، شاه گیرنامه[1] دودمان شاهی نازدای پی‌افکند.[۱۴] هر یك از پادشاهان بابل که می‌خواست به خاورمیانه وحدت بخشد می‌بایست این شهر-کشورها را مطیع سازد. این اقدام به‌جنگی پایدار وتوسل به دسایس سیاسی گوناگون نیاز داشت.

فرمانروای بابل که گوتیان را برانداخت خود فرمانگزار اور-نامو[2] (۲۲۹۰ ق م) گردید که سلسلهٔ سوم اور را پی افکند. جانشین او، شولگی[3] (۲۲۲۶-۲۲۸۲ ق م) آن سیاست توسعه‌طلبی را آغاز کرد که بسیاری از دولتهایی را که در بالا برشمرده‌ایم زیر سلطهٔ او درآورد.[۱۶] شولگی در هفتمین سال پادشاهی خود ایزد ساتاران[4] را به‌پرستشگاه شهر در بازگرداند.[۱۷] و در هشتمین سال نوموشدا[5] را به‌پرستشگاه کازالو برگرداند. دلیل این‌کار آشکار است: شناسایی سیادت اورا ز سوی شهرهای ناحیهٔ بابل چندان بود که بی‌آنکه خطر شورش نواحی جداگانه در میان باشد آن امکان وجود داشت که ایزدان محلی را به‌جایی که به‌آن‌تعلق داشتند بازگردانند.

اکنون کوشش راسخانه‌ای برای پویش مشرق و شمال آغاز گردید. لشکرکشی به‌مراهشی که شولگی در چهاردهمین سال پادشاهی خود دخترش را به‌نکاح ایشاکوی آن داده بود آسان بود. غارت کردن گنهار در بیست‌ودومین سال پادشاهی آغاز گر یك رشته تاخت و تاز در سرزمین لولوبیان بود. شیموروم بر کران بخش پایین رود زاب در بیست‌وسومین و بیست‌وچهارمین سال و هارشه در بیست‌وپنجمین سال مورد تهاجم قرار گرفتند.

در این هنگام شولگی در خویش احساس توانایی می‌کرد که دولتهایی را که در آن سوی رشته‌کوه مرزی زاگرس قرار داشتند زیر فرمان خود درآورد؛ وی

1- Girnamme 2- Ur-Nammu 3- Shulgi
4- Sataran 5- Numushda

در بیست‌وهشتمین سال پادشاهی دختر خود را به‌نکاح ایشاکوی انشان کـه شاید لیبوم[1]، یا شالابوم[2] نام داشت درآورد، اقدامی که احتمالاً به‌دست‌نشاندگی این‌دومی اشاره داشت. مملکت سیماش که اکنون تازیتای[3] یکم بر آن فرمانروایی‌داشت[۱۸] ظاهراً دست‌نخورده باقی ماند. شولگی در بازگشت بـه‌شمال شیموروم را برای سومین بار در سی‌امین سال وگنهار را برای دومیـن و سومیـن بار به‌ترتیب در بیست‌ونهمین سال سی‌امین سال پادشاهی خود غارت کرد. در این میان انشان که احتمالاً تازیتا، فرمانروای سیماش از آن حمایت می‌کرد سر به‌شورش برداشت و شولگی در سی‌ودومین سال پادشاهی خود ناگـزیـر شد شورش این شهر را فرو نشاند. وی در کوشش برای نگهداشتن چیرگی خود بر ایـن ناحیه شولهونی[4] را شاکانا کوی زابوم[5] تعیین کرد؛ اما اندکی بعد خبر از ویـران سازی دوبارهٔ انشان به‌ما می‌رسد،[۱۹] وگویا جنگ با این شهر به‌ناکامی انجامید.

در سالهای اخیر پادشاهی شولگی حمله روی نواحی شمالی که ناآرام شده بودند متمرکـزگـردید. مردم ایـن نواحی کـه در مسافت دوری از اور زندگی می‌کردند و به‌نژادی دشمن تعلق داشتند نمی‌خواستند زیر بار سلطهٔ جنوب بروند و مقاومت راسخانهٔ آنان در مبادی تاریخگذاری بازتاب یافته است. شاشروم[6] در چهلمین سال پادشاهی به‌تصرف درآمد؛ و شیموروم و لولوبیوم در سال چهل‌ودوم برای نهمین بار دستخوش غارت گردیدند. در سال چهل‌وسوم شیموروم، لولوبیوم، گنهار و اوربیلوم ضرب دست فاتح را چشیدنـد؛ در سال چهـل‌وچهارم سپاهیان شولگی به‌کیماش و هومورتوم[7] که احتمالاً نام نخستین هورتوم[8] بود رخنه کردند. در چهل‌وششمین سال که خبر از ویران سازی مجدد هارشه، کیماش و هومورتوم می‌رسد.[۲۰] شاکانا کویی به‌درکـه مهمترین دژ مرزی در برابر کوهنشینان خاوری بود فرستاده شد.

در وقتی که این تهاجمات به‌سرزمینهای بیگانه انجام می‌گرفت، ظاهراً شوش

1– Libum
2– Shalabum
3– Tazitta
4– Shalhuni
5– Zabum
6– Shashrum
7– Humurtum
8– Hurtum

و زمینهای پست آن کاملاً زیر فرمان شولگی بوده است. این شهر احتمالاً درزمانی که وی برای نخستین بار به انشان درآمد، یعنی در بیست‌وهشتمین سال پادشاهیش به‌تصرف درآمد، زیرا نخستین باری که از ایشاکوی شوش به‌نام اورکیوم[1] نام می‌رود در سی‌ویکمین سال پادشاهی او است. از آن پس داستان شهر شوش از متون خود شولگی که از این شهر به‌دست آمده آسانتر بیان می‌شود. وی پرستشگاه تازه‌ای برای اینشوشیناك، ایزد شهر، و بودباش نریی برای ایزد بانو نینهورسگ[2] که از ایام فرمانروایی آخرین شاه اوان بر عیلامیان شناخته بود برآورد. آجرها، تندیسهای کوچك مفرغی که برآنها کنده‌کاری شده و الواح سنگی او هزار سال بعد که شیلهاك‌ـاینشوشیناك[3] آنها را در بنای انبارها و مخازن به‌کار برد و پانصدسال پس از آن نیز که پادشاهان دودمان جدید از آنها برای همان مقاصد استفاده کردند هنوز در ارگ شوش یافت می‌شدند؛[۲۱] حتی شولگی خود نیز انتظار چنین سربلندی و افتخاری را نداشت. وی به‌بانوی بزرگ نینگال[4] مرواریدگرانبهایی اهدا کرد،[۲۲] چنانکه دو تن از زیردستانش در شهر به نامهای اور‌ـنیگینمو[5] و نین‌ـکیسالشو[6] برای بقای زندگی اوسرگرزی به«بانوی شهر» پیشکش نمودند.[۲۳]

از این پس، مگر مناطقی که براستی عیلامی بودند نظیر انشان و سیماش، نفوذ اور در شوش و مناطق مجاور حکم‌فرمایی می‌کرد. اما دربارهٔ «عیلام» باید گفت که این سرزمین به‌تمام معنی یکی از ولایات اور گردید. گروه‌هایی از مردان مسلح برای محافظت ازکاروانها، چاپارهایی که حامل پیامهای شاهی، ایشاکو و گهگاه مردانی از طبقات بالاتر مانند سوکالو[7] یا نمایندگان تام‌الاختیار بودند ناحیهٔ بابل را میان تختگاه شاهی و این سرزمین می‌پیمودند، و در شهرهای گوناگونی که بر سر راهشان بود توشه‌ای را که برای سفرشان نیاز داشتند می‌گرفتند. گزارشهای گذر آنها درصدها الواح گلی که در آن ایام تهیه گردیده یافت می‌شود.[۲۴] عیلامیان، که نمی‌خواستند دیگران برآنان پیشی گیرند، فعالانه وارد میدان نسبتاً تازه اما

1– Urkium 2– Ninhursag 3– Shilhak-Inshushinak
4– Ningal 5– Ur-niginmu 6– Nin-kisalshu
7– Sukkallu

پرسود تجارت گردیدند؛ وصدها تن برای شرکت در زمینه‌های گوناگون دادوستد وارد بابل شدند. مثلاً همان اسناد به عیلامیانی از شوش، انشان، سیماش یا شیماش[1]، هوهونوری[2] و بسیاری شهرهای دیگر اشاره می کنند،[۲۵] و زابوم[3] و آدامدون[4][۲۶] نیزازاهمیت کمتری برخوردارنبودند. ازآدامدون که نام آن احتمالاً برگرفته از نام عیلامی برای عیلام است[۲۷] حتی دو ایشاکو در پادشاهی شولگی می‌شناسیم. این دو تن یکی اوبا[5] است که در چهل‌ویکمین سال پادشاهی از او نام رفته و دیگری ریبا[6] که در چهل‌وچهارمین سال به‌اواشاره شده است. احتمالاً هرگز نخواهیم دانست که سلطهٔ اور در فراسوی این جلگهٔ پست تا کجا درایران پیش می‌رفت، اما می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که تأثیر آن در اعماق این سرزمین بشدت احساس می گردید.

مرگ یك پادشاه همواره نشانهٔ شورش اقوام ناآرام است. توانایی و کارآیی زیاد دستگاه اداری شولگی سبب گردید که این ناحیه بدون کشاکشی جانشین او بور-سین[7] (۲۲۱۷-۲۲۲۵ ق م) را بپذیرد. پادشاه جدید تا سه سال به کارگزاران شولگی اجازه داد که درکارهای خویش بمانند؛ اما پس از این مدت جای‌آنان را به‌مردانی که خود برگزیده بود سپرد. در سال چهارم ایشاکوی تازهٔ شوش به‌نام زاریکوم[8] با آیین با شکوهی که در حضور ده‌گواه برگزارگردید به این سمت گمارده شد.[۲۸] معاصر او نارگیدا[9] پیش از این به‌سمت ایشاکوی آدامدون فرستاده شده بود.[۲۹] از سال چهارم به‌بعد لیبانوك شبش[10] را درمراهشی و از سال ششم بوشام[11] را در سیمانوم[12] می‌بایست یافت. شخصی با نام سامی شاروم-بانی[13] درپنجمین سال در اواك مستقر گردید و تا سال دوم فرمانروایی ابی-سین[14] که یك دورهٔ شانزده ساله را دربر می گیرد در حکومت آنجا ماند، و اورایشکور نیز از سال هفتم پادشاهی بور-سین تا دومین سال فرمانروایی

1- Shimash
2- Huhunuri
3- Zabum
4- Adamdun
5- Uba
6- Riba
7- Bur-sin
8- Zariqum
9- Nagidda
10- Libanug shabash
11- Busham
12- Simanum
13- Sharrum-bani
14- Ibi-sin

گیمیل-سین در حکومت هامازی[1] باقی ماند. نگهداری یك منصب در چنین مدت درازی از برقراری صلح و آرامش در این سرزمین خبر می‌دهد.

اما در نواحی مرکزی و شمالی زاگرس که رشته‌ای از شورشها و سرکوبیها آن را به‌ستوه آورده بود از این صلح و آرامش خبری نبود. بور-سین درسال دوم پادشاهی اوربیلوم، در سال ششم شاشروم[2] و در سال هفتم هوهونوری و ایاپروم[3] را غارت کرد.[۳۰] شاید پس از این درس هولناك بود که هوهونوری سیمهوزیا[4] را که دستورهای قاطع دربارهٔ وفادار ماندن بـه‌اهل شهر داده بود بـه‌عنوان ایشاکو پذیرفت. شمالیتر از این، در ناحیهٔ مشرق و جنوب کـرکـوك کنونی، خونی‌نی[5] مقام خویش را به‌عنوان ایشاکوی کیماش و شاکاناکوی مادگا[6] همچنان نگهداشت، او گوگومهری[7] استوانه‌ای به‌او اهدا کرد.[۳۱]

با پادشاهی گیمیل-سین (۲۲۰۸-۲۲۱۶ ق م) از دامنهٔ منابع ما کاسته می‌شود، اما نمی‌توان گفت که این امر دلیل زوال مملکت درایام پادشاهی وی است. یقیناً او در سال سوم پادشاهی ناگزیر شد بـه‌سیمانوم حمله برد؛ و زابشالو[8] کـه دقیقاً در ناحیهٔ بابل و به‌فاصلهٔ نه چندان زیادی از پایتخت قرار داشت، ظاهراً در سال هفتم سر به‌شورش برداشت، زیرا ایـن شهر نیز دستخوش تاراج گـردید. اما از یك ایشاکـوی هومورتوم بـه نـام هوبامرسیلی[9]، در سال نخست پادشاهی، به‌ما خبر می‌رسد؛ و دختری از پادشاه، پس از فرمانگزاری ایشاکـوی زابشالو، ظاهراً به نکاح او داده شده و به‌ولایت زیر فرمان او اعزام گردید. ایـن رویدادها از ادامهٔ نظم و قانون خبر می‌دهند. در اوایل سال دوم پادشاهی می‌شنویم که دختر پادشاه کالاهایی را با خـود بـه انشان بردکـه بیگمان بخشی از جهیز ازدواج او بوده است.[۳۲] پس از آن به‌انشان حمله شد؛ از این جنگ از طریق منبعی دیگر غیر از مبادی تاریخگذاری، یعنی از کتیبه‌های معروف گودئا[10]، ایشاکوی لاگاش کـه از شاید هشتمین سال پادشاهی بور-سین تادست کم ششمین سال‌فرمانروایی گیمیل-سین

1- Hamazi
2- Shashrum
3- Iaprum
4- Simhuzia
5- Hunnini
6- Madga
7- Ugugu
8- Zabshalu
9- Hubamersili
10- Gudea

فرمـانروایی داشته آگاهی داریم. شگفت آنکـه گودئا هیچ کس را در مهتری و سیادت برسمیت نمی‌شناسد؛ در سندی که از تنها جنگ او، یعنی همین فتح انشان در عیلام یاد می کند اشاره‌ای به‌سفر جنگی او درمعیت گیمیل‌ـسین نمی‌نماید.[۳۳] وی ما را آگاه می‌سازد که در بازسازی پرستشگاه ایزدش عیلامیان از عیلام و اهل شوش از شوش بـه یاریش شتافتند.[۳۴] بنابراین مدرك صریح در دست داریم که در روزگار فرمانروایی گودئا و گیمیل‌ـسین، انشان، بلندیهای‌عیلام و جلگهٔ شوش همه زیر سیادت بابل بودند.

دلیل دیگر از نام شهرهایی کـه فرمانگزار بابل بودند به‌دست می آید. در هفتمین سال شولگی‌ـادمو[1] در یك شهر عیلام برسمیت شناخته‌شد[۳۵] ، اما در خود شوش یك یا دوسال بعد بلیاریك[2] جانشین زاریکوم گردید. گیمیل‌ـسین خردمندانه بفرمود تا پرستشگاه نینهورسگ را که بر فراز آکروپولیس* شوش قرار داشت بازسازی کنند، و آجرهای خود او یادگاری از این بازسازی است.

فلاتهای شمال عیلام در ناحیه‌ای که شولگی در راه‌آن دلیرانه نبرد کرد نیز فرمانگزار خداوند تازهٔ اور بودند. گودئا، باری دیگر بدون اشاره به‌مخدوم‌خویش، به‌توصیف جنگهایش در کیماش می‌پـردازد کـه ازآنجـا مس استخراج می کرد. چنانکه مادگا در جنوب کیماش نیز سنگ گچی را که او نیاز داشت می‌داد. اشارهٔ مکرر او به‌سنگ لاجورد علاقهٔ ما را برمی‌انگیزد، زیرا این سنگ گرانبها را، در ایام باستان نیز مانند امـروز، می‌بایست در مشرق ایـران جست، و در روزگار فرمانروایی گودئا مناسبات بازرگانی با فلات ایران نمی‌توانست گسیخته شده باشد.

شاید چون گیمیل‌ـسین صراحتاً از تجزیهٔ امپراتوری بیمناك بود، سلطهٔ خود بر مناطقی را کـه در وفاداریشان بیشتر تـردیـد می‌رفته و بیشتر دشواری ایجاد

1– Shulgi-admu 2– Beliarik

* Acropolis = ارگ، یا آکروپول، قسمت مرتفع و مستحکم شهرهای‌باستان. مثلاً آکـروپولیس شهر آتن تپه‌ای بـه ارتفاع حدود ۸۰ متر بود، و مخصوصاً در دورهٔ کیمون و پریکلس با آثار معماری مزین گردید. بعضی از این‌آثار عظیمترین‌آثار معماری در جهان است. نقل از **دایرةالمعارف فارسی**. ۱/۱۸۸.ـم.

می‌کردند و به‌دست فرد واحدی اداره می‌شدند استواری بخشید. این فرد وارادـنانار[1] بود که اگرچند القاب فراوان او تنها یك مشت اسم به‌دست می‌دهند، اما با این همه از اهمیت زیادی برخوردارند. او تنها ایشاکو یا امیر برخی نواحی بود؛ این نواحی عبارت بودند از لاگاش (مسلماً پس از غیبت گودئا)، زابوم، سرزمین گوته‌بوم[2]، «شهر گیمیل-سین آسمانی»، هامازی و گنهار بر نواحی دیگر وی سمت شاکاناکو یا حاکم داشت؛ این نواحی عبارت بودند از اوزارگارشانا[3] باشیمه[4]، تیمات‌ـانلیل[5]، اوربیلوم، ایشار[6]، اقوام سو(بارتو)[7] وسرزمین کاردا[8][۳۸].

یك ناحیه بود که نه گیمیل-سین توانست آن را بگشاید نه فرمانگزار او، عیلام و انشان را توانستند به‌اطاعت درآورند، اما یك دولت مستقل در سیماش مقارن با دودمان اور به‌رونق و شکوفایی خود ادامه داد. در این سرزمین در پی گیرنامه[9] و تازیتای[10] یکم، ابارتی[11] و تازیتای دوم به‌پادشاهی رسیدند. انبی‌لوخان[12]، پادشاه بعدی معاصر ابی‌ـسین پادشاه پس‌از آن و آخرین پادشاه اور بوده است.[۳۹]

جلوس این پادشاه نگون‌بخت (۲۲۰۷ ق م) ظاهراً در اوضاع و شرایطی آرام انجام‌گرفت، اما کسی که در آن ایام زنده بود نمی‌توانست باور کند که اور هنوز از قدرت فایقه برخوردار باشد. تا مدتی سایهٔ قدرت گذشته‌اش حفظ گردید و «ویران‌سازی» شیموروم نام خود را به یك سال بخشید. همچنین ذکری از ایشاکوی اواك، به نام شاروم بانی[13] در اسناد تجاری سال دوم و از این گذشته، پیدا شدن اسناد تجاری در شوش که تاریخ آنها سال دوم و سوم پادشاهی تعیین شده است.[۴۰] اشاره دارند که عیلام برای مدتی وفادار باقی ماند، اما پس از آن بود که شورش و تهاجم در رسیدند؛ و از بخت بد اور در لحظه‌ای که دو دولت جوان و نیرومند، یعنی ماری[14] و سیماش از دو سو به‌این سرزمین یورش آوردند پادشاهی ناتوان بر آن فرمانروایی می‌کرد.

1_ Warad-Nannar
2_ Gutehum
3_ Uzargar shana
4_ Bashime
5_ Timat-Enlil
6_ Ishar
7_ Su(bartu)
8_ Karda
9_ Girnamme
10_ Tazitta
11_ Ebarti
12_ Enbi-Luhhan
13_ Sharrum-bani
14_ Mari

انبی‌لوخان از سیماش رهسپار زمینهای‌پست عیلام گردید و به‌شوش در آمد. ابی-سین همچون پادشاهی راستین به‌مقابلهٔ مهاجم شتافت و او را بشکست؛ وی پس‌ازاین پیروزی لاف زد که دریك روز سرزمین اواك وشهرهای‌آدامدون وشوش را از پای در آورد و انبی‌لوخان، یا به‌نامی که او می‌شناخت انبی‌لو آ[1] را به‌اسارت گرفت.[۴۱] اما نادیده گرفتن وجود سیماش نیز ممکن نبود. پادشاه بعدی آن به‌نام کیندا‌تو[2] باری دیگر شوش را بگرفت؛ و سلطهٔ او مطلقه و استبدادی بود. وی تدبیر ماهرانه‌ای اندیشید و پیش از همه به‌قربانی کردن برای ایزد محلی اقدام نمود و دبیران روزگاران بعدی می‌گویند که وی از سر دینداری و پارسایی پرستشگاه اینشوشیناك را بازسازی کرد.[۴۲] در این میان سرزمینهای دیگری را که درگذشته زیر سلطهٔ اور بودند به‌سوی خودکشاند. مثلاً هوهونوری از فرمان ابی-سین که مدعی فرمانگزاری آن بود سرباز زد. وی سرزمین هوهونوری را «کلیدگشودن سرزمین عیلام» می‌خواند، اما متنی دیگر آن را «کلیدگشودن سرزمین انشان» می‌داند؛ و بیگمان کینداتو پادشاه سیماش که اکنون بر انشان و عیلام حکومت می‌راند او را واداشت که بهای سنگینی بابت پیروزی وی بپردازد.[۴۳]

سلسلهٔ سوم اور اکنون آشکارا حالت دفاعی داشت؛ وایشبی-ایرا[3] مرد ماریایی از شمال باختری به‌نیپور تاخت و به‌سوی کازالو که ایشاکوی آن هراسان از مخدوم‌خود درخواست کمك کرد پیش راند. ابی-سین خشمگنانه پاسخ داد که هیچ کس حق ندارد بترسد؛ در مقام پادشاه از سوی انلیل و عیلامیان که اکنون به سوی اور پیش می‌رفتند به‌او کمك‌خواهد شد؛ بنابراین درپیروزی او بر ایشبی-ایرا تردیدی نبود.[۴۴] این یك ایمان کورانه بود و در اسارت بیگانه وی فرصت داشت تا ازگفته‌هایش پشیمان شود. مردم عیلام، یا انشان و سیماش به‌بابل آمدند، اما نه برای کمك کردن، بلکه به‌قصد دست زدن به‌غارت؛ و ابی-سین، آخرین پادشاه اور را همراه با ایزدش نانار[4] به‌انشان بردند (۲۱۸۳ ق م).[۵۴]

1- Enbilua
2- Kindattu
3- Ishbi-Irra
4- Nannar

نمی‌دانیم که کینداتو از ایـن فتح خود چه غنیمتی آورد. وی مگر اندکی اموال منقول چیزی نتوانست به‌دست آورد، زیرا در زمینهای رسوبی خطه‌ای را ضمیمهٔ قلمرو خویش نکرد. و نام او چنان بسرعت از یادآیندگان رفت که افتخار فتح او را انکار کردند و ویران‌سازی اور را به‌دیگری نسبت دادند. دودمان خود او به‌فرمانروایی در عیلام و سیماش ادامه دادند، اما اینان هم از جهت فرهنگی هم از حیث مادی از بابل بسیار دور بودند؛ در نتیجه، دربافت پیچیدهٔ امور در سرزمین میاندورود کمتر ذکری از آنان درمیان می‌آید.

با مرگ ابی‌ـسین، شهر-کشورهای کوچك بابل آن استقلال محلی را که پیش از وحدت این سرزمین به‌دست دولت اور از آن برخوردار بودند بازیافتند. در هورشیتوم، توز-خورماتلی کنونـی، یك پادشاهی کـوچك سربرآورد. پوهیا[1]، پادشاه این مملکت، پسر آسیروم[2]، کاخ خود را با آجرهایی که برآنها نوشته‌هایی به‌زبان اکدی کنده بودند برآورد.[۴۶] درگنهارماسیام‌ـایشتار[3] مهری استوانه‌ای به پادشاهش، کیساری[4] اهدا کرد.[۴۷] در شهر در پادشاهی که نامش فراموش گردیده با یك کتیبهٔ سوری یـاد برآوردن یك پرستشگاه و بازسازی شهر در را که وی‌آن را دوست می‌داشت زنده نگهداشت.[۴۸] اما بسیار مهمتر از اینها دو پادشاهی ایسین[5] و لارسا[6] بود، پـادشاهی نخست را ایشبی‌ـارا از مـردم مـاری و آن دیگری را ناپلانوم[7] پی افکند.

گیمیل‌ـایلیشو[8]، جانشین وبنیادگذار دودمان ایسین بـراور نیز فرمانروایی می‌کرد؛ او به‌ما می‌گوید که نانار[9]، ایزد اور را از انشان‌باز آورد.[۴۹] وی نمی‌گوید که آیا این کار را با توسل به‌نیروی نظامی انجام داده یا به‌تدبیر و سیاست، اما ما حدس می‌زنیم که از این راه دوم بوده است. زیرا کینداتو، به‌عنوان پادشاه‌سیماش، تسلیم ایدادوی[10] یکم شده‌بود که‌ما وی‌را از کتیبه‌های خودش به‌نام ایدادو‌ـاینشوشیناك،

1– Puhia
2– Asirum
3– Masiam-Ishtar
4– Kisari
5– Isin
6– Larsa
7– Naplanum
8– Gimil-ilishu
9– Nannar
10– Idaddu

یعنی مردی با پاردای اهمیت، می‌شناسیم. وی خود مدعی بود که پسر ببی[1] است که در جای دیگر ناشناخته است؛ اما دبیران شیلهاك‌ـاینشوشیناك در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد که در فهرستهایی که از پادشاهان گذشته به‌دست می‌دهند،[۵۰] از ایدادو نامی نیز یاد می‌کنند که وی را به‌نام «نوادهٔ» هوتران‌ـتپتی[2] می‌شناختند،[۵۱] و احتمالاً یکی ازمبادی تاریخگذاری اوست که «سالی که تندیس مفرغی هوتران‌ـتپتی ساخته شد» خوانده می‌شود.[۵۲]

در مورد ایدادو به‌نخستین نمونهٔ شیوه‌ای برمی‌خوریم که بارها در دگرگونیهای حکومت در عیلام دوره‌های اخیر نمایان گردید، یعنی ترقی تدریجی از مقامی نسبتاً بی‌اهمیت به‌موقعی بسیار مهم که غالباً خود پادشاهی بود. القاب و عناوین مقامات در طی این دوره همان القابی بودند که برجسته‌ترین رجال عیلام در دورهٔ سلسلهٔ سوم اور داشتند؛ اگرچند این القاب خاستگاه بابلی داشتند، اما کاربرد آنها در عیلام به‌هیچ‌وجه به‌معنی فرمانگزاری به‌ساکنان زمینهای پست نبود.

ایدادو‌ـاینشوشیناك به‌احتمال فراوان دورهٔ کار و فعالیت خود را با سمت ایشاکوی شوش آغاز کرد؛ سپس هم ایشاکوی شوش هم شاکاناکوی سرزمین عیلام گردید. وی در این مقام به‌وسیلهٔ کتیبه‌ای اکدی از محصور کردن شوش و بارو کشیدن پیرامون آن، زیبا ساختن کیزرا[3]، و هوبو[4] و دیگر قسمتهای شوش، برآوردن دیوارهای پرستشگاه فراز آکروپولیس و ذخیره کردن طشتی از آب‌سنگ آهك در آنجا به افتخار اینشوشیناك سخن می‌گوید. وی در نفرین به‌کسانی که ممکن است جرئت ورزیده بناهایی را که او برآورده ویران سازند به‌اینشوشیناك و شمش، اینانا[5] (یا ایشتار) وسین متوسل می‌شود.[۵۳] بیگمان این کتیبه در ایامی که کینداتو هنوزبرسریر پادشاهی بود نوشته شده بود. پس ازآن ایدادوـاینشوشیناك به‌عنوان ایدادوی یکم، شاه سیماش، یا چنانکه خود می‌گوید شاه سیماش و عیلام گردید.[۵۴] ما می‌توانیم بدرستی در پذیرفتن شکست مردی با یك چنین توانایی به‌دست گیمیل‌ـایلیشو[6]، پادشاه ایسین تردید کنیم.

1– Bebi
2– Hutran-tepti
3– Kizra
4– Hubbu
5– Inanna
6– Gimil-ilishu

تان‌ـروخوراتیر[1]، پسر ایدادو نیز دورهٔ فعالیت خود را در مقام ایشاکوی شوش آغاز کـرد. وی با ازدواج با مکوبـی[2]، دختر بیلالاما[3]، ایشاکـوی اشنونا[4] بیدرنگ وارد زندگی و دسایس بابل گردید. مکوبی برای سلامت و ایمنی خود در خانهٔ جدید پرستشگاهی برای اینانا ایزد بانوی آکروپولیس شوش برآورد.[۵۵] سرانجام تان‌ـروخوراتیر هشتمین شاه سیماش گردید (حدود ۲۱۲۵–۲۱۴۵ ق م)؛ اما آجرهای شیلهاك‌ـاینشوشیناك، در هزار سال بعد، گواهی می‌دهد که علاقهٔ او به پرستشگاه اینشوشیناك در شوش همچنان پابرجا بوده است.[۵۶]

نهمین پادشاه سیماش ابارتی دوم (۲۱۲۵–۲۱۱۵ ق م) بود که احتمالاً او نیز با پشت سرگذاشتن مناصب پایینتر به‌پادشاهی رسید. اما بر الواح شوش تنها مبدأ تاریخگذاری را داریم که وی هنگامی که به‌بالاترین مقام در سرزمین خویش رسید بفرمود تا آن سال را «سال پس از آنکه ابارتی شاه گردید» بخوانند.[۵۷] ایدادوی دوم (حدود ۲۰۸۳–۲۱۱۵ ق م). پسر تان‌ـروخوراتیراز بخت مساعدتری برخوردار بود. وی نیز زندگی اجتماعی را با سمت ایشاکوی شوش شروع کرد، و ضمن اینکه در این سمت‌کار می کرد سرسختانه‌کوشید تا موافقت ایزد محلی را به‌دست آورد. آجرهای او یادگاری از برآوردن دیـوار اوروآنا[5]، آکـروپولیس شوش می‌باشند[۵۸]؛ وآجرهای دیگر که برآنها متونی به‌دو زبان اکدی و سومری نقش شده می گویند که او به‌احترام اینشوشیناك دیوارهای پرستشگاه را با آجرهای تازه مرمت کرد.[۵۹] دبیرش ایشمنی[6] و خدمتگذارش پودودو[7]، در وقتی که وی هنوز ایشاکوی شوش بود، مهرهای شخصی خود را به او اهدا کردند؛ اما وی نیزمانند پادشاهان سلسلهٔسوم اور مهرشاهی خود را به‌قاضی خود کوك‌ـشیموت[8] سپرد.[۶۰] سرانجام او نیز به‌عنوان پادشاه سیماش شناخته شد و همین پادشاه دودمان سیماش گردید؛ و نیز مانند سلف خویش مبادی تاریخگذاری به کار برد. یك سال بر پایهٔ ویرانسازی زیدانو[9] تـاریخگذاری شده؛ دیگری از ویرانسازی شیندیلیب‌بو[10]

1– Tan-Ruhuratir 2– Mekubi 3– Bilalama
4– Eshnunna 5– Uruanna 6– Ishmenni
7– Pududu 8– Kuk-Shimut 9– Zidanu
10– Shindlibbu

سخن می‌گوید؛ و سومی از بـرآوردن پرستشگـاهـی برای ایننای اوروآنا خبر می‌دهد.[۶۱] با در نظرگرفتن همـهٔ اینها، وی پادشاهی بسیار نیـرومند بود و فتوح زیادی کرده بود.

در این میان پادشاه قدرتمندی به‌تخت یکی از پادشاهیهای متعدد ناحیهٔ بابل برآمده بـود. مدت یکصد سال پس از فـروپاشی دولت اورکشور مسلط در این ناحیه پادشاهی ایسین بود. در سراسر این دوره شاهان لارسا در منتهای مراتب از استقلال محلی برخوردار بودند و احتمالاً گهگـاه از ایسین فـرمـان می‌بردند. پنجمین پادشاه لارسا به‌نام گونگونوم[1] چندان نیرومند بود که به‌این اوضاع باتـمامح بنگرد؛ وی پس از نشستن بر تخت شاهی (۲۰۸۷ ق م) بیدرنگ برای کشورگشایی رهسپار شمال شرقی گردید. در این ناحیه شهر در زیرفرمانروایی پادشاه خود هنوز از استقلال برخوردار بود؛ پادشاه ایـن شهر که اکنون آنوموتابیل[2] نام داشت با فرستادن سفیری به‌اشنونا[3] و برانداختن دودمان کیریکیری[4] و بیلالاما[5] خود دست به توسعه‌طلبی زده بود.[۶۲] گونگـونوم بسرعت آنوموتابیل را به‌مرتبهٔ شاکاناکو فرودآورد، سپاهیان در را به‌لشکریانی که خود از لارسا آورده بود ملحق ساخت و در سومین سال پادشاهی خود برای ویران‌کردن شهر باشیمو[6] در کوههای شرقی رخنه‌کرد. این یك حملهٔ سر راست به‌ایداددوی دوم و پادشاهی سیماش بود.

از انگیزه‌هایی که این جنگ را برانگیخت چیزی نمی‌دانیم. شاید ایدادو خود زمانی به‌بابل تاخته بود و گونگونوم تنها یورش او را تلافی می‌کرد. انگیزهٔ این جنگ هرچه بود، این قدر پیداست که به‌هنگامی که‌گویا پادشاهی سیماش در اوج توانایی بود، این جنگ پی‌آمدهای ناگواری برای عیلام به‌بارآورد. پنجمین سال پادشاهی گـونگـونوم با گشودن انشان تاریخگـذاری می‌شود؛ کتیبهٔ اکدی فرمانگزار او، آنوموتابیل پادشاه در می‌گوید که چگونه این شاکاناکو مردم انشان، عیلام و سیماش را گردن زد و چگونه براهشی را ویران ساخت.[۶۴] خود ایدادو، شاه سیماش ناگهان ناپدید می‌شود.

1– Gungunum
2– AnumutabiI
3– Eshnunna
4– Kirikiri
5– Bilalama
6– Bashimu

همه اینها چنان بسرعت روی داد که در دوره‌های بعدی بسیاری از دبیران عیلام دربارهٔ آنها حیران و سردرگم ماندند. آنان بآسانی نام دو پادشاه را که تصور می‌رفته پس از ایدادوی دوم به‌تخت برآمدند به‌دست دادند؛ این دو پادشاه یکی ایدادو-ناپیر[1] («ایدادو خداست») و دیگری ایدادو-تمتی[2] «(ایدادو خاوند است.») بودند اما در اینجا روش تاریخی به نگرشی انتقادیتر نیاز دارد. از ظاهر این نامها کاملاً پیداست که نامهایی ساختگی‌اند و بر طبق نظری گسترده که حتی در عیلام نیز رواج داشت و پادشاه را به‌مرتبهٔ خدایی می‌رساند ساخته شدند.[۶۵] از این گذشته، گویی در اثبات دروغ همان دبیران عیلامی که در کوشش میهندوستانه اما با تحریف تاریخ می‌خواستند چنان فرا نمایند که دودمان شاهی همچنان به‌فرمانروایی ادامه می‌دهند، لوحی در شوش پیدا شده که مبدأ تاریخگذاری شانزدهمین سال پادشاهی گونگونوم برآن نقش شده است. بدیهی است هیچ توضیحی نمی‌توان داد جز اینکه گونگونوم، فرمانروای لارسا ایدادو را در جنگ بشکست و بکشت و جلگه‌ای را که شهر شوش در آن قرار داشت ضمیمهٔ قلمرو امپراتوری روبر شد خود کرد. بدین ترتیب پادشاهی عیلام بسرعت فرو پاشید، دودمان سیماش برافتاد، و بخشی از عیلام زیر سلطهٔ بیگانه درآمد.

1– Idaddu-napir 2– Idaddu-temti

بخش چهارم

پیامبران عیلام، سیماش و شوش

در کوشش برای بازسازی یافته‌های تاریخی دربارهٔ ایران و عیلام در دورهٔ باستان حادثه‌ای که دربارهٔ پادشاه دورافتادهٔ یکی ازشهرهای ناحیهٔ از بابل گفته شده مارا با این سرزمین آشناساخته و دیده‌ایم که دراین روزگاران نخستین قدرتی تواناتر از هر قدرتی که درسومر وجود داشت ظاهراً دربلندیهای عیلام حکومت می‌رانده. پیدایی دودمانی در اوان راکه معاصر پادشاهان اکده بودند دنبال کرده‌ایم و فروپاشی هر دو را پیش از تهاجم سپاهیان گوتیوم پی گرفته‌ایم. دیده‌ایم کـه بـه موازات دودمانی که پس از سالهای سخت و سیاه فرمانروایی گوتیان در اور واقع در ناحیهٔ بـابـل سربرآورد دودمان دیگری در سیماش که سرزمینی عیلامی بود فرمانروایی داشت که سرانجام حکومت او را برانداخت. سرانجام، دیده‌ایم که آخرین پادشاه سیماش خود اسیر یکی از پادشاهان بابل گردید و عیلام باری دیگر فرمانگزار مهاجمی جنگجو شد. اکنون با عیلامی مغروری دیـدار می کنیم کـه حتی هنگامی کـه سرزمین خودش سراسر اشباع از فرهنگ بابلی بود سرزمین بابل را در تصرف خویش داشت.

حدود میانهٔ سدهٔ بیست‌ویکم پیش از میلاد نبرد بزرگی در بابل آغاز گردید. مردمان تازه‌ای که از آموروی[1] سوریه رسیده بودند خوی ستیزه با همهٔ نورسیدگان

1– Amurur

را نیز با خود آورده بودند؛ و هنگامی که سه پادشاه تازه که در یك سال به‌تخت برآمده بودند، هریك بر آن شدند تا بردیگران برتری یابند، بدرستی انتظار در گیری و کشاکش می‌رفت. در ۲۰۵۰ ق م جانشین گونگونوم در لارسا جای خود را به سومو-ایلوم[1] داد، در ایسین بورسین دوم به‌تخت برآمد و سلسلهٔ نخست بابل با فرمانروایی سومو-آبوم[2] آغاز گردید. سومو-ایلوم در اوایل چهارمین سال پادشاهی خود با قبایل آموری[3] که در آکوز[4] وکازالو ساکن بودند نبرد کرد؛ در سال هشتم کوشید تا «دهانهٔ رودخانه‌ها» را به‌اطاعت خویش درآورد. اما ظاهراً توفیقی نیافت. یا دست‌کم نتوانست فتوح خویش را نگهدارد، زیرا سومو-آبوم تنها پنج سال بعد ناگزیر گردید به‌کازالو حمله برد.[۱] از رویدادهایی از این گونه با اطمینان می‌توان نتیجه گرفت که این سرزمین دستخوش آشوب و اغتشاش بوده است.

پیروزیهای یك تن میان پردهٔ رویدادهای این دوره را تشکیل می‌دهد، زیرا ایلو-شوما، شاه آشور احتمالاً درایام فرمانروایی سومو-آبوم به‌بابل تاخت. کتیبهٔ خود او مدعی است که وی برای اور و نیپور که دست‌کم اسماً فرمانگزار لارسا بودند آزادی به‌ارمغان آورد: اگر اعطای آزادی بمعنی رهایی از پرداخت مالیات تلقی شود، دراین صورت باید چنین برداشت کنیم که کتیبه قطعاً به‌تهاجم اشاره‌دارد. وی به‌سرزمینهای مشرق‌دجله نیز درآمد، زیرا می‌گوید که اوال، کسمار[5] و در ایزد سه‌تاران را آزاد ساخت؛ این جنگاور می‌بایست تقریباً به قلمرو عیلام نیز رسیده باشد.[۲] با این همه دعوی این پادشاه قولی منحصربه‌فرد است و هیچ سند تاریخی دیگری آن را رد یا تأیید نمی‌کند. دست‌آورد ایلو-شوما هرچه بوده، این قدر پیداست که نتیجهٔ دیرپایی نداشته است.

برتاریخ ناحیهٔ بابل درطی چند سال آینده، کوششهای دوپادشاه برای جنگ؛ بازپس گرفتن یا استیلای برکازالو در مشرق دجله که آموریها به‌آنجا وارد شده‌بودند سایه افکنده است. سومو-ایلوم، پادشاه لارسا در بیست‌ودومین سال پادشاهی خود (۲۰۲۸ ق م) ناگهان به این ناحیه حمله برد. یك دههٔ بعد سومو-لا-ایلوم[6] بابلی

1– Sumu-ilum
2– Sumu-Abum
3– Amorite
4– Akuz
5– Kismar
6– Sumu-La-ilum

کشاکش هشت ساله‌ای را با ایاخزر-ایلی[1] آموری آغاز کرد و او را از شهر بیرون راند. می‌توان حدس زد که فرمانروای گریخته برای همیشه بیرون از قلمرو خود نبوده است، زیرا دو سال بعد ناگزیر شدند دیوارهای کازالو را ویران سازند و مرگ ایاخزر-ایلی تا پنج سال پس از این تاریخ رسماً اعلام نگردید.

این آشوب و اغتشاش در ناحیهٔ بابل باری دیگر به‌عیلام آزادی کامل داد. در این سرزمین دودمانی به‌قدرت رسید، دودمانی که به‌اندازهٔ سلسلهٔ نخست بابل که آوازه‌ای بلند دارد دوام آورد و تقریباً به‌اندازهٔ آن اهمیت داشت.

در فهارس شیلهاك-اینشوشیناك تبارنامهٔ ابارتی، نخستین پادشاه این دودمان ذکر نشده است. مهر خدمتگزارش گیمیل-بانو[2] که او را فردی بدون سمت اداری نشان می‌دهد حکایت از آن دارد که او پیش از نشستن بر تخت شاهی از موقع و پایگاه چندان مهمی برخوردار نبود. پس از آن مهر خادم پسرش کوك-نانا[3] راوی راشاه معرفی می‌کند، و لقب کامل او «شاه انزان و شوش» ظاهر می‌شود.[۳] چنین می‌نماید که در متن پیشگویی بابل به‌او نیز اشاره می‌شود،[۴] و یافتن دلیل آن نیز چندان دشوار نیست[۵]: وی پدر شیلهاها[4][۶] .معروف به‌شیمتی-شیلهاك[5] است که در همه جا به‌عنوان پدر کودور-مابوك[6] اعلام شده است.[۷]

اگر چند فتوح شیلماها (حدود ۱۹۸۷-۲۰۰۰ ق م) یا شیمتی-شیلهاك بر ما ناشناخته است، امایقیناً درخور توجه بوده است. نسلی در پی نسلی دیگر تبار خود رابه او می‌رساند و خاطرهٔ فعالیتهای او در برآوردن پرستشگاههایی برای نانار[7] و اینشوشیناك در شوش مدتهای دراز در یادها مانده بود.[۸] این او بود که فرمانروای عیلام بزرگتر را خاوندار شد وشاهان کوچك مناطق محلی ساخت. از آن پس بالاترین لقب در این سرزمین که شیلماها خود نیز از آن برخوردار بود سوکل‌ماه[8] «پیك برگشیده» بود. چون این لقب اهمیتی بیش از «شاه» داشت، از این روی می‌بایست به‌ارتباط پادشاه با ایزدان اشاره کند، و بنابراین می‌توانیم آن را «پیامبر خدا» یا

1- Iahzer-ili
2- Gimil-Bau
3- Kuk-tanra
4- Shilhaha
5- Shimti-Shilhak
6- Kudur-Mabuk
7- Nannar
8- Sukkalmah

حتی «فرشته» ترجمه کنیم. شیلهاها استفاده از لقب دیگری به‌نام آدا[1] «پدر» را نیز آغاز کرد؛ بیگمان این لقب به‌رابطهٔ پادشاه با رعایایش اشاره دارد به‌کار بردن این لقب بسیاری از جمله تاریخنگاران بابلی را که از طریق کاربرد این لقب ازسوی کودور-مابوك، پسر خود شیلهاها با آن‌آشنا شده بودند متحیر ساخت. لقب سوم، یعنی «شاه» احتمالاً بر انسان قدرتمندی در ناحیهٔ بابل دلالت می‌کرد؛ این لقب در عیلام که شیلهاها تنها تصادفاً «شاه انشان و شوش» بود کمتر اهمیت داشت.[۹]

همراه با صفحات اضافی آدا و «شاه» که از این پس فرمانروای عالی برخود می‌نهاد، ممکن بود القاب «سوکل عیلام و سیماش» و «سوکل شوش» را را نیز برای خود ذخیره کند، زیرا او خود زمانی عهده‌دار این مشاغل بود. اما چنانکه واژهٔ سوکل «وزیر»، «تام‌الاختیار» نشان می‌دهد، این عناوین پایینتر از لقب سوکل ماه بودند؛ و چون شوش شهری اکدی بود، سوکل آن کمترین اهمیت را در قلمرو این سرزمین داشت. با این همه وی می‌توانست امیدوار باشدکه به‌قدرت بالاتر نیز می‌رسد، زیرا شیلهاها سیاست نزدیك شدن‌گام بگام به‌تاج وتخت را که در دوره‌های گذشته رواج داشته باری دیگر برقرار ساخت. با مرگ سوکل ماه ظاهراً سوکل عیلام و سیماش خود سوکل ماه‌گردیدند؛ سوکل شوش که در محل وی را غالباً به‌عنوان شاه شوش می‌شناختند، تا سمت سوکل عیلام و شوش بالا رفت. در نتیجهٔ این امر سوکل تازه‌ای برای شوش، ظاهراً از سوی سوکل ماه، انتخاب‌گردید، زیرا چنین می‌نمایدکه تابع و زیردست تازه تقریباً همواره عضوی از خاندان فرمانروای عالی بود. به‌هر تقدیر، این شخص نیکبخت‌که احتمالاً در بیشتر اوقات عضو فرودستی بوده، با این‌گزینش سوکل‌ماه احتمال داشت بی‌آنکه کمترین خطری‌کند به‌تاج‌وتخت شاهی برسد.

اطلاعات ما دربارهٔ این دوره عمدتاً از اسناد تجاری شوش به‌دست می‌آید. اندکی متون دیگرکه شاید در طی پادشاهیهای نخستین نوشته شده‌اند، در جایی‌که امروزه به‌هالمیر معروف است و در یکصد مایلی جنوب شرق قرار دارد پیدا شده‌اند.[۹۸] اگرچند این اسناد اطلاعات اقتصادی مهمی به‌دست می‌دهند، اما دربارهٔ

1– adda

اوضاع سیاسی سراسرسده‌های آینده چیزی به‌دانش ما نمی‌افزایند. الواح به‌دست آمده‌ازهردو محل به‌اکدی جدلی و احتجاجی که سرشار ازواژه‌های عیلامی است نوشته‌شده‌اند. درطی بخش نخستین این‌دوره بیشتر نامها عیلامی هستند. با گذشت زمان رفته رفته بر نامهای اکدی خالص افزوده می‌شود، اما اسامی ماهها و عناوین پیشه‌ها اغلب به‌زبان محلی باقی می‌مانند.

برخی از متون شوش که به‌بخش نخست این دوره تعلق دارند اسناد پرستشگاه‌ها، یعنی قبوض‌رسید گوسفندو گاونرهستند.[۱۰] که برای کاخ‌سوکل وقربانی کردن در راه ایزدان در نظرگرفته شده بودند. سهم این ایزدان غالباً به‌اینشوشینناك یا اینانا، بانوی آکروپولیس که‌گهگاه درکاخ سوکل قربانیهایی برای او می‌کردند می‌رسید. دیگر دریافت‌کنندگان این پیشکشیها عبارت‌اند از شیموت[۱]، ناخونته[۲]، نرگال[۳]، انکی[۴] یا ائا[۵] و نین‌ـاگال[۶]، بانوی‌کاخ. جاینامهایی که در این اسنادآمده بدین قرارند: زابـزالو[۷]، معروف به زابشالو[۸] که پیامبری ازآنجا بـه‌شوش‌آمد، و سیماش، آشکوپه[۹]، کـوروم‌ـوتاك،[۱۰]، لاهرین[۱۱] (شاید لاهیروی[۱۲] زمانهای‌آینده)، زابان[۱۳] و دورشولگی[۱۴]. بیشتر متون بعدی اسناد ساده اجاره‌ها و گروها، فروشها، مبادلات، وصیت‌نامه‌ها و اسناد اداری و ثبت فرزندخواندگی هستند.[۱۱] این متون به‌اسناد همان دوره که‌در ناحیهٔ بابل پیدا شده‌اند شباهتی ندارند؛ با این همه، چنانکه در پیش اشاره رفته، زبان این نوشته‌ها سخت متأثر از زبان‌گویش عیلامی است و برخی سیماها عادات و رسومی را نشان می‌دهندکـه با آنچه در دشت و زمینهای پست رواج داشته فرق دارد.[۱۲]

آنچه از دیدگاه بین‌المللی و تاریخ محلی اهمیت بیشتری دارد، آگاهیهایی است‌که این متون برای مطالعه و بررسی تاریخ ایام این دوره به‌دست می‌دهند. در عیلام، مانند دیگر سرزمینهای روزگار باستان، نفرین سلاح مؤثری بود، قدرت دعا

1– Shimut
2– Nahhunte
3– Nergal
4– Enki
5– Ea
6– Nin-egal
7– Zabzalu
8– Zabshalu
9– Ashgupe
10– Gurumutak
11– Lahrin
12– Lahiru
13– Zaban
14– Dur shulgi

به‌درگاه ایزدی توانا از ایـن کمتر نبود؛ و چـون پادشاه نمایندهٔ خدا برزمین بود، روش سوگند خوردن برای درستی گفته‌ای به‌نام رئیس محلی یا پادشاه و فرمانروای بزرگ روشی بسیار مطلوب بود. بعدها طرفهایی که در شوش با یکدیگر قرارداد می‌بستند غالباً به‌درگاه ایزدان اینشوشیناك و ایشمه‌کاراب[1] دعا می‌کردند؛ در مالمیر بارها از ایزد بانو شاللا[2]، شالای[3] هوربان، تنهـا یا همراه با مخدومش اینشوشیناك یاری خواسته شد. از بخت خوش تاریخنگار که گهگاه به‌جای نام ایزد، نام پادشاه که زمینیتر از اوست یـاد می‌شود؛ مثلاً در متون شوش غالباً از سوکل شهر، همراه با یکی از فرادستان قـدرتمند ترش، یعنی سوکل عیلام و سیماش یا سوکل‌ماه نام می‌رود. این گونه دعا و استمداد چندان بر اوضاع سیاسی داخلی عیلام در سراسر این دوره پرتو افکنده‌که می‌توان اثبات کرد که فرستهای پادشاهان این سرزمین که به‌دست شیلهاك‌ـاینشوشیناك، شاه خود عیلام تهیه‌گردید، غالباً ناقص ونارسا استو در یکی دو مورد نیاز به‌اصلاح دارد.

بدین تـرتیب امـروزه می‌تـوانیم حقیقتی را روشن سازیـم کـه ظاهراً بر باستانشناس سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد ناشناخته بوده است. یعنی اینکه شیلهاها یا شیمتی‌ـشیلهاك[4] سوکـل‌مـاه عیلام بود، شیروکـدوه[5]، سوکل عیلام و سیماش و شیموت‌ـوارتاش[6]، سوکل شوش فرمانگزار اوبودند.[۱۳] این فهرستها به‌ما می گویند که اولی از «ذریهٔ» شیلهاها بود؛ باید چنین انتظاری نیز داشت، زیرا ظاهراً شیلهاها این تـرتیب جانشینی را باری دیگـر معمول ساخت و بـدیهی است کـه یکی از خویشانش را برتخت کوچك نشانید. شیموت‌ـوارتاشی، با وجودی که شاه شوش بود، کتیبه‌ای در جزیرهٔ لیان کـه در آنجا استوانه‌ای نذری بـه ایزد بانو کیریریشاه[7] اتحاف کرده بود باقی گذاشته است.[۱۴]

در بابل این نه شیلهاها بلکه پسرش کودور‌ـمابوك بود کـه بلندآوازه‌گردید. این عیلامی، که حدود ۱۹۹۵ ق م به‌دشت درآمد، در اموتبال، از نواحی اطراف

1– Ishmekarab
2– Shalla
3– Shala
4– Shimti-Shilhak
5– Shirukduh
6– Shimut-wartash
7– Kirirsha

لارسا مسکن گزید و استقلال این شهر را تهدید کرد. کتیبه‌ای که از خود او باقیمانده وی را «پدر» اموتبال معرفی می‌کند. این لقب از عیلام وام‌گرفته شده بود؛ لقب «پدر» درجه‌ای بالاتر از «شاه» اما فروتر از سوکل‌ماه بود. چنانکه دیده‌ایم، این لقب را پدر خودش شیلهاها به‌کار می‌برده، اما چون پسر نیز آن را لقب خویش قرار داد بمعنی فرمانگزاری او به‌پادشاه مهتر سراسر عیلام یا سوکل‌ماه تلقی گردید.

سین-ایقیشام[1] تازه پادشاهی خود را در لارسا آغاز کرده بود و کوشش چندانی در مبارزه با قدرت او نکرد. وی سال بعد تهاجم خود را با حمله به‌کا-ایدا[2] و نازاروم[3] آغاز کرد.[۱۵] کودور-مابوك برای تلافی تهاجم او با ایسین[4] که زامبیا[5] در پنجمین سال پادشاهی سین-ایقیشام در آنجا به تخت برآمده بود متحد شد. در آن سال سین-ایقشیام مدعی شکست عیلام و زامبیا گردید؛[۱۶] می‌توان در درستی گفتهٔ مدعی تردید کرد، زیرا پیش از پایان سال سیلی-اداد[6] جانشین وی گردید و پادشاه تازه به هنگام به‌تخت برآمدن فروتن و بی‌ادعا می‌نماید. وی خود را حامی و نگهدارندهٔ نیپور، ایشاکوی اور، لارسا، لاگاش و کوتالا[7] می‌خواند؛[۱۷] اما اینها القاب شاهی نیستند، و احتمال فراوان می‌رود که سیلی-اداد دست‌نشاندهٔ فرمانروای عیلام بوده است. چون جرئت ورزید که در قواعد تاریخگذاری خود را «شاه» بخواند، بیدرنگ از مقام خویش برکنار گردید و وارادسین[8]، پسر خود کودور-مابوك به‌جای او به‌تخت نشانده شد (۱۹۸۹ ق م).

چند سالی پسر پادشاه اسمی بود و مبادی تاریخگذاری به‌نام او هستند؛ اما اختیار واقعی در دست پدر بود. سال دوم با تهاجم کازالو و ناحیهٔ مجاورش موتیابال[9] تاریخگذاری می‌شود.[۱۸] زابوم[10]، فرمانروای بابل از فتح کازالو در همان سال خبر می‌دهد. این رویداد از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا احتمالاً بدان معنی است که زابوم در رویارویی با خطری مشترك متحد عیلامیان بود، یا اینکه وی در

1– Sin-iqisham
2– Ka-ida
3– Nazarum
4– Isin
5– Zambia
6– Silli-Adad
7– Kutalla
8– Warad-Sin
9– Mutiabal
10– Zabum

واقع دست‌نشاندهٔ بیگانگان بود. احتمال مورد اخیر بیشتر است، زیرا کودور-مابوك خودگزارش می‌دهد که چگونه سپاهیان کازالو و موتیابال را در لارسا و اموتبال[1] به‌دم تیغ سپرد و چگونه موجودیت کازالو را که بشدت در جنگ آسیب دیده بود تضمین کرد، اما باروهای آن را ویران ساخت.[۱۹] فرمانروای عیلام باری دیگر در این کتیبه خود را آدای رعایایش معرفی می‌کند؛ این باروی آدای آمورو[2] است که بیگمان هدف از آن اقوام آموری[3] است که بتازگی درکازالو و موتیابال شکست داده بود.

مدت پنج سال از پادشاهی وارادسین در لارسا کتیبه‌های شاهی همه از قول کودور-مابوك هستند. سرانجام هنگامی که وارادسین برای سلامتی خود و پدرش پرستشگاهی را به ایناناى هالاب[4] اتحاف می‌کند تنها است.[۲۰] اینکه چرا کودور-مابوك باید چنین ناگهانی ناپدید شود معمایی است که باید از آن پرده برگرفت. احتمالاً وی را پس از مرگ شیلهاها به‌عیلام فرا خواندند، اما با جلوس خودبخودی شیروکدوه بر مسند سوکل‌ماه و شیموت-وارتاش بر سریر سوکل عیلام وسیماش دیگر به‌حضور او نیازی نبود. شاید به‌او در عیلام برای کمك به‌نامگذاری سوکل تازهٔ شوش، سیوه‌پالارهوپاك[5] نیازداشتند،[۲۱] اما حق تسمیهٔ فرمانگزار شوش احتمالاً تنها به‌سوکل‌ماه تازه تعلق داشت. به‌هر تقدیر، در سراسر دوازده سال باقیماندهٔ پادشاهی وارادسین درلارسا کارها همه به‌دست پسرسپرده شد وکودور-مابوك تنها با جلوس پسر دیگرش ریم-سین[6] در این شهر باری دیگر آشکار می‌شود.[۲۲] این بار نیز به‌آدای اموتبال ملقب است؛ و ارتباط او با ریم-سین حتی نزدیکتر و استوارتر از رابطه‌اش با وارادسین است، زیرا پدروپسر اکنون برای سلامتی خود پیشکشیهای مشترك می‌دهند.[۲۳] سپس کودور-مابوك باری دیگر از صحنه بیرون می‌رود؛ و ریم-سین که پادشاهی شصت‌ویك ساله‌اش نشان می‌دهد که به‌هنگام نشستن بر تخت شاهی بیگمان کودکی خردسال بوده بتنهایی پیشکشی می‌دهد.

دربارهٔ پادشاهی شیروکده (حدود ۱۹۶۶-۱۹۸۵ ق م) اطلاعی در دست

1- Emut bal
2- Amurru
3- Amroite
4- Hallab
5- Siwepalarhuppak
6- Rim-Sin

نیست. اماچنین می‌نماید که شیموت‌ـوارتاش، پادشاه سیماش و عیلام که فرمانگزار او بود در سمت خود درگذشت، سیوه‌پالارهو پاك ترفیع مقام یافته جانشین او گردید و کودوزولوش[1] یکم نیز سوکل شوش شد. آنگاه با مرگ شیرو کدوه، ظاهراً ترتیب جلوس به‌سوی نظم کامل پیش رفت؛ سیوه‌پالارهو پاك سمت سوکل‌ماه یافت (حدود ۱۹۴۶–۱۹۶۵ ق م)، کودو–زولوش سوکل اودر شوش و سیماش گردید و کوتیر–ناخونته[2][۲۴] سوکل تازه برگزیدهٔ شوش شد.[۲۵] سوکل‌ماه تازه خودکتیبهٔ موجودی ندارد. اما قرنها بعد وی را در زمرهٔ نخستین پادشاهان شوش دانستند که چوب گرانبهای خاصی را به‌اولپوهشی-ایگی-بالاپ[3] آورد که شاهان بعدی آن را به‌پایتخت انتقال دادند؛[۲۶] و دبیران شیلهاك اینشوشیناك می‌دانستند که وی پرستشگاه اینشوشیناك در آکروپولیس را بازسازی کرد.

در این میان، در ناحیهٔ بابل ریم–سین، فرزند عیلام دست به‌کارهای بزرگی زد. وی در پانزدهمین سال پادشاهی خود به‌ستیز با اقوام اوروك، ایسین، بابل، راپیلوم[4] و سوتیوم[5] برخاست و مدعی است که بر همهٔ آنها غلبه‌کرده است. پانزده سال بعد پیروزی او بر ایسین (۱۹۴۷ ق م) فتح راستینی بود، و چنین می‌نمود که براستی در آستانهٔ استیلای بر نواحی کوهستانی قرار دارد. وی حمورابی را که در همان سال به‌تخت بابل برآمده بود به‌حساب نیاورد. این قانون بخش بیباك تقریباً بیدرنگ سیاست توسعه‌طلبی را آغاز کرد؛ وی در چهارمین و دهمین سال پادشاهی خود به‌مالگیوم[6] حمله برد، درهفتمین سال ایسین را که ریم–سین بتازگی گشوده بود غارت کرد، و در هشتمین سال به اموتبال یا قلمرو خود لارسا درآمد. در ۱۹۱۸ ق م ریم–سین سخت زیر فشار قرارگرفت؛ کاملاً بدیهی است که وی به سرزمین نیاکانش عیلام که شاید در این ایام کودوزولوش یکم سوکل‌ماه آن بود (۱۹۱۸–۱۹۴۵ ق م) توسل جست. عیلامیان بی‌خردانه به این درخواست پاسخ گفتند. آنان مراهشی یا براهشی را پایگاه خویش ساختند و از آنجا به‌سوبارتوم[7]،

1– Kuduzulush
2– Kutir-Nahhunte
3– Ulpuhshi-igi-balap
4– Rapiqum
5– Sutium
6– Malgium
7– Subartum

گوتیوم، اشنونا[1] و مالگیوم تاختن آوردند.[۲۷] شکست ایشان به‌دست سپاه حمواربی نه همان بدان معنی بود که در سال بعد که فرمانروای بـابـل سراسر لارسا را زیر پا گذاشت ریم‌ـسین پادشاهی خود را از دست داد؛ نه‌همان بمعنی از دست رفتن اعتبار عیلام در کشورهای بیگانه بود؛ بلکه کوششی که برای یاری رساندن به‌ریم‌ـسین انجام گرفت موجب فروپاشی امپراتوری عیلام و براندازی دولت آن گردید. اگرچند هیچ تهاجمی بـه این سرزمین صورت نگرفت، اما شکست در بابل ظاهراً چندان شدید بود که عیلام دستخوش منازعات داخلی گردید. به‌هرتقدیر، از تاریخ این سرزمین برای مدت هفتاد سال تقریباً چیزی نمی‌دانیم.

تنها یك پادشاه با درجه‌ای از روشنی پدیدار می گردد. این پادشاه اداهوشو[2] است که خود را خواهرزادهٔ شیلهاها خواند و پادشاهی او، اگـر بتوان نام آن را پادشاهی گـذاشت، ظاهراً تنها در عیلام برسمیت شناخته شده بـود. وی در بیشتر کتیبه‌هایش فاقد لقبی رسمی است، و تنها خـود را شبان مردم شوش یا اینشوشینـاك می‌خواند. از جمله اقدامات او عبارت بودند از برآوردن پرستشگاهی برای ایزد ناروته[3] و پلی برای اینشوشیناك.[۲۸] از ایـن گذشته، ناحیه‌ای بـه‌نام او نامگذاری گردید و لوحی کـه مهر یکی از خادمانش برآن نقش شده بـه‌استفادهٔ از بناهای تاریخگذاری اشاره می کند، زیرا دارای تاریخ «سال شومو‌ـابی»[4] است.[۲۹] وی نیز سرانجام بـه‌مقام مطلوب سوکل شوش نایل آمد، و در این سمت به‌یادگار دو پادشاه نخست دودمان خـویش، یعنی ابارتـی، شاه انـزان و شوش و شیلهـاها، سوکل ماه، ادا، شاه انـزان و شوش، پـرستشگاه تـازه‌ای بـه نـانـار[5] اتحاف کرد.[۳۰]

دربارهٔ رویدادهایی کـه موجب تشکیل دوبارهٔ مملکتی پابـرجـا و با ثبات گردیدند چیزی نمی‌دانیم. شاید حدود ۱۸۵۰ ق م همان کوتیرـناخونته کـه در خردسالی بـه مقام سوکل شوش رسیده بود بیش از شصت سال پیش از آن نوع حکومتی را کـه در عهد نیاکانش رواج داشت باری دیگـر معمول ساخت. وی

1– Eshnunna 2– Addahushu 3– Narute
4– Shumu-abi 5– Nannar

تاتا[1] را که نام کاملش آنا-مهرا-هالکی[2] بود به عنوان سوکل عیلام و سیماش و تمتی-آگون را به عنوان سوکل شوش برگزید.[۳۱] تمتی-آگون که خود را خواهرزادهٔ شیروکدوه می‌خواند کتیبه‌ای به‌زبان اکدی نوشت؛ نوشتن اسناد شاهی به‌زبان بیگانه از عمق تأثیرات سامی در شوش در سالهای گذشته خبر می‌دهد. این متن پرستشگاهی را به‌ایشمه‌کاراب[3]، ایزدی که بارها دراسناد تجاری، و برای سلامتی سوکل‌ماه کوتیر-ناخونته و اعضای خاندانش به‌درگاه او دعا می‌شود اتحاف می‌کند.[۳۲] به‌موجب متنی که نیز به‌اکدی است و تنها در نسخه‌ای که شیلهاك-اینشوشیناك از آن برداشته و برداشت خود از معنی آن را به‌آن افزوده تماماً حفظ گردیده است، تمتی-آگون برای سلامتی کوتیر-ناخونته یك پرستشگاه و چندین تندیس به‌اینشوشیناك اتحاف کرد.[۳۳]

تمتی-آگون سرانجام، شاید با مرگ نابه‌هنگام تاتا، سوکل عیلام و سیماش گردید، و کوتیر-شیلهاها[4] دست‌نشاندهٔ تازهٔ او در شوش شد. آنگاه تمتی-آگون به‌فرمانروایی عالی رسید (حدود۱۸۲۶-۱۸۴۰ق‌م) و کوتیر-شیلهاها و کوك-ناشور[5] یکم در موقع فروتری قرار گرفتند.[۳۴] کوك-ناشور یکم که خواهرزادهٔ تمتی-آگون بود یا خود چنین ادعا می‌کرد، هنگامی که سوکل شوش بود، این سرزمین را به‌دست یکی از خواص درگاهش واگذارد.[۳۵] هنگامی که گذشت زمان کوتیر-شیلهاها را به‌پایگاه سوکل‌ماه رسانید (حدود ۱۸۱۱-۱۸۲۵ ق م) کوك-ناشور که خود اکنون سوکل عیلام و سیماش بود، باری دیگر این سرزمین را به برکشیدهٔ خود واگذاشت.[۳۶] وی دیگر ناگزیر نبود به‌خویشاوند مردهٔ خویش حرمت گذارد، و این سند اصل و نسب وی را به‌پیش از تمتی-آگون و پیش از «نیای» ادعایی تمتی-آگون، شیروکدوه و به«نیای شیروکدوه، شیلهاها یا شیمتی-شیلهاك[6] می‌رساند؛ بدین ترتیب وی نیز یکی دیگر «خواهرزادگان شیلهاها» گردید که در نزد گردآورندگان فهرستهای اخیر آوازهٔ بسیار داشتند.

1- Tata
2- Atta-merra-halki
3- Ishmekarab
4- Kutir-Shilhaha
5- Kuk-Nashur
6- Shimti-shilhak

ظاهراً سوکل تازهٔ شوش درایام فرمانروایی کوتیر-شیلهاها تا مدتی شیرتوه[1] بوده است.[۳۷] وی مدعی بودکه خواهرزادهٔ کوك-ناشور، مهتر، مستقیم خود بوده و مانند خویشاوند ادعایی خود سرزمین خود را به یکی از درباریانش واگذاشت.[۳۸] شاید وی زیاده به‌مخدومان خویش جساورت ورزید، زیرا بزودی از صحنه ناپدیدگردید و تمتی-راپتاش[2] سوکل یا شاه شوش گردید.[۳۹]

سرانجام کوك-ناشور سمت سوکل‌ماه یافت (۱۸۰۰-۱۸۱۰ ق م). اگرچند تمتی‌راپتاش و کودو-زولوش[3] دیگری[۴۰] در ظاهر از وی تبعیت می کردند، اما او خود با غرور و مباهات همهٔ القابی را که در طی زندگی خود به‌دست‌آورده بود برشمرد. وی درمقام سوکل‌ماه، سوکل عیلام، سیماش و شوش همچنان به‌بخشیدن زمینهای خالصه به‌خواص و مقربان خود ادامه داد. زمینی را که از هوته‌کوك[4] به هوته‌شه‌کین[5][۴۱] ، از آسیرسیر[6] به هیتپولی[7][۴۲] و از مانهاشهور[8] به‌شوماهانی[9] می‌رسید به شوکشو[10] و ماهیسی[11] از مردم شهر هومان[12] بخشید. این سند نه‌همان به خاطر متن و نقشهٔ پیوست‌آن ارزش و اعتبار دارد، بلکه شاید به واسطهٔ اینکه زمین اهدایی در نزدیکی سرزمین بابل قرار داشت، و نقشهٔ پیوست دارای تاریخ سال بابلی جاری، یعنی نخستین سال فرمانروایی آمی‌زادوگا[13] است که نشان می‌دهد این سند در ۱۸۰۱ ق م تهیه شده بود، نیز اهمیت دارد.[۴۳] سند دیگری که به‌شرح برآوردن دیوار معبدی می‌پردازد مانند متن تمتی-آگون بر دست دبیران سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد بازنویسی گردیده و بدین ترتیب برای آیندگان حفظ شده است.[۴۴] کوك-ناشور ظاهراً پادشاهی قدرتمند بود؛ از بازیهای سرنوشت اینکه همان دبیرانی که پس از گذشت چندین قرن آنچنان صادقانه به استنتاخ متن او پرداختند وی را با کوك-ناشور دیگری که از «نوادگان» تان-اولی[14] بود اشتباه گرفتند.

1- Shirtuh
2- Temti-raptash
3- Kudu-Zulush
4- Hutekuk
5- Huteshekin
6- Asir sir
7- Hitpuli
8- Manhashhur
9- Shumahani
10- Shukshu
11- Mahisi
12- Humman
13- Ammizaduga
14- Ten-Uli

پادشاهی آینـدهٔ تمتی-راپتاش (حدود ۱۷۹۱–۱۷۹۹ ق م) کـه احتمالاً بر کودوزولوش دوم و وتان-اولی[۴۵] بـه‌عنـوان فرمانگزاران خویش سلطه داشت، ظاهراً آرام و بی‌حادثه گذشت، اما شمار زیاد اسناد اقتصادی کـه بـه‌زمان او تعلق دارند، شاید به‌افزایش میزان فعالیت تجاری در شوش اشاره می‌کند.[۴۶] همچنین اطلاع دیگری دربارهٔ سالهای فرمانروایی کودوزولوش دوم (حدود ۱۷۸۱–۱۷۹۰ ق م) در دست نیست، امـا مسلم است کـه وی نیز بـه مقام سوکل‌ماه رسید.[۴۷] فرمانگزاران‌وی‌ظاهراً تان-اولی و تمتی-هالکی[1] بوده‌اند.[۴۸] شخص اخیر درمقام سوکل شوش، به‌موجب کتیبه‌ای اکدی که وی در آن تنها لقب «شاه» به‌خود می‌دهد، پرستشگاهی به «اینشوشیناك، شاه ایزدان»، صفتی کـه در روزگار ما از آن به خطا برای تحصیل نـام شاهانهٔ «اینشوشیناك-شار-ایلیانی»[2] تعبیر رفته است،[۴۹] اتحاف کرد. هنگامی کـه تان-اولی بـه مقام سوکل ماه رسید (حدود ۱۷۷۱–۱۷۸۰ ق م) بنا بر رویهٔ معمول تمتی-هالکی به‌سمت سوکل عیلام وسیماش ارتقا یافت و کوك-ناشور دوم پادشاه جدید شوش گردید.[۵۰] بـه سبب خطای باستان‌شناسان عیلامی، التباسی میان این کوك-ناشور و کوك-ناشور اول پدید آمد ودر سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد برچندین آجر شرح کارهای فرضی او را نقش کردند. امروزه ما می‌توانیم این خطا را اصلاح کنیم و بی‌آنکه دبیران بعدی را زیاده نکوهش کنیم میان این دو تن تمیز دهیم.

متأسفانه اطلاعاتی دربارهٔ تان-اولی نداریم؛ اما هنگامی که تمتی-هالکی به نوبهٔ خویش سوکل‌ماه گردید، وی نیز مانند کسانی که پیش از او بدین سمت رسیدند، هنگامی که پرستشگاهی به‌ایزد بزرگ شوش اتحاف کرد از لذت دریافت لقب کامل برخوردار گردید. وی‌در کتیبه‌ای که نیز به‌زبان اکدی است، مانند کوك-ناشوریکم می‌گوید کـه «خواهر زادهٔ «شیلهاها» است.[۵۱] اگـر چند لقب او بـه فراموشی سپرده شد، اما ششصد سال بعد شیلهاك-اینشوشیناك یـادکـرده‌های او را زنده نگهداشت.[۵۲]

نقص وپـریشانی منابع ما را از شناخت نام جانشینان تمتی-هالکی محروم

1– Temti-halki 2– Inshushinak-shar-ilani

می‌سازد. اگر منابع ما نقصی نداشتند، می‌توانستیم رخنه‌های هنوز بیشتری بیابیم، زیرا ترتیب پیچیدهٔ جانشینی درعیلام انگیزه‌ای برای قتل فراهم می‌آورد. یك «خواهرزادهٔ» دیگر شیلهاها، احتمالاً پیش، اما باحتمال بیشتر پس‌از تمتی‌هالکی، اهمیت پیدا کرد. با این شخص که کوك‌کیرواش[1] نام داشت نخستین بار در مقام کار بدستی کوچك، شاید سوکل شوش برمی‌خوریم که فرمانگزار بالا‌ایشان[2] بود.[۵۳] بعدها دربارهٔ این بالا ایشان می‌گفتند که وی نیز مانند سیوه‌پالارهو پاك چوبهای‌گرانبهایی برای‌پرستشگاه شوش‌آورده بود.[۵۴] کوك‌کیرواش نیز به‌نوبهٔ خویش، شاید در مقام سوکل عیلام و سیماش، تم‌سانیت[3] را که ظاهراً مرگ پیشرس اوکوك‌ناخونته را وارد امور شوش کرده بود تابع وفرمانگزار خویش داشت.[۵۵] سرانجام وی نیز به‌نهایت هدفهای سیاسی خود دست یافت و به‌مقام سوکل‌ماه رسید. کوك‌ناخونته وکوك ناشور سومی فرمانگزار وی بودند.[۵۶] وی در نوشته‌ای سومری که اکنون منسوخ‌گردیده می‌گوید پرستشگاهی را در شوش بازسازی کرد وگردآن را دیواری تازه برآورد.[۵۷] اگر ما متون اصلی دیگری از این«نوادهٔ» شیلهاها دردست‌داشتیم،شاید می‌توانستیم اصل ونسب واقعی او را پیدا کنیم؛ متأسفانه دبیران سدهٔ دوازدهم پیش‌از میلادکه‌گزارش او را استنساخ کردند و تفسیرهای عیلامی خود را برآن افزودند،[۵۸] وی‌را تنها به‌نام پسر لانکوکو[4][۵۹]، نامی‌که صورت دیگری ازآن شناخته نشده، می‌شناختند؛ از این روی موقع دقیق او در رشته جانشینی مبهم باقی می‌ماند.[۶۰]

تاریخ غالباً نشان داده است که فرمانروایان و مردم مملکتی تضعیف شده سخت می‌کوشند تا شکوه و عظمت روزگاران‌گذشته را بازیابند. کهن‌گرایی یکی از شیوه‌هایی است‌که درکوشش برای زنده‌کردن‌گذشته به کار می‌رود؛ بنابراین، در دعاوی‌گوناگون رساندن تبار به‌شیلهاهای بزرگ، شاید بتوان هم ضعف دید هم کهن‌گرایی. به‌هرتقدیر، حدود ۱۷۵۰ ق م عیلام تقریباًبکلی از نظر ناپدیدمی‌شود. ازآنجایی‌که حدود این ایام مملکت بابل تحت‌الشعاع‌کاسیها قرار می‌گیرد، ازاین

1– Kuk-KirWash 2– Bala-ishshan 3– Tem-Sanit
4– Lankuku

روی برای فهم بهتر رویدادها بـایـد به‌این قوم و تاریخ بابل بپردازیم. خواهیم کوشید تا دریابیم که آیا سرنوشت عیلام در فاجعه‌ای کـه بـه‌سر همسایهٔ غربی آن، یعنی سرزمین میاندورودآمده تغییر یافته یا نه.

بخش پنجم

میان پردهٔ کاسیها

اگرچند براستی گفته‌اند کـه کمتر فاتحانی به‌اندازهٔ کاسیها نشانی از قدرت خود بر مردم بابل باقی گذاشته‌اند، با این همه آگاهی ما دربارهٔ تاریخ نخستین این قوم بسیار اندك است.[۱] خوشبختانه از فهرست واژه‌های کاسی که به دست دبیران بابلی گردآوری شده کـه ترجمهٔ برابرهای اندکی از آنها را نیز به‌دست می‌دهند، پاره‌ای تصور دربارهٔ پیوندهای زبانی آنها می‌توان حاصل کرد.[۲] بیشتر واژه‌های باقیمانده و نیز اکثر نامهای اشخاص ثابت [۳] می کنند که عامهٔ مردم کاسی بـه زبانی قفقازی که شاید همسایهٔ نزدیك زبان عیلامی بود تکلم می کردند.[۴] فهرستی دیگر که نامهای پادشاهان کاسی را به‌اکدی برمی گرداند پرتو بیشتری به‌مسئله ایزدان آنها که در این نامها تجسم یافته‌اند می‌افکند.[۵] این حقیقت که بیش از یك ایزد را با ایزد بابلی مفروضی یکی دانسته‌اند حکایت از آن دارد کـه چندین گروه از ایزدان مهاجمان پیش از آمدن ایشان بـه بابل با ایزدان این سرزمین یکی بوده‌اند. اما ما می‌توانیم تشخیص دهیم که پاره‌ای از ایزدان کاسی از گونهٔ ایزدان قفقازی هستند.

مثلاً شیپاك[1] برابر مردوك[2]، ساه،[3] همسان شمش، هودها[4][۶] همانند اداد[5]، وهاربه[6] مطابق با انلیل است.[۷] خاستگاه دیگر ایزدان آنها روشن نیست. کاشو[7]، ایزد همنام آنها که بیگمان نام خود را از سرزمین آنها گرفته و نیز ممکن است نامی قفقازی باشد، کامولا[8] یا اثا، دور[9] و شوگاب[10] که برابر است با نرگال؛ شوقامونا[11] که با نرگال و نوسکو[12] همانند است؛ هالا[13] یـا گولا[14]؛ شومالیا[15] یا شیبارو[16]، «بانوی کوههای تابان که بر چگادها مأوادارد»، میریز[17] ریابلتو[18]؛ وگیدار[19] یا نینورتا[20] در زمرهٔ این ایزدان قرار دارند.

می‌توانیم درمیان مهاجمان عنصر دیگری نیز پیدا کنیم. اسب در نزد کاسیها نمادی الهی بود؛ و استفادهٔ پایدار آنها از این حیوان که تنها پس از ورود ایشان در بابل رواج یافت. بیگانگان نورسیده را با گروههای هند و اروپایی کـه در این ایام به سراسر مرزهای شمالی هلال خصیب حمله آورده بودند، یعنی حیتها[21]، فرمانروایان میتانی[22] و شاید عنصری از هیکسوسها[23] پیوند می‌دهد. این پیوند را نامهای دیگر ایزدان کاسی نیز اثبات می کنند. شوریاش[24] که برابر است با شمش، ایزد خورشید، بی‌تردید سوریای[25][۸] هندوان و هلیوس[26] یونانیان است ماروتاش[27] را همانند نینورتا با ماروت[28] هندی یکی دانسته‌اند. بوریاش[29]، ایزد طوفان دیگری همانند اداد ظاهراً برابر با بورئاس یونانی است.

همهٔ این عوامل نشان می‌دهند که کاسیها مردمی بودند که از جاهای گوناگون برهم فراز آمده بودند، و زمانی کـه ما در آن زندگی می کنیم چندان از آنها دور

1– Shipak
2– Marduk
3– Sah
4– Hudha
5– Adad
6– Harbe
7– Kashshu
8– Kamulla
9– Dur
10– Shugab
11– Shuqamuna
12– Nusku
13– Hala
14– Gula
15– Shumalia
16– Shibarru
17– Mirizir
18– Beltu
19– Gidar
20– Ninurta
21– Hittites
22– Mitanni
23– Hyksos
24– Shuriash
25– Surya
26– Helios
27– Maruttash
28– Marut
29– Boreas

شده است که جدا ساختن کامل عناصر تشکیل دهندهٔ آنها میسر نیست با این همه، آشکار می‌نماید که یك کاست حاکم هند و اروپایی، و بنابراین در نهایت نوردیك، روزگاری در میان آنها زندگی می کرد و بر گروهی بیگانه و بیشتر از مردم قفقاز استیلا داشت. بدیهی است که این فاتحان زبان خود را به‌اتباعشان تحمیل می کنند، اما در مورد میتانی به‌یك نمونهٔ عکس برمی‌خوریم، و در مورد مردمی که با نام کاسی پا به‌صحنهٔ تاریخ گذاشتند احتمالاً همین وضع پیش آمده است؛ اشرافیت نوردیك احتمالاً با گذشت روزگار زبان خود را جز اندکی که در اسامی خاص حفظ گردیده به‌فراموشی سپرد. بدین ترتیب اقوام بومی شکست خود را تلافی کردند.

زادبوم کاسیها مانند خاستگاه آنان نامعلوم است. بقایای بعدی اشاره دارند که کاسیها از زاگرس مرکزی، در شمال عیلام به‌بابل فرود آمدند. نوادهٔ پادشاه سوم[۹] آنها مدعی سیادت بر گوتیها و برپادان[1] و المان[2] که باید همان ناحیهٔ حلوان باشد بود. شلمنصر[3] سوم، پادشاه آشور، تقریباً هزار سال پس از ورود آنها در نامری[4]، از قلمرو لولوبیان پادشاهی به‌نام ایانزو[5] یافت که نام او صرفاً واژهٔ کاسی برای «شاه» است. در سرزمین کوهستانی شرق و شمال شرقی نام کاسیها درعهد باستان درمیان قبایل کیسن[6] و کوسی[7] به حیات خود ادامه داد.[۱۱] اما لازم است اشاره کرد که این سند تا حد زیادی عکس این مسئله را ثابت می کند، زیرا در سدهٔ بیست‌وچهارم پیش از میلاد، یعنی در روزگاری که بسیار بعید است که کاسیهای واقعی در رسیده باشند، در شمال عیلام سرزمینی به‌نام کاشن[8] وجود داشت.[۱۲] این امر اشاره دارد که آنها نام خود را از سرزمینی گرفتند که مدتها پیش به‌اشغال درآورده بودند، و این سرزمین احتمالاً مدتهای دراز پس از آنکه اقوام تازه و تازه‌تری را جذب خود کرد نام اصلی خود را همچنان نگهداشت. شاید سرزمین یاد شده شاهد ادغام و اختلاط عناصر گوناگون هند و اروپایی، قفقازی

1– Padan
2– Alman
3– Shalmanser
4– Namri
5– Ianzu
6– Kissean
7– Kossean
8– Kashshen

و دیگران ـ بوده که از ترکیب آنها کاسیهای تاریخی پدید آمدند؛ شاید این ترکیب در سرزمینی دیگر و دورتر انجام گرفته.

بارها پیش می‌آید که از تاخت‌وتاز و تهاجم، یا ورود و تجاوز سریع نورسیدگان به سرزمینی مسکون و آباد سخن می‌گوییم. این واقعه ندرتاً روی می‌دهد. مردم تازه در افق پدیدار می‌گردند، اما برای فرودآمدن یکسره و یکجا به‌سرزمینی که آرزوی دست یافتن به آن را در دل دارند ممکن است دست به کوشش ضعیفی بزنند. اگر آنها را عقب رانند، سیاست رخنه صلح‌آمیز را در پیش می‌گیرند که طی آن رفته‌رفته جذب در گروه پیشین می‌شوند، اما زورمندی و سلحشوری خود را کمتر از دست می‌دهند. اعضای آنها گام بگام به‌سوی قدرت پیش می‌روند تا اینکه خود که زمانی استخفاف می‌دیدند و در بیم و هراس بسر می‌برند بر آن سرزمین استیلا می‌یابند و حکومت را به‌دست می‌گیرند.

«پیروزی» کاسیها در بابل این گونه روی داد. در ۱۹۸۶ ق م سامسو ـ ایلونا[1]، پادشاه بابل، تهاجم همه جانبهٔ دشتها را که بر دست گروههای گرسنه ساکن در آنها انجام می‌گرفت دفع کرد. از آن پس برای تقریباً یکصدوپنجاه سال آینده آنها به عنوان درودگر، کارگر و مهتر در اسناد تجاری ظاهر می‌شوند.[۱۳] از مراحلی که آنان برای رسیدن به‌قدرت پشت سر گذاشتند چیزی دانسته نیست. اما باید مسلم بداریم که پیشرفتشان تدریجی و پایدار بوده است. آنان با اندیشه‌هایی خام و ساده مگر در راههایی که از دیگران وام گرفته بودند سرانجام به‌اوج قدرت دست یافتند، و در ۱۷۴۹ ق م سرزمین بابل زیر فرمانروایی دودمان کاسی در آمد.

نخستین پادشاه[۱۴] آنها کانداش[2] نام داشت (۱۷۳۴–۱۷۴۹ ق م) که شانزده سال پادشاهی کرد و در کتیبه‌ای نیمه ادیبانه خود را «شاه نواحی چهارگانهٔ جهان، شاه سومر و اکد، شاه بابل» می‌خواند.[۱۵] بدیهی است که وی می‌کوشید تا خود را جانشین قانونی دودمانی بخواند که بتازگی برانداخته بود. پادشاهیهای بیست و دو سالهٔ جانشینان بلافصل او، سر آگوم[3] و کاشتیلیاش[4] یکم که احتمالاً از نسل آگوم

1– Samsu-iluna 2– Gandash 3– Agum
4– Kashtiliash

نبوده از مملکتی آرام و قدرتی بلامنازع خبر می‌دهد، گـرچه توقف تقریباً کامل اسناد تجاری از عدم فعالیت بازرگانی و رکـود احتمالی خبر می‌دهد. اوشی[1]، پسر کاشتیلیاش هشت سال پادشاهی کرد؛ سپس آبیراتاش[2] و پسرش تازی‌گورومائش[3] به‌تخت برآمدند. یك واقعیت شگفت مربـوط می‌شود بـه‌پادشاهی کـه معاصر با پادشاهان اخیر بوده است. این پادشاه گولکیشار[4]، فرمانروای مستقل سرزمین بطایح بود (۱۶۳۰–۱۶۸۴ ق م) که سرزمین کران دجله در ناحیهٔ در را به‌یکی از رعایای خود سپرد.[۱۶] اگر در که در شمال شرقی ناحیهٔ بابل بمعنی دقیق کلمه نهاده بود از او فرمان می‌برد، در این صورت در این ایام دست‌کاسیها از جاده‌ای کـه آنها را به‌آخرین زادبومشان در کوهستانها می‌رساند قطع شده بود.

در پی تازی‌گورومائش که با به‌تخت برآمدن یکی از پسرانش به‌نام آگوم–کاکریمه[5] دودمانش بـه‌شاهی بازگشت، هاربا–شیپاك[6] و تیپتاکزی[7] بـه پادشاهی رسیدند. این آگوم–کاکریمه بود که گذشته از القاب رسمیتر شاه‌کاشو[8]، شاه اکد، و شاه سرزمین پهناور بابل خود را شاه پادان و المان و شاه‌گوتیوم نیز خواند. این امر احتمالاً حکایت از آن دارد که وی خود را ملزم می‌دید گذشته از نواحی نوگشوده در جلگه‌ها از زادبوم نیاکانش در کوهها نیز حراست کند.

در پی آگوم–کاکـریمه، بورنا–بوریاش[9] و در پی او پادشاهی ناشناخته و آنگاه کاشتیلیاش دوم (۱۵۱۲–۱۵۳۰ ق م) به‌تخت برآمدند. پادشاه اخیر رفته‌رفته زمینهای بطایح را دورگرفت؛ و برادرش به‌سرائا–گامیل[10]، آخرین پادشاه بطایح لشکر برد و او نیز به‌عیلام پناه جست.[۱۸] سپس برادر که‌اولام–بوریاش[11] نام داشت خود بر تخت کاسیها نشست و با جلوس او (۱۵۱۱ ق م) ظاهراً دودمانش بکلی با میهن تازه‌اش بابل خوگرفت. دورهٔ بعدی که «آمارنا»[12] خوانده می‌شود در اینجا علاقهٔ ما را برنمی‌انگیزد.

1– Ushshi
2– Abirattash
3– Tazzigurumash
4– Gulki shar
5– Agum-kakrime
6– Harba-Shipak
7– Tiptakzi
8– Kashshu
9– Burna-Buriash
10– Ea-gamil
11– Ulam-Buriash
12– Amarna

اگرچند شمار کتیبه‌های پادشاهان کاسی که تا اینجا از آنان نام رفته در هیچ‌جا زیاد نیست، اما در شوش بکلی به‌دست نمی‌آید و خاکبردارانی که در این محل کار کرده‌اند در لایه‌ای که به دورهٔ کاسیها مربوط می‌گردد ظاهراً چیزی به دست نیاورده‌اند. بدین ترتیب در تصرف عیلام بر دست کاسیها که مقارن با حاکمیت آنها بر بابل رویداده ظاهراً تردیدی نیست. از سوی دیگر، مسلم است که دودمان عیلامی که بر دست ابارتی و شیلهاها بنیادگرفت، اندکی پس از دودمان نخست بابل از صحنهٔ تاریخ بیرون رفت. در مورد عیلام، احتمالاً این سرزمین قربانی تاخت‌وتاز مردمانی گردید که خود در اصل از پیش سپاهیان کاسی گریخته بودند. به‌هر تقدیر، تردیدی نیست که در تاریکی و ابهامی که در این دوره هم سرزمین بابل هم عیلام را می‌پوشاند دقیقاً کاسیها مسئولند.

بخش ششم

شاهان انزان و شوش

با شتاب شگفت‌آوری از تاریکی‌ای که مدت چهارصد سال پس از ظهور کاسیها در بابل ایران و عیلام را می‌پوشاند بیرون می‌آییم. داستانی بسیار دل‌انگیز در وقایع‌نامه‌ای متأخر می‌گوید که هوریاتیلا[1]، شاه عیلام از کوریگالزوی[2] سوم، پادشاه کاسیها (۱۳۲۰–۱۳۴۴ ق م) درخواست تا در دور–شولگی[3]، که نام دژی در بطایح بود که به‌دست شاه بزرگ سلسلهٔ سوم اور ساخته شده بود با وی نبرد کند.[۱] شاه عیلام گفت که نتیجهٔ این نبرد باید سرنوشت عیلام را تعیین کند. نیروهای دوطرف با یکدیگر درگیر شدند، سربازان هورپاتیلا وی را فروگذاشتند و عیلام بخشی از امپراتوری کوریگالزو گردید.[۲]

اگرچند این وقایع‌نامهٔ خاص بسیار ناموثق و بی‌اعتبار است، اما داستان یاد شده تماماً برساخته نیست. اکنون چنین می‌نماید که هورپاتیلا فرمانروای قانونی بابل بود و دست‌کم چهار سال در آنجا پادشاهی کرد.[۳] وی که به‌دست آشوریان از بابل بیرون رانده شده بود به‌احتمال زیاد به‌عیلام پناه جست و در آنجا به نبرد

1– Hurpatila 2– Kurigalzu 3– Dur Shulgi

خود با کوریگالزو، دست‌نشاندهٔ آشوریان را ادامه داد. اما مسلم است که وی آرمان و داعیهٔ خود را بکلی از دست داد؛ در شوش کوریگازلوسوسك عقیقی به ایزد ساتاران و یك سر عصای شاهی به‌انلیل اتحاف کرد؛[۴] وی در آکروپولیس تندیسهای کوچك خود و کتیبه‌ای که گزارش شکست شوش و عیلام و ویران‌سازی مراهشی است باقی گذاشت.[۵] فرمانروای کاسی یك لوح عقیق را که روزگاری برای سلامتی شولگی، فرمانروای اور در شوش به‌اینانا اتحاف شده بود به‌نیپور باز آورد و در آنجا باری دیگر به‌انلیل هدیه کرد یك بار دیگر بر آن به‌شرح گشودن شوش در عیلام پرداخت.[۶]

تقریباً بیدرنگ توجهٔ کاسیها ازعیلام برداشته‌شد وبرنواحی شمال‌شرق بابل که سربازان تازه‌نفس خود را از آنجا می‌آورد متمرکز گردید. آریك‌ـدن‌ـایلو[۱]، فرمانروای آشور به‌پادشاهی کوچکی به‌نام نیگیمتی[۲] در رشته‌کوههای شرق آربلا حمله برد و سپس به ناحیهٔ مسکن ایاشوباگالاها[۳]، قبیله‌ای که بعدها با بقایای کاسیها در کوهها متحد گردید لشکر کشید.[۷] اداد‌ـنیراری[۴] نیز بـه زاگرس مرکزی حمله کرد و بقایای گـوتیها و لولوبیان را فرومالید. پس از جنگش با نازی‌ـماروتاش[۵] کاسی، مرز میان آشور و بـابـل در ارمن[۶] از سرزمین اکارسالو[۷] که همان ناحیهٔ حلوان‌کنونی است، و در کوهها تا سرزمین لولوبیوم پیش می‌رفته تعیین گردید.[۸]

دراین اوضاع واحوال‌عیلام بسرعت از زیر سیادت‌کاسیها بیرون‌آمد؛ و پا هیر‌ـایشان[۸]، پسر ایگی‌ـهالکی[۹] که احتمالاً معاصر نازی‌ـماروتاش (۱۲۹۴–۱۳۱۹ ق م) بود دودمان عیلامی تازه‌ای پی افکند. متأسفانه دست‌آوردهای او بکلی برما ناشناخته است، مگر اینکه وی همان چوبهای گرانبهایی راکه پیش‌ازاوسیوه‌پالارهو پاك‌وبالا‌ـایشان بدقت روی‌آن‌کار کرده بودند به‌جای ناشناخته‌ای انتقال داد.[۹] حتی کار او ناتمام مانده دنباله‌اش را برادر و جانشین وی آتار‌ـکیتاه[۱۰] (۱۲۸۶–۱۲۹۵

1– Arik-den-ilu
2– Nigimti
3– Iashubagalla
4– Adad-nirari
5– Nazi-Maruttash
6– Arman
7– Akar sallu
8– Pahir-ishshan
9– Igi-halki
10– Attar-Kittah

ق م) که شاهد ورود این اشیا بـه‌پرستشگاه شوش بود ادامه داد. به‌همین نحو در دربارهٔ آتـار-کیتاه نیز آگاهی بیشتری نـداریم؛ اما پسرش هوبان-نومنا[1] ظاهراً پادشاهی بسیار توانا بوده است. وی به‌عنوان «پادشاه انزان و شوش» و امیر عیلام نخستین کسی بود که دعوی لقب «گسترندهٔ امپراتوری» کرد؛ و آجرهایی که کتیبهٔ عیلامی او بر آن نقش گردیده و در جزیرهٔ لیان در خلیج‌فارس پیدا شده‌اند، دعوی او را تأیید می کنند. این کتیبه که از ایزد هوبان، کیریریشا[2]، ایزد بانوی ما درجزیره وباها را که شاید ایزدان حامی محلی بودند یاری می‌جوید گزارش می‌دهد که هوبان وی را دوست می‌داشت و دعاهای او را می‌شنید و پادشاهی را اینشوشیناك به‌او داده است. وی به‌تلافی سلامتی زنانش می‌شیمروه[3] و ریشاپانلا[4] پرستشگاهی برای این ایزدان بر آورد و با امیدواری از آنان می‌خواهد که زندگی خوش و پادشاهی امن و آرام بـه‌او ارزانی دارند.[۱۰] جانشینان بلندآوازه‌تر او، شوتروك-ناخونته، کوتیر-ناخونته و شیلهاك-اینشوشیناك در زنـده نگهـداشتن نام هوبان-نومنا که پرستشگاهی برای کیریریشا ایزد جزیرهٔ لیان و هوبان و کیریریشا بر آورده بود با یکدیگر رقابت می کردند.[۱۱] شیلهاك-اینشوشیناك که در نظر او هوبان-نومنا حتی «نوادهٔ» شیلهاهای بـزرگ بود نیز گـواهی داد کـه دربارهٔ شوش و اینشوشیناك فروگذاری نشده است.[۱۲]

اونتاش-هوبان[5] (حـدود ۱۲۴۵-۱۲۶۵ ق م)، پسر هوبان-نومنا بـه‌عنوان سازنـدهٔ بنا براستی آوازه‌ای بلند یافت. در روزگـار پادشاهـی او شمار زیادی پرستشگاه، جرمها و دیگر بناهای دینی در آکروپولیس شوش ساخته شد و دریك کتیبهٔ عیلامی که بـه همین مناسبت کنده‌اند ایـن بناها بدقت توصیف شده‌اند. آن دسته از ایزدان سامی که مورد احترام بودند عبارت بودند از نابو[6] که از ارج و احترام زیادی بـرخـوردار بود و هم پرستشگاه داشت هم تندیس، سین، بلالا[7]، بلیت-الی[8] (بانوی شهر) و اداد؛ اما حتی اداد را نیز به‌شالا که از دورهٔ فرمانروایی

1- Huban-numdna
2- Kiririsha
3- Mishimruh
4- Rishapanla
5- Untash-Huban
6- Nabu
7- Belala
8- Belit-ali

سو کل‌ماه شناخته بود پیوند می‌دادند و بیشتر بناها را برای ایزدان عیلامی برآورده بودند. شاید بناهایی که کمتر زرق‌وبرق داشتند بناهایی بودند که به‌ناپراتپ[1]، شیموت[2]، پینیکر[3]، ائا-سونکیك[4] (ائاشاه است)[۱۳]، هیشمیتیك[5] و روخوراشیر[6]، نازیت[7] که ساختمان او در حمایت هوبان و اینشوشیناك بود و ایزدی که نامش به‌صورت آ.سونکیك[8] نوشته شده[۱۴] اختصاص داده بودند. اما به‌گفتهٔ کتیبه، پرستشگاه اوپورکوپاك[9] از دیگر بناهایی که تا آن زمان برای این ایزد ساخته بودند بهتر و باشکوهتر بود؛ و چون ناخونته دعای اونتاش-هوبان را اجابت کرده آنچه را که وی خواسته بود انجام داده بود مسکنی نیز برای او برآوردند. اما بناهای هنوز باشکوهتر آنهایی بودند که برای هوبان و اینشوشیناك ساخته بودند. آنان دارای مسکن جداگانه‌ای بودند، و هردو به‌عنوان ملکی‌ایلانی[10] «امیران ایزدان» گذشته از یك پرستشگاه حرمی به‌نام نورکیپرات[11] «روشنایی اقطار عالم» نیز داشتند. اما خود شوش را فراموش‌نکردند. اونتاش-هوبان «در راه شهرمن» یك پرستشگاه و یك نمازخانه اینشوشیناك اتحاف کرده بود.[۱۵] زیادی شمار این بناها حکایت از آن دارند که وی منابع درآمد زیادی داشته و فتوح زیادی کرده بود؛ اما اینها بر استلها ثبت شده بودند که از آنها تنها استل شوترك-ناخونته باقیمانده و بقیه همه مگر پاره‌هایی از استلی که دیگری نوشته بود از میان رفته‌اند.[۱۶] اونتاش-هوبان تندیسی از خود که از جنس سنگ آهك است به‌هوبان و اینشوشیناك اتحاف کرد و این امر را در کتیبه‌ای دوزبانه که در تندیس کنده ثبت کرده است؛ و گفتنی است که این کتیبه آغاز پیدا شدن آخرین اشکال در حروف عیلامی را نشان می‌دهد.[۱۷] استفادهٔ تقریباً انحصاری او از زبان عیلامی برای گزارشهای دیگر نشانهٔ وجود احساسات ملی‌گرایی است که به‌افزایش مخالفت با فرهنگ اکدی انجامید.

در پادشاهی اونتاش-هوبان فلزکاری در تندیسی مفرغی قدی ناپیر-آسو[12]،

1– Napratep
2– Shimut
3– Pinikir
4– Ea-Sukik
5– Hishmitik
6– Ruhuratir
7– Nazit
8– A.IP(orE).A.Sunkik
9– Kpurkupak
10– Melki itaoi
11– Nur kiprat
12– Napir-asu

شهبانوی او کـه آن را میان‌تهی و یکپارچه در قالب گـرفتند و درون آن را از فلز گداخته پـر کردند و بـه‌اوج پیشرفت خود رسید. شهبانو بر شانه‌ها و سینه جامهٔ کلفتی پوشیده و «دامن شرابه‌دار» بلندی برتن کرده که دنبالهٔ آن بر زمین کشیده می‌شود. آرایش جامه بدقت نشان داده شده و النگو و انگشتری دستان او که آنها را تا کرده نیز بروشنی پیداست. یك کتیبهٔ عیلامی به‌کسی که تندیسی را پیدا کند و آن را نابود سازد یا نام ناپیر-آسو را کـه درکتیبه پاك کند یا بخراشد هشدار می‌دهد که خشم هوبان، کیریریشا و اینشوشیناك براو فرود خواهد آمد، و بلتی[1]، ایزد بانوی بزرگ شهرت و خانواده را از وی دریغ خواهد داشت.[۱۸]

جلـوس کاشتیلیاش سوم در بـابـل (۱۲۴۹ ق م) مقارن بـود با آمادگی اونتاش-هوبان برای دست زدن به‌فتوح خارجی. بهانهٔ او برای جنگیدن با دشت‌نشینان را در داستان آگابتاها[2]، چرمسازی که از هانیبالگات[3] نزدکاشتیلیاش گریخت و برای او سپری از چرم ساخت می‌توان پیدا کرد. وی به‌پاداش این‌کار ملکی در نزدیکی شهر پادان[4] در مرز شمال شرقی سرزمین بابل دریافت کرد.[۱۹] به‌احتمال زیاد فرمانروای عیلام چنین دریافت که این ملك در قلمرو عیلام قرار دارد نه‌بابل، جنگی که در پی آن درگـرفت ظاهراً رویهم‌رفته یك‌جانبه و مغرضانه بوده است؛ تنها کتیبهٔ کاملاً اکدی اونتاش-هوبان به‌یادپیروزی در این جنگ که شایدبزرگترین دست‌آورد او بوده نوشته شده است. وی ایمیریا[5]، ایزد حامی کاشتیلیاش را به‌غنیمت گرفت و به‌آکروپولیس شوش برد که هوبان، اینشوشیناك و کریریشا بتوانند برای همیشه از وی نگهبانی کنند.[۲۰] وی سنگی را کـه بخشش کاشتیلیاش کـه انگیزهٔ جنگ میان آنها شده بود بر آن ثبت شده بود نیز با خود به‌پایتخت آورد.

عیلام احتمالاً از آشوب داخلی در چند سال آینده آسیب دید، زیرا در پی مرگ اونتاش-هوبان ایـن نه پسر او بلکه عمش اونپاتار-هوبان[6]، پسر پایه‌گذار دودمان، پاهیر-ایشان بـود کـه به تخت برآمد.[۲۱] احتمالاً بـه‌همین دلیل بود که

1– Betti
2– Agabtaha
3– Hanigalbat
4– Padan
5– Immiria
6– Unpatar-Huban

توکولتی-نینورتا[1]، فرمانروای آشور بی آنکه عیلامیان در برابر او در ایستند توانست از تارسینا، که کوه دسترسی ناپذیری میان شهرهای شا-سیلا[2] و بارپانیش[3] بر کران جنوبی زاب پایین بود به کوههای زاگرس رخنه کند و به‌ناحیهٔ گوتیهای درهمه‌جا پراکنده میان سرزمینهای سوقوش[4] و لالار[5] در آید.[۲۲] پس از پیروزی فرمانروای آشور بر کاشتیلیاش که وی فهرست بلندی از شهرهای مرزی را که گاه در دست عیلامیان و گاه در تصرف بابلیها بود به‌فتوح خود بیفزود. باری دیگر مقاومتی در برابر خویش ندید.[۲۳]

اونپاتار-هوبان تنها چند سالی فرمانروایی کرد و در پی او برادرش کیدن-هوتران[6] به پادشاهی رسید (حدود ۱۲۲۲-۱۲۴۲ ق م)؛ وی با حمله به‌بابل کارتوکولتی-نیروتا را تلافی کرد. با این تهاجم ناگهانی کیدن-هوتران که در را تسخیر کرد، پرستشگاه آنو[7] را در این شهر غارت نمود و پیش از بازگشت به‌عیلام حتی به‌نیپور نیز رخنه کرد، پادشاهی یك سال و نیمهٔ انلیل-نادین-شومی[8]، پادشاه دست‌نشاندهٔ توکولتی-نینورتا بر تخت بابل دفعتاً پایان پذیرفت. توکولتی-نینورتا بابه‌تخت برنشاندن کاداشمان-هاربه[9] به‌مدت یك سال و نیم و سپس اداد-شوم-ایدینا[10] (۱۲۳۳-۱۲۳۸ ق م) بیدرنگ به‌مرمت ویرانی بابل پرداخت. اما فرمانروای عیلام نیز بیکار ننشست؛ وی باری دیگر به‌دشتها تاخت، و پیش از اینکه سالم به‌میهن خویش بازگردد از دجله گذشته در مغرب تا ایسین و در شمال تامارادا[11] که درست در غرب نیپور قرار داشت پیش رفت.[۲۴] نیرویی که وی را قادر ساخت تا دست بدین تهاجمات مؤثر بزند روشن است؛ بنابراین، اینکه گزارش فتوح او تنها در نوشته‌های بابلی یافت می‌شود، و نیز اینکه جدا از فهرستهای شیلهاك-اینشوشیناك نام کیدین-هوتران در اسناد عیلامی پیدا نمی‌شود خود شرح جالب روشی تصادفی است که برپایهٔ آن منابع عیلامی ما بازآفرینی شده‌اند.

1- Tukuli-Ninurta
2- Sha-Sila
3- Barpanish
4- Suqush
5- Lalar
6- Kidin-Hutran
7- Anu
8- Enlil-nadin-Shumi
9- Kadashman-Harbe
10- Adad-shum-iddina
11- Maradda

در پی هیدین هوتران، هـالودوش-اینشوشینـاك[1] بـه‌پادشاهی نشست که از نسبت او با اسلافش آگاهی نداریم و دربارهٔ پادشاهی او چیزی نمی‌دانیم.[۲۵] چون روزگار پادشاهی وی بسر آمد پسرش شوتروك-ناخونته بـه پادشاهی رسید (حدود ۱۱۷۱-۱۲۰۷ ق م). ایـن پادشاه دورهٔ بـزرگ واقعی تاریخ عیلام را آغاز کرد، دوره‌ای که با پاره‌ای توجیهات می‌توانیم آن را دورهٔ «باستان» بخوانیم.

یك کتیبهٔ شوتروك-ناخونته، بی‌آنکـه بتوانیم آن را بدرستی ترجمه کنیم، تصویری مبهم از فعالیتهای گـونـاگـون او بـه دست می‌دهد. متأسفانـه متن این کتیبه بسیار دشوار و معنی آن مبهم است. دیباچهٔ کتیبه به توصیف انتقال استلی از آیا[2] بـه‌شوش و اتحاف آن به‌اینشوشینـاك می‌پردازد. آنگاه ایـن کتیبه می‌گوید که بسیاری از شاهان گذشته جایی را کـه چوبهای برگزیده،[۲۶] در آنجا پیدا می‌شد نمی‌شناختند، اما وی از درگاه ایزدش اینشوشینـاك خواست تا ایـن محل را به او نشان دهد و اینشوشینـاك نیز دعای او را اجابت کرد. راه ایـن محل از تهریمان[3]، تدا[4] و کل[5] و سپس از هاشمار[6] و شاهنام[7] می‌گذرد.[۲۷] وانگهی، شاهان گذشته از جاهایی بـه نام شالی[8]، میموراشی[9]، و لوپونی[10] هرگز نامی نشنیده بودند. وی به کمك اینشوشینـاك جایی را که چوبهای برگزیده می‌رویید پیدا کرد؛ و درست مانند شماری از شاهانی که وی نامشان را نمی‌دانست، و درست مانند سیوه‌پالارهوپاك، بالا-ایشان، پاهیر-ایشان و اتار-کیتاه[11] در آنجا درختکاری نمود. وی نیز چوبهای برگزیده بـه‌شوش آورد، بـه‌لطف هوبان و اینشوشینـاك روی آنها کارکـرد و در پرستشگاهی که فراز آکروپولیس نهاده بود بـه اینشوشینـاك، ایزد خویش اتحاف نمود.[۲۸] وی با فخر و غروری درست می‌بالدکـه‌کارهایی که شاهان گذشته انجام نداده بـودنـد او بـه انجامشان توانا بوده است، و همهٔ ایـن دست‌آوردها برای سرافرازی هوبان اینشوشینـاك حاصل شده‌اند.[۲۹] هنگامی که استلی را در بلندیهای

1- Halludush-Inshushinak
2- Aia
3- Tahriman
4- Teda
5- Kel
6- Hashmar
7- Shahnam
8- Shali
9- Mimurashi
10- Luppuni
11- Attar-Kittah

دوردست انزان پیدا کرد ناچار شد بپذیرد که نام شاهی را که آن را برافراشت نمی‌داند. کتیبه‌ای که این اعتراف بی‌ریا و ساده را بیان می‌کند با گفتاری مبهم در اشاره به دوراونتاش[1] که بعدها به‌نام دوراوندا‌سی[2] خوانده شد، بر کران رودخانهٔ هیئیته[3] یا ایدیده[4] و به‌جایی به نام تیکنی[5] ادامه می‌یابد. این کتیبه با اتحاف استلی به‌عنوان هدیهٔ پادشاه به‌ایزد محبوبش پایان می‌گیرد.[۳۰]

کتیبه‌های دیگر شوتروك‌ـناخونته آسانتر از این فهم‌پذیر بودند. وی با آجر نمازخانهٔ اینشوشیناك در شوش را آرایش داد و دعایی را خواند که ایزد با التفات به‌کارش می‌نگرد.[۳۱] هنگامی که پرستشگاه ایزد بانو مانزات[6] که شاهان گذشته برآورده بودند ویران گردید، وی آثار خرابی را از محل دور کرد و با کوشش به‌جست‌وجوی آجرهای کتیبه‌داری که آن شاهان در دیوارهای پرستشگاه کارگذاشته بودند پرداخت؛ وی با آجرهای خود پرستشگاه را بازسازی کرد و شکوه گذشته‌اش را به آن بازگرداند.[۳۲] وجود حوضهای سنگی برای پرستش ایزدان عیلامی، بالاخص برای اینشوشیناك و سوهسیپا[7] حکایت از آن دارند که قربانیهای‌ندری‌منظماً انجام‌می گرفت.[۳۳] جزیرهٔ لیان‌به‌امپراتوری‌شوتروك‌ـناخونته تعلق داشت و اودر آنجا پرستشگاهی را که روزگاری هوبان‌ـنومنا برای کیریریشا برآورده بود بازسازی کرد و باری دیگر به‌این ایزد بانو اختصاص د'د.[۳۴] در عمل هر کتیبه مخالفت با فرهنگ اکدی را اعلام می‌کند؛ تنها متن شوتروك‌ـناخونته که به‌زبان اکدی نوشته شده است به ایشمه‌کاراب[8] ایزدی اکدی که از روزگار فرمانروایی سوکل‌ماه‌ها بر مردم عیلام شناخته بوده اتحاف شده است.[۳۵]

در این میان آشور‌ـدان یکم (۱۱۵۴–۱۱۸۹ ق م) پادشاهی دیرپای خود را در آشور آغاز کرده بود. چندان نگذشت که وی متوجهٔ زاماما‌ـشوم‌ـایدینا[9]، فرمانروای ناتوان بابل گردید و زابان بر کران زاب پایین، ایریاو[10] و آکارسالو را

1– Dur Untash
2– Dur Undasi
3– Hithite
4– Idide
5– Tikni
6– Manzat
7– Suhsipa
8– Ishmekarab
9– Zamama-Shum-iddina
10– Irria

از چنگ او بیرون آورد.[۳۶] شوتروك‌ـناخونته بیدرنگ به‌ناتوانی بابل پی برد و با پسرش کوتیرـناخونته به‌بسیج و آراستن نیروهای عیلام پرداخت. کتیبهٔ خود او از لشکرگاهی در الی‌از تسخیر هفتصد شهر تا مارا[۱] و سپس یکصد شهر دیگر سخن می‌گوید.[۳۷] وی به‌سرزمین بابل درآمد. در اشنونا[۲] تندیسی از پادشاه سابق و نیز تندیسی از مانیشتوسو[۳] پیدا کرد.[۳۸] وی «استل پیروزی» معروف نرم‌ـسین[۳۹] و سنگ بزرگی را که قوانین حمورابی بر آن نقش شده بود از سیپار بگرفت؛ شوتروك‌ـناخونته بخشی از این نوشته را برای کندن کتیبهٔ خود پاك کرد، اما جای خالی هرگز پر نگردید.[۴۰] وی در مجاورت کیش یك ستون سنگی هرمی شکل از مانیشتوسو و دو تندیس دیگر از همان پادشاه را که کتیبهٔ او می‌گوید آنها را «در اکد» یافته به‌غنیمت گرفت.[۴۱] وی اکنون در سرزمین کارینتاش[۴] بود و یك استل ملی‌ـشیپاك[۵] به‌دست او افتاد.[۴۲] پس از آن به‌سوی بابل پیش رفت و زاماما‌ـشوم‌ـایدینای نگونبخت را که تنها یك سال پادشاهی کرده بود از تخت شاهی برداشت و پسر خود کوتیرـناخونته را بر جای او نشاند.[۴۳] از جمله نتایج این سفر جنگی این بود که وی بر نواحی فرمانگزار خراج و مالیات بست، و مقرر گردید که نواحی دور کوریگالزو[۶]، سیپار، دورشاروکین[۷][۴۴] و اوپیس[۸] میزان معینی تالان و مینا* بپردازند. این خراج بی‌تردید به‌منظور برآوردن و نگهداری پرستشگاهها برای ایزدان بابلی گرفته می‌شد، زیرا به‌آجرهایی اشاره می‌شود که می‌بایست برای بازسازی دیوارهای مساکن آنها به‌کار روند.[۴۵] آنگاه شوتروك‌ـناخونته گرانبار از غنایم فراوان به‌شوش بازگشت و آنها را به‌اینشوشیناك اتحاف کرد و کتیبه‌های تازه‌ای نوشت و نزدیك پرستشگاه اینشوشیناك کار گذاشت.[۴۶]

مورخان بابلی رسمی از دادن لقب «شاه بابل» به‌کوتیرـناخونته خودداری

---

* Talent و Mina، واحدهای وزن در جهان باستان که میزان آن در نواحی گوناگون متفاوت بوده است، اما مینا برابر $\frac{۱}{۶۰}$ تالان بود.ـم.

1_ Mara
2_ Eshnunna
3_ Manishtusu
4_ Karintash
5_ Meli-Shipak
6_ Dur Kurigalzu
7_ Dur Sharrukin
8_ Opis

ورزیدند و آن را به انلیل-ندین-آخه[1] دادند که مقاومت کاسیها را تا سه سال دیگر ادامه داد. سرانجام در ۱۱۷۱ ق م کوتیر-ناخونته برای همیشه به‌فرمانروایی دودمان کاسی خاتمه داد. چکامه‌های بابلی اخیر که می‌کوشیدند تا حقیقت تلخ و ناگوار سیطرهٔ عیلام را توجیه کنند پای می‌فشردند که ایزدان بابل خود او را برای نشستن بر تخت شاهی فرا خواندند.[۴۷] اما فرمانروای عیلامی اندیشهٔ کلاً متفاوتی درسر داشت، و امتیاز پایتخت بودن از بابل گرفته شد. ایزدان بابل نشان دادند که از قدرتی برخوردار نیستند و پیکرهٔ مردوك[2] خود به شوش انتقال داده شد[۴۸] که در آنجا کوتیر-ناخونته به‌جای پدر بر تخت نشسته بود. وی بر سر راهش به‌این شهر یکی دیگر از ایزدان معروف بابل یعنی نانا، بانوی اروك را از پرستشگاهش بگرفت. هنگامی که آشوربانی‌پال[3] اعلام کرد که هزار و پانصدوسی‌وپنج سال پیش از روزگار او کودور-نانخوندی[4] از سوگند ایزدان بیمی به‌خود راه نداد و بر پرستشگاههای اکد دست گذاشت و نانا را به‌شوش انتقال داد حدود هزار سال به شمار واقعی سالهایی که این ایزد در شوش اسیر بود بیفزود.[۴۹]

پادشاهی کوتیر-ناخونته در عیلام (۱۱۶۶-۱۱۷۰ ق م) ظاهراً کوتاه بوده است. وی فرصت آن را داشت که پرستشگاه کیریریشا در جزیرهٔ لیان را بازسازی کند و آن را برای سلامتی خود، همسرش ناخونته-اوتو[5] و فرزندش وقف کند.[۵۰] وی پرستشگاه ایزد لاگامال[6] را در شوش بازسازی کرد و آن را تحت حمایت اینشوشیناك قرار داد.[۵۱] وی پیش از آنکه بر تخت شاهی نشیند، پیرامون حرم اینشوشیناك رادربخش شمال‌غربی تپهٔشوش بادیواری از آجرهای مصوریامنقوش به‌تصویر انسان-گاوی که در حال پرستش درخت خرماست حصار گرفت؛[۵۲] وی پس از برآمدن به‌تخت شاهی تندیس خود را در این حرم که وسیعاً به‌زیباسازی آن آغاز کرده بود قرار داد.[۵۳] مرگ ناگهان به‌فعالیتهای او پایان داد و فاتحی بزرگتر را به‌جای او بر تخت نشاند. درگذشت او آغاز عصری تازه و طلیعهٔ روزی کوتاه اما بهتری را رقم زد.

1- Enlil-nadin-ahhe 2- Marduk 3- Ashurbanipal
4- Kudur-Nanhvndi 5- Nahhunte-utu 6- Lagamal

بخش هفتم

شکوه امپراتوری عیلام

شیلهاك اینشوشیناك (حدود ۱۱۵۱-۱۱۶۵ ق م)، برادر کوتیر-ناخونته بی‌تردید بزرگترین فرمانروای عیلام بوده است. روزگار پادشاهی وی منتهای دست‌آوردهای سیاسی عیلام، و نیز شاید اوج اهمیت بازرگانی و اقتصادی این سرزمین بوده است؛ اما کوشش او در گستردن مرزهای مملکت عامل مؤثر فروپاشی امپراتوری او پس از مرگش بوده است. آگاهی ما از این چیزها اندك است؛ ما تنها می‌توانیم دست‌آوردهای او را در میدانهای جنگ دنبال کنیم و بکوشیم تا تصویری از شوش روزگار او به دست دهیم. همهٔ چیزهای دیگر در تپه‌های خاکبرداری نشده و ناشناختهٔ عیلام پنهان است.

کتیبه‌ای که در اواخر پادشاهی او نوشته شده پاره‌ای آگاهی دربارهٔ فتوح نخستین او به دست می‌دهد.[۱] این کتیبه با نیایشی طولانی به‌درگاه ایزدانی که در عیلام آنها را می‌پرستیدند آغاز می‌شود، یعنی هوبان، اینشوشیناك، کیریریشا، نانار،

ناخونته، تمتی، سیلی، شیموت، هوتران، تیرو[1]، ناپ‌باهایی[2]ـهوتیپ‌ناپیپ، شاید ایزدانی که از مساکن خدایان، و نیز خدای آسمانها، خدایان عیلام و خدایان شوش نگهبانی می‌کردند. شاه خود را پسر شوتروك‌ناخونته، «نوادهٔ» محبوب بانو بیاك[3]، برادر محبوب کوتیرناخونته، برگزیدهٔ ناخونته، امیرتوانای خدایان عیلام‌می‌خواند.[۲] وی این استل را برای سلامتی خود، ناخونته‌اوتو که روزگاری زن کوتیرناخونته و اکنون همسر او بود، و برای سلامتی فرزندانش، یعنی پسرانش هوته‌لودوش‌اینشوشیناك[4]، شلهینا‌هامرو[5]ـلاگامار، کوشیرهوبان[6]، تمتی‌تورکاتاش[7] و لیلی‌ایرتاش[8] و دخترانش ایشنیکارابات[9]، اوروتوك‌الهالاهو[10]، اوتوا‌هیخی‌پینیکیر[11] و بار‌اولی[12] نوشت. وی کارهای خیری را که خود و همسرش در راه اینشوشیناك کرده‌اند برمی‌شمارد، بارها از او رحمت و بخشش می‌طلبد و می‌خواهد که نیایشهایش را بشنود و خواسته‌هایش را برآورد.

همهٔ گفته‌های بالا تنها دیباچهٔ این کتیبه است. مورخ سیاسی از آنچه در پی آن می‌آید شادمان می‌شود. شیلهاك‌اینشوشیناك در هشت گروه، که شاید متناظر با هشت سفر جنگی جداگانه است شهرهایی را که وی بگشود برمی‌شمارد. پیش از هر گروه نیایشی آمده و در پی آن نام ناحیه‌ای که این شهرها در آن قرارداشتند ذکر شده است؛ یکباره نام بیش از دویست و پنجاه محل از این جاها در فهرست آمده است. متأسفانه، امروزه نام کمتر از یکصد محل کاملاً روشن و خواناست، و در بسیاری موارد نام نواحی بکلی پاك شده است. با این همه، ارزش آن را دارد که وقتی را به بررسی این نامها اختصاص دهیم. نامهایی که با روشنی بیشتری قابل تشخیص اند آنهایی هستند که با بیت «خانه» یا شا (از) آغاز می‌شوند، زیرا اینها به ریشهٔ سامی آن اسامی اشاره دارند. اسامی دیگر به‌ریشهٔ کاسی یا دست‌کم قفقازی دلالت می‌کنند و ریشهٔ بقیه نیز بکلی ناشناخته است.

1– Tiru
2– Nap-bahappi-hutip-nappip
3– Beyak
4– Huteludsh-Inshinak
5– Shilhina-hamru-lagamar
6– Kutir-Huban
7– Temti-turka-tash
8– Lili-irtash
9– Ishnikarbbat
10– Urutuk-Elhalahu
11– Utu-e-hihhi-pinikir
12– Bar-Uli

گروه نخست یکباره چهل ودو جای نام را در بر دارد. اکنون تنها نامهای شاشیلیتو[۱]، شاید شابلتیا[۲]، بیت‌بولی[۳]، شنکورو[۴]، بیت‌ناپاهه[۵] («خانهٔ آهنگران»)، شاایمیره[۶] («ازخران»)، بیت‌ناکیرود[۷] (که شاید همان قبیلهٔ ناکری[۸] باشد که بعدها بر دست تیگلت پیلسر سوم، فرمانروای آشور شکسته شد)[۳] ؛ و بیت پیلانتو[۹] خواناست. درگروه دوم تنها شابربری[۱۰] («ازگرگها») و شا . . . . نانکری[۱۱] («از . . . درودگران») را می‌توان خواند. گروه سوم یکباره مرکب است از سی ویك شهر در ناحیهٔ اوکارسیلام ابیه[۱۲]، چون‌آکارسالو[۱۳] که بتازگی بر دست آشوربان‌دان[۱۴] گشوده شده بود دراین ناحیه قرارداشت و کوه‌ابیه[۱۵] که شمش‌ـاداد پنجم، فرمانروای آشور بر سر راهش از زابان (آلتون‌کوپروی کنونی) به شهر می‌طورنات[۱۶] برکران رود دیاله از آن گذشت[۴] بخشی از این ناحیه بوده است، از این روی فهم اینکه شیلهاك‌ـاینشوشیناك هنگامی که نام شهرهای گشوده را به دست‌می‌دهد به‌کجا لشکرکشیددشوار نیست. دراینجا به‌شهرهای سلام[۱۷]، تونی[۱۸]، ماتکو[۱۹] را که‌باید مادگای[۲۰] توزخرماتلی[۲۱] کنونی باشد(که روزگاری گودئا سنگ گچ ازآنجا به‌دست می‌آورد)، بیت‌سینیریبا[۲۲]، بیت‌کاتاشمن[۲۳] («خانهٔ کاتاشمن»)، بیت‌لاسی[۲۴]، بیت‌ـسین‌ـشمی[۲۵] (که بر نبوکدنصر[۲۶] یکم، فرمانروای بابل نیز شناخته بود که زمین ناحیهٔ آن برکران دجله را به کاهن ایزدش انلیل بخشیده بود)[۵] ، بیت اتله[۲۷]، اپی سینی‌ـبتی[۲۸]، شاوارادا گالی[۲۹] («ازکاخ خدمتگزار») و

1– Sha Shilitu
2– Sha Beltia
3– Bit Buli
4– Shen Kuru
5– Bit Nappahe
6– Sha Imire
7– Bit Nakiru
8– Nakri
9– Bit Pilantu
10– Sha Barbari
11– Sha...Nankari
12– Ukar Sillam Ebeh
13– Akar Sallu
14– Ashur-dan
15– Ebih
16– Me Turnat
17– Sellam
18– Tunni
19– Me Matku
20– Madga
21– Tuz Khurmatli
22– Bit Siniriba
23– Bit Katashman
24– Bit Lassi
25– Bit Sin Shemi
26– Nebuchadnezzar
27– Bit Etelle
28– Appisini-beti
29– Sha Warad Egalli

کیپرات[1] برمی‌خوریم.

گروه چهارم در ناحیهٔ . . . . تیلا[2] قرارداشتند و مرکب از یازده شهربودند. نامهای ارافه[3]، نوزا[4] و شاید تیتور[5] و («پل») بیدرنگ به‌ما می‌گویند که در ناحیهٔ کرکوك کنونی قرار داریم، اما بقیهٔ نامهای خوانا، یعنی هانباته[6]، و شانیشه[7] («از مردم») ناشناخته‌اند. با چهل‌ویك محلی که در نواحی دورون[8]، ابه[9]، شاترك[10] و ایالمان[11] قرار داشتند به‌مناطق طورنات یا دیاله، ابیه‌و حلوان کنونی بازمی‌گردیم. اسامی شهرهای گروه پنجم که هنوز می‌توان آنها را خواند عبارت‌اند از طورنات، شاهانتا[12]، بیت‌ریه هاپی[13] («خانهٔ شبان بزرگ»)، بیت باهه[14]، شاپورنامشهوم[15] (نامی کاسی بمعنی «از آن پشتیبان خدا»)، شاید بیت ایشتار[16]، هوراتو، ایشیرتوشا اداد[17] («حرم اداد»)، شاآپنیما[18]، بیت ریتوتی[19] بزرگ و کوچك، بیت ایتاتو[20]، رشو[21]، بیت ریکیم اداد[22] («خانهٔ تندر اداد») بیت موگیا.[23][6] بیت ایشتار بعدها تیگلت پیلسر سوم را در خود یافت. اما رشو احتمالاً همان قبیلهٔ رشی[24] آرامیان است که از روزگار سارگن نزد آشوریان شناخته بود و در کوههای شرق در که کرسی آن بیت‌ایمبی[25] بود قرار داشت.[7]

گروه ششم یکباره چهل‌ونه محل را در نواحی بالاهوتا[26]، ایالمان، و آ. . . . زاهایا[27] نام می‌برد؛ حتی این نامها نیز نشانه‌هایی از ناحیهٔ حلوان به‌دست

1– Kiprat
2– ... Tilla
3– Arrapha
4– Nuza
5– Titurru
6– Hanbate
7– Sha Nishe
8– Durun
9– Ebeh
10– Shatrak
11– Ialman
12– Sha Hanta
13– Bit Rie Rrppi
14– Bit Bahe
15– Sha Purna Mashhum
16– Bit Ishtar
17– Ishirtu Sha Adad
18– Sha Anpima
19– Bit Rituti
20– Bit Ittatu
21– Reshu
22– Bit Rikim Adad
23– Bit Mugia
24– Rashi
25– Bit Imbi
26–Balahuta
27– A .... Zahaya

می‌دهند. این نامها عبارت‌اند از ناهیش باراره[1]، شاهیلیك[2]، شابالیهو[3]، موراتاش[4] (که تیگلت پیلسر یکم آن را جنوب زاب پایین در میان کوههای آسانیو[5] و آتوما[6] یافت)،[۸] دونو[7]، بیت اوزالی[8]. . . ، بیت هانیپی[9]، شاکوپیا[10]، سه بیتاتی[11] («خانه‌ها»)، بیت ناگیا[12]، شاکاتارزاه[13]، دوهوپونا[14] (که بعدها شمشی‌ـادادپنجم آن را در جنوب رود طورنات و کوه ایالمان پیدا کرد)،[۹] آناخوتاش[15]، بیت سین‌ـ ایشمانی[16]، بیت سیلیا[17] (بیت سعالی[18] یا شعالی[19] آشوری) که کرسی آن بیت شاایلتی[20] بود (آشوریان آن را به‌نام دور ایلاتای[21] می‌شناختند که آرامیان در آن پناه جسته بودند)،[۱۰] بیت زاهمی[22]، بیت هوبانی[23] («جای مخازن»)، شامارازا[24]، شاایکلای[25]، شانگیباری[26]، تینتو ایلی‌ـاریش[27]، بیت‌ـماتیمو[28]، بیت لاقیپو[29]، تینتو[30]، بیت ریکیم اداد (در گروه پیشین از آن نام رفته) بیت تامتئا[31] و هاربا‌تو[32]. نامهای آخر این گروه که ثابت می‌کنند به‌همین کاسیها رسیده‌ایم عبارت‌اند از بیت ناپ شومالیا[33] («خانهٔ ایزد شومالیا»)[34]، بیت تاساك سونکیك[35] (یا بیت تاریش[36] شارو)، بیت میلیشپاك[37] («خانهٔ ملی‌ـشیپاك»)[38] و شابوراهوته[39]، این گروه با بیت باری («خانهٔ گرگها») و «شهر کاپلو»[40] پایان می‌گیرد.

1– Nahish Barare
2– Sha Hilik
3– Sha Balihu
4– Murattash
5– Asaniu
6– Atuma
7– Dunnu
8– Bit Uzali
9– Bit Hanipi
10– Sha Kupia
11– Bitati
12– Bit Nagia
13– Sha Kattarzah
14– Duhupuna
15– Annahhutash
16– Bit Sin-ishmanni
17– Bit Silia
18– Bit Sa'alli
19– Sha'ali
20– Bit Sha Ilti
21– Dur Illatai
22– Bit Zahmi
23– Bit Hubbani
24– Sha Marazza
25– Sha Iklai
26– Shangibari
27– Tintu Ili-erish
28– Bit Matimu
29– Bit Laqipu
30– Tintu
31– Bit Tamtea
32– Harbatu
33– Bit Nap Shumalia
34– Shumalia
35– Bit Tasak Sunkik
36– Bit Tarish Sharru
37– Bit milshipak
38– Meli-Shipak
39– Sha Burra Hutta
40– Kaplu

گروه هفتم نامهای بیت کیلالا[1]، بیت نانکاری[2] («خانهٔ درودگران»). تان سیلام[3]، بیت کونزوباتی[4]، پوهوتو[5]، ناکاپو[6]، زالات[7]، کیشو[8] و بیت راپیکو[9] را دربر می‌گیرد؛ نام ناحیه . . . کاتار[10] است. گروه هشتم یکباره نام بیست‌وشش محل را برمی‌شمارد؛ ازاین محلها تنها نام کیتان[11] (یاناتان)[12]، نارسیلام[13] («رودسیلام»)[14] هاراپ[15] و بیت کیمیل‌اداد[16] تماماً خواناست، اما نام ناحیه را نمی‌توان خواند.

نیازی به‌گفتن مطالبی بیشتر دربارهٔ این استل بزرگ نیست که با ضابطهٔ اتحاف دیگری به خدایان عیلام، خدایان انشان و خدایان شوش ادامه می‌یابد. پاره‌های استلی دیگر نامهای تازه‌ای به‌اسامی پیشین می‌افزاید. یکی از این پاره‌ها از ناحیهٔ هلمان نیرپیونی[17] و چهارده محل پیش‌گفته در ناحیه‌ای که از نام آن تنها . . . . اکمیش لانهو . . . .[18] را می‌توان خواند یاد می‌کند. پاره‌ای دیگر از نیرپیونی–شوروتوها[19] به‌نام ناحیه یاد می‌کند و در ناحیه‌ای ناشناخته محلهایی به نامهای مکشیا[20] و شاکوتو[21]، آسه[22]، شاکیلکا . . . . .[23] کیشیمو[24]، هارپا . . . .[25] و تالزانا[26] برمی‌شمارد.[۱۱۱]

پس از بررسی این فهرستها سفرهای جنگی شیلهاك–اینشوشیناك با روشنی تمام در پیش چشم نمایان می‌شود. نخست آکارسالو[27] و سپس ناحیهٔ کوه ابیه میان آلتون‌کوپرو و رودخانهٔ دیاله به‌دست او افتاد. وی از آنجا به‌سوی غرب عنان گرداند و شماری از قبایل آرامی را که حتی در این تاریخ نخستین بر کران شرقی

1– Bit Kilalla
2– Bit Nankari
3– Tan Silam
4– Bit Kunzubati
5– Puhutu
6– Nakapu
7– Zallat
8– Kishu
9– Bit Rapiqu
10– .... Kattar
11– Kitan
12– Natan
13– Nar Sillam
14– Sillam
15– Harap
16– Bit Kimil
17– Niripuni
18– ... akmish Lanhu...
19– Niripuni Shurutuha
20– Mak Shia
21– Sha Kutu
22– Asse
23– Sha Kilka
24– Kish Shimu
25– Harpa
26– Talzana
27– Akar Sallu

دجله اسکان گزیده بودند به زیر طاعت خویش درآورد. با تسخیر ماد گا یا توزخرماتلی در سرزمینی بود که در ایام عادی قلمرو بی‌چون‌وچرای آشور بود و از آنجا با گامی کوتاه در جهت شمال به نوزی[1] و ارافه[2] یا کرکوك می‌رسیدند. وی با آمدن به‌این محل به‌جایی رسیده بود که درست در مشرق آشور واقع بود و کمتر از هفتاد مایل با آن فاصله داشت؛ بنابراین دور نیست اگر تصور کنیم که شیلهاك‌ـاینشوشیناك خود پادشاهی دیرپای آشورـدان را برانداخت (۱۱۵۴ ق م). وی با رسیدن به دورون و ایلمان به‌محل خروج از کوههای طورنات یا رودخانهٔ دیاله در حلوان کنونی بازگشت و از آنجا به‌سوی شرق پیش رفته به‌سرزمینهایی که روزگاری کاسیها را در خود پناه داده بود رخنه کرد.

سلطهٔ فرمانروای عیلام با سیطرهٔ قطعی فاصلهٔ زیادی داشت. اگرچند برادرش به‌حکومت شاهان کاسی در بابل پایان داده بود، اما نتوانست این ناحیه را نگهدارد، و در ایسین در شمال بخش شمالی این سرزمین رسوبی قدرت تازه‌ای سربرآورد. در ایام فرمانروایی مردوك‌ـشاپیك‌ـزری[3] این قدرت به‌مداخله در امور آشور آغاز کرد[۱۲] که می‌توانیم حدس بزنیم سیادت فرمانروای عیلام انگیزهٔ واقعی شورش و ناآرامی در پی مرگ آشورـدان شده بود. شیلهاك‌ـاینشوشیناك نتوانست جلوی این مداخله را بگیرد و بیدرنگ عیلام را به‌قصد گوشمالی دادن پادشاه ایسین ترك گفت. وی به‌سوی دجله عزیمت کرد و در آنجا سپاهی را که به‌مقابلهٔ او فرستاده شده بود شکسته به سوی شهر هوسی[4] پیش رفت و با پیمودن مسیر بالای فرات به نیمتوـمردوك[5] رسید که احتمالاً منظور او نیمیتی‌ـانلیل[6]، دیوار بابل است.[۱۳] اما در اینجا احتمالاً با شکست مواجه گردید، زیرا روشن است که وی از آن پس سلطهٔ چندانی بر هر یك از بخشهای سرزمینهای بابل و آشور نداشته است.

اما شاه بزرگ هنوز دارای امپراتوری نیرومندی بود. وی بر لیان درخلیج فارس نیز فرمانروایی داشت، زیرا در آنجا پرستشگاهی را که هوبان‌ـنومنا برای

1– Nuzi 2– Arrapha
3– Marduk-Shapik-Zeri 4– Hussi
5– Nimettu-Marduk 6– Nimitti-Enlil

کیریریشا ساخته بود و یك پرستشگاه مشترك هوبان وکیریریشا را بازسازی کرد.[۱۴] دامنهٔ قلمرو او در بخش درون بومی تقریباً تا تخت‌جمشید می‌رسید، زیرا آجرهایی که نام او بر آن نقش گردیده و در راه سلامتی او، همسر و فرزندشان اتحاف شده در سرزمین عشایر ممسنی نیمه‌راه میان رامهرمز و شیراز به‌دست آمده است.[۱۵] هنگامی که وی برای پس گرفتن ظروف بسرقت رفتهٔ خود از افراد قبیلهٔ بالاهوته[1] که در زاگرس مرکزی سکونت داشتند به‌این ناحیه لشکرکشید در الی، انزان، اولان و شاپورناماشهون[2] لشکرگاه زد.[۱۶] وی مانند هوبان‌ـنومنا وشوتروك ناخونته لقب «گسترندهٔ قلمرو امپراتوری» برخود نهاد وکسی لقبی بالاتر از این نداشت.

در روزگار پادشاهی او، اینشوشیناك که روزگاری تنها خدای محلی شوش بود، بزرگترین ایزدقلمرو او گردید؛ ودرسراسرنواحی زیرفرمان اوپرستشگاههایی برای او برآوردند. تنها یك کتیبه از برآوردن پرستشگاههایی در تتو[3]، شاااتامیتیك[4]، اکالات[5] (که ایزدان آن معمولاً اداد[6] و شالا بودند)[7] برابرا[8]، شاااتاتاااکال لیبروك[9]، ماروت[10] (احتمالاً نارماراتی[11] یا بطایح) و شاهانتالاك[12] سخن می‌گوید.[۱۸] اما تنها خداوند شوش را بزرگ نمی‌داشتند، بلکه به‌دیگر ایزدان عیلام نیز حرمت می‌نهادند. لاکامار[13] پرستشگاهی در بیت هولمی[14] داشت و هوبان پرستشگاهی در بپتارسیان‌سیت[15]، وچنانکه گفته آمد برای کیریریشا بتنهایی و برای کیریریشا و هوبان مشترکاً بناهایی در جزیرهٔ لیان نیز برآورده بودند. از برشمردن این پرستشگاهها می‌توان دلیل دیگری برای پهناوری وسعت امپراتوری شیلهاك‌ـاینشوشیناك به‌دست آورد. وی تمامی سرزمین شرق دجله تازاب پایین را بگشود و در عین حال دست‌کم بخشی از بطایح جنوب غرب شوش نیز در تصرف او بود. بیگمان

1– Balahute
2– Sha Purna Mashhum
3– Tettu
4– Sha Atta Mitik
5– Ekallak
6– Adad
7– Shala
8– Berraberra
9– Sha Attata Ekal Likrub
10– Marrut
11– Nar Marrati
12– Sha Hantallak
13– Lakamar
14– Bit Hulmi
15– Beptar Siyan Sit

برخی از جاهایی که از آنها نام رفته در خاك ایران بودند و با تخت‌جمشید، تختگاه آیندهٔ هخامنشیان فاصلهٔ زیادی نداشتند.

در این زمان سیل درآمد از سراسر نواحی امپراتوری به‌شوش جاری گشت و با چنین ثروتی که پیش از آن هیچیك از پادشاهان عیلام از آن برخوردار نبودند وی این مام شهر را به‌سطح دیگر شهرهای بزرگ روزگار خویش رسانید. بسیاری از مؤسسات از جمله بنگاههای صنعتی و بازرگانی که به‌دست افراد اداره می‌شدند در محلهٔ تجاری و مسکونی شهر قرار داشتند و آن بخش از شهر که مرکز کاخها پرستشگاه بود صحنهٔ فعالیت بس بیشتری بود. شیلهاك ـ اینشوشیناك بنای پرستشگاه اینشوشیناك را که برادرش آغاز کرده بود بـه پایان برد. وی پیکرهٔ خود را که از آجر ساخته بود درکنار تندیس برادرش قرار داد و پیرامون پرستشگاه را با نقوش برجستهٔ کوتاه که برآنها نیایش او نقش شده که از اینشوشیناك می‌خواهد که به‌کردهٔ نیك او با نظر لطف بنگرد دورگرفته است.[۲۰] در جنوب این بنا وی پرستشگاهی را که اونتاش‌ـهوبان برای پینیکیر برآورده بود.[۲۱] و پرستشگاه سوهسیپا[1] را که درگذشته معبود شوتروك‌ـناخـونته بود بازسازی کـرد.[۲۲] برای سلامتی خود و خانواده‌اش ضمیمه‌ای مقدس دردرون هرم‌تاب‌ـمیگیرشو[2] بناساخت؛[۲۳] قربانگاهی را که ضمیمهٔ پرستشگاه بلتیا[3] («بانـوی من») بود با آرایش تازه‌ای پوشاند و در پیرامون‌آن اشیای مسی قرار داد، چنانکه بفرمود تا درپرستشگاه «هوبان بلندپایگاه» استلی از مرمر سفید قرار دهند.[۲۴] وی پرستشگاهی را کـه به‌مانزات و شیموت اختصاص داشت بازسازی کرد، و چون این‌آخری «ایزد عیلامی» بود توجهٔ خاصی به‌او می‌شد.[۲۵] پرستشگاه دیگری را که به‌اینشوشیناك و لاگامار اختصاص داشت بازسازی کرد با اعتراف به‌اینکه نامهای پادشاهانی را کـه نخست‌آن را برآورده بودند نمی‌داند،[۲۶] و نیز پرستشگاه دیگـری از آن ایشنی‌کاراب[4] را که در دورهٔ متقدم به‌ایشمه‌کاراب معروف بودو درمسکن تازهٔ خود ازیك راهروحفاظت می کرد و شیلهاك‌ـاینشوشیناك یکـی از دخترانش را بـه‌نام او ایشنی‌کارابات[5] نامیده بود

1– Suhsipa
2– Tab-migir shu
3– Beltia
4– Ishnikarab
5– Ishnikarabbat

بازسازی کرد.[۲۷]

بیگمان معبدی را که هفت‌مترمربع وسعت دارد و در بخش جنوبی شوش از زیر خاك بیرون آورده شده و تندیس سنگی با شکوهی از پوزور-اینشوشیناك در آن نهاده است شیلهاك-اینشوشیناك برای یکی از این ایزدان بنا کرده بود. شاید پلکان مارپیچ صدوبیست پله‌ای که ۴۳ متر از سطح خاکریز پایین می‌رفت به پرستشگاهی می‌رسید که به‌یکی از این ایزدان تعلق داشته است.[۲۸]

بناهایی از این گونه از جهت شکوه و عظمت به‌پای دو پرستشگاه عظیمی که در گوشهٔ جنوب غربی تپهٔ کهندز شهر ساخته شده بودند نمی‌رسیدند. نقشهٔ معمار بر الواح گلی شکسته و پراکنده ثابت می‌کند که آنها را بدون نقشهٔ از پیش اندیشیده نساخته بودند.[۲۹] تصادف طرحی واقعی از این بخش از تپه را برای ما حفظ کرده است. این طرح یك لوح برنزی نامرغوبی است که تصویر این دو پرستشگاه که کوچکتر دوطبقه، و بزرگتر سه‌طبقه است بر آن نقش گردیده. با دیدن این تصاویر بی‌اختیار «برجهای پرستشگاه ساخته از آجرهای لعابدار با دماغه‌های برنزی درخشان به‌خاطر می‌آید که آشور-بانی‌بال حدود پانصد سال بعد در شوش ویران ساخت. دو سنگ ایستاده پرستشگاه بزرگتر را که در برابر آن سکویی سنگی با جامهایی برای خون قربانی نهاده است از پهلو نگه می‌دارد. تصویر یك گلدان، سکویی دیگر و یك استل و نیز تصویر یك بیشهٔ مقدس به‌چشم می‌خورد؛ این بیشه نیز توصیف آشوربانی‌پال را به‌خاطر می‌آورد که می‌گوید «بیشه‌های مقدسی که هیچ بیگانه‌ای در آنها نفوذ نکرده و به‌مرزهای آنها تجاوز نکرده است». یکی از دو تصویر برهنه که اصلاح کرده و دولا شده ظرفی در دست دارد که در هنگام قربانی کردن به‌کار می‌رفت. در گوشه‌ای از این لوح کتیبه‌ای می‌گوید که چگونه شیلهاك-اینشوشیناك این شیء برنزی را ساخت و نام آن را «خورشید بر آمده» خواند.[۳۰].

پرستشگاه نخسیتن و کوچکتر در محلی که شولگی پرستشگاهی برای نینهورسگ بنا کرده بود ساخته شد و بیگمان به‌همان ایزد بانو اتحاف گردید، اما احتمالاً وی اکنون نامی بومی از قبیل کیریریشا یا پینیکیر داشت. چهار انبار نذورات و هدایا

نشانه‌ای از خود پرستشگاه به‌دست می‌داد که اندازه‌های آن حدود ۱۳ × ۲۶ متر بود و اتاقهای اضافی دیگری نیز در همه جوانب آن ساخته بودند. چهار انبار دیگر چهارگوشهٔ درون پرستشگاه را که اندکی کوچکتر از ده‌مترمربع بود نشان می‌داد. در درون پرستشگاه تندیسهای پوزور-اینشوشیناك و یك استل مانیشتوسو را حرمت می‌نهادند، اما درون قدس الاقداس را تندیس برنزی ناپیراسو[1]، شهبانوی اونتاش-هوبان می‌آراست. سراسر پرستشگاه را با آجرهایی که ملاط آن قیرمعدنی بود فرش کرده بودند، اما یکنواختی فرش را در بسیار جاها با برافراشتن استلهای عیلامی برداشتند.

شکوه و عظمت این پرستشگاه نیز به‌پای بنای تازه‌ای که برای خداوندگار شوش، اینشوشیناك ساخته بودند نمی‌رسید،[۳۲] پرستشگاه او بر سکویی به‌طول ۶۵/۵ متر و عرض نصف این مقدار قرار داشت وگوشه‌های آن تقریباً بتمامی در جهت شمال و جنوب قرار داشتند. زیر بنیادهای این بنا که از آجر پخته و ملاط قیرمعدنی ساخته شده باری دیگر هشت ذخایر هدایا به‌چشم می‌خورد که چهارتای آن در چهارگوشهٔ خود پرستشگاه که اندازهٔ آن ۱۶/۵ × ۳۴ متر بود قرار داشت و چهارتای دیگر زیر چهارکنج محراب داخلی که اندازهٔ آن ۸ × ۱۳ متر بود. این ذخایر عبارت بودند از تندیسهای پوزور-اینشوشیناك که کتیبه‌ای به‌خط پیش از عیلامی برآن کنده بودند، آویزه‌هایی از زر و سیم، النگوها، ورقه‌ها و حلقه‌ها؛ لگنهای برنزی و ورقه‌های مفرغی لوله شده؛ گلدانهای سیمین و سنگی و الواح شولگی، قدرتمندترین پادشاه سلسلهٔ سوم اور. در هر یك از دو مدخل پرستشگاه شیری به‌اندازهٔ طبیعی که از گل لعابدار ساخته شده ایستاده است؛ این شیرها به گفتهٔ آشوربانی‌پال که گاوهای نر جنگجویی را که دروازه‌ها را می‌آراستند به‌آنها افزود «تندیسهای بسیار بزرگ یا نگهبانان پرستشگاه بودند»،[۳۳] این گاوها بر گوده‌های سنگی بسیار بزرگی که کتیبه‌هایی برآنها کنده بودند می‌چرخیدند؛ و کتیبهٔ یادشده فهرست نامهای پادشاهان گذشته بود که پرستشگاه اینشوشیناك را ساخته بودند. در مدخل بنا مخروطهای گلی یا برآمدگیهای لعابدار آرایشی می‌گفتند که

1– Napirasu

که اینشوـشیناك مدخـل بنا را در راه سلامتی خود، همسرش ناخـونته‌ـاوتـو[1] و فرزندانشان به‌ایزد خود اتحاف کرد؛[۳۵] یك‌قبه به‌زاناـتنتار[2] اهدا شده‌بود که ظاهراً «بانوی بابل» بوده است.[۳۶] همچنین بر آجرهای مدخل که بر اندکی از آنها باسمه نیز خورده است کتیبه‌هایی نیز نقش گردیده که در آنها شیلهاكـاینشوشیناك می‌بالد که وی آنچه را که شاهان گذشته ساخته بودند بازسازی کرد، نام هریك از آنان را نقش نمود تا بدین وسیله خاطرهٔ کارهای آنان در روزگار او زنده بماند.[۳۷]

دیوارهای پرستشگـاه کـه تکیه بر شمع و پشتیبانی نداشت از خشت خام ساخته شده بود، اما روی آن را روکشی از آجـر گـرفته بودند. در اینجا و آنجا آجری منقوش که گهگاه از لعاب پوشیده بود نام پادشاه نامداری را که پرستشگاه را برای اینشوشیناك برآورده بود ثبت می‌کرد. در نتیجهٔ تحقیق و تتبع پادشاه در تاریخ گذشته نام بسیاری سوـکل‌ماه‌ها زنده شد.[۳۸] کوك‌ـناشور و کوك‌ـکیرواش که به‌روایت کتیبه‌ای سومری هریك در منطقهٔ پرستشگاه‌ها پرستشگاهی به‌خداوند اتحاف کرده بودند بالاخص معزز و محترم بودند؛ متون سومری آنها را بازنویسی کردند و شیلهاكـاینشوشیناك برای روشن ساختن خوانندگان خود اطمینان می‌دهد که کتیبه‌های آنها را ترجمه کرده، نامهایشان را یافته و بنابرایـن خاطرهٔ کرده‌های آنها را زنده کرده است.[۳۹] اما چون از یك متن اکدی تمتیـآگون که گزارش اتحاف تنـدیسی است کـه وی در راه سلامتی مهتر خویش کـوتیرـناخـونته به اینشوشیناك کرده بود، عملاً برداشتهای یکسانی شده،[۴۰] از این روی آشکار است که شیلهاكـاینشوشیناك نه می‌توانسته سومری را بخواند نه آن را تفسیر کند! و نیز نوع دیگری از آجر که در دیوارها به‌کار رفته علاقهٔ پادشاه به‌زمان حال را آشکار می‌سازد؛ این آجر همهٔ فرزندان وی را برمی‌شمارد و پرستشگاه را به‌عنوان هدیهٔ خود به‌شهر شوش تقدیم می‌کند.[۴۱]

در درون بنا ستونهایی از آجرهای سه‌گوش که بر آنها کتیبه‌هایی کنده شده سقف چوبی را نگه می‌داشتند. آجرهایی که لعاب زیبایی بر روی آنها نشسته، بتنهایی و به‌طور برجسته‌ای، رنگ لازم را بـه دیـوارهای داخلی افزودند. اما دقیقترین

1– Nahhunte-Utu 2– Zana-Tentar

برجسته‌کاری روی مفرغ انجام گرفته است. این برجسته‌کاری شماری از سربازان را تصویر می‌کند که در یك ستون پیش می‌روند، همگی کلاه‌خود یکسانی که چهره‌پوش تیز و نوکداری دارد به‌سر نهاده‌اند و نیمتنهٔ بی‌آستین، دامنهای کوتاه‌و موزه‌های نوك‌برگشته پوشیده‌اند. ریش آنها آرایش مربعی دارد و تا سینهٔ آنها می‌رسد و شرابه‌های کلاه‌خود پشت گردن، گردن و گوشها را می‌پوشاند. شمشیر کج کوتاهی در دست راست دارند که آن را رو به‌بالا گرفته‌اند، یك کمان از جانب چپ آویزان است، یك گرز در دامن فرو رفته و تسمه‌ای که بر نشانهٔ راست بندشده ترکشی را که برپشت نهاده است نگه می‌دارد. کتیبه‌ای که امروزه تمامی آن ناخواناست احتمالاً از فتوح و تقدیم غنایم به‌ایزدان مانزات، ناخونته، لاگامار، پینیکیر و کیریریشا سخن می گوید.[۴۲]

قربانگاه معبد را میلهٔ مفرغی کتیبه‌داری که یك استوانهٔ میان‌تهی یکپارچه به طول بیش از هفت متر بود نگه می‌داشت. کتیبه به شرح ساخت و اتحاف آن به اینشوشیناك به‌خاطر سلامتی پادشاه و خانواده‌اش می‌پردازد، اما نفرین بلندی نیز در آن آمده که به آنهایی گفته شده که هنر وی را تباه سازند. این نفرین از هوتران، «نوادهٔ» محبوب کیریریشا و هوبان، و نیز خود هوبان و کیریریشا، اینشوشیناك و ناخونته استمداد می‌جوید.[۴۳] کتیبه‌هایی که بر استل نقش شده‌اند به‌ما می گویند که شیلهاك‌ـاینشوشیناك قربانگاه‌تازهٔ شکوهمندی با آرایش‌مسی برآورد که پیرامون آن ظروف مسی و ظروف دیگر که در مراسم عبادی به‌کار می‌رفتند قرار داد و این اشیاء احتمالاً تندیسهای جانوران شاخدار را نیز که به‌منظور حفاظت و دفاع از آن می‌ساختند دربر می گرفت. همان کتیبه‌ها می‌افزایند که وی در بالای قربانگاه اشیایی نهاده بود که ما می‌توانیم از آنها به «شبیه‌های با شکوه» شوتروك‌ـناخونته، کوتیر‌ـ ناخونته، خودش، ناخونته‌ـاوتو، شیموت‌ـنیکا‌ـتاش[1]، برادرش، و همهٔ فرزندانش تعبیر کنیم. اگر اینها در واقع پیکره‌هایی بودند، دیگر نیازی به‌تردید در این نیست که شاهان عیلام یا تمامی خاندان حاکم را به‌مرتبهٔ خدایی می‌رساندند.[۴۴]

حیاطی فرش‌شده که پرستشگاه در میانهٔ آن بنا شده بود محصور از دیواری

1– Shimut-nika-tash

بود که بیگمان دارای حجاریهای برجسته بوده و در آن استلهای عیلامی متعددی برافراشته بودند. سه استل از این استلها را پیش از این بدقت بررسی کرده‌ایم، زیرا آنها کلیاتی از فتوح شیلهاك‌ـاینشوشیناك در سرزمینهای دوردست به دست داده‌اند.[۴۵] دو استل دیگر به‌توصیف برآوردن پرستشگاه و محراب آن پرداختند؛ از این دو، یکی به هوبان، کیریریشا و اینشوشیناك و دیگری تنها به اینشوشیناك اتحاف شده بود.[۴۶] استل ششمی فهرستی از شاهان گذشته به دست داد که پرستشگاهی برای اینشوشیناك برآوردند و جاهای گوناگونی را در سراسر کشور برشمرد که در آنها پرستشگاههای دیگری برای ایزدان عیلام پیدا می‌شد.[۴۷] محتوای استل هفتم شرح برآوردن پرستشگاهی برای مانزات و شیموت بود؛ از استل هشتمی تنها پاره‌هایی شکسته به‌دست ما رسیده است.[۴۸] این استلها بی‌تردید نمود و ظاهر گیرا و مؤثری داشتند، اما در نظر عیلامیانی که به‌قصد عبادت به‌اینجا می‌آمدند مدخل جنوبی پرستشگاه چشم‌اندازی شگفت‌آورتر داشت، زیرا در آنجا یادگارهایی را نگه می‌داشتند که از سرزمینهای بیگانه به غنیمت گرفته بودند. در اینجا استلی که قوانین بزرگ حمورابی را برآن نوشته بودند، ستون هرمی شکوهمند مانیشتوسو، «استل پیروزی» معروف نرم‌ـسین، و سنگهای مرزی بدون شماره که واگذاریهای زمین را برآنها نوشته بودند را به‌نمایش گذاشته بودند. اینها دلایل زندهٔ قدرت پادشاه، نیروی نظامی و برتری او در بیرون و درون قلمروش بودند. این اشیا و چهار دیواری پرستشگاه شکوه و عظمت امپراتوری عیلام را به‌بیننده القا می‌کردند، اما پس از آنکه این امپراتوری سر درنشیب انحطاط نهاد. اینها دیگر چیزی مگر پژواك قدرتی که برای همیشه از میان رفته بود نبودند.

تاریخ نمونه‌های فراوانی از امپراتوریها را به‌خاطر دارد که پس از رسیدن به‌اوج قدرت خویش بیدرنگ راه زوال گرفتند و عیلام از این قاعده مستثنی نبوده است. اندکی پس از سال ۱۱۵۰ که شیلهاك‌ـاینشوشیناك جای خود را به هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك داد فرایند پریشانی و فروپاشی آغاز گردید؛ وی هنگامی که اسامی پسرانش را برمی‌شمارد از او پیش از همه نام می‌برد. هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك خود چندین بار دعوی می‌کند که هم از کوتیرـناخونته نسب می‌برد

هم از شیلهاك‌ـاینشوشیناك. در حقیقت چنین می‌نماید که وی پسر ناخونته‌ـاوتو بود که شاید خود دختر شوترك‌ناخونته بوده که نخست به‌همسری کوتیر‌ـناخونته درآمد و سپس با شیلهاك‌ـاینشوشیناك ازدواج کرد. هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك که جسارت ورزیده لقب گذشتگانش «شاه انزان و شوش» را بر خویش نهاد اصرار داشت که خود را «گسترندهٔ امپراتوری» بخواند، البته بی‌آنکه داعیه‌اش درست و موجه باشد. گرایش به‌کهن‌گرایی هم در اشکال نشانه‌ها هم در محتوای کتیبه‌های او به‌چشم می‌خورد، و این خود حکایت از آن دارد که روزهای بزرگ عیلام دیگر سر آمده است. این حقیقت که هیچ کتیبه‌ای از او در جزیرهٔ لیان واقع در خلیج فارس پیدا نشده احتمالاً[۴] دلالت بر آن دارد که اکنون لیان از قلمرو او بیرون رفته است، اما برآوردن پرستشگاهی برای اوپورکوپاك[۱] در شالولیکی[۲] که بعدها به نام شالوکئا[۳] خوانده شد، ثابت می‌کند که دست‌کم بخشی از بطایح هنوز فرمانگزار او بوده است.[۴۹]

ساختمانهایی که هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك در شوش برآورد نه پرزرق‌وبرق بودند نه زیاد. وی در کیپو، که شاید بخشی از ناحیهٔ پرستشگاهها بود، در راه سلامتی خود، برادران قانونی و مشروعش، پسران و دخترانش ونیز خویشاوندانش پرستشگاهی برآورد.[۵۰] برای سلامتی خود، مادرواجب‌الاحترامش ناخونته‌ـاوتو، و برادران قانونیش یك گودهٔ در سنگی برای ایزد بانو مانزات ساخت. وی این گوده را در پرستشگاه مانزات و شیموت که بر دست شیلهاك‌ـاینشوشیناك بنا شده بود قرار داد و باری دیگر ایزد اخیر را «خداوند عیلام» نامید.[۵۱] هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك با آجرهای کوچك پهن که لعاب سبز برآنها زده بودند نمازخانهٔ مستطیل شکل کوچکی برای اینشوشیناك برآوردو اعلام کرد که خشم هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك و شیلهاهای باستانی بر کسی که آن را آشفته سازد فرود خواهد آمد.[۵۲] استلی که می‌توانش به‌او نسبت داد به درگاه خدایان انشان و ایزدان شوش و نیز اینشوشیناك، کیریریشا، ناخونته، اوپورکوپاك، تیرو[۴] و مانزات نیایش می‌کند.[۵۳]

1_ Upurkupak 2_ Shalulikki 3_ Shallukea
4_ Tiru

اگرچند شوتروك‌ـناخونتهٔ عیلام نرهوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك را به‌خاطر می‌آورد، اما پیداست که وی پادشاه کم اهمیتی بوده و در روزگار پادشاهی او عیلام بسرعت روبزوال نهاد.

پیدایی پادشاه بزرگی در سرزمین بابل، یعنی نبوکدنصریکم، با فروپاشی قدرت عیلام مقارن بود. فرمانروای بابل از ایـن فرصت حداکثر بهره‌برداری را کرد. وی در کتیبهٔ خود پیروزیهای شوتروك‌ـناخونته، پادشاه عیلام را برمی‌شمارد و می‌گوید عزم کرده که یا این پیروزیها را تلافی کند یا جان بر سر این‌کار بگذارد. نبوکدنصر با بقایای مردم خویش به‌سرزمین عیلامیان رخنه‌کرد و تا سرچشمه‌های رود اوکنویا کرخه[1]، احتمالاً در نقطه‌ای واقع در مشرق مندلی پیش راند و در آنجا منتظر حملهٔ آنان ماند. هوته‌لودوش‌ـناخونته کـه به‌سپاهی کـه پادشاه سابق فراهم آورده بود متکی بود برای دست زدن به‌نبرد بی‌میل نبود. سربازان بابل، چنانکه نبوکدنصر خود اعتراف می‌کند، متحمل شکست سختی گردیدند و سواره‌نظام او با پریشانی و بی‌نظمی پشت به‌هزیمت داد. وی جرئت نیافت خطر کرده باری دیگر دست به‌جنگ گشاید، بلکه به‌دور آپیل‌سین[2] عقب نشست، چنانکه خود می‌گوید: «عیلامی سر در پی من نهاد و من از پیش وی بگریختم؛ من به‌بستر گریه و آه کشیدن نشستم.[۵۵] وی سپس به‌مردوك که از روزگار فرمانروایی کوتیر‌ـناخونته در عیلام اسیر بود پناه جست. مردوك ناله‌های وی بشنید و به نبوکدنصر بفرمود تا او را از عیلام دشمن بیاورد.[۵۶]

تا اینجا فرمانروای بـابـل هیچ توفیقی نیافته بود؛ و اگـر هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك توانسته بود رعایای عیلامی خود را وفادار نگهدارد می‌توانست دعوی پیروزی کامل کند. اما ریتی‌ـمردوك[3]، خداوند «خانهٔ» کرزیابکو، سرزمینی که از حلوان کنونی چندان دور نبوده هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك را فـروگذاشته جانب فرمانروای بابل را گرفت؛[۵۷] و دو تن از کهنهٔ ایـزد ریا[4]، یعنی شاموا[5] و پسرش

1_ Uknu
2_ Dur Apil Sin
3_ Ritti-Marduk
4_ Ria
5_ Shamua

شامایا[1]، در شهر دین-شاری[2] در نزدیکی شوش از پیش پادشاه عیلام گریختند و به نبوکدنصر پیوستند.[۵۸] نبوکدنصر با این کمك غیر منتظره‌ای که دریافت کرد توانست تهاجم خود را ازسر گیرد. چون شهر دردیگر سیادت عیلام را نمی‌پذیرفت، از این روی پایگاهی شد برای لشکرکشی به‌عیلام که سی ساعت طول کشید. گرما، گردوغبار و نبودن آب پیشروی پادشاه بابل را به‌تأخیر انداخت، اما هوته‌لودوش-اینشوشیناك به‌دلیلی که از آن آگاهی نداریم مقاومتی در برابر او نکرد و نبوکدنصر به‌رودخانهٔ اولای[3] در نزدیکی شوش رسید. در اینجا سرانجام عیلامیان گردآمدند چنانکه فرمانروای بابل می‌گوید، آنچنان نبردی کردند که از غبارآوردگاه چهرهٔ خورشید تیره‌وتارشد. ریتی-مردوك دلیرانه در برابر مخدوم سابق خویش درایستاد، و به‌حکم و مشیت ایشتار و اداد «شاه عیلام بازگشت و برکوه خود ایستاد»، یعنی مرد. نبوکدنصر پیروز شد؛ وی سرزمین عیلام را تسخیر کرد؛ و دارایی آن را غارت نمود.[۵۹] وی دشت و کوه را از ویرانی انباشت و به‌بیابانی مبدل ساخت؛ هنگامی که سرانجام نبوکدنصر به‌بابل بازگشت تنها نبود، زیرا مردوك نیز همراه وی راه سفر، راه شادمانی، راه خواستنی رفتن به بابل از عیلام دشمن را پیش گرفت.[۶۰]

همچنین ایزد ریا نیز از دین-شاری گرفته شد و به سرزمین رسوبی برای شادکردن دل شاموا و شامایا برده شد. در شهر هوسی، که از غارت شدن آن به دست شیلهاك-اینشوشیناك زمان درازی نمی‌گذشت، خانه‌ای دایمی برای این ایزد ساخته شد و برای نگهداری آن موقوفه‌هایی واگذار گردید. از جملهٔ این واگذاریها زمینهای اوپیس[4] و دورشاروکین[5]، که زمانی خراجگزار شوتروك-ناخونته به‌شمار می‌رفتند، و نیز ناحیهٔ هوسی از سرزمین بیت-سیناشاریدو[6] و برکران نرتاکیرو[7]، بیت بازی[8] برکران نهر شاهی و بیت-آکارناکاندی[9] بودکه بالاخص به نام شهر

1- Shamaia
2- Din-Sharri
3- Ulai
4- Opis
5- Dur Sharrukio
6- Bit Sina Sharidu
7- Takkiru
8- Bit Bazi
9- Bit Akarnakkandi

ایزد ریا خوانده می‌شد.[۶۱]

ریتی‌ـمردوك نیز خداوند تازه‌اش را به‌خاطر اعطای آزادی به‌سرزمین نیاکانش ستود. وی اعلام کرد که در ایام شاه گذشته آنها آزاد، اما زیر فرمان دشمن بودند و برخلاف رسمشان پیداست که به‌عیلامیان اشاره می‌کند ـ مجبور به‌پرداخت عوارض به نمر[۱] گردیدند. نبوکدنصر بیدرنگ زمینهای بیت‌ـکازریابکو[۲] همراه با اسبان، گاوها، احشام و چوبهایشان را از عوارض معاف ساخت و استقلال شهروندان را اعلام نمود. نفرینی که هر فرمانروایی را که از این فرمان تخطی کند تهدید می‌نماید از نینورتاوداد[۳]؛ شومالیا[۴]، «بانوی کوههای درخشان که بر ستیغ کوهها خانه دارد»؛ نرگال و نانا؛ شاهان[۵]، ایزد درخشنده، پسرپرستشگاه دریاسین و بانوی اکد، و ایزدان بیت هابان[۶] استمداد می‌جوید.[۶۲]

نبوکد نصر چنین مدعی است که لولوبیان قدرتمند را بشکست وکاسیها را غارت کرد.[۶۳] از لشکرکشی وی به‌سرزمین لولوبی جز هنگامی که به‌عیلام تاخت چیزی نمی‌دانیم، و احتمالاً به‌سربازان لولوبی که در سپاه عیلام حضور داشتند اشاره می‌کند. شکست کاسیها نیز احتمالاً تنها اشاره‌ای است به‌برانداختن دودمان آنها، بی‌تردید در دعوی فتح عیلام به دست او مبالغه رفته است و این حقیقت که پس از هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك برادر کهنترش بـه‌نام شیلهینا‌ـهامرو‌ـلاگامار[۷] بر تخت عیلام نشست و در روزگار عیلام جدید خاطرهٔ او را به یاد می‌آوردند سلطهٔ نامحدودوی بر این سرزمین را ردمی‌کند.[۶۴] با این همه مسلم است که با مرگ هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك دودمانی که با پاهیر‌ـیشان[۸] آغاز گشت از شرکت فعال در امور بین‌المللی دست کشید.

تا مدتـی صحنهٔ کـوشش برای کشورگشایی از ساکنان فراسوی مرزهای غربی به‌شمال عیلام انتقال یافت که در آنجا آشور‌ـرش‌ـایشی[۹] دعوی نبوکدنصر

1– Namar
2– Bit Karziabku
3– Ninurta
4– Shumalia
5– Shahan
6– Bit Habban
7– Shihilna-hamru-Lagamar
8– Pahir-ishshan
9– Ashur-resh-ishi

در شکستن لولوبیان و گوتیان در نواحی کوهستانیشان را تکرار کرد.[۶۵] چندسال بعدمردوك‌ـندیم‌ـآخه[1]، فرمانروای بابل تیگلت‌پیلسر یکم، پادشاه آشور رابشکست و بگرفت وایزدان اداد و شالا[2] را با شهر اکالاته[3] که زمانی به‌دست‌شیلهاك‌ـاینشوشینـاك افتاده بود متصرف گردید.[۶۶] تیگلت پیلسر با گذشتن از زاب پایین و برآمدن به کوهها و حمله به‌سرزمینهای موراتاش[4] و ساراداثوش[5] عمل وی را پاسخ گفت.[۶۷] وی زمانی پس از دهمین سال پـادشاهـی خـویش در بالای شهر زابـان، مقابل آرزوهینا[6] یا آلتون کوپروی کنونی باری دیگر با اهل بابل نبرد کرد؛ آنگاه شهر ارمن و جلگهٔ شهر سالوم[7] را بگرفت و از آکارسالو[8] تا لوبدو[9] را به‌باد غارت داد؛ وی با گذشتن از رودخانهٔ رادانو[10] شهرهایی را که دریای کـوههای کاموﻻ[11] و کاشتیلا[12] نهاده بودند. بخشی از قلمرو خویش ساخت.[۶۸]

به‌رغم این تهاجمات هیچیك از قدرتهایی که در بابل سربرآوردند نتوانستند در کوههای شرقی پیشروی کنند، اما خود عیلام به‌عنوان موجودیت تاریخی بکلی ناپدیدگـردیـد. دو تن از سه پادشاه سلسلهٔ دوم بطایح، یعنی سیماش‌ـشیپاك[13] و کاشو‌ـندین‌ـآهی[14] نامهایی دارند که از خاستگاه کاسی آنها خبر می‌دهد، و مار‌ـبیتی‌ـآپال‌ـاوسور[15] (حدود ۹۹۱‌ـ۹۹۶ ق م) که در پی دودمان بازی[16] به‌پادشاهی رسید «فرزند عیلام» خـوانـده می‌شد؛[۶۹] اما اینها مطلقاً چیزی دربارهٔ خود این سرزمین نمی‌گویند. در بخش جنوبی شوش، آنجا که کوتیر‌ـناخونته و شیلهاك‌ـاینشوشیناك پرستشگاهی برای اینشوشیناك ساخته بـودنـد گـورهـا محل بناهای قدیمیتر را پوشانده‌اند؛ و حتی گورها نیز فقر نومید کننده‌ای دارند. دربارهٔ دوره‌ای که بیش از سیصد سال از مرگ هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك می‌گذرد منابع ما بکلی سکوت می‌کنند. بنابراین گـزاف نیست اگر بگوییم با مرگ او برای سرزمین عیلام سده‌های تاریکی دررسید.

1– Marduk-nadin-ahhe
2– Shala
3– Ekallate
4– Murattash
5– Saradaush
6– Arzuhina
7– Salum
8– Akarsallu
9– Lubdu
10– Radanu
11– Kamulla
12– Kashtilla
13– Simmash-Shipak
14– Kashshu-nadin-ahi
15– Mar-biti-apal-usur
16– Bazi

بخش هشتم

هندوایرانیان در کوههای زاگرس

در سراسر دوره‌های تاریخی که اینجا به‌شرح آن پرداخته‌ایم، ساکنان کوههای زاگرس ظاهراً به‌گروه مردمی تعلق داشتند که تا پیدا شدن نامی بهتر قفقازی خوانده می‌شوند. عیلامیان، کاسیها، مردم گوتیوم و دیگر جمعیتهای مستقل نواحی کوهستانی را به‌این گروه منتسب دانسته‌ایم. پیوند دورادور زبان آنها با گویشهای تامیل در هند نیز حکایت از آن داشته که در سراسر فلات ایران اعضای این گروه سکونت داشتند.

اما در آمدن کاسیها به‌بابل با رسیدن آنها به‌دیدرس تاریخی فی‌نفسه دلیل ورود نژادی دیگر از مردم، یعنی هند و ایرانیان به‌این سرزمین است. اگرچند کاسیها خود از این نژاد نبودند. اما چنین می‌نماید که آنان برخی تماس با هند و ایرانیان را تجربه کرده بودند و از آنجاست که چند ایزد غیر قفقازی نیز وارد ایزدان آنها شده است. ناحیه‌ای که این تماس روی داده می‌بایست ایران باشد و تصور چگونگی انجام آن نیز دشوار نیست.

سرکردگان هند و ایرانی و رزمندگان آنها که سواران چیره‌دستی بودند، حدود آغـاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد از سراسر دشتهای ترکستان از جلگه‌های شمال قفقاز و دریای خزر به‌درون سرزمین ایران سرازیر شدند، همینکه به درون فلات رسیدند نیروهایشان تقسیم گردید. یك شاخه راه جنوب شرق را گرفته وارد سرزمین هند گردید و در آنجا زبان خود را بـه‌مردمی که به‌فرمانگزاری آن گردن نهاده بودند تحمیل کرد و آن را به‌زبانی تحول داد که به‌سانسکریت معروف است. شاخهٔ دیگر که کوچکتر بود به‌سوی مغرب ایران پیش رفت، کاسیها ایزد خورشید، سوریا[1] و ایـزد طاعون، ماروت[2] و ایـزد طوفان، بوریا[3] را از آنها آموختند و دریافتند که اسب، مرکب سرآمد جنگاوران است و نیز گاونر و الاغ کندرو بهترین جانوران بارکش هستند.

اما جناح غربی مهاجمان هندوایرانی در کوههای زاگرس متوقف نگردیدند. رهبران ایشان بـه‌سوی غرب پیش رانده بـه‌پیچ بزرگ فرات رسیدند و پس از مهاجرتی طولانی برای بهره بردن از برکات و مواهب مبهم حکومت اشرافی در آنجا که میتانی[4] نام داشت فرودآمدند. نامهای ایشان عمدتاً هند و ایرانی است و از اسامی آنانی که روزگاری هم‌میهنانشان بودند، یعنی هندوان آینده زیاد دور نیست؛ ایزدانشان نامهای هندی‌ـایرانی داشتند‌ـایندرا[5]، وارونا[6]، میترا[7] و ناساتیا[8]؛ جنگاورانشان به واژه‌ای شناخته می‌شدند که در سانسکریت ماریا[9] «قهرمانان» نام داشتند؛ و اسناد ایشان در آنجا کـه از پیشهٔ تربیت اسب کـه پیشه‌ای نوعاً هند و ایرانی است سخن می‌گویند از اعداد نخستین هندی‌ـایرانی که تقریباً همان اعداد سانسکریت است پرده برمی‌گیرد.

این پیدایی پادشاهان هند و ایرانی بدون قرینه‌های معاصر در نواحی غربی مشرق زمین نبوده است. تنها می‌توانیم خاستگاه هیکسوسها را که در سدهٔ هجدهم پیش از میلاد مصر را مقهور ساختند حدس بزنیم، اما امـروزه کمتر کسی تردید

1_ Surya
2_ Marut
3_ Burya
4_ Mitanni
5_ Indra
6_ Varuna
7_ Mitra
8_ Nasatya
9_ Marya

دارد که در میان آنها آریاییهایی بودند که به‌یکی از گویشهای گروه کنتوم[1] هند و اروپایی تکلم می‌کردند. همزمان با آن، قشری از همان شاخهٔ آریایی گروه اصلی قفقازی آناطولی را از سر راهش برداشت؛ دست‌آورد نهایی این قشر تمرکز دادن قدرت در شهری بود که بغازکوی نام دارد، و در آن ایام تختگاه امپراتوری بزرگ حیتها بود. خاستگاه این مردم را احتمالاً باید در غرب جست نه در شرق.

هیکسوسها چیرگی بر مصر را حدود ۱۵۸۰ ق م از دست دادند، اما شاهان هند و اروپایی حتی تا سدهٔ سیزدهم پیش از میلاد که «مردم دریا» مملکت آنان را ویران ساختند و امنیت مصر را تهدید کردند در قدرت ماندند. پادشاهان هندو ایرانی میتانی یك سده زودتر از عموزادگان دورشان در آناطولی و یك امپراتوری احیا شدهٔ آشور طعمهٔ مهاجمان شدند. اشراف سالاریهای کوچك آنها البته زودتر از همپایگانشان در میان کاسیها تسلیم بنیاد و زمینهٔ قفقازی گردیدند؛ زبان نوشتاری آنان قفقازی بود و چون مغلوب گردیدند دیگر کمتر نشانه‌ای از فرهنگ هند و ایرانی پشت سر باقی گذاشتند، اما رخنهٔ شان تا پیچ فرات از اهمیت تاریخی زیادی برخوردار است. چنین می‌نماید که آنان طلایهٔ تودهٔ عظیمی از همان گروهی بودند که وارد ایران شده بودند؛ در ۱۵۰۰ ق م که ایشان به مرز شمال غربی بین‌النهرین رسیدند خویشاوندانشان در شاخهٔ شرقی به‌هند سرازیر شدند. بدرستی می‌توان احتمال داد که بلندیهای ایران که مانع پیشروی اینان می‌شدند در طی سده‌های آینده به‌اشغال اقوامی درآمدند که پانصد سال بعد به‌نام مادیها و پارسیان ایرانی قدم به صحنهٔ تاریخ گذاشتند. اقوام قفقازی استقلالشان را تنها در کوههای زاگرس نگه داشتند، و به‌همین دلیل است که در گزارشهای تاریخی شاهان آشور که تا سدهٔ نهم پیش از میلاد در این کوهها رخنه می‌کردند نامهای هند و ایرانی به‌چشم نمی‌خورد.

پیش از این با نام پاره‌ای از این نواحی مستقل آشنا شده‌ایم، اما نامهای دیگر بکلی تازه‌اند. در مرز شمالی عیلام که تا سدهٔ نهم پیش از میلاد آرام و خاموش بود سرزمین الیپی[2] قرار داشت. این سرزمین دره‌های کوهستانی شمال شرق در

1– Centum 2– Ellipi

را دربر می‌گرفت و شاید تا نهاوند کنونی امتداد می‌یافت و در شمال تا جادهٔ بغداد ـ کرمانشاه ـ همدان می‌رسید. اندکی شمالیتر از این بقایای گوتیان و کاسیها زندگی می‌کردند؛ و مثل دوره‌های پیشین مردمی که لولوبی نامیده می‌شدند هنوز جلگهٔ حاصلخیز شهر زور را در اشغال داشتند و از راههای شمالی که به جادهٔ تجاری می‌رسیدند که خود به‌درون فلات ایران می‌رفت نگهبانی می‌کردند. گهگاه از سرزمینی به‌نام نمری[1] یاد می‌شود که از دیرباز با بیت همبان[2] و از طریق آن با محل بیرون آمدن دیاله از کوهها ارتباط داشت. اما در آشور نمری صرفاً کلمهٔ مبهمی برای سرزمینهای جنوب شرقی است، در صورتی که نام عمومی برای مناطق باستانی لولوبی هنگامی که به‌استانی آشوری مبدل گردید زاموا[3] یا مازاموا[4] بوده است. شمال این ناحیه نیز، که هنوز در جنوب و جنوب شرق دریاچهٔ ارومیهٔ قرار داشت سرزمین مانای[5] بوده است، اما در مغرب دریاچه سرزمین پارسوا[6] یا پارسواش[7] نهاده بود که نخستین توقفگاه پارسیان بر سر راهشان به پارسوماش[8] و سپس پارسه[9] بود.

این مناطق ـ الیپی، زاموا (از جمله نمری و سرزمین لولوبیان)، مانای و پارسواش دورترین موانع گسترش قدرت آشوریان در کوههای زاگرس در سراسر سالهای آینده بودند. این مناطق صحنهٔ نخستین تماس میان آشوریان و ایرانیان نیز بوده‌اند.

اداد ـ نیراری دوم، فرمانروای آشور (۸۹۰–۹۱۱ ق م) مدعی است که از فراسوی زاب پایین نزدیك مرزهای لولوبیوم و زاموا حرکت کرده تا تنگهای نمری پیش رفت،[11] اما کوشش واقعی برای پیشروی در کوههای زاگرس تا تجدید قدرت آشور در ایام فرمانروایی آشوربانی‌پال (۸۶۰–۸۸۵ ق م) به‌تأخیر افتاد. در ایام پادشاهی او سربازان آشور به‌رشته کوه آوروman[10] در مشرق شهر زور رسیدند.

1– Namri
2– Bit Hamban
3– Zamua
4– Mazamua
5– Mannai
6– Parsua
7– porsuash
8– Parsumash
9– Parsa
10– Awroman

پس از سه جنگ بخشی از ایـن ناحیه تسلیم گردید و یك کرسی ولایتی به نام دورآشور[1] در محل شهری قدیمی به‌نام آتلیلا[2] برآوردند تا مرکز غلهٔ این ناحیهٔ حاصلخیز باشد.[۲] یکی از معارضان کـه با وی درگیر شدند نام سامی نورـاداد[3] داشت؛ اما دیگرانـموساسینا[4]، کیریتارا[5]، آمه‌کا[6]، آراشتوا[7] سابینی[8] و آتا[9]ـهمگی نامهایی داشته‌اندکه با اطمینان می‌توان آنها را بـه گروه قفقازی زبانها نسبت داد. بنابراین بـایـد نتیجه بگیریم که، اگر هند و ایرانیان اختلاط و آمیزشی با بومیان این بخش از زاگرس داشته‌اند تا ۹۰۰ ق م دیگر هیچ نشانه‌ای از آن به‌جا نماند.

فشارهندوایرانیان یا چنانکه اکنون‌می‌توانیم آنها را براستی بنامیم، ایرانیان فلات، بزودی درکوهها نیز محسوس گشت. آنـان همچنانکـه بـه‌سوی غرب در کوههای زاگـرس پیشروی می کـردنـد اختیـار شهرهـای محصور را از دست سرکردگان بومی بیرون می کردند و ثابت نمودندکه برای سربازان‌آشوردشمنان سهمگینی هستندکه دست‌کمی از اسلاف خود نـدارنـد. این نخستین اخطار در پادشاهی شلمنصر سوم بود. در ۸۵۶ ق م این پادشاه در زاموا دو سرکردهٔ بومی به‌نامهای نیکدیمه[10] و نیکدیارا[11] یافت.[۳] در۸۴۴ ق م یکی از فرمانروایان ایانزو[12] که نامش واژهٔ کهن‌کاسی برای «شاه» بود به‌عنوان دست نشاندهٔ آشور در نمری پذیرفته شد.[۴] شورش او در ۸۳۵ ق م نشان لشکرکشی دیگرآشور به‌مشرق بود. سربازان‌آشور به‌نمری‌وپارسوا درآمدند؛ با سرزمین مادیای مادها در نزدیکی سقز، حدودصدوسی مایلی شرق آربلادرگیری پیش آمد ودرجنوب دریاچهٔ زریبور[13]، در جایی به‌نام هرهر[14] که از این پس به‌دژی‌آشوری مبدل‌گردید، پیکرهٔ پادشاه برای پرستش نصب‌گردید.[۵] باری دیگـر در ۸۲۹ ق م فرماندهٔ کل سپاه‌آشور به‌سوی اوالکی[15] از سرزمین مانائیان[16] پیش رفت؛ وی میان ایـن سرزمین و پارسوا در

2– Dur Ashur
2– Atlila
3– Nur–Adad
4– Musasina
5– Kirtiara
6– Ameka
7– Arashtue
8– Sabini
9– Ata
10– Nikdime
11– Nikdiara
12– Ianzu
13– Zeribor
14– Harhar
15– Ualki
16– Manncan

غرب دریاچهٔ ارومیه با ارته‌سری[1] مواجه‌گشت کـه نامش که با یك عنصر ایرانی ترکیب یافته نشان می‌دهد که چگونه نژاد تازه بـه‌این ناحیه سرازیر می‌شدند.[۶] در سال بعد باری دیگر سربازان آشور بـه پارسوا و نمری در آمدند.[۷] می‌توانیم مطمئن باشیم که زاموا در سراسر این ایام زیر سلطهٔ آشور بود، زیرا در ۸۳۰ ق.م سمت عالی گذاشتن نام خود بر یك سرزمین در دست هوبایا[2]. حاکم مازاموا بود[3].

هنگامی که شورش درون آشور به‌پادشاهی شلمنصر پـایـان داد.[۹] نواحی شرقی باری دیگر استقلال خود را بازیافتند، اما پارسوا در مغرب دریاچهٔ ارومیه که به تصرف نیروی تازه‌ای در بلندیهای ارمنستان، به‌نام هالدیا[4] در آمد که پادشاه آن استلی در تنگ کلشین[5] در جنوب غرب دریاچه باقی گذاشته است.[۱۰] این وضع ازدید آشور قابل تحمل نبود. نیروهای پادشاه جدید، شمشی‌ـادادپنجم (۸۱۲–۸۲۵ ق م) [۱۱] بـه‌سوی مانـای[6] و پارسوا و نیز مسو[7] و گیزیلبوندو[8]، سرزمینهایی کـه احتمالاً در درهٔ رودخانهٔ جغتو از ریـزابه‌های دریاچهٔ ارومیه نهاده بودند پیشروی کردند. این نیروها دراین ناحیه با یك ایرانی به‌نام پیری‌ـشاته[9] مواجه شدند؛ اگر چنانکه سالنامه‌ها می‌گویند راست باشد که این شخص پادشاه ناحیه بوده، در این صورت شاهد انتقال قدرت ازفرمانروایان قفقازی به‌ایرانی هستیم. این نتیجه‌گیری را نامهای ایرتیساتی[10]، ساتیرای[11]، ارته‌سیرار[12] و احتمالاً مامانیش که به شاهان سرزمین نایری[13] در مـرز ارمنستان تعلق داشتند تقویت می‌کند. امـا هنگامی که نیروهای آشور از پارسوا بـه‌درون سرزمیـن مادای[14] یا مادها، احتمالاً در ناحیهٔ تخت بلقیس پوشیده از برف پیش رفتند با سرکرده‌ای به نام هاناسیروکا[15] مواجه شدند که نامش بالاخص قفقازی می‌نماید. بنابراین سلطهٔ ایرانیان بر شمال زاگرس تا ۸۲۲ ق م بـه‌دست نیامد و حرکت ایـرانیان از فلات هنوز نمی‌توانست انجام بگیرد.[۱۲]

1– Artasari
2– Hubaia
3– Mazamua
4– Haldia
5– Keleshin
6– Mannai
7– Mesu
8– Gizilbundu
9– Piri-Shate
10– Irtisati
11– Satirai
12– Artasiraru
13– Nairi
14– Madai
15– Hanasiruka

شمشی-اداد درسال چهارم پادشاهی با عبور از ابیه[1]، بخش جنوبی رشته کوهی به‌نام جبل همرین[2] و تصرف شهرهای می‌طورنات[3] و دعبینا[4] در مناطقی که از دیرباز بر شیلهاك-اینشوشیناك شناخته بودندبا بابل دست به‌جنگ گشود. درسال پنجم آشوریها ازپایین رود زاب، کوه ابیه و طورنت یا دیاله‌گذشتند و کوه هشمر[5] را پشت سر نهاده بر در (بدرهٔ کنونی) فرود آمدند و خزاین را غارت کردند. گویند اهل در شهر خود را ترك‌گفته به‌عیلام رفتند، از پارساماش[6] که بزودی با نام پارسوماش[7] و برای دودمان ایرانی هخامنشی به‌صورت نامی آشنا درآمد تا بیت بوناکی[8] در سرچشمه‌های کرخه دستخوش غارت، ویرانی و حریق گردید.

در اواخر پادشاهی شمشی-اداد، نمری نیروهایش را به‌سپاهیان دشمنانش ملحق ساخت، و سی‌وپنج سال آینده شاهد زوال موقت آشور بود. با این همه، هشت لشکرکشی به‌قصد سرکوبی مادای یا مادها، دو سفر جنگی به‌قصد مانای و چهار لشکرکشی به‌قصد نمری انجام گرفت. این لشکرکشیها نتیجهٔ چندانی به‌بار نیاورد، زیرا ستارهٔ بخت هالدیا[9] باری دیگر درخشش یافته بود. شاه منوئاش[10] پارسوا را به‌تصرف درآورد. سپس کتیبه‌ای برتاش تپهٔ جنوب ارومیه در سرزمین مانائیان باقی گذاشت.[۱۳] بنابراین هنگامی که اداد-نیراری سوم، فرمانروای آشور دعوی فتح‌الیپی هرهر، آرازیاش[11]، مزو، مادای، گیزیلبوندو،[12] مونایامانای، پارسوا و سرزمینهای دیگر را می‌کند به‌تکرار چشم بستهٔ گفته‌های گذشته می‌پردازد.[۱۴] جانشینانش حتی مهمتر از وی بوده‌اند.

باجلوس تیگلت‌پیلسرسوم (۷۲۸-۷۴۶ ق م) واردآخرین دورهٔ تاریخ آشور می‌شویم. چون به‌بررسی گزارشهای او بپردازیم خواهیم دید که دشمنانش در مشرق نامهایی دارند که آمیزه‌ای پیچیده و ناگشودنی ازنژادهای کاسی، یا قفقازی، آرامی و ایرانی را نشان می‌دهند؛ برتری فزایندهٔ گروه اخیر از اهمیت زیادی

1- Ebih
2- Jebel Hamrin
3- Me Turant
4- Di bina
5- Hashmar
6- Parsmaash
7- Parsumash
8- Bit Bunakki
9- Heldia
10- Menuəsh
11- Araziash
12- Gizilbundu

برخوردار است، زیرا از استقرار امپراتوری ایران در آینده خبر می‌دهد.

یك خط از پیشروی آشور [۱۵] در سال دوم پادشاهی تیگلت پیلسر سوم موجب بازگرداندن ناحیهٔ حاصلخیز شهر زور به‌پایهٔ ولایت گردید که حاکم آن در سالهای آینده توانست در برابر تبعید گروههای کوچك ساکنان زاگرس به‌سرزمین دوردست سوریه درایستد. در این ناحیه نیروهای تونی[۱]، فرمانروای سومورزو[۲]، میکی[۳]، پادشاه هلپی[۴]، و سرزمین بیت هامبان[۵] درگیر بودند.

خط‌دوم‌تهاجم‌در کوههایی که اندکی دورترقرارداشتنددنبال‌گردید، اماتعیین دقیق محل «سرزمینها» و شهرهای یادشده دشوار است. بیشتر اسامی آنها خاستگاه قفقازی دارند. چنانکه تقریباً همهٔ جا بنامهای این ناحیه تا آخرین دوره نیز دارای خاستگاه قفقازی‌اند. نامهای افرادی که با آنها برخورد روی داد بیشتر سررشته‌ای به‌دست می‌دهند. برخی از ایـن نامها کاکی[۶]، شاه بیت زاتی، توناکو[۷]، در بیت آبدادانی[۸]، میتاکی[۹]، باتانو[۱۰] در بیت کپسی[۱۱]، بیسی هادیر[۱۲]، فرمـانروای شهر کیشیسا[۱۳] (بعدها با نام کیشه‌سیم[۱۴] شهرت یافت) و راماته‌یا[۱۵]، فرمانروای آرازیاش بود که فرآورده‌هایی تهیه می‌کرد که خاص نواحی کوهستانی و دره‌های حاصلخیز بودند، نظیر اسب، گـاو، گـوسفند و سنگ لاجورد. بررسی دقیق خط سیر این لشکرکشی احتمالاً نشان می‌دهد که نیروهای آشور از زمینی دشوار گذشته تا ناحیهٔ اطراف بانه و بستان حـدود یکصدوبیست‌وپنج مایلـی شرق‌آربـلا پیش رفتند. مانو ـ کیمـا ـ سابه[۱۶] فرمانروای سامی نژاد بیت آبدادانی کـه چندیـن سال وابستهٔ آشور بود ملزم گردید که سیصد تالان (اگر درستی این گزارش را باور کنیم تقریباً ده تن) سنگ لاجورد و پانصد تالان مس تهیه نماید.

1– Tuni
2– Sumurzu
3– Miki
4– Halpi
5– Bit Hamban
6– Kaki
7– Tunaku
8– Abdadani
9– Mitaki
10– Battanu
11– Bit Kapsi
12– Bisi-hadir
13– Kishisa
14– Kishesim
15– Ramateia
16– Mannu-kima-sabe

در سال ۷۳۷ ق م لشکری بس بزرگتر بـه‌راه می‌افتد. اوپاش[1]، فرمانروای بیت کپسی که قلمرواش مورد تجاوز قرار گرفت به کوه آبیروس[2] که احتمالاً ستیغ پنجه علی‌داغ در شمال غرب همدان کنونی بود گریخت. سرکرده‌های دیگر، یعنی بور-دادا[3]، اوشور[4] و تانوس[5] نیز سلامت را در گریز یافتند. ایااوتارشی[6] که نام ایرانی او پرده از خاستگاهش برمی‌گیرد به‌نزدیکی کوه روا[7]، که چنانکه گویند به درون کویر نمك کشیده می‌شد و بنابـرایـن شاید خود پنجه علی داغ باشد پناه جست. تیگلت پیلسر که از این پیروزیها جرئت یافته بود توانست اعلام کند که این سفر جنگی در واقع به قصد سرزمین ماداها[8] انجام گرفته بود، زیرا در همین ناحیه بود که مادهای ایرانی برای پدیدآوردن یك پادشاهی بهم درآمیختند.

برای نشان دادن تصویر این پیشروی کتیبه‌هایی نیز نوشته شد، اما درستی این کتیبه‌ها کمتر از سالنامه‌ها است. در ایـن کتیبه‌ها نام سرزمین پارسوا، شهر زاکروتی[9] مادهای نیرومند و سرزمین نیشای[10] را می‌یـابیم؛ و در اینجـا دعوی گرفتن خراج از سرزمینهای مادها و الیپی[11] و از سرکرده‌های سراسر کوههای آنها تا کوه بیکنی[12] را می‌خوانیم. اشاره به‌پارسوا سخت نابجا و بی‌مورد است مگر اینکه بتوانیم در پشت این نام گروههای مردمی را ببینیم کـه از کرانه‌های دریاچهٔ ارومیه در جهت جنوب شرق بـه همدان کـوچیدند. هنوز معلوم نگشته که شهر زاکروتی در کجا نهاده بـود، اما برخی آن را با قبیلهٔ ساگـارتیوی[13] پارسیان که هردوت از آن نام برده بـرابـر دانسته‌اند.[۱۶] اما نیشای بـه‌واسطهٔ پرورش اسبان معروف نسایی نامی بسیار آشناست جز اینکه ذکر آن در اینجا تنها به‌تصادف بوده است. الیپی را از دیرباز می‌شناسیم. اما کوه بیکنی را از سالهای پیش با دماوند یکی دانسته‌انـد؛[۱۷] و مقایسهٔ «بیکنی، کـوه سنگ لاجورد» با سنگ آبی رنگ

1– Upash
2– Abirus
3– Bur-dada
4– Ushuru
5– Tanus
6– Iautarshi
7– Rua
8– Mada
9– Zakruti
10– Nishai
11– Ellipi
12– Bikni
13– Sagartioi

مشهوری که در سراسر دوران باستان سنگی بسیارمطلوب و خواستنی بوده است کافی است تا ثابت کند که این کـوه همان برج آبی رنگ نزدیك تهران است که همواره بر ستیغ آن برف نشسته است.[۱۸] نیـازی بـه‌گفتن نیست کـه در دعوی تیگلت پیلسر مبالغـه رفته است. اما البته احتمال آن نیز وجـود دارد. ای بسا که تمامی حقیقت گفته نشده، زیرا «خراج» بـه‌احتمال فراوان خریدهای بازرگانی و هدایای داوطلبانه، نظیر پرداختهای ضروری را نیز در برمی گرفته است.[۱۹]

هنگامی که سارگن (۷۰۵-۷۲۲ ق م) وارث تاج‌وتخت آشور گردید با مسئلهٔ عاجل نگهداری وگسترش سازمان ولایتی در زاگرس و مبارزه با نفوذ امپراتوری هالدیا در شمال و مشرق روبرو شد. خطر پیش از همه در پادشاهی مانای جنوب دریاچهٔ ارومیه تهدید آغاز کـرد کـه درآنجا سرکـرده‌ای ایرانی به‌نام میتاتی[۱] از سرزمین زیکرتو[۲] بومیان را برانگیخت تا بر خداوندشان ایـرانزو[۳] بیرون آیند. ایرانزو به‌سارگن پناه جست که در ۷۱۹ ق م شورشیان را بیرون راند؛[۲۰] اما سه سال بعد آزا[۴]، پادشاه تازه بر دست میتاتی و ایرانی دیگری به‌نام باگداتی[۵] کشته شد. سارگن با نشاندن برادر آزا به نام اولوسونو[۶][۲۱] بر تخت شاهی فرمانروایی را به دودمان او بازگـرداند، اما معلوم شد کـه فشار هالدیا بسیار زیاد و او بسیار ناتوان است. یك‌لشکرکشی دیگراز آشوربسرعت اورا به‌موقع سابقش بازگرداند، ولایت پارسواش را با افـزودن شش ناحیه بـه‌آن‌گسترش بخشید و هرهر را که موقتاً با نام‌کارشارو کین معروف بود یك بار دیگـر کرسی ولایتی ساخت کـه نیز شش ناحیهٔ تازه را در برمی گرفت. اگر، چنانکه محتمل نیز می‌نماید. محل این شهر را درجنوب شرقی حدود شهرزور قـرار دهیم، نباید از ذکر پادشاهی الیپی و فرمانروای آن تالتا[۷] بـه‌ایـن مناسبت و احترام گذاشتن بیست و هشت محتشم روستاهای مادی به‌سردار آشور در شگفت آییم.

در ۷۱۵ ق م نیروهای هالدیایی باری دیگر بـه‌سرزمین مانائیان درآمدند.

1– Mitatti 2– Zikirtu 3– Iranzu
4– Aza 5–Bagdatti 6– UIlusunu
7– Talta

آنان به‌کمك حاکمی بومی بـه‌نام دایااوکو[1] که پسرش در نواحی هالدیا در این سرزمین بسر می‌برد توطئه‌کـرده اولوسونو را برانداختند و بیست‌ویك دژ را در کشور متصرف گردیدند. این‌بار نیز سارگن بسرعت دست به‌کار شد.[۲۲] دایااوکو که نامش در یونانی بـه‌دیوکس[2] تحریف یافت با خانواده‌اش گرفتار گردید و به حماة[3] سوریه تبعید شد. وآرامش به سرزمین آشفته و بی‌سامان بازگشت. شورش دیگری در پایین ناحیهٔ شهرزور فـرو نشانده شد، دو ناحیهٔ تازه بـه‌ولایت افزوده گردید وکارشاروکین چندان نیروگـرفت کـه توانست از درگیری دوبارهٔ چنین رویدادی جلوگیری کند. گزارش ساده و بی‌شاخ‌وبرگ این رویداد درسالنامه‌های آشور ناگهان با نامه‌ای که بـه‌گزارش رویدادهای واقعی تقویت کنندهٔ این شهر و توصیف تهاجمی به سرزمین مادها می‌پردازد احیا می‌گردد؛ بنابراین نامهٔ یاد شده را باید منبع واقعی خـود سالنامه‌ها دانست[۲۳] کـه اعـلام می‌کنند بیست و دو صاحبمنصب شهرها باری دیگر هدایای خود را در ایـن پایتخت تحویـل دادند. جزئیات دیگـرکارزارها را نیز می‌تـوان در نقوش برجسته‌ای کـه روزگاری کاخ سارگن را می‌آراستند پیدا کرد. در این نقوش برجسته تسخیر شهر کیشه‌سیم در ولایت پارسواش، دژی سه دیواره آراسته به‌برجهای جانبی با شکوه سیکرس[4] در ولایت‌کارشاروکین که نیز حصار بلند ساده‌ای بوده کـه به‌برجهای کوچك جانبی آراسته بود، کیندائوکه دروازهٔ اصلی آن سنگفرشی است که به‌یك باتلاق منتهی می‌شود، و شهرهای دیگر که درپیرامونشان خندق‌کنده‌اند یا محفوظ به‌دیوارهای بلند و جنگلگاهها هستند به‌چشم می‌خورد.

این نقوش برجسته ساکنان کوههای زاگرس دراین دوره از بومی وایرانی را نیز برای ما نمایش می‌دهند. موی سر که غالباً پیچ خورده کوتاه شده است و سربندی سرخ رنگ‌آن را برجای نگـه می‌دارد. اما غالباً کلاهی کـوتاه سر را می‌پوشاند و سربندی پهن بر پیشانی بسته می‌شود؛ ریش کوتاه تصاویر نقوش نیز پیچ خورده است. بر روی خفتانی آستین‌کـوتاه کـه تا سر زانو می‌رسد نیمتنهٔ

1– Daiaukku 2– Deioces 3– Hamath
4– Sikris

عجیبی از پوست گوسفند پوشیده‌اند که در ایام صلح از شانه‌ها آویخته و جلوی آن باز است؛ اما در کارزار حافظ تن است و جایگزین خاموت چرمی و نیم شلواری رزمی آشوری می‌شود. پاره‌ای از این سرکرده‌های ناحیهٔ زاگرس مانند حریفانشان پابرهنه می‌روند؛ اما بخش نمایانی از جامه موزه‌های بنددار بلندی است که شمار اندکی از آنها مانند موزه‌هایی که غالباً در میان حتیها دیده می‌شود نوك برگشته دارند، ولی درنواحی کوهستانی همه از این‌گونه موزه در پامی کنند. اما در مورد جنگ افزارها بایدگفت که آنها نه کمان برمی‌دارند نه شمشیر؛ سلاح تهاجمی عادی آنها نیزه‌ای بلند و سلاح دفاعیشان سپری به‌شکل مستطیل است که از جگن ساخته می‌شود.

گزارش دقیقی از سفر جنگی سارگن در ۷۱۴ ق م آگاهی بیشتری دربارهٔ این افراد به‌دست می‌دهند. سارگن و سربازانش با عبور از کوه کولر[1] در درهٔ زاب پایین در شمال شهر زور بزودی به‌سرزمین مانائیان رسیدند و در آنجا با استقبال اولوسونو روبروشدند. در پارسواش حکام نمری، سرزمین مادها وچندین سرزمین دیگر برای تقدیم کردن هدایای خود- «اسبان خرامان، استرهای تندرو، اشتران [باکتریایی]» پیش سارگن شتافتند. برای یك خواننده متفنن و اتفاقی اسامی این سرکرده‌ها الهام‌بخش و محرك نیستند، اما یك‌کارشناس خبره عناصری را که حکایت از خاستگاه ایرانی دارند بدقت بررسی می کند. تالتا، فرمانروای الیپی که عضوی ازگروه نژادی کهن بودنیزبه‌خدمت سارگن آمد، اما ازسرزمینهای دوردست جنوب و مشرق شهر زور سه سرکردهٔ ایرانی به‌نامهای اوکساتار[2]، کواکسارس[3] یکم دوریسی[4] و ساتاره‌شو[5] نیز با او همراه بودند. اینان نیز تنها نبودند. سرکرده‌های دیگری از ناحیهٔ زاگرس و فلات ایران در تقدیم کردن پیشکشیهای خود به‌قدرت بزرگ مشرق زمین، یعنی آشور به‌آنها پیوستند. اسامی آنها در دو فهرست برای ما محفوظ مانده است که یکی ازآنها گهگاه خلاصهٔ یکی دیگر است، اما اسامی تازه‌ای نیز به‌آن اضافه شده است.[۲۷] شمار زیاد

1- Kullar
2- Uksatar
3- Cyaxares
4- Durisi
5- Satareshu

فرمانروایان قفقازی دراین دورهٔ متأخر نظیر پایااوکو[۱] و ماشدایااوکو[۲] که اسامی آنها مانند نام دایااوکویادیوکس دارای عناصری است که درمتون به‌دست‌آمده‌از نوزی[۳] فراوان یافت می‌شوند ما را به حیرت می‌اندازد. با این همه شمار نامهایی که ما می‌توانیم آنهارا باکمترین‌تردیدایرانی بخوانیم کم نیست. آئوره‌پارنو[۴] دارای بخش آئوره[۵] است که دردورهٔ هخامنشی در نام ایزد بزرگ همهٔ باشندگان، یعنی «سروردانا[۶]» ائورامزدا[۷] یافت می‌شود. بغ‌بررنه[۸] مانند نام سرزمین بیت‌بغیه[۹] که احتمالاً به‌زبان سامی ترجمه‌گردیده به‌صورت بیت‌ایلی[۱۰] («خانهٔ خدا») درآمد دارای بخش بغه‌است[۱۱] که از واژه‌های ایرانی دورهٔ کاسی با آن آشنایی داریم. اس‌تارپانو[۱۲] مانند ساتاره‌شو[۱۳] شامل ترانویسی آشوری واژهٔ خشیره[۱۴] است که از فارسی کهن به «پادشاهی» شناخته بود. اشپه‌بره[۱۵] از واژه‌ای که بمعنی «اسب» بود و فعل «بردن» ترکیب می‌یافت و ظاهراً بمعنی «سوار» بود. جای سخن‌نیست که ناتوانی دبیرآشوری در بازنویسی صداهای زیاد ایرانی بر الواح‌گلی‌آن‌گونه که‌آنها را از نامهای دیگر مانند اوشرای[۱۶]، هاردوکو[۱۷] و آرباکو[۱۸] می‌شنید،[۲۸] هنوز عناصرایرانی دیگری را که درنامهای خاص وجود دارد از ما پنهان‌می‌سازد. اما هیچیك ازکسانی که درآن سفر جنگی شرکت داشتند نتوانسته بود در سیما، جامه و زبان تمایزی میان قفقازی و ایرانی تشخیص دهند؛ حتی می‌توانیم حدس بزنیم که از این پس هنگامی که در سالنامه‌های آشوری از مادای، یعنی ساکنان‌ماد یاد می‌شود، هدف دبیران اقوام‌گروه ایرانی است.

نهمین سال پادشاهی سارگن شاهد گشتی کوتاه درخاك الیپی و ماد درمشرق بوده است.[۲۹] یك ولایت ماد در مرز الیپی به‌نام بیت ایلی با بخشهای دیگر در

1– Paiaukku
2– Mashdaiaukku
3– Nuzi
4– Aurarparnu
5– Aura
6– Wise lord
7– Auramazda
8– Bagbararna
9– Bit Bagaia
10– Bait Ili
11– baga
12– Starpanu
13– Satareshu
14– Khshathra
15– Ashpabarra
16– Ushrai
17– Hardukku
18– Arbaku

کوهستان تا سرزمین ماندا[1] مقهور و مطیع گردیدند. ادعا می‌شود که از چهل‌وپنج محتشم شهری و ازتالتا، فرمانروای الیپی خراج گرفته شد. نیروهای آشور احتمالاً تا فراسوی همدان کنونی پیش رفتند، زیرا کتیبه‌های استوانه‌ای می‌گویند که آنان از هشمر[2] تا سیماش در مرز دوردستهای مشرق ماد را گشودند.[۳۰] و سیماش مانند الیپی در کنار مرز عیلام قرار داشته است.

1_ Manda 2_ Hashmar

بخش نهم

پادشاهی عیلام جدید

اگرچند در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد عیلام به‌عنوان یك قدرت بزرگ از میان رفت، اما باور کردنی نیست که حکومت در این سرزمین و نیز سراسر جنوب غرب ایران بکلی فروپاشیده باشد. شایدروزی بتوانیم نامهای‌سرکرده‌های محلی را که صورت ظاهر قدرت را در مناطق خود نگهداشتند و نزد رعایای خود بزرگ می‌نمودند پیدا کنیم. و نیز شاید آینده از نام فرمانروایانی که قلمرو آنان پیرامون شیراز کنون متمرکز بود و خاك زیر فرمانروایی خود را در جنوب شرق گسترش دادند، وبدین ترتیب برای منابع ما ناشناخته مانده‌اند پرده بردارد. حتی ممکن‌است آگاهی یابیم که سربرآوردن دوبارهٔ عیلام به‌عنوان قدرتی سیاسی در نتیجهٔ فشار مهاجران تازه‌ای بوده که احتمالاً خویشاوند همان ایرانیانی بوده‌اند که شدیداً به‌شمال زاگرس فشار وارد می‌آورند یا شاید آرامیانی بوده‌اندکه از جنوب سرزمین بابل وارد فلات ایران شده بودند. در حال حاضر ما به سرگشتگی نومیدکننده‌ای دچاریم؛ از حدود ۱۱۵۰ ق م تا ۸۲۱ ق م در منابع مربوطه به نام

این سرزمین اشاره‌ای نـرفته است. از اوضاع داخلی آن حتی در تاریخ متأخر که شمشی‌ـاداد پنجم می‌گوید که این سرزمین در جنگ با او که در دابان[1] درگرفت در صف دشمنان او قرار داشت چیزی نمی‌دانیم.[۱]

فرار از این ابهام و تاریکی تنها در ۷۴۲ ق م میسر می‌شود. در این زمان، یك سالشمار بابلی به‌ما خبر می‌دهد که هوبان[2]ـنوگاش، پسر هوبان[3]ـتاهراه شاه عیلام گردید.[۲] نبایداین گفته را کلمه بکلمه بپذیریم. اکنون چنین می‌نماید که در سراسر بخش نخست دورهٔ بعد پادشاهی عیلام واحدی مگرپادشاهی انزان وشوش وجود نداشت. فرمانروایان این امپراتوری مانند شاهان سده‌های بیستم و نوزدهم پیش از میلاد تنها گام بگام توانستند بـه بالای هرم قدرت برسند. یك شخص که فرمانروایی را شاید به‌عنوان پادشاه شوش آغاز می‌کرد می‌توانست ازطریق اعتبار خانوادگی یا به‌کمك دسیسهٔ سیاسی سرانجام به بالاترین مقام دست یابد. در بابل پادشاه نسبتاً فرمانگزار شهر شوش بـه‌نام پادشاه عیلام شهرت داشت. از این روی این لقب عنوان کاملاً بی‌سیمایی بودکـه سالها تاریخنگاران ناحیهٔ دشت را گیج و متحیر ساخته است.

هوبانـنوگاش نخستین پادشاه شوش بود که ما گزارشی دربارهٔ اودردست داریم؛ منابع بابلی ما هنگامی که رویدادهای عیلام در این ایام می‌پردازند تنها از او سخن می‌گویند. خواهر او همسر هوبانـایمنه[4] بود که بـایـد او را نخستین پادشاه امپراتوری جدید انزان و شوش بدانیم. درگزارشهای معاصر تیگلت‌پیلسر سوم که‌گذشته از غلبه بر طوایف کوهستانی شمال و شرق‌آشور درگیر بـه‌اطاعت واداشتن قبایل‌آرامی امتدادکران شرقی دجله نیز بود، ازهیچیك ازاین دو پادشاهان نامی نمی‌رود.[۳] هنگامی کـه سارگن فرمـانروای‌آشور بر بلندپروازیش بیفزود، هوبانـنوگاش، پادشاه شوش نیزبخت خویش را برای دست‌زدن به‌کشورگشایی بیازمود.[۴] وی‌کوشید تا مروداخـبالادان[5]، دشمن سارگن در بابل را یاری دهد، نیروهای عیلام جنگ‌وگریزی نزدیك شهر درکـردنـد. اما وی نتوانست بر شهر

1– Daban
2– Huban-nugash
3– Huban-Tahrah
4– Huban-immena
5– Merodach-Baladan

دست یابد (۷۲۰ ق م). مرگ او کـه سه سال بعد روی داد موجب تعطیل موقت تاخت‌وتازهای سربازان عیلام در ناحیهٔ جلگه‌ای گردید.

جانشین هوبان‌ـنـوگـاش در شوش بـرادرزاده‌اش شوتروك‌ـناخونتهٔ دوم (۶۹۹–۷۱۷ ق م) بود؛[۵] امتیاز واقعی این شخص برای رسیدن به‌قدرت آینده از آنجا ناشی می‌گشت که وی پسر هوبان‌ـایمنه، پادشاه بزرگ انزان وشوش بود. نمی‌دانیم که وی چه مدتی درپادشاهی باقی ماند؛ کتیبهٔ خود او به‌ما آگاهی می‌دهد که هنگامی که به‌کمك ایزدش اینشوشیناك به‌پادشاهی مملکت انزان وشوش رسید نمازخانه‌ای برای این ایزد برآورد.[۶] این بنا را باستانشناسی‌معاصر درساختمانی به‌وسعت پیش از سیزده مترمربع در بخش جنوب غربی آکروپولیس شوش پیدا کرد.[۷]

چندین کتیبهٔ دیگر را نیز که در قلمرو عیلام پیدا شده باید به ایام پادشاهی شوتروك‌ـناخونتهٔ دوم نسبت دهیم. یکی از این کتیبه‌ها کـه براستلی که در شوش به‌دست‌آمده نوشته شده و از مدتها پیش به کاهن تقدیس‌کننده شوترورو[۱] نسبت داده می‌شد از برپا کردن بیش از سی تندیس در بسیاری از شهرهای کشور سخن می‌گوید.[۸] کتیبه‌های دیگر برحجاریهای روی سنگ در دوردستهای شرق شوش نزدیك دشتی که اکنون به مالمیر معروف است و در جنوب رودکارون قرار دارد یافت می‌شوند. مدتهای دراز پیش ازشوتروك‌ـناخونته این دشت ماندگاه عیلامی مهمی داشت؛ اسنادبازرگانی نخستین و نیزتلهای گوناگون وتپه‌های ویران حکایت از آن دارند که این ناحیه روزگاری ازرونق بازگانی برخوردار بوده است.[۹] خط و زبان وتصاویرثابت می‌کنند که نقوش برجسته و کتیبه‌های هانی[۲]، پسر تاخیهی[۳]، شاهزادهٔ آیاپیر[۴] نیز به‌دورهٔ پادشاهی عیلام جدید تعلق دارد.[۱۰]

یکی ازاین نقوش هانی ریشدار را با سری دستار بسته که امروزه نیز دراین ناحیه رواج دارد نشان می‌دهد. طره‌ای بافته که تا کمرش می‌رسد درواقع گیسوی اوست؛ ردایی کـه تا زانوی او می‌رسد آراسته به‌نواری ازگل و بته و شرابه‌های

1– Shutruru 2– Hanni 3– Tahhihi
4– Aiapir

بلند است؛ و دامنی که پوشیده تا پاهای او می‌رسد. پشت سر اوکاهنش شوترور ایستاده است، و سربازی که کمان به‌دست گرفته و نوازندگانی که سازهایشان را در دست گرفته‌اند نشان می‌دهند که دربارش از بهترین تجملات دربارهای مشرق‌زمین برخوردار بود. کتیبه که بـه ایزدان تپتی[1]، تیروتیر[2]، تیروتور[3][۱۱] ، ناپیریشپاك[4]، من[5](؟)، هوبان و ناخونته اهدا گـردید، از دست‌آوردهای شاه شوتور-ناخونته، پسر ایندادا[6] و بناها و استلهایی که در آیاپیروشلهیته[7] برپا شدند سخن می‌گوید. این پادشاه احتمالاً شوتروك-ناخونتهٔ ما نبوده است، اما نام اواشاره دارد که وی عضوی از همان خاندان و دودمان بوده است.[۱۲]

نقش برجسته‌ای کـه در درهٔ تنگ دیگری کنده شده هانی، همسرش، شاید فرزندانشان و مرد دیگری را نشان می‌دهد که احتمالاً پادشاه است. شخص اخیر خودی به‌سر داردکـه از جلو دارای پیش‌آمدگی است و از پشت پس‌گردن را می‌پوشاند؛ ریشش دراز و بی پیچ‌وتاب است. ردایی کـه تا زانویش می‌رسد در کمر بسته شده، اما پاهایش برهنه است.[۱۳]

اقدامات شوتروك-ناخونته محدود به‌آثارمعماری یا خودستایی نبوده است. وی نیز مانند سلف خود از مروداخ-بالادان در بابل حمایت می‌کرد. اما دروقتی که سارگن دورآئورا[8] در شصت مایلی شوش را متصرف گردید وآن را کرسی ولایتی تازه قرار داد، ادامه این سیاست چندان خردمندانه نمی‌نمود.[۱۴] در نتیجه پادشاه عیلام رهسپار ناحیهٔ کوهستانی مشرق درگردید؛ ازدست دادن شمارانداکی دژ مرزی مشرق دجله در نزدیکی درکه پس از این روی داد، با دفع کردن تهاجم آشور به‌بیت ایمبی[9] در سرزمین راشی[10] که در مغرب و در درون کوهها نهاده بود تلافی گردید.[۱۵] لشکرکشی به‌این سرزمین حتی برای سارگن بسیار دشوار بود، و پیروزی تنها هنگامی به‌دست‌آمد که گردانهای اوتوانستند از جاده‌هایی که‌بخوبی

1– Tepti
2– Tirutir
3– Tirutur
4– Napirshipak
5– Man
6– Indada
7– Shilhite
8– Dur Athara
9– Bit Imbi
10– Rashi

ازآنها پاسداری می‌شدند پیشروی کنند. چنین جاده‌ای ـ که یکی ازآنها از بغداد به‌همدان می‌رسد ـ در ۷۰۸ ق م که تالتا پادشاه الیپی که ازآشور کمك نظامی دریافت می کرد از این جهان درگذشت کار سپاهیان او را آسان کرد. در جنگ برادرکشی که در پی آمد یکی از پسران تالتا به‌نام نیبه[1] از شوتروك ـ ناخونته درخواست یاری کرد و او نیز چهارهزاروپانصد تیرانداز به‌یاری اوفرستاد. برادر دیگر که اگر به نامش ایشپه‌بره[2] اعتمادکنیم از مادر ایرانی بود با پیروزی بیشتر به‌آشور روی‌آورد و این کشور نیز وی را بر تخت شاهی نشانید.[۱۶]

این ادبارها بر شوتروك ـ ناخونته سخت‌گران آمد. اما اقدام بعدی وی نیز به‌ناکامی انجامید. وی مرو‌داخ ـ بالادان را از عقب‌نشینی اجباریش به‌بطایح بازگرداند و شمار زیادی ازکمانداران و اسواران عیلامی را به‌سرداری ایمباپا[3]، تانانو[4] و ده فرماندهٔ لشکر به‌نیروهای او بیفزود و برای این بابلی گریزان یك پادشاهی ناپایدار به‌دست‌آورد. بدبختانه در ۷۰۲ ق م که سناخریب به‌کوثا[5] حمله برد شماری از سربازان عیلامی تارومار گردیدند. وگروه اصلی نیزکه متحدانش هنگامی که‌آشوریان‌کیش را گرفتندآن را فروگذاشتند بشدت فلج شد و بنه‌اش را به‌تاراج دشمن داد.

سناخریب همینکه به این پیروزی دست یافت برای نبرد با ایاسوبیگالای[6] و بقایای‌کاسیها که به‌گفتهٔ او فرمانگزار نیاکان پادشاهش نبوده‌اند در امتداد جادهٔ کرمانشاه دست به‌پیشروی زد.[۱۸] اما وی نتوانست در اعماق کوهستانها پیشروی کند، زیرا اندکی بعدالیپی ناآرام‌گردید. حاکم هرهر اعلام‌کرد اوضاع درولایتی که وی برآن فرمان می‌راند چندانکه باید آرام است، اما ایشپه‌بره در جنوب به طورقطع درآستانهٔ جنگ قراردارد. ازاین‌گذشته، وی‌گزارش دادکه اوآکساتار[7] یا کواکسارس دراعماق سرزمینهای شهر زورکه درهشتمین سال پادشاهی سارگن هدایایی به‌آشور پیشکش کرده بود در رأس توطئه‌ای علیه رئیس شهری قرار داشت

1– Nibe
2– Ishpabara
3– Imbappa
4– Tannanu
5– Kutha
6– Iasubigallai
7– Uaksatar

که در ولایت هرهر واقع بود.[۱۹] سناخریب که بحق بر الیپی خیانت پیشه خشم گرفته بود به‌اقامتگاههای شاهی آنها بـه‌نامهای ماروبیشتی[1] و آکودو[2] حمله برد و بخشی از این سرزمین را به هرهر ضمیمه ساخت. از سرنوشت اوآکساتار هنوز آگاهی نداریم، اما دعوی می‌شود که درپی این سفر جنگی از مادها خراج گرفته شد و احتمالاً وی سیادت آشور را پذیرفت.[۲۰]

درکشوری که دارای حکومت پادشاهی مطلقه است شکست درجنگ نشانهٔ بروزشورش داخلی است. احتمالاً به‌واسطهٔ شکستهای شوتروک‌ـناخونته درخارج درقلمروش تاج‌وتختش در خطرافتاد. در سال ۷۰۰ ق م که متحداو مروداخ‌ـبالادان از بابل به‌شهر عیلامی ناگیتو[3] برکران خلیج فارس گریخت برافتادنش مسلم بود. منابع بابلی ما می‌گویند که «پادشاه تازهٔ عیلام» هالوشو[4] بود کـه ما وی را به‌نام هالوشو‌ـاینشوشیناك[5] (۶۹۳–۶۹۹ ق م) برادرنخستین فرمانروای شوش، هوبان‌ـنوگاش و پسر هوبان‌ـتاهراه[6] می‌شناسیم.

این پادشاه پنج سال انتظار کشید. آنگاه هنگامی که سربازان آشور در دهانهٔ رود اولای[7] در میان بخشهای عیلامی ناگیتو، هیلمو[8]، پیلاتو[9] و هوپـاپـانو[10] در جستجوی مروداخ‌ـبالادان بودند (۶۹۴ ق م) وی برآن شد تا دست بـه‌یك رشته اقدامات جسورانه‌ای بزند. مستقیماً بـه سوی سیپار در بخش میانـی ناحیهٔ دشت حرکت کرد. ساکنان آن را به‌دم تیغ سپرد و پسر خود سناخریب، فرمانروای بابل را برای اعدام قطعی به عیلام فرستاد. وی نرگال‌ـاوشه زیب[11] را بر تخت شاهی نشانید که سرزمین ازنیپور تااوروک‌ـدر عمل سراسر ناحیهٔ بابل را بـه‌فتوح سابق بیفزود.

همهٔ اینها دست‌آوردهای بـزرگ و شگفتی‌آوری بـوده‌انـد؛ و هالوشو‌ـاینشوشیناك توانست بحق دعوی کند که گسترندهٔ وسعت امپراتوری است. چنانکه

1– Marubishti
2– Akkuddu
3– Nagitu
4– Hallushu
5– Hsllushu-Inshushinak
6– Huban-Tahrah
7– Ulai
8– Hilmu
9– Pillatu
10– Hupapanu
11– Nergal-Ushezib

هنگامی که بـه عنوان خدمتگزار محبوب هوبان و اینشوشیناك اتاق خاصی برای خداوندگار شوش برآورد و درون و بیرون آن را با آجر لعابدار بیاراست چنین ادعایی را نیزپیش کشید.[۲۳] اما متأسفانه نتوانست این‌فتوح را نگهدارد. سناخریب به‌تلافی قتل پسرش پسر فرمانروای عیلام را بکشت وسپاهش درجنوب اوروك رااز نرگال‌ـاوشه زیب‌بگرفت. عیلامیان عقب نشستندو نرگال‌ـاوشه‌زیب نیز به‌دنبال‌آنها پشت بهزیمت داد، اما چون حمله از سرگرفته شد وی در نیپور به‌دست آشوریان گرفتارآمد، اما هالوشو‌ـاینشوشیناك چندان زود به میهن خود بازنگشت. رعایای ناامید و دست از جان شسته‌اش بر وی بیرون‌آمدند و در اواخر ۶۹۳ ق م وی را از تخت شاهی برداشتند.[۲۴]

در منابع بابلی کودور‌ـناخونته (۶۹۲‌ـ۶۹۳ ق م) پادشاه جدید عیلام‌خوانده می‌شود؛ رابطهٔ واقعی او با پادشاهی انزان و شوش مانند اسلافش بکلی ناشناخته است. احتمال می‌رود که تختگاه او نه انزان بوده نه شوش، بلکه ماداکتو[1] که در بخش علیای رودکرخه قرار داشته بوده است.[۲۵]

سناخریب از فرصتی کـه تغییر پادشاهان در عیلام پیش‌آورده بود بیدرنگ استفاده کرد. اگـر وی با سربازان نینوا از شمال بـه راشی و متصرفات عیلام در مشرق در حمله می کـرد، ممکـن بود از ورود دوباره سپاه‌آنها بـه‌دشتهای بابل جلوگیری کرد؛ در این صورت امکان داشت موشه‌زیب‌ـمردوك[2] را که عیلامیان‌وی را جانشین نرگال‌ـاوشه زیب گردن‌زده کرده بودند بدون متحد گذاشت؛ و سپاهیان محاصره شدهٔ آشور در جنوب می‌توانستند در سلامت‌کامل بـه‌آشور بازگردند. این تدبیر را خردمندانه اندیشیدند و دلیرانه اجرا کردنـد. راشی غارت گردید، بیت ایمبی به‌تصرف درآمـد و تنگهایی کـه بـه‌بیت بـوناکی[3] و تل هومبی[4] در سرچشمه‌های کرخه می‌رسید فتح گردید. ماداکتو در خطر افتاد وکودور‌ـناخونته به‌اعماق کوهستانها در هیدالو[5] کـه احتمالاً برکران رودخانهٔ کارون کنونی نهاده بود عقب نشست.[۲۶] فرمانروای عیلام نیازی بـه‌این عقب‌نشینی نداشت، زیرا از

1_ Madaktu
2_ Mushezib-Marduk
3_ Bit Bunakki
4_ Tell Humbi
5_ Hidalu

ژانویه جاری شدن سیلابها رسیدن سربازان آشور به‌مادا کتورا نامقدور ساخته بود و سناخریب ناگزیر فرمان بازگشت داد. با این همه تدابیری که وی اندیشیده بود بسیار موفق بوده است. آشوریانی که در جنوب بابل بودند بسلامت به‌میهن خود بازگشتند و شورشی که در دربار عیلام درگرفت تاج‌وتخت و جان کودور-ناخونته را تنها پس از ده ماه فرمانروایی از او بگرفت.[۲۷]

برادر و جانشین او که نیز هوبان-ایمنه نام داشت (۶۸۸-۶۹۲ ق م) و آشوریان وی را به نام اومان-منانو[1] می‌شناختند مانند برادر وقت گذران نبوده است. وی برای پشتیبانی از موشه زیب-مردوك در بابل سپاه نیرومندی بسیج کرد. این سپاه ترکیب می‌یافت از نیروهای انزان که می‌بایست زیر فرمانروایی او باشد؛ پارسو(م)اش[2]، اما نه پارسوماش ولایت آشور در مغرب دریاچهٔ ارومیه، بلکه ناحیه‌ای که شمشی-اداد پنجم آن را به‌نام پارساماش[3] می‌شناخت و احتمالاً در دست هخامنشیان پارسی بود؛ الیپی که در این زمان از نفوذ آشور بسیار دور بود؛ و گروهی از قبایل آرامی شرق دجله یا کران خلیج فارس. سناخریب هنگامی دلیری یافت که در برابر این سپاه سهمگین درایستاد که به پیشروی به‌سوی حلوله[4] بر کران دجله در شمال بابل پرداخت. سالنامه‌های آشور سرود شکوهمند پیروزی سر می‌دهند؛ سالشمار میانه‌رو بابلی اشاره می‌کنند که کار در نبردی طولانی فیصله یافت.[۲۸]

باری دیگر عیلامیان به‌مصیبت گرفتار آمدند، زیرا در آوریل ۶۸۹ ق م هوبان-ایمنه که رکن اصلی اتحادیه بود به‌بیماری فلج گرفتار آمد. تهاجم بابل که از یاری محروم شده بود مبدل به‌دفاع ضعیفی گردید، و در نوامبر سناخریب باری دیگر بابل را به تصرف درآورد. در مارس آینده هوبان-ایمنه دیگر مرده بود،[۲۹] و با مرگ او امید عیلامیان به‌فتح دوباره سرزمین بابل نیز فرو مرد. منابع ما دربارهٔ پادشاهی هشت سالهٔ جانشین او هوبان-هالتاش[5] یکم[۳۰] (۶۸۱-۶۸۸ ق م) بکلی ساکت‌اند.

1- Umman-menanu
2- Parsu(m)ash
3- Parsamash
4- Halule
5- Huban-haltash

به‌روایت منابع بابلی با مرگ هوبان‌ـهالتاش یکم هوبان‌ـهالتاش دوم «در عیلام» به‌تخت برآمد. ازدید اسرحدون[1] پادشاه جدید طرفدار آشوربود، زیرا وی پسر فراری مروداخ‌ـبالادان را بـه‌قتل آورد. در نتیجه برادر شاهزادهٔ گریخته به نام نبـ‌ـمردوك مصلحت در آن دید که عیلام را ترك گفته متحد آشور گردد؛ به‌پاداش این اقدام ادارهٔ ناحیهٔ بطایح به‌او سپرده شد.[۳۱]

اما به‌روایت منابع عیلامی یا دست‌کم شوشی جانشین هوبان‌ـهالتاش یکم شیلهاك‌ـاینشوشیناك دوم، پسر اومـانـونـو[2]، یعنی پسر همان هوبان‌ـایمنه بود که سناخریب را در حلوله متوقف ساخته بود. این پادشاه درشوش پرستشگاهی برای دیلبات[3]، «بانوی شهر» برآورد و برگـودهٔ بـرنـزی در آن کتیبهٔ عیلامی خود را نوشت،[۳۲] محقق است که از آن پس آشوربا جانشینان هوبان‌ـهالتاش‌دوم همراهی کرد وبا خاندان شیلهاك‌ـاینشوشیناك که می‌توانش فرمانروای قانونی عیلام دانست مخالفت ورزید. در پرتو این حقایق و معلوماتی که در زیر ازآنها سخن می‌رود مسلم است که از آن پس پادشاهی کـه از اهمیت زیادی برخوردار باشد بر تخت عیلام ننشست. بلکه بعکس، در شوش، ماداکتو، هیدالو[4] و احتمالاً در شهرهـای دیگر نیز چندین پادشاه و فرمانروا حکومت می‌راندند. روزهای بزرگ عیلام به عنوان یك قدرت بین‌المللی دیگر سرآمده بود.

شکست نخستین لشکرکشی اسرحدون بـه‌مصر احتمالاً هوبان‌ـهالتاش را برانگیخت تا خود را در سرنوشت فرمانروای شوش سهیم سازد. نیروهای عیلام بی‌تردید از مجاورت بیت ایمبی و شهر در برسیپارکه تنها بیست‌وپنج مایل با بابل فاصله داشت فرودآمدند.[۳۴] اسرحدون به‌تلافی این اقدام توطئه‌ای اندیشید تا به جای هوبان‌ـهالتاش برادرش اورتـاکـی[5] (۶۶۳-۶۷۵ ق م)[۳۵] بـر تخت شاهی نشست، اما بـه‌وفاداری وی نیز بدگمان بود.[۳۶] سرانجام ترس وی فرو نشست و بایگانیهای دولتی در نینوا نسخه‌ای از نامهٔ او به اورتاکی دریافت کـردکـه مانند گفت‌وشنود یك سیاستمدار با سیاستمداری دیگر در روزگار ما سرشارازجملات

1 Esarhaddon
2_ Ummanunu
3_ Dilbat
4_ Hidalu
5_ Urtaki

بی‌روح و کسالت‌آور است. از تأثیر مناسبات دوستانهٔ میان دو پادشاه بود که در سال ۶۷۲ ق م تندیسهای ایشتار و دیگر ایزدان را که به اسارت به‌عیلام برده بودند، گویا داوطلبانه، به جایگاه اصلیشان در سرزمین بابل بازگرداندند.[۳۸] گروههایی از افراد خصوصی و کاربدستان دولتی به عیلام آمدوشد می‌کردند. پاهوری[1] نامی که احتمالاً سفیر اورتاکی در دربار آشور بود چندین نامه دریافت کرد که به‌زبان مادری او یعنی عیلامی نوشته شده بودند، و برخی از این نامه‌ها به بایگانیهای دولتی نیز راه پیدا کردند.[۳۹] حتی شوش، اگرچند زیر فرمان اورتاکی نبود، اما از تأثیر این مراودهٔ آزاد برخوردار گردید. منشوری از اسرحدون که اندکی پس از آن در ۶۷۳ ق م ساخته شده بود به‌این شهر راه یافت[۴۰] و متون تفأل زنی آشوری را به‌اکدی استنساخ کردند و به‌زبان بومی برگرداندند.[۴۱] پس از ۶۷۲ ق م، اگرچند فرمانروای عیلام را برمی‌انگیختند که سوگند دوستی خود را بشکند،[۴۲] اما صلح میان اورتاکی و فرمانروای آشور در بقیهٔ ایام زندگی اسرحدون همچنان پایدار ماند.

1– Pahuri

بخش دهم

سرکرده‌های مادی و پارسی

در آغاز سدهٔ هفتم پیش از میلادی رفته رفته چهره‌های شگفتی در ایران پدیدار گردیدند. اینان که آشوریان به‌نام گیمیریان[1] می‌شناختندشان، از «تاریکی کیمیریانی[2]» خود بیرون آمدند و از راه تنگه‌ها و گدوکها به‌سوی جنوب سرازیر گردیدند. گروهی پس‌از برخوردهای‌جانبی با پادشاهی هالدیا به‌طور قطع به‌سوی غرب عنان‌گرداندند و به‌فلات آناطولی درآمدند. دیگران همراه باسکاییان یا ایشگوزای[3] یا در پی‌آنها از شرق هالدیا گذشتند و به درّه‌های ایران فرودآمدند. اینان صحراگردان بی‌آزاری نبودند که درپی یافتن چراگاه برای احشام‌آرام خود

1– Gimirrian

۲– Cimmerian. نام قومی قدیم، نیمه افسانه‌ای نیمه تاریخی. ذکر آنها نخستین بار در اودیسه هومر آمده است. هرودوت آنان را ساکنین اولیهٔ روسیهٔ جنوبی شمرده است. ظهور آنها در تاریخ از قرن هشتم ق م آغاز می‌شودکه به‌توسط سکاها از اراضی سابق در اسکوتیا به‌آسیای غربی رانده شدند. نقل باختصار از دایرةالمعارف‌فارسی، ۲/۲۳۴۰.–م.

3– Ishguzai

باشند، بلکه راهزنانی در سوارکاری ماهر و چیره دست وابسته به اموال غارتی، بیسواد، زشت، اما بسیار توانا بودند.

سرزمین مانائیان در جنوب و جنوب شرق دریاچهٔ ارومیه نخستین توقفگاه کسانی بود که به‌ایران در آمده بودند. اسرحدون‌فرمانروای آشور (۶۶۸-۶۸۱ق‌م) می‌دانست که آنان شهر دورانلیل[1] دراین سرزمین را از دست او بیرون کرده‌اند و شاروایقبی[2] را خطر سقوط به‌دست آنان تهدید می‌کند[۱]، و نیز وی می‌دانست که سربازان خودش که به‌خاطر کارهای دشمنانهٔ آهشری[3] مانایی به‌گوشمالی اوفرستاده شده بودند از سوی همین کیمیریان که انتظار نمی‌رفت در جای مشخصی باشند در تهدید بودند.[۲] وی آشکارا عقیده داشت که‌مانائیان را تارومار ساخته و متحدایشان ایشپاکایای[4] سکایی‌را کشته‌است[۳]؛ اما سالها بعدپسرخودش که درپادشاهی‌او آهشری هنوز در شورش به‌سر می‌برد، ما را آگاه می‌سازد که مانائیان در ایامی که پدرش زنده بود شاروایقبی را به تصرف درآورده بودند. بنابراین ادارهٔ این سرزمین به دست آشوریان پایان‌گرفت.

از دست رفتن شاروایقبی زیان سنگینی بود. اسبانی که در این ناحیه از شمال غرب ایران، جنوب دشت نسا، پایین دست بیستون در زاگرس پرورش می‌یافت از دیرباز آوازه‌ای بلند داشت؛ آوازهٔ دشت روبروی همدان‌کنونی کمتر از آن نبود. در دوردستهای مشرق در درون قلمرو مادهایی که در دوردستهازندگی می‌کردند سرزمینی بود که بعدها به‌نام خوآرا[5] شهرت یافت؛ این سرزمین نیز در پرورش اسبان سواری، گاو، گوسفند و شتر از آوازه‌ای بلند برخوردار بود. دراین ایام سرزمین مانائیان با دره‌های حاصلخیزش که بخوبی آبیاری می‌شدند شمار زیادی از اسبان و جانوران بارکشی را که در سپاه آشور به‌کار می‌رفتند تأمین می‌کرد. آن سپاه برای اینکه بتواند تحرك خود را نگهدارد و با موفقیت باسکاییان و کیمیریان سوارکار مقابله‌کنند به‌این جانوران نیاز داشتند. اگر سرزمین مانائیان دیگر نمی‌توانست این جانوران را تهیه‌کند، برای به‌دست‌آوردن آنها می‌بایست به

1– Dur Enlil
2– Sharru Iqbi
3– Ahsheri
4– Ishpakaia
5– Choara

ناحیهٔ دیگری تاخت. انجام این‌کار تنها به‌کمك سواران تیزرویی مقدور بود که تا اعماق سرزمین ناشناخته‌که تا آن زمان پایشان به‌آنجا نرسیده بود رخنه می‌کردند. بشتاب هراندازه جانور که می‌یافتند گرد می‌آوردند و آنها را به‌یاری همهٔ گروهی که به‌این مأموریت فرستاده شده بودند به‌خاك آشور می‌راندند. کوششی برای گشودن سرزمینی که جانورانش را غارت می‌کردند انجام نمی‌گرفت و بنابراین نیازی به‌ایجاد سازمانهای ولایتی نبود. تنها لازمهٔ این‌کار سرعت و تنها هدف اسبان و جانوران بارکش بود.

از چنین اقداماتی از طریق تفأل باجگرکه اسرحدون از خدای خورشید می‌پرسید که‌آیا به‌این‌کار بپردازد یا نه‌آگاهی داریم. در پشت این متون که در لحظه‌ای که پیروزی یا شکست نزدیك بود نوشته می‌شدند واقعیت خشك و خشن ترس و خطر نهفته است. مادها، سکاییان و کیمیریان را می‌بایست در نظر گرفت.

یك رشته تاخت‌وتاز از بیت‌کری[1] به‌ماد انجام گرفت.[۴] اگرچند چیزی دربارهٔ مقصد دقیق این تاخت‌وتازها نمی‌دانیم، اما احتمال داردکه پیش از همه متعرض دشتهای نسا و همدان‌گردیدند. کوشش برای به‌دست‌آوردن اسبان سواری سبب‌گردیدکه آشوریان بیباك و جسور رفته‌رفته پیشروی بیشتری در دشتها کرده مسافت زیادی ازمساکن خود دورشوند. سرانجام تا بدانجا رسیدندکه برآن‌شدند تا به‌آن ناحیهٔ افسانه‌ای که در یك حاشیه‌اش کویر نمك نهاده است و در حاشیهٔ دیگرآن دماوند پوشیده از برف درآیند، آگاهی داریم که سواران برای گردآوری اسب‌از سرزمین کوك کوما[2] وشهر رامادانی[3] به‌راه افتاده‌اند وبرآن‌اندکه تاآری[4] و خوآرا نیز پیشروی کنند، اما انتظار می‌رود که کیمیریان و مانناییان پا میان بگذارند و متعرض آنان گردند.[۵] درمی‌یابیم که مهاجمانی که به‌امید رسیدن به‌پاتوش آری[5] («به‌سوی خوآرا») برکران کویر نمك از طریق شهری به‌نام آنتارپاتی[6] که سارگن آن را به‌نام آندیرپاتیانی[7] می‌شناخت به‌پیشروی پرداختند. اما سرکردهٔ اپارنا[8] یا

1– Bit Kari
2– Kuk Kuma
3– Ramadani
4– Arri
5– Patush Arri
6– Antarpati
7– Andirpattianu
8– Eparna

مردم ساپاردا[1] ممکن است دشواریهایی پدید آورد.[۶]

ممکن نبود یك چنین اقدامی در کتیبه‌های شاهی که درسال ۶۷۳ ق م نوشته شدند ناگفته بماند. کلماتی را که به‌توصیف این‌اقدام می‌پردازند،اقدامی که اندکی در آن مبالغه رفته است، می‌توان چنین ترجمه کرد:

اما سرزمین پاتوش آری[۷] بر کران کویر نمك در خاك مادهای دوردست که کوه بیکنی (دماوند) در کنار آن نهاده است، کوه سنگ لاجورد، کـه هیچیك از نیاکان‌پادشاه من پا درخاك آن نگذاشته بودند، از آنجا بود که سرکرده‌های‌قدرتمند شهری شیدیرپارنا[2] (چیترافارنا[3] باتیسافرن) واپارنا را همراه با اسبان سواری، گاو، احشام و اشترانشان بیاوردم.[۸]

ما نمی‌دانیم که این گفته راچگونه می‌توان کلمه‌بکلمه‌تعبیر کرد. تاخت‌وتازی که پادشاه پی آمد آن را چنین با تردید در تفأل جگر دیـد بیگمان دلیل تهیهٔ این بخش از کتیبهٔ منشور بـود، اما حتی چنین تهاجمی نیز درخور تـوجه بود. هیچ آشوری از این پیشتر درخاك ایران نرفته، یادرواقع تا اینجا قدم نگذاشته است.

در همین زمینه متون شاهی اعلام می‌کنند که سه تن از سرکرده‌های شهری مادی با پای خویش در نینوا حاضر شدند و درخواستندکـه باری دیگر به‌ریاست شهرهای شورشی خودگمارده شوند. این سرکردگان عبارت بودند از اوپیس[4] از شهر پارتاکو[۹][5]، زاناسانا[6] ازشهر پارتوکا[7] وراماته‌یا[8] ازشهر اوراکازابارنا[9]. باری دیگرقادرنیستیم دربارهٔ این دعوی که‌اینان به‌کمك آشوربه‌شهرهای خودبازگردانده شدند و بـه مالیاتهایی که حکام آشور برآنها بستند گردن نهادند بدرستی داوری کنیم.[۱۰] اگر، چنانکه یکی از پژوهشگران اشاره‌کرده، راست باشدکه این‌شهرها را می‌توان به‌سرزمینهای پارت و هورکانیه[10] پیوند داد، دراین صورت باید مسلم

1– Saparda
2– Shidir-parda
3– Chithra Farna
4– Uppis
5– Partakka
6– Zanasana
7– Partukka
8– Ramateia
9– Uraka Zabarna
10– Hyrcania

گرفت که نویسندهٔ آشور از شناخت جغرافیایی نسبتاً درستی برخورداربوده است، اما این شناخت را نیزمی‌بایست از یك چنین تاخت‌وتاز بلند پروازانه‌ای که از آن سخن رفته به‌دست‌آورد.

اسرحدون در سالهای آخر پادشاهی خود بر آن شد تا سرزمین مانایان را که روزگاری از ولایات آشور بود باری دیگر به‌تصرف درآورد. چنانکه پیش از این دانسته‌ایم کیمیریان در روزگار فرمانروایی پدرش این سرزمین را اشغال کرده بودند؛ و اگرچندآنان اکنون اعلام می‌کردند که سرزمین پیش‌گفته به آشور تعلق دارد، اما مخبر دیگر پادشاه این را گفته‌ای کاملاً خلاف حقیقت خواند. نامهٔ این مخبربه اسرحدون تنها منبع ماست، وحتی نامهٔ یاد شده نیز این برداشت را القا می‌کند که مبادا لشکرکشی به سرزمین مانایان به‌ناکامی بینجامد. با داوری از دشواریهای بعدی پادشاه آشور در مورد سرزمین مانایان ترس او را رویهمرفته توجیه می‌کند.

اما این حقیقت که طرح تاخت‌وتازهای آشوریان در سرزمینهای دوردست تا خوآرا حتی درسال ۶۷۳ ق م اندیشیده شده باشد، خودبخود احتمال وجود یك پادشاهی مادی قدرتمند دراین تاریخ آن‌گونه که هردوت توصیف می‌کند را منتفی می‌سازد. چون بارها پیش‌آمده که در جایی که انتقادات «پدر تاریخ» خطا تلقی گردیده درستی گزارشهای اوثابت شده است، ما بایدآنچه را که این یونانی سدهٔ پنجم‌پیش از میلاد روایت می‌کند بدرستی بررسی کنیم واز یاد نبریم که او بیشتر اطلاعات خود دربارهٔ خاستگاه ماد را از نوادگان یك مادی به نام هارپاگوس[1] به دست‌آورد.

هرودوت می‌گوید، در روزگاران گذشته، هنگامی که مادیها در روستاها پراکنده بودند، در میانشان سرکردهٔ درستکاری به‌نام دیوکس، پسر فرااورتس[2] زندگی می‌کرد. چون وی در بودباش خویش به داوری در میان مردم پرداخت، به‌داوری درست‌آوازه‌ای بلند یافت و در سراسر نواحی آن سرزمین از وی درمی‌خواستند تا درمیانشان داوری کند. سرانجام دریافت وظایفی که از او

1– Harpagus 2– Phraortes

می‌خواهند سنگین و پر زحمت است. از این روی دیگر از پرداختن بـه این‌کار سرباز زد. آنگاه مادیها انجمن کـردنـد و به‌او پیشنهاد پادشاهی دادند. دیوکس همینکه نیروگرفت زیردستانش را واداشت تا شهر اکباتانا[1]، همدان کنونی را با هفت دیوار تودرتو برآوردنـد. دیـوکس نیز از خصوصیاتی برخوردار بود که مشخصهٔ «شاهنشاه» بود؛ وی دقیق و سختگیر بود، اما این سختگیری را در ادارهٔ حوزهٔ فرمانروایی خود نیز به کار می‌بست. چنانکه شش قبیلهٔ بزرگ مادی با میل و رغبت فرمانروایی وی را پـذیـرفتند در پی پادشاهی پنجاه‌وسه سالهٔ او پسرش فرااورتس (فرورتیش) جانشینش گـردید کـه نخست پارسیان را فرمانگزار مادیها ساخت ودرحملهٔ نابهنگامش به‌آشوریان کشته شد. پسر فرورتیش به‌نام کواکساری (هووخشتره) هنگامی به‌تخت برآمد کـه سکاییان قلمروش را بـه‌ویرانی کشانده بودند. اینان مـدت بیست وهشت سال سراسر کشور را زیـر سم ستوران خویش گرفتند، دست بـه‌غارت گشودنـد و مرتکب تعدی و تجـاوز گـردیدند. سرانجام هووخشتره باری‌دیگر اختیار کشور را به‌دست گرفت، پادشاهی آشور را برانداخت و پیش از آنکه مملکت را تسلیم پسرش آستواگس[2] (ایشتوویگو) کند چهل سال با سرافرازی پادشاهی کـرد. پسر سی‌وپنج سال بر تخت شاهی بماند و سپس در ۵۵۰ ق م بر دست کوروش پارسی بزیر کشیده شد.[۱۵]

پیش از این دیوکس را به‌صورت دایاوکوی‌مانایی شناخته‌ایم که سارگن، فرمانروای آشور وی را از سرزمینش تبعید کرد. بنابراین سلطنتی که هرودوت به او نسبت می‌دهد و سالشمار او روزگار فـرمـانـروایـی دیوکس را در سالهای ۶۷۵-۷۲۸ ق م قرار می‌دهد اصلاً وجود خارجی نـداشته است. اما درستی ضبط نامهای دیوکس و جانشینان او در کتاب تاریخنگاری یونانی بـه‌ما هشدار می‌دهد که از دیگر داده‌های او بی‌توجه نگذریم. احتمالاً دیااوکوی نگونبخت را برای نسلهای آیندهٔ مادیها به‌عنوان پایه‌گذار دودمان شاهی آنان تصویر کرده‌اند. با این‌همه، ما تنها با جلوس ادعایی پسرش فرورتیش کـه هرودوت تاریخ پادشاهی او را در سالهای ۶۵۳-۶۷۳ می‌دانست وارد تاریخ واقعی می‌شویم.

1– Ecbatana 2– Astyages

پیش از یك سده‌ونیم بعدکه داریوش کبیر با تلاش بسیار می‌کوشید تا تاج و تخت پارس را به‌دست‌آورد، فرورتیش نامی نام واقعی خود را خشتریته[1] اعلام کرد و گفت از نوادگان هووخشتره است.[۱۶] این نام سررشته‌ای به دست می‌دهد تا به‌بررسی نـام فرااورتس هرودوت بپردازیـم : نام وی نیز خشتریته بود. اینکه آیـا خشتریته صرفاً نام شاهی او بوده،[۱۷] یا اینکه هرودوت می‌دانست کـه وی مانند معاصرش واقعاً فرورتیش خوانده می‌شد[۱۸] نباید علاقهٔ ما را بـرانگیزد. اما دلیلی ندارد دربارهٔ آغاز سالهای فعال او حدود ۶۷۵ ق م تـردید ورزیم، بویـژه هنگامی کـه ما با او برمی‌خوریم و دارد با جگر تفأل می‌زند سالهای پایانی پادشاه اسرحدون و تحت نام‌آشوری شدهٔ کشتریتی[2] است.

هنگامی که نخستین بار با کشتریتی کـه از ایـن پس وی را به‌نام خشتریته می‌خوانیم برمی‌خوریم شاه ماد نیست. بلکه رئیس و سرکردهٔ شهرکارکاشی است که نام‌آن حکایت از آن دارد کـه محلش در میهن سابق‌کاسیها در ناحیهٔ مـرکـزی زاگرس بوده است. داستان هرودوت دربارهٔ برآوردن تختگاه مادیها دراکباتانه[۲۰] هنوز درآینده روی می‌دهد.

تفأل باجگر تقریباً تمامی فعالیتهای او را تـوصیف می‌کند. او و سربازان مادی او را در حال تاختن به‌شهرهای کیربیتی[3] و اوشی‌شی[4][۲۱] یا تهدید بـه بریدن راه مهاجمان و پیکهای آشور که به‌ماد فرستاده می‌شدند می‌بینیم.[۲۲] درمی‌یابیم که می‌کوشد تا پای مامیتی‌ـ آرشو[5]، رئیس شهر مادی را به‌توطئهٔ علیه‌آشوربکشاند[۲۳] یا درکـوششی بـرای غارت شهرهای ساندو[6] و کیلمان[7] بـه دوسانی[8]، فرمانروای ساپاردا[9]، سرزمینی که مدتهای دراز پیش از ایـن بر دست سارگن‌گشوده شده به ولایت هرهر الحاق شده بود بپیوندد.[۲۴] سرانجام وی را درحالی می‌بینیم که‌رهبر اتحادیهٔ مادها، کیمیریان ومانناییان است که تمامی تشکیلات ولایتی آشور در ناحیهٔ زاگرس را به‌براندازی تهدید می‌کنند. متأسفانه متونی کـه بـه‌شرح این رویدادها

1– Khshathrita
2– Kashtariti
3– Karibti
4– Ushishi
5– Mamiti-arshu
6– Sandu
7– Kilman
8– Dusanni
9– Saparda

می‌پردازند بسیار پراکنده‌اند.[۲۵] اما یك لوح سالم نام شهر کیشاسو[1] را به دست می‌دهد که همان کیشه سیمی است که سارگن در ۷۱۶ ق م گشوده بود.[۲۶] دربارهٔ پادشاهی خشتریته می‌توان تردید کرد، اما درپرتو این حقایق دربارهٔ اهمیت نقشی که وی در سالهای آخر پادشاهی سارگن ایفا کرد، یعنی همان تاریخی که‌وقایعنامهٔ هرودوت نام فرااورتس را به‌دست می‌دهد نمی‌توان شك کرد.

هرودوت نیز می‌گوید که فرااورتس نخستین مادی بود که فارسیان را فرمانگزار خویش ساخت. این قول ممکن است نقل واقعیتی تاریخی باشد. اما نخست باید به‌بررسی معلوماتی که دربارهٔ همین پارسیان وجود دارد بپردازیم. آنان چه‌کسانی بودند و چه زمانی در اینجا فرودآمدند؟

در ۸۱۵ ق م هند و ایرانیان از پارسوا در مغرب دریاچهٔ ارومیه به سوی دره‌های زاگرس درنزدیکی عیلام سرازیرگردیدند. آوارگان در شمال شرقی‌شوش به‌فاصلهٔ اندکی از سرزمین عیلامی انزان میهن تازه‌ای یافتند. آنان به‌یاد سرزمینی که‌آن را ترك گفته بودند بودباش تازهٔ خود را پارساماش یا پارسوماش نامیدند. پیشوای این قوم درسال ۷۰۰ ق م هخامنش[2] بود که بعدها پادشاهان پارسی وی را نیای بزرگ خود دانستند و نام او را بر دودمان خودگذاشتند. گویا او و اتباعش در شکستن سناخریب در حلوله که در سال ۶۹۲ ق م روی داد با عیلام همدست بودند، زیرا فرمانروای آشورگزارش می‌دهد که پارسو(م)اش و انزان در میان دشمنانش بودند.[۲۷]

چند سال بعد، شاید حدود ۶۷۵ ق م هخامنش پادشاهی را به‌چیش پیش[3] یا تیس‌پس[4] وا گذاشت. گویا پارسیان برانزان که نفوذ پادشاهان عیلام درآنجا رو بکاهش گذاشته بود و شیلهاك‌ـاینشوشیناك دوم حتی دعوی حاکمیت آن را نداشت فرودآمده بودند. از این پس چیش‌پیش توانست لقب «شاه شهرانشان» برخویش نهد که شکل دیگری از تلفظ نام او بود. وی که بدقت پیرامون خویش را می‌پایید می‌بایست دریافته باشد که خطری که پادشاهی نویافتهٔ او را تهدید می‌کند

1– Kishassu
2– Hakhamanish (Achaemenes)
3– Chishpish
4– Teiepes

از سوی عیلام نیست. زیرا حتی اسرحدون نیز می‌دانست که از خشتریتهٔ مادی با مؤتلفان کیمیریانیش بیشتر باید بیمناك بـود. این ائتلاف شهر سی‌سیرتو[1] را درمرز الیپی درولایت او تهدید می‌کرد.[۲۸] اسرحدون نگران ملك خودش بیت همبان[2] در ملتقای رودخانه‌های الوندکنونی و دیاله، تقریباً در ناحیهٔ بابل بود. او همچنین می‌دانست که سربازان مادی که سپاهیان کیمیریانی و سکایی نیز به‌آنها پیوسته‌اند در آستانهٔ فرودآمدن بر پارسوماش در شمال شرق بیت همبان قرار دارند.[۲۹]

در پرتو گفتهٔ هرودوت که فروریتش نخست پارسیان را فرمانگزار خویش ساخت. می‌توانیم حقاً مسلم بداریم که گفته‌های تاریخنگار یونانی و اسرحدون بر پایهٔ حقیقت استوار است، و خشتریته حدود ۶۷۰ ق م تیس‌پس را به‌پایگاه پادشاه فرمانگزار خویش فرودآورد.

اگرچند فرمانروای ماد در ایـن ناحیه به پیروزی دست یافت، اما پیش از آنکه بتواند خویشتن را خداوند بی‌معارض فلات ایران‌اعلام کند هنوز مناطقی در این‌سرزمین بود که می‌بایست بگشاید. سالها پیش‌از این وی خود به‌شاروایقبی در سرزمین مانایان تاخته بـود، اما از آن هنگام موج تازه‌ای از کیمیریان و سکاییان این ناحیه را اشغال کرده بودند. مانایان نیز به‌پیشوای آهشری از ۶۶۰ ق م دست به‌ایجاد زحمت برای آشوربانی‌پال زدند، و از این روی بود که وی بر آن شد تا ایشان را فرمانگزارخویش سازد. پیش از آنکه نیروهای تیزروی فرمانروای آشور دررسند آهشری تختگـاهش ایزرتو[3] را بـه‌قصد آترانا[4] ترك گفت و شاروایقبی و شهرهای دیگر را به‌امان مهاجمان رها ساخت، بخشی ازاین سرزمین ساخلونشین سربازان آشور گردیـد و بـه صورت یك ولایت دوبـاره سازمان یافت. آهشری نگونبخت بیدرنگ بر دست اتباع ناخرسندش بقتل آمد و پسرش اوالی[5] را که هوادار آشور بـود بر تخت فرمانروایی نشاندند؛[۳۰] از آن پس مانایان در برابر مادها هم‌پیمان آشور بودند و خشتریته خود را از سرزمین خویش محروم یافت.

چنین می‌نماید که آشوربانی‌پال هنگامی که به‌تعقیب آهشری می‌پرداخت به

1– Sissirtu　　2– Bit Hamban　　3– Izertu
4– Atrana　　5– Ualli

سرزمین مادها در آمد.[۳۱] یکی از سرکردگان شهری بـه‌نام بیریس‌ـهاتری[1] با دو پسرش گرفتار آمـدنـد و بـه نینوا تبعید شدند. شماری از شهرهای نزدیك غارت گردیدند و قدرت آشور بسیار بالا گرفت.

بدین ترتیب، چنانکـه هرودوت گـزارش می‌دهد، چون خشتریته به‌جنگ تحریك گردید از این روی احتمالاً خود عزم کرد که به آشور حمله برد. اگرحقیقتاً چنین بوده، در این صورت بلند پروازیهایش بسیار بیش از ظرفیت و توانایی او در مقام یك جنگجـو بوده است. اگـرچند هیچ کتیبه‌ای ایـن خطای بزرگ را گزارش نکرده است، اما ایـن رویداد فی‌نفسه بعید نیست. مرگ او که هرودوت تاریخ آن را در ۶۵۳ ق م قرار می‌دهد بـه احتمال زیاد هنگام حمله به‌شهر مرزی آشور اتفاق افتاده است.

اتباع وی پیکرش را دریکی ازگور دخمه‌هایی که هنوز در کوههایی که وی آن‌همه خوب آن را می‌شناخته می‌توان آن را مشاهده نمود در خاك کـردند. یك گور درصخره‌ای کنده شده که در آن آنوبانی‌نی، شاه لولوبیوم نقش برجستهٔ خود را کنده است، و درست در کنار جاده‌ای اصلی که از ایران به ناحیهٔ بابل می‌رسد نهاده است. گـور دخمه‌های دیگر نزدیك بیستون یا در بخش شمالی شهرزور یا هنوز شمالیتر، درست در جنوب دریـاچـهٔ ارومیه قـرار دارند.[۳۲] امروزه شاید نتوانیم مشخص سازیم که درکدامیك از ایـن گورها پیکر خشتریته‌آرمیده است، اما چنین می‌نماید که همهٔ آنها را در تاریخی پیش از برآمدن هخامنشیان کنده‌اند و به‌احتمال زیاد می‌توانشان به‌شاهان نخستین ماد نسبت داد.

هووخشتره یا کواکسارس پسر خشتریته ولیعهد پدر بود، و اگر همهٔ کارها بخوبی پیش رفت وی بیگمـان می‌توانست رهبری قـوم خویش را در تهاجم به آشور به‌دست گیرد. اما سکاییان کـه ما پیش ازاین فرصت داشته‌ایم که با آنها در داخل ایران برخورد کنیم چندانکه باید مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. آیا اکنون آنان متوجهٔ مادیها شدندکـه روزگاری با ایشان میهن مشترکـی داشتند و چنانکه

1– Biris-hatri

هرودوت می‌گوید از جلوس هووخشتره جلوگیری می‌کردند؟ داستان تاریخنگار یونانی دربارهٔ ویـران سازی و غارتگـری سکاییان بـه احتمال زیاد راست است؛ بنابراین استیلای بیست‌وهشت سالهٔ آنان بر ایران (۶۲۵-۶۵۳ ق م) کـه یك مادی راستین ممکن بود تقریباً «سراسر آسیای غربی» را ایران بداند احتمالاً یك واقعیت تاریخی است.

اگرچند آگاهی ما دربارهٔ دستگاه اداری ایشان بسیاراندك است، اما دربارهٔ جنگ‌افزارهایی که برمی‌داشتند وسازوبرگ اسبانشان دانستنیهای زیادی می‌دانیم؛ زیرا دورهٔ سکاییان و کیمیریان تقریباً معاصراست با دورهٔ دست‌ورزی بسیاری از به اصطلاح «مفرغهای لرستان» که کشف دوبارهٔ آنها اخیراً توجهٔ جهان هنر را به‌خود جلب کرده است.

نمونه‌هایی از صنعتگری سرزمین بـابـل که به‌سپیده‌دم تاریخ تعلق دارند به ناحیهٔ زاگرس و ایران راه یافتند ودر آنجا به‌تقلید از آنها پرداختند و از روی آنها اشیای‌مشابه ساختند. ازدورهٔ سلسلهٔ اکد یك جام مفرغی با نام شارکالیشاری[1] ویك نوك نیزه با نقش معاصر او ایشاکوی شوش، پوزور-اینشوشیناك به‌ناحیهٔ زاگرس رسیده بود. قطعات وارداتی که ازطریق دودمان سوم‌اور و پادشاهیهای لارساوایسین می‌رسیدند درکوهستانها هنوزبهای گزافی داشتند، کـوهنشینان سنتی برای استفاده از این اشیا بنیاد نهادند وپیشه‌ها دست‌ورزی اشیای‌مفرغی پدیدآوردند که درسراسر دورهٔ کاسی بدون‌گسیختگی ادامه یافت. اما ایـن کار بومی به‌طور قطع فروتر از اشیائی است که درسالهای نخست هزارهٔ یکم پیش از میلاد مهاجمانی که ازماورای قفقاز می‌آمدند می‌آوردند. درآن ایام لگامهای اسب و پیرایه‌های ستام، دسته‌های گرزهای‌جنگی ونذری وشمشیرهای کوتاه با قبضهٔ استوار با هنرمندی ومهارت فنی زیادساخته می‌شد. سازندگان این اشیا در مـورد نقشها و شیوهٔ ساخت آنها مدیون فرهنگهای قدیمتربابل وعیلام، دنیای تازهٔ آشور، عناصرشمالی و احتمالاً نوردیك نواحی قفقاز، ماورای قفقاز و ماورای دریای خزر بودند. چنانکه به کمك آن دسته

1- Sharkalisharri

ازاشیائی که نام پادشاهان دودمان‌دوم ایسین بر آنها نقش شده بآسانی می‌توان ثابت کـرد، دست‌ورزی «مفرغهای لرستان» از ۱۰۰۰ ق م شکوفایی یافت؛ همانندی با اشیائی که از شمال و مغرب می‌آوردند ثابت می‌کند که شیوه و صناعت این اشیا بخوبی تا دورهٔ هخامنشیان دوام‌آورد. اما ایـن دورهٔ کیمیریان شمالی و مهاجمان سکایی بود که شاهد بالاترین مهارت مفرغ‌کاران ایرانی بوده است.[۱۳۳]

بخش یازدهم

زوال عیلام

از نظر یك عیلامی که در ۶۶۸ ق م زندگی می کـرد تقسیم یك امپراتوری به‌دو پادشاهـی را با شمش-شوم[1]-اوکین در بابل و آشوربانی‌پال در آشور، تنها ممکن بود به‌عنوان اعتراف به ضعف داخلی برداشت کـرد. در نتیجه اورتاکی[2]، فرمانروای بخشی از عیلام، با وجودی کـه در سالهای گذشته هوادار آشور بود، اکنون می کوشید تا قدرت ایـن مـوجـود تقسیم شدهٔ سیاسی را کـه در مغرب قلمروش وجود داشت بیازماید. شاید وی بوده که محرك اقدام شوم تانداپا[3]، سرکردهٔ روستای کربیت[4] به‌غارت کردن روستای ایاموتبال[5] درنزدیکی در بوده است.[۱] یك یا دو سال بعد ولیعهد عیلام، هوبان-نوگاش، پسر اورتاکـی را در سرزمین بابل سخت هراسان ساختند؛ این خبر را کس دیگری مگر خود شمش-شوم-اوکین

1- Shamash-shum-ukin
2- Urtaki
3- Tandaia
4- Kirbit
5- Iamutbal

به‌ما نمی‌دهد.[۲] اما این اورتاکی بود که خشم آشوربانی‌پال را برانگیخت. رویدادهایی که موجب درگیری جنگ گردیدند به ترتیبی که در زیر می‌آید اتفاق افتادند.

یك سردار عیلامی با نام بابلی مردوك‌ـشوم[۱]ـ ابنی دسیسه‌ای را علیه آشوربانی‌پال رهبری کرد که یکی از کارگزاران بلندپایهٔ آشور و سرکردهٔ قبیلهٔ آرامی گامبولی نیز در آن دست داشتند. آشوربانی‌پال مدعی بود که وی خود به دشمنی با اورتاکی برنخاسته و در زمانی که قحطی و خشکسالی بروز کرده بود وی را یاری داد، بلکه این اورتاکی بود که فریفته دروغهای زیردستانش گردید.[۳]

شاید این گفته به‌حقیقت نزدیك بوده است؛ اما بیگمان درست‌تر است که بگوییم اورتاکی نیزمانند برادرش که‌پیش‌از وی‌فرمانروایی داشت،اکنون زیرنفوذ پادشاه دیگر عیلام، فرمانروای شوش درآمده بود. در زمان فرمانروایی برادرش این پادشاه شیلهاك‌ـاینشوشیناك دوم بوده است؛ اما اکنون پسرش تپتی‌ـهوبان[۲]ـ اینشوشیناك (حدود ۶۵۳-۶۶۳ ق م) بر تخت شاهی نشسته بود. برای اینکه اتحاد اوبا اورتاکی تحکیم یابدیك ازدواج سیاسی انجام گرفت؛ وازاین پس تی‌ـاومان[۳] به نامی که آشوریان وی را می‌شناختند، «برادر» اورتاکی بود.[۴] در ارتباط با روگردانی اورتاکی از آرمان فرمانروای آشور، تمتی‌ـهوبان پای فشرد که مردم بطایح پادشاه پیر طرفدار آشور خود به‌نام نیدـمردوك[۴] را که از زمان اسرحدون در آنجا مستقرشده بود فروگذارند و از کسی که به‌عیلامیان پشت‌گرم بود پشتیبانی کنند. اما مردم وفادار بطایح این پیشنهاد را نپذیرفتند؛ به‌تلافی این امتناع یکی از پلهای ایشان را گرفتند و آتش زدند،[۶] و پس از مرگ نیدـمردوك، فرمانروای عیلام در قبولاندن پیشنهاد خود بیشتر پای فشرد. وی اعلام کرد که قبایل کلدانی تارگیباتی[۵]، ناهال[۶]، دوتای[۷]، و باناتو[۸] حکومت عیلام را پذیرفته‌اند، و آنان نیز باید خود را آمادهٔ پذیرفتن آن سازند.[۷] این اقدام یك اتمام حجت بود و وقایع

1– Marduk-shum-ibni 2– Tepti-Huban-Inshu shinak
3– Te-Umman 4– Naid-Marduk 5– Targibatu
6– Nahal 7– Dutai 8– Bananu

بعدی نشان داده که بیهوده نبوده است. وی همراه با اورتاکی خیال حملهٔ جسورانه‌ای را در سر می‌پروراند. قرار بود که اورتاکی به‌سرزمین بابل درآیدو درآنجا ازشورش سرکردهٔ قبیلهٔ گامبولی به‌نام بلیقیشا[1] پشتیبانی کند؛ تپتی‌ـهوبان خود قرار بود که نیروهای عیلامی را برای پس گرفتن بطایح گسیل کند.

آشوربانی‌پال سخت نگران گردید. پیکی که پیش‌هم‌پیمان سابقش اورتاکی فرستاده شده بود خبرهای حیرت‌آوری آورد که عیلامیان به‌سوی سرزمین بابل درحرکتند و سرزمین اکد را مانند ملخ پوشانده‌اند. با این همه لزومی نداشت که فرمانروای آشور جرئت خود را از دست بدهد. بیماری و ناتوانی یا به‌تعبیر وی ایزدان آفت و بلا اورتاکی را از عیلامیان گرفتند؛ و از مرگ او در ۶۶۳ ق م چندان نگذشت که مرگ همقطار بابلی او در پی آمد.[۹] تا اینجا چنین می‌نماید که آشور در وضع و موقع خویش باقی ماند.

این همانا ادبارواقعی بود. بامرگ اورتاکی پادشاه شوش بیدرنگ به‌عنوان فرمانروای سرزمینی که اکنون شکلی متحد و یکپارچه یافته بود برسمیت شناخته شد. بدیهی است که نخستین وظیفهٔ اوقلع‌وقمع کردن تمامی رقبای احتمالی بود. پسران هوبان‌ـهالتاش دوم به‌نامهای کودور[2] و پارو[3] همراه با پسران اورتاکی به اسامی هوبان‌ـنوگاش[4]، هوبان‌ـاپی[5] و تاماریتو[6] ازکشور به آشور گریختند و شصت درباری وتیراندازان زیادی با آنان همراه گردیدند. آشوربانی‌پال با آغوش باز ازآنان استقبال کرد؛ پدرانشان به‌کمک آشور فرمانروایان بخشی از سرزمین عیلام بودند و احتمال داشت که آنان نیز به‌فرمانروایی بازگردانده شوند. بنابراین اگرچند وی هوبان‌ـتاهراه[7] و نابو‌ـدامق[8] را به‌عنوان سفرای فرمانروای عیلام در دربار خویش پذیرفت و در حجاری برجسته پیکر آنان را به‌صورت خواجهٔ پیری فربه وکارگزاری جوان تصویر کرد،[۱۰] اما درخواست ایشان را برای بازگرداندن گریختگان نپذیرفت.

1– Beliqisha
2– Kudurru
3– Paru
4– Hudan-nugash
5– Huban-aopi
6– Tammaritu
7– Hnban-tahrah
8– Nabu-damiq

تپتی‌ـهوبان‌ـاینشوشیناك همینکه خطر دست‌اندازی دیگران بـه‌تاج‌وتخت خویش را دور کرد پرستشگاه تازه‌ای درشوش برای اینشوشیناك برآورد.[۱۱] وی در کتیبه‌ای کـه براستلی نوشته می‌گوید کـه چگونه به کمك هوبان و اینشوشیناك سرزمینهای بالاخوته[1] و لالاری[2] را بگشود،[۱۲] اما متنی دیگر این پیروزی را به ایزد پینیکیر نسبت می‌دهد.[۱۳] کتیبه‌ای کـه بر سنگ عظیمی کنده شده‌کاربدستان بلندپایهٔ دربار و پرستشگاه همراه با پیشکشیها وهدایایشان را برمی‌شمارد. کسانی که از ایشان نـام رفته یك‌کاهنهٔ بزرگ هوبان،کاهنان ناپیر[3]، شودا[4] و پینیکیر، و مردانی از انزان و پاراشو[5]،که شاید همان سرزمینهایی باشندکه اکنون در دست نوادگان هخامنشیان ایرانی اند را دربر می‌گیرد.[۱۴]

بدین ترتیب فرمانروای عیلام‌که اکنون نیروگـرفته بود باری دیگر به سر اندیشهٔ کشورگشایی بازگشت؛ اما در ژوئن ۶۵۳ ق م به‌بیماری صرع گرفتار آمد که بیگمان علت آن ازدواج خویشاونـدی بود، اما آشوربانی‌پال درآشور آن را به‌بلایی نسبت دادکـه ماه‌ـایزدسین بر او نازل کرده بود. با این همه فرمانروای عیلام با زدن لشگرگاه نزدیك بیت ایمبی در ماه اوت حمله را آغـازکـرد و به تهدید در پرداخت. سپاهیان آشور برای برخورد بـا او در اولای[6]، کرخهٔ کنونی، دست به‌پیشروی زدند، و اواز بیت ایمبی‌به‌شوش بازگشت، وسپس به‌تل‌توبا[7] عنان گرداند تا درآنجا دربرابر مهاجمان درایستد.[۱۵] درآغاز نبرد یکی از سردارانش وی را فروگـذاشته بـه‌دشمن پیوست. اورتاکی، برادرزادهٔ پادشاه از زخم تیری مجروح گردید و از اسیرکنندگان آشوری خویش خواست تا سرش را بردارند، در صورتی که خواجه ایتونی[8]، غیر ازآن خواجه‌ای کـه بتازگی سفیر عیلام در دربارآشور بود چون دیدکه جنگ بەزیان او برگشته‌کوشید تا زه‌کمان خود را پاره‌کند، اما آشوریان بـه‌او رسیده سرش را بـرداشتند. تپتی‌ـهوبان و یکی از پسرانش از معرکه‌گریختند، اما گردونهٔ آنها در راه واژگون‌گردید و هر دو در دم

1– Balahute
2– Lallari
3– Napjr
4– Shuda
5– Para shu
6– Ulai
7– Tell Tuba
8– Ituni

کشته شدند. آشوربانی‌پال نوشت که رودخانهٔ اولای از اجساد کشتگان بسته شد، و پیکر مردگان دشت شوش را پوشاند. اگرچند احتمالاً درگزارش پادشاه آشور مبالغه رفته است ــ و نوشتنهای پی‌درپی کتیبه‌های منشور جزئیات بس هولناکتری بر آن افزوده است ــ اما چنین می‌نماید که این جنگ فرجام مصیبت‌باری برای عیلام داشته است. تپتی‌ــهوبان‌ــاینشوشیناك، شاه متحد عیلام با پسر (مهترش؟) بقتل آمد، آشور در ماداکتو هوبان‌ــنوگاش، پسر اورتاکی را بر تخت شاهی بنشانید. وی که درگذشته به‌نینوا گریخته بود، اکنون همراه سپاه آشور بود تا درصورت پیش آمدن چنین ضرورتی از وجودش استفاده کنند. کارها وقتی بدتر شد که شورشی که در هیدالو درگرفت شوتروك‌ــناخونته، فرمانروای شهر را براندـاخت؛ و پسر دیگر اورتاکی به نام تاماریتو[1] که نیز از پناهندگان عیلامی در آشور بود در آنجا به تخت برآمد.[۱۶] بیشترینهٔ خاك این سرزمین در فرمان مردانی بود کـه دست‌کم بظاهر طرفدار آشور بودند.

اما شوش ظاهراً از سرنوشت دیگر مراکز عیلام جان سالم بدر برد، و به احتمال زیـاد جـانشین محلـی تپتی‌ــهوبان‌ــاینشوشیناك اداهامیتی‌ــاینشوشیناك[2] (۶۴۸-۶۵۳ ق م)، پسر هوتران‌ــتپتی بود کـه جز همین نام آگاهی دیگری از او نداریم. کتیبه‌های او کـه واژه‌های وام‌گرفته از اکدی و شبه پندار نگاری در آنها فراوان است حکایت از آن دارند که شمار زیادی از رعایای او سامی نژاد بودند. وی خود را امیر عیلام و گیساتی[3] می‌خواند کـه شاید روش وی در نوشتن واژهٔ اکدی کیشاتی[4] «همگـی» باشد. وی ایـزدان هـوبـان، کیریـریشا، اینشوشیناك، روخوراتیر[5] را حرمت می‌نهد و ازکارهایی که در سرزمینهای بسیت[6] و شپشیلاك[7] کرده سخن می‌گوید.[۱۷] تصویر او که بر استلی نقش گردیده، جامه و کلاه‌خودش با لبهٔ پیش‌آمده هانی، فرمانروای آیاپیر را بـه‌یادمان می‌آورد؛ بینی‌اش کـوتاه و راست و ریشش بلند و بافته است.[۱۸]

1– Tammaritu
2– Adda-hamiti-Inshushinak
3– Gisati
4– Kishshati
5– Ruhuratir
6– Bessit
7– Shepshilak

هوبان‌ـنوگان مدت کوتاه هشت ماه در ماداکتو به‌پادشاهی که او را برتخت نشانده بود وفادار باقی ماند هنگامی که شمش‌ـشوم‌ـاوکین برآشور بانی‌پال بیرون آمد، فرمانروای عیلام بیدرنگ ولینعمت خود را فروگذاشته آرامیان گوناگون را برمی‌انگیخت تا به‌پشتیبانی از بابل برخیزند و سردارانش آتامتو[1] و نشوا[2] را بـه جلگهٔ بابل فرستاد. وی همچنین به‌اوندا‌سی[3][۱۹]، پسردیگر تپتی‌ـهوبان‌ـاینشوشیناك اصرار می‌ورزید که انتقام خون پدرش را بگیرد.

آشوربانی‌پال ازآشور بسرعت دیگر عیلامیانی را که از پیمان‌شکنی آنان آگاهی داشت هشدار داد. وی به‌سرنوشت سردار عیلامی سیمبورو[4] که‌آشور را در نبرد تل‌توبا فروگذاشته بود و به‌خاطر فعالیتهای ضدآشوری کشته شده بود اشاره کرد. سرانجام به‌بیان ناخرسندی خـود از منهیان عیلامی خویش پرداخت که با وجودی کـه می‌دانستند هوبان‌ـنـوگاش اکنون دارد سوگند وفاداری خود بـه آشور را می‌شکند وبرآن است تا در جنگ خانگی جانب‌بابل را بگیرد، جنبشی نکردند و دست به‌کاری نزدند.[۲۰] در این میان سپاهیان عیلامی هـوبان‌ـنوگاش نزدیك در متمرکزگردیدند. اما نبردی کـه در پی‌آن با نیروهای‌آشور که نزدیك مانگیسی[5] مستقر بودند درگرفت به‌شکست‌کامل عیلامیان انجامید.[۲۱]

آتش شورش بیدرنگ درکوهستانها شعله‌ورگردید. نابو‌ـبل‌ـشوماته[6] که دربطایح به وفاداری به‌آشور تظاهر می‌کرد خبر یافت‌که شهرهای عیلام بر پادشاه خویش بیرون آمده‌اند.[۲۲] هوبان‌ـنوگاش بشتاب درپی‌آن بود تا درجایی متحدی بجوید. اما این‌بار نه‌به‌آشور، بلکه به‌برادرش درهیدالو روی‌آورد. وی وپسرش‌به شهر درآمدند و درآنجا بـه‌مردم سرزمین پارسوماش برخوردند؛ با آنها پیکهای سرزمین راشی و سفیر شمش‌ـشوم‌ـاوکین که نیز در پی کسی بودکه از اوپشتیبانی کند همراه بودند.[۲۳] با این همه شورش به‌پیروزی رسید و در اوایل سال ۶۵۱ق‌م هوبان‌ـنوگاش بر دست تاماریتوی دیگری که برادرزادهٔ هوبان‌ـهالتاش دوم بود از پادشاهی برکنارگردید.[۲۴]

1– Attametu 2– Nesha 3– Undasi
4– Simburu 5– Mangisi 6– Nabu-beI-shumate

اما تغییر پادشاهان سبب دگرگونی سیاست نگردید. تاماریتو نیز مانند سلف خویش در پی آن می گشت که از شمش-شوم-اوکین در بابل پشتیبانی کند. وی در ۶۵۱ ق م نابو-بل-شوماته را در دربار خویش پذیرفت؛ نابو-بل-شوماته[۲۵] اکنون در مخالفت با آشور چندان تجاهر می کرد که آشوربانی‌پال بل-ابنی[1]، حاکم بطایح را مأمور گرفتن او کرد.[۲۶] فرمانروای عیلام که از این رویداد بیمی بخود راه نداده بود سپاهش را به‌جنبش درآورد و تهدید کرد که ناحیهٔ تیپور در مرکز بابل را به‌باد تاراج می‌دهد.[۲۷] آشوربانی‌پال کوشید تا با فرستادن یکی از سردارانش به‌عیلام بر او پیشدستی کند؛[۲۸] درهمین‌زمان به‌او توصیه شد تا تاماریتو را از کمك ناحیهٔ هیدالو محروم سازد. مردم پارسوماش به‌منهی او گفتند که برای کمك به‌عیلامیان حرکتی نخواهند کرد، اما تاماریتو مصرانه از ایشان درخواست که چنین کنند. اگر نیروهای آشور که زیر فرمان مردوك-شار-اوسور[2] بودند بسرعت پیشروی می کردند، سرزمین عیلام به‌تصرف ایشان درمی آمد.[۲۹]

به‌احتمال فراوان در این ایام هیچ آشوری وارد سرزمین عیلام نگردید. درعوض، یکی از سرداران محلی به نام ایندابیگاش[3] در اوایل سال ۶۴۹ ق م در رأس شورشی برضد تاماریتو قرار گرفت. آغاز شورش که مقارن بود با حکومت نابو-بل-شوماته[4] درناحیهٔ هیدالو درشهرهودیمیری[5][۳۰] حتی بر بل-ابنی که تاماریتو و خاصگان فراوانش هنگام فرار ازپیش ایندابیگاش به‌دست او افتادند نیزشناخته بود.[۳۱]

جلوس ایندابیگاش در ماداکتو دگرگونی غیرمنتظره‌ای در اوضاع پدید آورد. آشوربانی‌پال وسیله‌ای برای آگاهی یافتن از نگرش این فرمانروا نسبت به آشور نداشت؛ در نتیجه، ضمن اینکه منتظر دریافت پاسخ نامه‌اش به‌پادشاه جدید بود،[۳۲] به‌مردوك-شار-اوسور بفرمود تا تاماریتو و خاصگانش را به‌دربار آوردند. آنان در حضور پادشاه شدیداً اظهار عجز کردند و از کردار گذشته پوزش خواستند، و پادشاه نیز به‌امید آنکه آنان ممکن است درآینده برای آشور سودمند

1- Pel-ibni 2- Marduk-shar-usur 3- Indabigash
4- Nabu-belt-shumate 5- Hudimiri

افتند از سر خونشان درگذشت.[۳۳] شوما[1]، خواهرزادهٔ تـامـاریتو از عیلام پیش تاخه[2] از قبایل آرامی گریخت، اما بل‌ـابنی وی را به‌دست آورد و زبان داد که او را به نینوا بفرستد. اگـر قـرار بود کـه آشوربانی‌پال فقوده‌ها[3] را از تجارت با عیلامیان منع کند تا مسایل سیاسی در وضعی استوار قرار گیرنـد، خردمندانه آن بود که پیروزی در بطایح را ادامه دهد.[۳۴]

چنین می‌نماید که ایندابیگاش در آغاز به‌تکالیف آشور پاسخ مطلوب داد،[۳۵] اما چندان نگذشت که وی نیز متحد نابو‌ـبل‌ـشاموته[۳۶] گردید که خطر کرده به زمینهای رسوبی رفت و در آنجا چندین آشوری از جمله مردوك‌ـشار‌ـاوسور را به‌اسارت گرفت. بیدرنگ حقیقت کارها روشن گردید و پیك در پیك از آشوربانی‌پال خواسته می‌شد که برای جلوگیری از تاخت‌وتازهای بیشتر سوارانی به‌نینوا و اوروك بفرستد.[۳۷]

تاماریتو از این فرصت بهره‌برداری کـرد. وی کـه به دلیری خود می‌بالید درخواست که با سپاهیان آشور به در فرستاده شود که به‌فاصلهٔ نزدیکی از مادا کتو قرار داشت. درخواست او آشکارا تقاضا برای برگماری دوباره به‌پادشاهی آن شهر بود.[۳۸] آشوربانی‌پال برگماشتن تاماریتو به‌پادشاهی در را انتصاب مناسبی یافت و سپاهیانش را به‌سوی در حرکت داد. وی به‌ایندابیگاش اتمام حجت کرد که اگر هرچه زودتر دست از کارهایش برندارد به‌سرنوشت تپتی‌ـهوبان‌ـاینشوشیناك گرفتار خواهد آمد.[۳۹] این تنها تدبیرفرمانروای آشور نبود. در ژوئیه ۶۴۸ ق م به‌نوشت و خواندبا یکـی از سرداران عیلام بـه‌نام هـوبان‌ـشیبار[4] پرداخت و به‌او اصرار ورزید که به‌گفت‌وشنود خود با بل‌ـانبی ادامه دهد.[۴۰] نایب‌السلطنهٔ عیلام موقعیت را دریافت. وی دانست که هوبان‌ـشیبار عیلام را به‌شورش تحریك می‌کند و اگر آشوریان که اکنون در در اجتماع کـرده بودند به‌سوی کوهستانها پیشروی کنند تقریباً بی‌کمترین تردیدی ایندابیگاش از پادشاهی برکنار خواهد شد. اما اگرهمهٔ این کارها می‌بایست به‌نتیجهٔ مطلوبی برسد شتاب کردن ضروری بود. چون پادشاه

1– Shuma 2– Tahha 3– Puqudu
4– Huban-shibar

عیلام در بیت‌ـایمبی[۴۱] مستقر بود، وی خـود سرگرم فرستادن نیروهای تازه‌ای به‌شهر درگردید.

از ایام مرگ تپتی‌ـهـوبـان‌ـاینشوشیناك بر دست سربازان آشوربانی‌پال فرمانروای شوش را در کتیبه‌های شاهی آشور برسمیت نشناختند، اما اداـهامیتی‌ـ اینشوشیناك که فرمانروایی شوش را داشت همچنان در مقام خویش باقی ماند. در سال ۶۴۸ ق م. پسرش هوبان‌ـهالتاش سوم (؟۶۴۸-۶۳۶ ق م) بر سریر فرمانروایی نشست و اکنون به‌پادشاهی رسیدن در ماداکتو و شهر خودش شوش کوشش آشور برای بر تخت نشاندن دوبارهٔ تاماریتو در ماداکتو را بی‌نتیجه گـذاشت.[۴۲] وی دریافت که لزومی ندارد که عیلام و آشور تنها بر سر نـابـو-بـل-شوماته دشمنی ورزند؛ بنابراین همپیمانانش را فرا خواند و به‌آنان توصیه کرد که‌این کلدانی را که‌آشور دستگیری وی را این همه ضروری می‌دانست تسلیم آن کشور کنند؛ اما جنگ خانگی در عیلام در طی سدهٔ پیش این کشور را برای همیشه در سراشیب زوال افکنده بود. گواه ایـن دعوی این حقیقت است کـه هـوبـان‌ـهالتاش تنها توانست توصیه کند نه اینکـه فرمان دهد. متأسفانه در موردآیندهٔ خودش، اتباع ظاهرش توصیهٔ او را زیرپا نهادند. نابو-بل-شوماته زنده وآزاد بود و چاره‌ای مگر ادامهٔ جنگ بی‌ثمر با آشور نماند.[۴۳]

نابو-بل-شوماته کـه به‌داشتن پناهگاهی در عیلام اطمینان داشت سپاهیانی ازمیان قبایل آرامی هیلمو[۱]، پیلاتو[۲] وایاشیان[۳] بر کران شرقی خلیج‌فارس به‌مزدوری گرفت و به‌قصد به ستوه‌آوردن ـبل-ابنی در بطایح از آبهـا گذشت. بل-ابنی با فرستادن چهارصد کماندار بـه‌آن سوی خلیج‌فارس کـه‌گاوهای نر قبایل هیلمو و پیلاتو را به‌هلاکت رساندند اقدام آنان را تلافی کرد؛ اما نابو-بل-شوماته درشهر هوپاپانو[۴] دست‌نخورده باقی ماند.[۴۴] یك دسته از مهاجمان آشور خزاین متعلق‌به شیخ سرزمین بانانو[۵] در سرزمین ناهال[۶] را ضبط کردند. دسته‌ای دیگر که‌شمارشان

1- Hilmu
2- Pillatu
3- Iashian
4- HupaPanu
5- Eananu
6- Nahal

به یکصـدوپنجـاه تن می‌رسید در سرزمین واقع در دو سوی رودخانهٔ تاکاتاپ[1] صدوسی اسیر گرفتند؛ هنگامی کـه کوشیدند تا به‌جایی که آمده بودند باز گردند با سیصد کماندار از قبیلهٔ هالات برخوردند که در ناهال کـه پیاده تنها بیست و هشت ساعت تا بطایح راه بود در رودخانه کمین کرده بودند. خوشبختانه تنها بیست تن زخم برداشتند و شمار تلفات عیلامیـان بسیار بیشتر بود. بل‌ـابنی خود با ششصد کماندار و پنجاه سوار به‌پس گرفتن دامهای بسرقت رفته شتافت و هزاروپانصد گاو متعلق به‌شاه عیلام و شیخ پیلاتو را پس گرفت، اما آوردن همهٔ آنها به‌بابل‌مقدور نگردید. زیرا شماری از آنها در خلیج‌فارس غرق گردیدند و شماری دیگر درجا کشته شدند؛ اما بل‌ـابنی یکصد سر از بهتریـن آنها را با چهل چوبدار بـه دربار آشوربانی‌پال فرستاد.[۴۵]

شمار اندك جنگجویانی کـه در این تك و پاتکها شرکت داشتند نشان آن است که اوضاع این ناحیه با آنچه جهانگـردانی کـه در سدهٔ نوزدهم میلادی از جنوب سرزمین بابل گذشتندوشاهد آن بوده‌اند شباهتی نداشته است.[۴۶] با این‌همه در نامه‌های بل‌ـابنی و حکام همقطارش به آشوربانی‌پال بر دست دبیران آشور که مسؤل نمایش دادن «هفتمین سفر جنگـی» معروف در کتیبهٔ بـه اصطلاح «استوانهٔ رسام[2]» آن پادشاه بوده‌اند دست برده شده است. این لشکرکشی با سفرهای جنگی اشتباه شده است؛ حقیقت تنها هنگامی روشن می‌شود که دریابیم آشور پس از آنکه شورش شمش‌ـشوم‌ـاوکین فـرو نشانده شد، دست کـم از دو پایگـاه، یکی از بطایح در جنوب و دیگری از شهر در درشمال بـه‌عیلام تاختن آورد. هدف حملهٔ جنوبی شوش و مقصد راه شمالی تختگاه شمالی عیلام، یعنی ماداکتو بود کـه از راه سرزمین راشی که کرسی آن بیت ایمبی بود به‌آنجا رسیدند.

فعالیتهایی که در بخش جنوبی انجام گرفت بیش از آن دیگری بـه‌هدف ما

1_ Takkatap

۲_ Rassam Sylinder. احتمالاً از یافته‌هـای هرمـزد رسام (۱۸۲۶ـ۱۹۱۰) باستانشناس ترك.ـم.

مربوط است. پادگانی مرکب از پانصد سرباز آشوری که در زابدانو[1] مستقر بودند دستور یافتند که به‌عیلام حمله کنند. این گروه به‌سوی ایرگیدو[2] که به‌فاصلهٔ چهار ساعت راه تا شوش فاصله داشت پیش رفتند، شیخ قبیلهٔ ایاشیان و شماری از خویشانش را بکشتند و با یکصدوپنجاه اسیر بازگشته در در به‌سپاه اصلی پیوستند. بدین ترتیب سرکردگان قبیلهٔ لاهیرو[3] که در جنوب شرقی این شهر به‌چرای‌احشام می‌پرداختند با دیدن تهدید تن به‌تسلیم دادند؛ و آشوربانی‌پال مغرورانه این داستان را با ریزه‌کاری تمام در کتیبهٔ شاهی خود ضبط کرده است. اسرای عیلامی که بعدها گرفتار آمدند توانستند گزارش دهند که پسر آمه‌دیرا[4]، هوبان‌ـنوگاش ناحیهٔ میان رودخانهٔ هودهود[5] و شهر هایادانو[6] را واداشت تا شورش بر ضد هوبان‌ـهالتاش که سپاهش را برکران رود در صف‌آورده بود به‌او بپیوندند.[۴۷]

موقع هوبان‌ـهالتاش بسیار ناپایدار بود، اما وی آن اندازه سپاهی را که توانست از مقابل درکاست و در بیت ایمبی که مدتها پیش بر دست سناخریب ویران گشته، اما اکنون باری دیگر آبادان شده بود متمرکز سازد.[۴۸] این اقدام وی حرکتی خردمندانه بود، زیرا آشوریان بر آن شده بودند تا از شمال عیلام به‌این سرزمین درآیند. مهاجمان به‌بیت‌ایمبی رسیدند و ایمباپی، سرکردهٔ آن را که داماد پادشاه عیلام بود به‌اسارت گرفتند. آشوربانی‌پال درمنشور خویش اعلام کرد که درنتیجهٔ این پیروزی هوبان‌ـهالتاش از ماداکتو به‌کوهها گریخت، اما بل‌ـابنی که همزمان وارد بخش جنوبی کشور شده بود گزارش داد که گریز پادشاه عیلام به واسطهٔ درگیری شورش داخلی بود. بل‌ـابنی افزود که وی از رهبران عیلام به نامهای اومهولوما[7] و اوندادو[8] خواست تا نابو‌ـبل‌ـشوماته را به‌او تسلیم کنند.[۴۹]

پادشاه رقیبی به نام هوبان‌ـهابو آ[9] که بر بخشی از عیلام که در اطراف بوبیلو[10][۵۰]، به‌فاصلهٔ اندکی ازشوش قرار داشت فرمانروایی می کرد پس از گریز

1– Zabdanu
2– Irgidu
3– Lahiru
4– Amedirra
5– Hudhud
6– Haiadanu
7– Umhuluma
8– Undadu
9– Huban-habua
10– Bubilu

هوبان‌ـهالتاش تا مدتی توانست خود را نگهدارد. آنگاه وی نیز دریافت که آشوریانی که از شمال به عیلام در آمدند سرگرم روبیدن سراسر دوکران دجله هستند، و او نیز از معرکه گریخت، مهاجمان به‌پای دروازه‌های ماداکتو رسیدندو بل‌ـابنی اکنون به‌شمال انتقال کرد و دستور داد تا همهٔ خزاین او را به‌نینوا ببرند و اصرار ورزید که اگر از آشور آذوقه نیاوردند هزار اسیری که گرفته از گرسنگی خواهند مرد.[۵۱] همین اسرا موضوع نامهٔ دیگری را می‌ساختند که در آن بل‌ـابنی اعتراف کرد که مایل است از فرماندهی فعال سپاه کناره گیری کند. وی از هوبان‌ـشیبار شنید که اعیان و بزرگان عیلام دلهاشان برگشته است و اکنون مایل به‌تسلیم نابو‌ـبل‌ـشوماته هستند؛ پیامگزاران آنها در ماداکتو به‌او رسیدند و از ویرانسازی سراسر عیلام به‌خاطر یك نفر کلدانی زبان به‌اعتراض گشودند.[۵۲]

از این سازش پیشنهادی نتیجه‌ای به‌دست نیامد؛ و بل‌ـابنی بنابر فرمانهای سربمهری که از پیش آشوربانی‌پال رسید[۵۳] از ماداکتو به پیشروی در درهٔ کرخه ادامه داد. فهرست شهرهای گشوده که نامشان در کتیبه‌های شاهی آمده همهٔ جاهای مهمی را که در این سفر جنگی بر دست هر دو گروه مهاجم فتح شده بودند دربر می‌گیرد.[۵۴] مهمترین آنها در سرزمین راشی عبارت‌اند از: هامانو[۱]، بیت ایمبی، بوبه[۲]، بیت بوناکی[۳] و بیت ارابی[۴]. گروه دوم آنهایی بودند که در دره کرخه قرار داشتند، یعنی ماداکتو، دوراوونداسی[۵]، توباوتل‌توبا که نبرد سرنوشت با تپتی‌ـهوبان‌ـاینشوشیناك در آنجا روی داد؛ دین‌شاری[۶] که در روزگار فرمانروایی هوته‌لودوش‌ـاینشوشیناك ایزد ریا[۷] را در آنجا می‌پرستیدند و شوش. گروه سوم شهرهایی را دربر می‌گرفت که مسکن قبایل آرامی بود، یعنی هایااوسی[۸][۵۵]، گاتودو[۹]، دائه‌با[۱۰] و دیگران.

یکی از آن آیینهایی که دل آشوربانی‌پال را شادمان می‌ساخت در شوش

1– Hamanu
2– Bube
3– Bit Bunakki
4– Bit Arrabi
5– Dur Undasi
6– Din Sharri
7– Ria
8– Haiausi
9– Gatudu
10– Daeba

برگزار گردید. در این آیین تاماریتو، پسر هوبان‌ـنوگاش یکبار دیگر به‌عنوان شاه بخشی از عیلام بر تخت نشانده شد؛[۵۶] و همانند رابطهٔ پادشاهی با پادشاه دیگر، شاه غایب آشور در یادداشتی از رفتار خوبی که در گذشته بااو داشت سخن گفت و وعده کرد چنانچه تاماریتو همچنان بـه او وفادار بماند، از نـابـو‌ـبل‌ـشوماته جانبداری نکند و از همپیمان شدن بـا هوبان‌ـهالتاش بپرهیزد و رفتار بهتری در آینده با او پیش خواهد گرفت.[۵۷]

پادشاه آشور گفتاری نیز دربارهٔ مردم راشی دارد. چـون سخن را بدینجا می‌رساند که چگونه هنگامی که در ایام فرمانروایی اورتاکی در عیلام قحطی بروز کرد به‌آن سرزمین آذوقه فرستاد مردم راشی را به‌یاد می‌آورد و از آنان می‌خواهد که این‌گونه عمل کنند. بگذارید آنان اکنون فرمانهای پادشاه تازه‌شان تاماریتو را کار بندند.[۵۸] چون این پند در گوش مردمی که از تختگاهشان بیت‌ایمبی را بتازگی غارت کرده بودند فرو نمی‌رفت، آشوربانی‌پال سرکردهٔ آن ایمباپی را به‌قدرت بازگرداند. جملات فرمانروای آشور که پر از تکلفات زبان سیاسی است در این زمینه هیچ تأثیر خود را از دست نمی‌دهد، باشد که مردم راشی سرنوشت هوبان‌ـهالتاش را بـه یاد آورند و از تاماریتو فرمان بـرنـد، یا نتیجهٔ کارهای خویش را بپذیرند.[۵۹]

تاماریتو که برفرمانروایی زادبومش گماشته شده بود و از آنجا می‌توانست با دشواری اندك اسبهای نسایی سفید به‌دست آورد، ایزدبانوی بیگانه‌ای را که در سرزمین بیگانه دلداریش می‌داد بـه یادآورد و سه رأس از ایـن جانور را برای ایشتارشهراوروك فرستاد. ایـن اسبان را پس از پـاره‌ای تـأخیر از آن شهر پیش آشوربانی‌پال در نینوا فرستادند و در آنجا داستان این اتحاف را در کتیبه‌ای که بر ستام آنها نقش کردند چنین آوردند: «ازشاه‌عیلام، تاماریتو، به‌ایشتار ایزداوروك».[۶۰]

هوبان‌ـهالتاش ازاین فرصت برای بازگشت از دژهای مرکزی بهره‌برداری کرد، و فرمانروای دست‌نشاندهٔ آشور شتابان به‌آشور گریخت. در کتیبه‌های شاهی از این ادبار از سر احتیاط برداشت نادرست شده است؛ اما بل‌ـابنی می‌دانست که هوبان‌ـهالتاش در ماداکتو باری دیگر بیهوده بـه رعایایش اصرار می‌کند که

لازم است نابو-بل-شوماته را تسلیم کنند.[۶۱] چون به‌پنداو اعتنایی نگردید، غارت عیلامیان و آرامیان همچنان ادامه یافت. در این هنگام کاسهٔ شکیبایی آشور بکلی بسر آمد و زمینه برای فرودآوردن ضربهٔ نهایی که یکبار برای همیشه به استقلال پادشاهی عیلام پایان دهد آماده گردید. این از ادبار سرنوشت بود که آخرین اقدام موفقیت‌آمیز آشور روبزوال می‌بایست درمورد سرزمینی انجام گیرد که از سپیده‌دم تاریخ دشمن سرزمین پست بابل بوده است.

بل-ابنی که باری دیگر مهاجمان را رهبری می‌کرد، نخست بر راشی در شمال که فرمانروای آن ایمباپی نشان داده بود که وفادارتر از بسیاری دیگر نیست فرود آمد. آنان پیروزمندانه به‌بیت ایمبی و هامانو درآمدند و بکلی ویرانشان کردند. هوبان-هالتاش ماداکتو را ترک گفت و با مادر، همسر و خانواده‌اش به قصد رسیدن به‌تالاه از رودخانهٔ اولای گذشت. دو تن ازکارگزارانش که جداگانه با بل-ابنی-هوبان-شیبارواوندادو در تماس بودند به‌قصد گردآوردن متحدانی رهسپار ناحیهٔ هیدالو گردیدند.[۶۲] آشوربانی‌پال در کتیبهٔ روی منشور خود لشکرکشی را رهبری می‌کند، بیت ایمبی را به‌دست می‌آورد و عیلامیان را ناگزیر می‌سازد که به دوراونداسی عقب نشسته از رودخانهٔ ایدیده بگذرند.[۶۳] حدس زدن اینکه حضور آشوربانی‌پال در کجاباید باور کنیم، فرمانده سپاه در عرصهٔ کارزار یاشاه در نینوا، دشوار نیست.

مهاجمان در پی گرفتن بیت ایمبی سراسر سرزمین راشی را به باد غارت دادند، بیت بوناکو، هارتابانو، وتوبا همه به‌دست ایشان افتادند و آنان باری دیگر رهسپار درهٔ کرخه گردیدند. مهاجمان ماداکتو و هالته‌ماراش[1] را به‌تصرف درآوردند و به‌شهر بی‌محافظ شوش و شهرهای مجاور آن دین‌شاری، سومونتوناش[2]، پیدیلما[3]، بوبیلو و کابیناك[4] درآمدند. اکنون لشکرکشی ابعاد بلندپروازانه‌تری به خود گرفت. هوبان-هالتاش از کشتن یك فراری چشم پوشید. موقعی را که بر کران رودخانهٔ ایدیده داشت به‌او پس داد و به‌هیدالو بازگشت. در پی او بل-ابنی

1- Haltemash 2- Sumuntunash 3- Pidilma
4- Kabinak

نیز بدانجا رفت. زیرا می‌دانست که آن سرزمین برپادشاه خود شوریده بود. بانونو و حوزه‌ای از شهر باشیمو به‌دست آشوریان که اکنون به کنار دروازهٔ پارسوماش به‌فاصلهٔ بیش از دویست‌وپنجاه مایلی ـ به مسافت صدوبیست ساعت راه در ناحیهٔ کوهستانی رسیده بودند غارت گردید؛ و در اینجا تعقیب عیلامیان متوقف شد.[۶۴]

این لشکرکشی بدون نتایج نبوده، و پاره‌ای از نتایج آن بکلی غیرمنتظره بوده است. فرمانروای پارسوماش که اکنون کوروش یکم، پسر تیس‌پس بود در نزدیکی هیدالو با آشوریان برخورد، به‌ناتوانی خویش در برابر نیرویی برتراز خوداعتراف کرد و برای اثبات کمك شاهانهٔ خود، پسرش آروکو را به‌نوا به‌آشور فرستاد، پیزلومه[1]، پادشاه شهر ـ کشور هودیمیری نیز که در آن نزدیکی قرار داشت هدایایی برای پادشاه آشور فرستاد.[۶۵]

دراین میان عیلام جنوبی نیز برپادشاه گریختهٔ خود بیرون آمده بود. آرامیان قبایل تاخاشاروا[2] و شالو که آ[3] وی را متهم به کشتن اومهولوما[4] کردند و می گفتند که وی زمانی با بل ـ ابنی نوشت وخواند داشته و کوشیده بود که با کشاندن آنان به گرسنه‌میری به‌اطاعت محض وادارشان کند. اکنون آنان نیز از کرده‌های نابو ـ بل شوماته به‌ستوه آمده بودند، و بل ـ ابنی اعلام کرد که بسیار احتمال دارد که هوبان ـ هالتاش راهزن منفور را به شرط دریافت فرمانی مختوم بیگمان از جمله فرمان عفو قطعی برای پادشاه عیلام ـ پیش آشوربانی‌پال بفرستد.[۶۶]

در مدتی که وی منتظر دریافت این فرمان بود، فرمانروای آشور نیز بیکار ننشست. وی به‌شوش بازگشته دروازه‌های آن را به‌روی سربازان غارتگر خود باز کرد، و از دیدن انبوه گنجینه‌هایی که آنان به‌دست آورده بودند لذت می‌برد. زر و سیم و چیزهای گرانبهایی که شاهان عیلام درگذشته‌های دور از سومر و اکد آورده در عیلام برهم انباشته بودند، سنگهای گرانبها، جامه و سلاح، اسباب و کاچال‌نفیسی که شاهان عیلام بر آنها نشسته می‌خوردند و می آشامیدند، می آرمیدند و تدهین می‌شدند، گردونه‌ها، اسبان و استران باستامها و یراقهای سیمین، همه‌وهمه

1ـ Pizlume 2ـ Tahhasharua 3ـ Shallukea
4ـ Umhuluma

به‌دست آزمند آشوریان افتادند.

پرستشگاه بزرگ اینشوشیناك که از آجر لعابدار ساخته شده بود و دارای برجهایی از برنز براق بود ویران گردید و اینشوشیناك برای نخستین بار در تاریخ راه دشتهای سرزمین بابل را پیش گرفت. دیگر ایزدان نیز که عیلامیان دراین عصر منحط حرمتشان می کردند از پرستشگاههاشان گردآوری شدند. آنهایی که بالاخص به‌عنوان ایزدانی کـه شاهان عیلام می‌پرستیدند بلندآوازه بودند عبارت بودند از شومودو[1] (ترانویس آشوری نام ایزدی که به‌نام شیموت می‌شناسیمش)،لاگامار، پارتی کیرا[2]، امان‌ـکاسیبار[3] (کـه برخی او را همان هوبان می‌دانند)، اودوران[4] (هوتران)،وساپاك[5] (شاید همان شیپاك،ایزدکاسیان باشد)،ایزدان دیگرشامل راجیبا[6]، سونگورسارا[7]، کارسا[8] وکیرساماس[9] (که یکی از آنها شاید کیریریشا باشد)، شودانو[10]، آیاپاکسینا[11]، بلالا،پانین‌تیمری[12]، (پانیکیر)، ناپیرتو[13] (ناپیر[14]،«ایزد»)، کیندا کاربو[15]، سیلاگارا[16] و ناپسا[17] می گـردیـد.[۶۸] از این پس همهٔ اینها را در سرزمین آشور که دارایی، ظروف وکاهنان آنها نیز به‌آنجا انتقال یافته بودندپرستش می کردند. آنها یادگارهای باشکوه پیروزی بودند، یك ایزد دیگر، یعنی نانااوروك احترام بیشتری می‌طلبید و حرمت زیادی نیز به‌او می‌نهادند. تندیس این ایزدبانو که بیش از هزار سال پیش کوتیر‌ـناخونته‌آن را از بودباشش گرفته بود، اکنون با آیینی با شکـوه بـه سرزمینهای جلگه‌ای بـاز گردانده شد. ایـن تندیس برای آشوربانی‌پال که یك دورهزارسال نیزبراسارت آن افزود چندان‌اهمیت‌نداشت.[۶۹]

سی‌ودو تندیس ساخته از زر، سیم، مفرغ و سنگ‌آهك شاهان سابق عیلام را از محراب پرستشگاههای شوش، ماداکتو و هورادی به‌آشور بردند و درآنجا اعضایشان را شکسته ناقص و بی‌اندامشان کردند. تندیسهای نخستین پادشاه عیلام

1– Shumudu
2– Partikira
3– Amman-kasibar
4– Uduran
5– Sapak
6– Ragiba
7– Sungursara
8– Karsa
9– Kirsamas
10– Shudanu
11– Aiapaksina
12– Panintimri
13– Napirtu
14– Napir
15– Kindakarbu
16– Silagara
17– Napsa

جدید، هوبان نو گاش، پسر هوبان‌ـتاهراه، جانشینان شوتروك‌ـناخونتهٔ دوم و هالوشو و نیز شگفت آنکه تندیس تاماریتو که اکنون در نینوا قرار داشتند به آشور انتقال یافتند. بل‌ـابنی تندیسهای بسیار بزرگی را کـه از پرستشگاهها پاسداری می کردند گرد آورد، گاوهای وحشی خشم آلودی را که دروازه‌هایشان را می آراستند از جایشان دور ساخت و بفرمود تا همه را از میان ببرند. سربازانش گذرگاههای مقدسی را که تا آن زمان پای بیگانه‌ای به آنجا نرسیده بود زیرپا نهادند و به‌کام آتش سپردند. به‌مقابر شاهان گذشته بیحرمتی کردند وهدایا و نذورات آنها را به‌یغما بردند.

سربازان آشور مدت بیست‌وپنج روز عیلام را زیـر پا نهادند و بر دژهای ویرانشان نمك پراکندند. خاندان شاهی، بالاخص زنان دودمانها را کـه پادشاهان از آنان‌زاده می‌شدند همراه با رؤسای شهری‌وشهرداری شهرهای گشوده به‌آشور انتقال دادند، چنانکه‌صدها تن ازسربازان اسیر را با افسران بالادستشان‌ـ کمانداران، سواران، گردونه رانان و پیادگان‌ـنیز به‌آشور بردند. آشوربانی‌پال اعلام کرد که‌از این پس ویرانه‌ها باید کنام گوران و آهوان و همهٔ جانوران گـردد. عبارت‌پردازی این گفته پیش‌بینیهایی را به‌یادمان می آورد کـه می‌بایست بزودی بر زبان یهودیان اسیری که در بابل به‌سر می‌بردند جاری گردد. از این گذشته به‌روایت نویسندهٔ عهد عتیق، عیلامیان، مردم شوش، و مردم قبیلهٔ تاخا از قبایل آرامی در ساماریا[1] اسکان داده شده بودند.[۷۰] برای مردمی که از گذشتهٔ شکوهمندشان آگاهی دارند اندوهی سنگینتر از انحطاط و زوال نیست.

تا اینجا به‌گزارشهای سالنامه‌های شاهی آشور متکی بوده‌ایم. صدها بنای خرد شده و درهم شکسته که خاکبرداران در شوش یافته‌اند و وضع آشفته و بی‌نظم تپه وگریوه چیزهای زیادی از همان داستان برای ما می گویند.[۷۱] دلیلی نداریم که به‌دعوی فرمانروای آشور که در محوطهٔ پرستشگاه اینشوشیناك ثروتی از اموال غارتی به‌دست آورده است تردید کنیم، اما برشمردن چیزهایی که آنها در پشت سر

۱ـ Samaria. یا سامره، شهرقدیم. ناحیهٔ سامره، فلسطین مرکزی، برتلی درشمال‌غرب نابلس، به‌فاصلهٔ ۵۸ کیلومتری شمال غرب اورشلیم، که اکنون آبادی سبسطیه در محل آن قرار دارد. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی، ۱/۱۲۴۶.ـم.

به‌جا گذاشتند نیز بدون جاذبهٔ خاص خود نیست.[۷۲]

شاهان عیلام جدید به استفاده از ودایع ذخیره شده و اسباب و لوازم پرستشگاه که اسلافشان در آنجا نهاده بودند، نظیر برگهای زرینی که بر آنها نوشته بودند همراه با مهرها و تندیسهای کوچك شولگی، ایزد اور همچنان ادامه دادند. گذشته از اینها، آنان به‌عنوان هدایای خودشان به‌ایزد، زر، سیم، آویزه‌های سربی، ریسمان، صفحات گرد آهنی و النگو نذر می‌کردند. اما نذورات به اینها محدود نمی‌شد. سرهای مار ساخته از سرب، سیم آب‌زر داده و مفرغ اشاره دارد که پرستشگر عیلامی حرمت به‌مار-ایزد بانو را از دست ننهاده بود.[۷۳] تندیسهای کوچك مفرغی از مردان ریش تراشیده و زنان بسیار آراسته درجامه‌هایی که بلندیشان تا قوزك پا می‌رسید فراوان بودند. مهرهای بزرگ، النگوها، پرندگان، تیشه‌ها، اسکنه‌ها و میخهای نذری که همه از مفرغ ساخته شده‌اند، نظیر صدها مهر و نشان استوانه‌ای که در هر دورهٔ تاریخ به‌دست آمد برای ذخیره شدن در پرستشگاه جای بسیار نامناسبی را برگزیده‌اند؛ اما مدالها و آویزه‌های مفرغی، مانند آنهایی هستند که از زرو سیم ساخته شده‌اند و برگهای مفرغی که همانند آنهایی می‌باشند که از فلزات گرانبهاتری ساخته شده‌اند کتیبه‌هایی دارند که وقفنامهٔ شاهان گذشته‌اند. قطعات عاج، تندیسهای کوچك، صفحات گرد فلزی و نشانها را شاید بیشتر به‌واسطهٔ کاربرد دینی آنها نگه می‌داشتند. اشیای ساخته شده از عاج و تقلیدی که درساختن اشیا از سنگ لاجورد انجام می‌گیرد به‌بازرگانی آرام وبی‌آشوب با هند و داخل ایران اشاره دارد، چنانکه کالاهای گوناگون ساخته از صدف از بازرگانی با کرانه‌نشینان خلیج‌فارس یا سلطهٔ بر این ناحیه حکایت می‌کنند. آجرهای لعابدار، نشانها، و نقوش برجستهٔ کوتاه به بهترین وجهی چیره‌دستی افزارمندان آن عصر را نشان می‌دهند.

ویرانیهایی که سربازان آشوربانی‌پال به‌بار آوردند، ما را از تصویر کردن حتی سردستی ساختمانها و پرستشگاههایی که عیلامیان متأخر آراسته بودند مانع می‌شود. اما دلیلی ندارد که تصور کنیم نما و ظاهر آنها با بناهای مشابهی که شیلهاك-اینشوشیناك بزرگ برآورده بود تفاوت بنیادی داشته است. اکنون همه

فرو ریخته بودند، پرستشگاهها را ویران کرده بودند و آنچه در آنها بود را به‌یغما برده بودند.

بل‌ـابنی در یکی از نامه‌های خود از غنایم به‌دست‌آمده از شوش، سفر پیروزمندانهٔ نانا و مستقر ساختن مردوك‌ـشارـاوسور در مقام حاکم موقت شوش سخن می‌گوید. وی همچنین گزارش می‌دهد که افسران را پیروزمندانه به بیت‌ـبوناکی در سرزمین راشی در شمال، و در میان هیلموها و پیلاتوها در جنوب فرود آوردند.[۷۴]

همهٔ اینها از دیدگاه دستگاه اداری آشور بسیار خوب بود، اما کمتر مردمی بودند که فراموش کرده بودند که هوبان‌ـهالتاش هنوز پادشاه اسمی این سرزمین است. هوبان‌ـهالتاش که از این ضعف آگاه بود با خلقی کاملاً ملایم به‌مادا کتوی ویران بازگشت و تمایلش را به‌تسلیم کردن نابو‌ـبل‌ـشوماته که اکنون تحت‌الحفظ بود به‌بل‌ـابنی‌ـابلاغ کرد.[۷۵] سردار آشور نمی‌دانست که چگونه عمل کند و پیشنهاد کرد که وی مستقیماً با آشوربانی‌پال تماس بگیرد. هوبان‌ـهالتاش این پیشنهاد را پذیرفت؛ هیچ چیزی نمی‌توانست روشنتر از روش او در تاریخ‌گذاری نامه که در بیست‌وششمین روز از ماه تموز که به نام نابو‌ـشارـآهه‌شو[1] نامگذاری گردیده نوشته شده چاپلوسی او را نشان دهد. وی تمایلش را به‌تسلیم کلدانی اعلام می‌کند و پیشنهاد می‌نماید که آشور و عیلام علیه مارتنای[2] که در لاهیرو شکسته شده بود دست به‌حملهٔ مشترك بزنند.[۷۶]

آشوربانی‌پال چنان مهربانانه و مؤدبانه این پیام را پذیرفت که با شگفتی در میان آرامیان اعلام گردید که «شاهان با یکدیگر در صلح و سازش به سر می‌برند.»[۷۷] آنگاه پیکهای آشور برای به دست‌آوردن نابو‌ـبل‌ـشوماته به‌عیلام شتافتند؛ اما، با این همه، در مقصود خویش ناکام ماندند، زیرا پیش از آنکه آنها دررسند، کلدانی که دیگر دست از جان شسته بود خود را کشت. اما پیکر او را هنوز می‌توانستند ناقص و بی‌اندام سازند، و بل‌ـابنی آن را در نمك نگهداشت و به‌آشور فرستاد با این خبر که شهرهای عیلام، از جمله شوش، آرام و در فرمان او

1_ Nabu-shar-aheshu 2_ Martenai

هستند.[۷۸] وی در ایـن مورد اندکی خوشبین بود، زیرا راشی و شهرهای آن بر پائه[1]، فرمانروای آرامی خود که آشوربانی‌پال بر آنان گمارده بود بیرون آمدند.[۷۹] بیت ایمبی، هامانو، آرانزیاشو[2] و شهرهای مجاور به‌زور اسلحه باری دیگر گردن به‌اطاعت دادند و سربازانشان ناگزیر گردیدند به‌دستگاه نظامی آشور بپیوندند. از این پس بیشترینهٔ خاك عیلام از ولایات امپراتوری آشور بود.

اندکی بعد که آشوبهای داخلی باری دیگر هوبان‌ـهالتاش را از قلمرو کوچك شده‌اش اثر بیرون راند دبیران آشور سرگرم آخرین دستکاری استوانهٔ بزرگ رسام بودند. طرفداران آشوربانی‌پال وی را کـه به ستام گردونهٔ آشوری بسته بودند از ماروبیشتی[3] در الیپی به‌نینوا آوردند و در آنجـا به دیگـر اسرای عیلامی ملحق ساختند.[۸۰] آنگاه با پایان گرفتن کتیبهٔ استوانه، حدود ۶۳۶ ق م، منابع ما به‌دست دادن تاریخ پیوسته و مسلسل را متوقف می‌سازند. در فهرستهای پراکنده و ناقص از شهردار شهر سوزانو[4] که شاید همان شوش باشد، با نام روشن آشوری مانوا‌ـکی‌ـآشور[5]، حاکمی به‌نام پودیو[6] که بر عیلامیان فرمان می‌راند، و کارگزار دیگر عیلام نام رفته است.[۸۱] ایـن اسامی ایـن احتمال را ایجاد می‌کنند که عیلام، یا دست‌کم شوش، ولایتی آشوری باقی ماند؛ اما از آن پس تا دورهٔ بابل جدید منابع ما خاموشند.

1– Pa'e
2– Aranziashu
3– Marubishti
4– Susanu
5– Mannua-Ki-Ashur
6– Pudiu

بخش دوازدهم

مادها و پارسیان

زمانی که سکاییان در مملکتی که خشتریته سرکردهٔ شهر کارکاشی میان سالهای ۶۷۵ ق م و ۶۵۳ ق م برآورده بود تاخت‌وتاز می کردند، شاه پارسوماش چیش‌پش یا تیس‌پس (حدود ۶۴۰-۶۷۵ ق م) سرگرم بهره‌برداری از فرصت به دست آمده از مداخله بود. وی که بر انزان در عیلام استیلا داشت و از غارتهایی که سکاییان در ماد می کردند در امان بود، اکنون به‌سوی دره‌های کوهستانها درناحیه‌ای به‌حرکت درآمد که دوتن از نژادگانش، یعنی کوروش کبیر که پاسارگاد[1] را برآورد وداریوش که صحن وسکوی کاخی را در آنجا بنا نهاد بلندآوازه‌اش کردند. بنابراین چیش‌پش به‌هنگام مرگ خداوند دو ناحیهٔ جداگانه بود: یکی سرزمین زادبومش پارسوماش که انزان به‌آن پیوسته بود و دیگری سرزمین نویافتهٔ پارسه یا پارس. بسیارطبیعی بود که پس از مرگش امپراتوری او میان دو پسرش تقسیم گردد. آریارمنه[2] یا آریارامنس[3] به‌عنوان نخستین پسری که در پی رسیدن پدر به‌پایگاه مستقل به‌دنیا

1– Pasargadae 2– Ariaramna 3– Ariaramanes

آمد «شاه بزرگ، شاهنشاه، شاه سرزمین پارسه» گردید. اما کوروش یا سیروس[1] یکم (حدود ۶۰۰-۶۴۰ ق م)، با اینکه پسر مهتر بود، فرمانگزار برادر شد و به عنوان «شاه بزرگ» تنها بر میهن دیرینه حکومت می‌راند.

تا مدتی کارهای آریارمنه بخوبی پیش می‌رفت. وی برلوحی سیمین به‌خود بالید که خدای بزرگ، اهورامزدا سرزمین پارسه را به‌او بخشیده که اسبان نیك و مردان‌نیرومند از آنجاخیزد، پدرش وچیش‌پیش، پیش‌ازاو شاه بوده‌است.[۱] برادرش در پارسوماش تقریباً بلافاصله پس از نشستن بر تخت با دشواریهایی روبروگشت. از نظر او تهاجم آشور به‌عیلام دست‌آورد بی‌مانندی بود که شایستهٔ آن بود مورد توجه قرار گیرد. پسر مهترش آرو کو[2] به‌نوا داده شده و او را به‌نینوا بردند که شاید حضورش در آنجا به‌آشوربانی‌پال اطمینان دهد کـه پارسوماش نقشه‌هایی دربارهٔ عیلام ندارد.[۲] از این پس تا چندین سال آگاهی ما دربارهٔ رویدادهایـی کـه در پارسوماش گذشت نظیر وقایع پارسه مبهم است.

در ۶۲۵ ق‌م هووخشتره یا کوواکسارس، پسر خشتریته باری دیگر نظم را به‌بلندیهای ماد بازگرداند. روشی که وی در انجام این کار به‌کاربـرد بر ما شناخته نیست. هرودوت‌می گوید که‌وی‌سرهای سرکردگان سکایی‌را از باده‌گرم‌کردوبا این تدبیر ایشان را فروگرفت؛[۳] اما بازگشت او به‌قدرت بیگمان دشواریهای بیشتری در بر داشت. همچنین بـایـد اعتراف کنیم که درباره بیشتر فتوح آیندهٔ او چیزی نمی‌دانیم. اما تجربهٔ گذشته بـه‌او آموخته بود که برای رسیدن به‌پیروزی بـه سپاه سازمان‌یافته‌ای نیاز است؛ مردم وی بـه‌یاری سکاییان فرمانگزارکاربردکمان را فرا گرفتند و سربازان او به‌سه دسته از سربازان سبکبار، یعنی نیزه‌داران، کمانداران‌و سواران تقسیم‌گردیدند.[۴] بدین ترتیب هووخشتره به‌سپاهی آراسته مجهز گردید و احتمالاً هم او بود که در پارسه به‌پادشاهی «شاهنشاه» آریارمنه پایان داد و بدین سان پسر و نوهٔ پادشاه، آرشام[3] یا آرسامس[4] و ویشتاسپ[5] یا هیستاسپس[6] را حتی از اختیار لقب «شاه» نیز بازداشت. لوح سیمینی که آریارامنه‌با غرور تبار خود را

1– Cyrus 2– Arukku 3– Arshama
4– Arsames 5– Vishtaspa 6– Hystaspes

بر آن نوشته بود خود به اکباتان برده شد. هووخشتره که آشور مانعی بر سر راهش ایجاد نمی کرد، احتمالاً بیشتر سرزمین جنوب و مغرب دریاچهٔ ارومیه را نیز به تصرف در آورد. گویا ولایت سابق آشور، پارسوا در این زمان زیر فرمان او در آمد و مانائیان وی را به عنوان پادشاه برسمیت شناختند. اما بسیاری از آنها برای ایمنی به نینوا پیش سین-شار-ایشکون[1] گریختند. با تسخیر ولایت هرهر در سرزمین قدیم لولوبیان راه حملهٔ او به خود آشور در ۶۱۵ ق م هموار گردید.

در این میان خطری در سرزمین بابل پدیدار گردید که امپراتوری آشور را تهدید می کرد. نبوپلسر[2]، مانند بل-ابنی که پیش از وی زندگی می کرد حیات سیاسی خود را به عنوان کارگزار آشور در بطایح آغاز کرد. وی از این مقام رفته رفته به جایی رسید که دارای پادشاهی مستقلی گردید. وی در مقام پادشاه بطایح اسناد مربوط به آیین عبادی پرستشگاه اورك را به شوش برد که حکومت بر آن از بل-ابنی به او میراث رسیده بود.[۵] در ۶۱۶ ق م سراسر بابل زیر فرمان او بود، و او خود به آشور حمله برد.[۶] در قابلینو[3] سین-شار-ایشکون و گریختگان مانایی به تهاجم او پیوستند. تنها رسیدن سپاهی مصری که به یاری آشور شتافته بود موجبات عقب نشینی وی را به سوی جنوب فراهم ساخت، زیرا نشان داده بود که حریف نیرومندی برای دشمنان شمالی خود است. درمارس ۶۱۵ ق م دست به آزمایش در خط دجله زد و شهر مادانو[4] در ولایت ارافه[5] را متصرف گردید. درژوئن همان سال باری دیگر به آشور حمله برد، اما سپاه آشور وی را ناگزیر به عقب نشینی کرد.

در این زمان هووخشتره که بسختی می توانش همپیمان نبوپلسر درشمار آورد درصحنه پدیدار گشت، و در ۶۱۵ ق م به شهری در ولایت ارافه حمله برد. دراوت سال بعد، بیگمان پس از گشودن نواحی شمال آشور، کنار دجله فرود آمد، و نینوا را شهربندان کرد. چون نتوانست بر دیوارهای شهر دست یابد به گرفتن تاربیسو[6] بسنده کرد و در جهت جریان دجله به آشور آمد و پس از حمله ای بر آن شهر دست یافت. نبوپلسر که نمی خواست امپراتوری آشور را در دست رقیبی ایرانی ببیند،[۷]

1- Sin-shar-ishkun
2- Nabopolasser
3- Qablinu
4- Madanu
5- Arrbapha
6- Tarbisu

اندکی پس از سقوط آشور به آنجا رسید. در حضور دو سپاه نیرومند دو پادشاه با یکدیگر سازش کردند؛ میانشان خرسندی از یکدیگر و همپیمانی برقرار گردید، و آمیتیس[1]، دختر خردسال ایشتوویگو (آستواگس)، پسر هووخشتره را نامزد پسر جوان نبوپلسر، یعنی نبوکدنصر[2] کردند. از این پس دو سپاه همچون نیرویی واحد عمل می‌کردند.

در سراسر سال ۶۱۳ ق م سپاهیان ماد در جای دیگری سرگرم بودند. در این هنگام است که هرودوت بیست‌وهشت سال سلطهٔ سکاییان را وارد تاریخ ماد می‌کند؛ این شاید تنها یك جابجا سازی زمانی وقایع باشد یا شاید به‌چیزی جز این اشاره دارد. زیرا سپاه هووخشتره در بازگشتن به‌نواحی جلگه‌ای اومان‌ـماندا[3]، «سپاه ماندا» خوانده می‌شود. این‌شاید اشاره دارد که در طی سال ۶۱۳ ق م مادها بربسیاری از آوارگان سکایی سرزمینهای کوهستانی شمال آشور استیلا یافتند.

اما شاید در ۶۱۲ ق م هم هووخشتره هم نبوپلسر آمادهٔ تاختن به‌نینوا بودند. سه جنگی که ایشان میان ژوئن و اوت کردند در وقایعنامه ثبت گردیده و برابراست با سه شکستی که بر دست «آرپاکس‌مادی[4]» و «بلسیس[5]» بابلی واردآمده و کتسیاس[6] آن را توصیف می‌کند،[10] اما حملهٔ نهایی که در اوت انجام گرفت کاملاً به‌پیروزی انجامید. در اواخر سپتامبر هووخشتره با سهمی که از غنایم به‌او رسیده بود به ماد بازگشت، اما پایان دخالت او در امور بابل هنوز فرا نرسیده بود. پادشاهی آشور تازه‌ای در شمال بین‌النهرین شکل گرفت و نبوپلسر در اوایل سال ۶۱۰ ق م برای دریافت کمك به‌ماد روی‌آورد. در نوامبر همان سال هووخشتره و سپاهش به‌بابل رسیدند و به‌نیروهای نبوپلسر پیوستند؛ حرکت بعدی این همپیمانان به‌سوی حران چندان اهمیت داشت که شایستهٔ آن بود تا توجهٔ نبوکدنصر، ولیعهد بابل را برانگیزد.[11] تنها خاطرهٔ ویرانی حران بر دست هووخشتره و مادیها کافی بود که پنجاه سال بعد دردل پادشاه بابل ترس و احترام نسبت به‌ایرانیان برانگیزد.[12] پس از چند سالی جنگ و عدم قطعیت در دست مادیها باقی ماند.

1– Amytis
2– Nabnchadnezzar
3– Umman-Manda
4– Arpaces
5– Belesys
6– Ctesias

پس از فتوحی که در بالا برشمردیم، باری دیگر تاریخ ماد در تیرگی و تاریکی فرو می‌رود و باید از استنباط خود یاری بگیریم. با اطمینان می‌توان گفت که مرزهای اصلی پادشاهی در مشرق شهر ری کنونی در جنوب تهران، در جنوب اصفهان، و در شمال غرب، ناحیهٔ آتروپاتن[1] یا آذربایجان کنونی را در بر می‌گرفت و تختگاه آن اکباتانا یا همدان کنونی بوده است.[۱۳] چنین می‌نماید که وی سرزمین پارسه را به قلمرو خویش ملحق ساخته بود، و اکنون پارسوماش سیادت وی را برسمیت می‌شناخت، ادارهٔ این هر دو سرزمین به دست کنبوجیه[2] یا کامبوسس[3] یکم (حدود ۵۵۹–۶۰۰ ق م) سپرده شد که درپی مرگ پدرش کوروش اول به‌عنوان «شاه شهر انشان» به‌تخت برآمده بود.

بنابراین بیشترینهٔ خاك ایران فرمانگزار هووخشتره بودند، اما کادوسیان[4] که در ناحیهٔ باریك‌گرم میان کوههای البرز و دریای خزر زندگی می‌کردند از پذیرفتن سیادت وی خودداری کردند.[۱۴] کتسیاس تنها منبعی است که می‌گوید پارتیان در پادشاهی آستیباراس[5] که به‌زبان مردم کنیدوس[6] همان هووخشتره بود بر مادها بشوریدند. پس از چندین نبرد که میان دوگروه درگرفت، سرانجام پیمانی میان دو طرف بسته شد مشروط بر آنکه شورشیان حاکمیت مادها را بپذیرند و برای همیشه همپیمان ایشان بمانند.[۱۵] این گزارش فی‌نفسه بعید نیست، و پارت احتمالاً از آن پس فرمانگزار دولت مادگردید همان‌گونه که بعدها نواحی‌دوردست تابع فرمانروایان اشکانی بودند.[۱۶]

دامنهٔ فتوح هووخشتره در شمال غرب حتی گسترده‌تر بود. در اینجا مناطقی که روزگاری بخشی از پادشاهی هالدیا را تشکیل می‌دادند و اکنون در تصرف

1– Atropatene　　2– Kanbujiya　　3– Cambyses

4– Cadusians　　5– Astibaeras

۶– Cnidus یا Cnidos، شهر قدیم یونانی‌کاریا، جنوب غرب آسیای صغیر، در جنوب غربی قسمت آسیایی ترکیه کنونی. در ۵۴۰ ق‌م به‌تصرف ایران درآمد. دادوستدی وسیع داشت. کتسیاس از مردم این شهر بود. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی، ۲/۲۲۸۶–م.

مهاجمان بیگانه، یعنی آرامیان بودند به‌تصرف او درآمدند؛ و هرودوت بالصراحه می‌گوید که‌سراسر کاپادوکیه[1] تارودخانهٔ‌هالوس[2] (قزل‌ایرماق کنونی) تاپیش‌از برآمدن امپراتوری‌پارسیان فرمانگزارمادهابودند.[۱۷] در ۵۹۰ق‌م هووخشتره‌به‌کنار رودخانهٔ هالوس رسید و درآنجا با آلواتس[3]، پادشاه لودیا[4] برخوردکرد. در طی جنگ پنج ساله‌ای‌که در پی‌آن درگرفت هیچیك از دو حریف برتری به‌دست نیاورد؛ اما در سال ششم، یعنی ۵۸۵ ق م، کسوفی روی دادکه‌آن را به‌فال بدگرفتند و دست از جنگ کشیدند. کار به‌داوری کشید و نبونید[5]، فرمانروای بابل که احتمالاً داور برگزیدهٔ آلواتس بود با سوئن‌نسیس[6]، پادشاه کیلیکیه[7] که نمایندگی هووخشتره را داشت توافق کردکه ازآن پس رودخانهٔ هالوس مرز میان ماد و لودیا باشد. برای اطمینان از پایدار ماندن مرزی‌که تعیین گردید آریه‌نیس[8]، دختر آلواتس به‌همسری ایشتوویگو، پسر هووخشتره داده شد. یك سال نکشید که ایشتوویگو جانشین پدرگردید.[۱۸]

در این میان نبوکدنصر (۵۶۲–۶۰۴ ق م) در بابل بر جای پدر نشست. وی گذشته از متصرفات پهناورش در شمال سوریه بر بطایح در جنوب و شوش در مشرق نیز استیلا داشت. آجرهایی که نام او برآنها نقش‌گردیده در برآوردن ساختمانهای آن شهر به‌کار می‌رفتند، گلدانی مرمرین که‌کتیبهٔ او برآن نقش شده و وزنه‌ای با نقش اوگواهان دیگر استیلای او بر این شهرند.[۱۹] نسخه‌ای از نخستین کتیبه‌های او که از قبیلهٔ آرامی فقوده، در، لاهیرو و ارافه یاد می‌کند به‌مشرق شهر راه یافته است.

چون سفرهای جنگی نبوکدنصر به غرب برای پژوهشگران تاریخ کتاب مقدس جاذبهٔ ویژه‌ای داشته، از این روی تفاسیر و شرحهای زیادی دربارهٔ آنها نوشته شده است. یك روایت یونانی می‌گوید هنگامی که وی سفری را آغاز کرد

1– Cappadocia
2– Halys
3– Alyattes
4– Lydia
5– Nabu-naid
6– Syennesis
7– Cilicia
8– Aryenis

که‌طی آن یوهاکین[1]، پادشاه اورشلیم[2] را در ۵۹۷ ق‌م به‌اسارت در آورد از آستیباراس یا هووخشتره، پادشاه ماد یاری خواست. بـه گـزارش روایتی دیگر وی باغهای معلق معروف بابل را برای خوشنود کردن شهبانوی مادی خود، دختر ایشتوویگو بنا کرد.[۲۲] این حقیقت که بابل در ایام فرمانروایی نبوکدنصر به‌داشتن برج‌وبارو استوارترین شهر شرق باستان گردید،[۲۳] بروشنی به‌اوضاع سیاسی و ترس بابل از همسایگان شرقیش اشاره می‌کند.

تازمانی که نبوکدنصرزنده بودمادو بابل چندان‌از توانایی‌یکسانی برخوردار بودند که‌آزمودن یك جنگ را سودمند نمی‌دانستند؛ اما پس از مرگ او اوضاع داخلی بابل به‌ایشتوویگو فرصت غیرمنتظره‌ای داد. امل‌ـمردوك[3] (۵۶۰–۵۶۲ ق‌م) سیاست پدر را کنار نهاد، یوهاکین، پادشاه اسیر یهودیان را از بند رها ساخت‌و به‌پیروی از رهبری گروه‌کاهنان پرداخت. سرانجام ارتش سالاران وی را از تخت برداشته نرگال‌ـشارـاوسور[4] را به‌جای او نشاندند. اما پس از چهار سال وی نیز جای خود را به‌لاباشی‌ـمردوك[5] داد. در ۵۵۶ ق م این‌آخری نیز بر دست ارتش سالاران به‌قتل آمد و اینان پس از وی نبوـنید را بر تخت لرزان نشاندند.[۲۴]

از دست رفتن عیلام و شوش بـر دامنهٔ ایـن بحران سیاسی بیفزود. این دو سرزمین درسراسر پادشاهیهای کوتاه امل‌ـمردوك ونرگال‌ـشارـاوسور همچنان به همپیمانی ناگزیر با بابل ادامه دادند، اما با به‌تخت برآمدن نبوـنید دیگر بخشی از قلمرو بابل نبودند.[۲۵] آنها احتمالاً به‌صورت بخشی از امپراتوری روبگسترش ایشتوویگو درآمدند، چنانکه در سراسر سرزمین بابل ایـن باور رشدکرده بود که مادیهای دشمن همچنان به‌پیشروی خـود ادامـه می‌دهند و سرانجام روزی بر تختگاه این سرزمین چنگ خواهند انداخت.

حزقیال[6] نبی همواره امت خود را تشویق می‌کرد که سرنوشت خویش را بپذیرند و با خداوندان تازهٔ خود در صلح و آرامش زندگی کنند. یهودی دیگری که از شکست نقشه‌ای کـه برای رهایی یوهاکین طرح شده بود بـه‌خشم آمده و

1– Jehoiachin 2– Jerusalem 3– Amel-Marduk
4– Nergal-shar-usur 5– Labashi-Marduk 6– Ezkiel

پیش‌بینیهای ارمیا[1] را که می‌گفت دشمنی از شمال به‌فلسطین می‌آید سخنی گزاف و دور از عقل می‌دانست،[۲۶] خطر حملهٔ مادیها را تنها انتقام عادلانهٔ یهوه[2] از بابل مغرور می‌دید. وی اعلام کرد که مادیهای قدرتمند کـه اسیر کنندگانش این چنین نگران در آنهـا می‌نگـرنـد و اکنون سپاهیان اوراتویی[3] یا هالدیایی، مانائیان و سکاییان که هووخشتره تنها چند سال پیش آنان را شکست داده بود، ابزاری‌هستند که یهوه با آنها بابل را ویران خواهد کرد.[۲۷] وی با خوشی و شادی زیاد ترسی را که سختدلی و جفاکاری مادیها کـه کمان در دستشان بـه مرگ‌آورترین سلاح مبدل‌گشته در دل مردم بابل بیدار کرده را دامن می‌زند.[۲۸] وی ضعف درونی بابل را که گروههای روحانی و نظامی در مدت کوتاه شش سال چهار پادشاه را در آنجا به‌تخت برنشاندند و از تخت برداشتند بازشناخت و به‌شنوندگانش یادآور گردید که «در زمین ظلم خواهد شد و حاکم بـه‌ضد حاکم (برخـواهـد آمد)».[۲۹] وی حصارها و دیوارهایی را که بابل را درمیان گرفته بودند در پیش چشم داشت،[۳۰] اما اعلام کرد کـه مادها حصارهایش را خواهند انداخت و دیوارهایش را منهدم خواهند کرد و چون فرود آیند فقوده‌های آرامی و ساکنان بطایح را از میان خواهند برد.[۳۱] سرانجام گفت نـه اهل بابل نه حتی یك اسیر یهودی نمی‌توانند امیدوار باشند که مادها رحم و شفقتی نشان دهند، زیـرا همه قتل‌عام خواهند شد. وی که به‌گمان خویش از ویرانی قریب‌الوقوع شهر لذت می‌برد، بارها این برگردان را تکرار می‌کند که:

از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آیید.

از بخت بـد پیامبر مدعی ما تهدید حملـهٔ مادها انجـام نگـرفت. نبـونید (۵۳۸-۵۵۶ ق م) تاج و تخت خویش را نگهداشت و خطر دور شد. از آن پس ایشتوویگو چندان گرفتار دشواریهای خود بود که دیگر مجال آن نمی‌یافت اندیشهٔ لشکرکشی به‌جلگه‌ها را در سر بپروراند.

در پارسوماش کـه اکنون با انزان برابر بود، کنبوجیهٔ یکم ظاهراً زندگی

1– Jeremiah 2– Yahweh 3– Ürarturian

آرام و بی‌دغدغه‌ای داشت. اگـرچند وی اسماً شاه بود، اما فرمانگزار مادها بود که او را پس از مرگ آریارمنه بـر تخت سرزمین پارسه نشانده بودند. ازدواج او با ماندان[1]، دختر ایشتوویگو پایگاه اجتماعی وی را کـه بـه‌چشم مادها بلند نبود بسیاربالا برد. ازاین پیوندکوروش بزرگ زاده شد.[۳۳] کوروش دوم همینکه در ۵۵۹ ق م به‌تخت برآمد در پارسه در محل معروف به‌پاسارگاد دست به‌آوردن بناهایی زد تا نشان دهندکه وی براستی از دودهٔ شاهان است. نوشتهٔ او زیرحجاری برجستهٔ خودش او را «شاه بزرگ، هخامنشی» می‌خواندکه نشان می‌دهدکه وی دیگربه‌هیچ‌وجه فرمانگزاری به‌ایشتوویگو، «شاهنشاه» را برسمیت نمی‌شناخته.[۲۴] اما کوروش برآن شد تا ثابت‌کندکه شایستگی تصاحب تاج‌وتخت ماد را دارد. وی براه افتاد تا با درخواست اتحاد از قبایل ایرانی گوناگون در درون سرزمین خود به گردآوری نیرو بپردازد،[۳۵] و در عین حال همپیمانی با بابل را که نبو-نید به‌او پیشنهادکرده بود نیز پذیرفت. فرمانروای بابل امیدوار بودکه بدین ترتیب امپراتوری خود را از خطر مادها کـه چـون بر حران استیلا داشتند می‌توانستند جادهٔ ارتباطی میان بابل و سوریه را قطع کنند دور سازد، وی خود را به‌گردآوری سپاه از غزه در مرز مصر و بطایح در امتداد خلیج‌فارس آغازکرد.

در ۵۵۳ ق م نقشهٔ کوروش برملا گردید و ایشتوویگو او را بـه‌دربار فرا خواند. کوروش از رفتن سر باز زد و عملاً علم شورش برافر اشت؛[۳۶] شاید این شوروش نشانه‌ای از پیش تعیین شده بودکه‌که با آغازآن نبو-نید ژهسپار تصرف سوریه‌گردد. حران در این سال از دست پادگان مادی بیرون‌آورده شدکه موجب شادمانی فراوان فرمانروای بابل‌گردید؛[۳۷] اما ایشتوویگو نیز میدان را خالی نکرد و سپاهی به‌گوشمالی فرمانگزار نافرمان خویش فرستاد.

دربارهٔ جنگی‌که در پی‌آن درگرفت درگـزارش متفاوت از تاریخنگاران یونانی و یك روایت خشك و بی‌پیرایه از یك سالشمار بابلی داریم. یك گزارش یونانی که در نوشته‌های نیکولائوس[2] دمشقی یافت می‌شودکه آگاهی خود را از

1– Mandane 2– Nicolaus

کتسیاس گرفته داستانی نقل می کند که تا اندازهٔ زیادی دارای آب و رنگ شرقی است. در این گزارش می‌خوانیم که نبرد اول دو روز بدرازا کشید و در پایان آن ایشتوویگو بـه پیروزی بزرگی دست یافت. پارسیان، یعنی اهل پارسه که نزدیك مرز سرزمینشان با ماد می‌جنگیدند به‌پاسارگاد گریختند. نبرد دوم کـه نیز دو روز بدرازا کشید، در نزدیکی ایـن شهر در گرفت. اگرچند مادیها در روز نخست در جنگ بـرتـری داشتند، امـا در روز دوم پـارسیان کـه زنان آنان را بـه‌جنگ برمی‌انگیختند به‌پیروزی شکننده‌ای دست یافتند.[۳۸] ایشتوویگو هنوز حالت تهاجمی داشت تا اینکه نبرد سوم کار را بـه‌سود کامل کوروش یکسره کرد.[۳۹] ایشتوویگو باقیماندهٔ سپاهش رو در گریز نهاد اما پس از کوشش اندك گرفتار آمد.

گزارش یونانی دوم را هرودوت به دست می‌دهد کـه در درستی گفتهٔ وی کمتر می‌توان تردید کرد. پدر تاریخ از دو نبرد آگاهی داشت. در نبرد نخست که ایشتوویگو در آن حضور نداشت، هارپاگـوس[1]، فرماندهٔ سپاه او (کـه هرودوت بسیاری از دانسته‌هایش دربارهٔ تاریخ نخستین ماد را از نوادگان وی گرفته) همراه با بیشترینهٔ افراد سپاه، شاه ماد را فرو گذاشته بـه‌کوروش پیوستند. در نبرد دوم ایشتوویگوی سالخورده خود سپاه ماد را رهبری می کرد و گرفتار گردید.[۴۰]

سالشمار خشك بابلی با این داستان هرودوت موافقت دارد.[۴۱] بهٔ گفتهٔ این سالشمار ایشتوویگو سپاهی گردآورد و رهسپار فـرو مالیدن کوروش، شاه انشان گردید. اما سپاه ماد بشورید و شاه خود را تسلیم کوروش کرد که بیدرنگ رهسپار اکباتانا، تختگاه قلمرو ماد گردید و خزاین آن را غارت کرد.

بدین ترتیب امپراتوری ماد برافتاد و حاکمیت پارسیان آغاز گردید. عیلام که روزگاری برای خود سرزمین پهناوری بود، از حیث اهمیت و درجه به‌سومین شهربان نشین دولت هخامنشی تنزل یافت، اما رسم جانشینی آن که برپایهٔ مادرتباری بوده تأثیر زیان‌آوری در دربار شاهان هخامنشی داشته است. مادکـه روزگاری خود مرکز پادشاهی نیرومندی بود، بـه مرتبهٔ دومین شهربان نشین فرود آمد، اما

1– Harpagus

مادیها را نیز به‌اندازهٔ پارسیان حرمت می‌نهادند و بیگانگان از آنها همچون همپیمان پارسیان سخن می‌گفتند. پارس را که از آن پس به‌مثابهٔ قلب امپراتوری می‌نگریستند، شهربان‌نشین یگانه و برجسته‌ای بود که جانشینان نیرومند شاهان هخامنشی از آنجا برمی‌خاستند. با ظهور ایـن جانشینان خاور نزدیك وارد مرحلهٔ تازه‌ای از تاریخ گردید.

جدول یکم

اوان	بابل
پلی (حدود ۲۶۷۰ ق م)	
تا تا	
اوکو – تاهش	
هیشور	
شوشون – تارانا	
ناپی – ایلموش	
کیکو – سیمه – تمتی	
لوخی – ایشان*	سارگن (حدود ۲۵۳۰ ق م)
هیشپ – راتپ	
هلو	ریموش
هیتا	مانیشتوسو
پوزور– اینشوشیناك	نرم – سین
گوتی	شارکالیشاری
	گوتی
سیماش	سلسلهٔ سوم‌اور
گیرنامه	اور– نامو (۲۲۷۳ – ۲۲۹۰ ق م)
تازیتای یکم	شولگی (۲۲۲۶ – ۲۲۷۲ ق م)
ابارتی یکم	بور– سین (۲۲۱۷ – ۲۲۲۵ ق م)
تازیتای دوم	گیمیل – سین (۲۲۰۸ – ۲۲۱۶ ق م)
انبی لوهان	ابی – سین (۲۱۸۳ – ۲۲۰۷ ق م)
کینداتو	
ایدادوی یکم (ایدادو -- اینشوشیناك)	
تان – روخوراتیر	
ابارتی دوم	
ایدادوی دوم	گونگونوم (۲۰۶۱ – ۲۰۸۷ ق م)

* نامهایی‌که درجداول یك تا سه سیاه نوشته می‌شوند ثابت شده‌که با فرمانروای مقابل خود معاصر بوده‌اند.

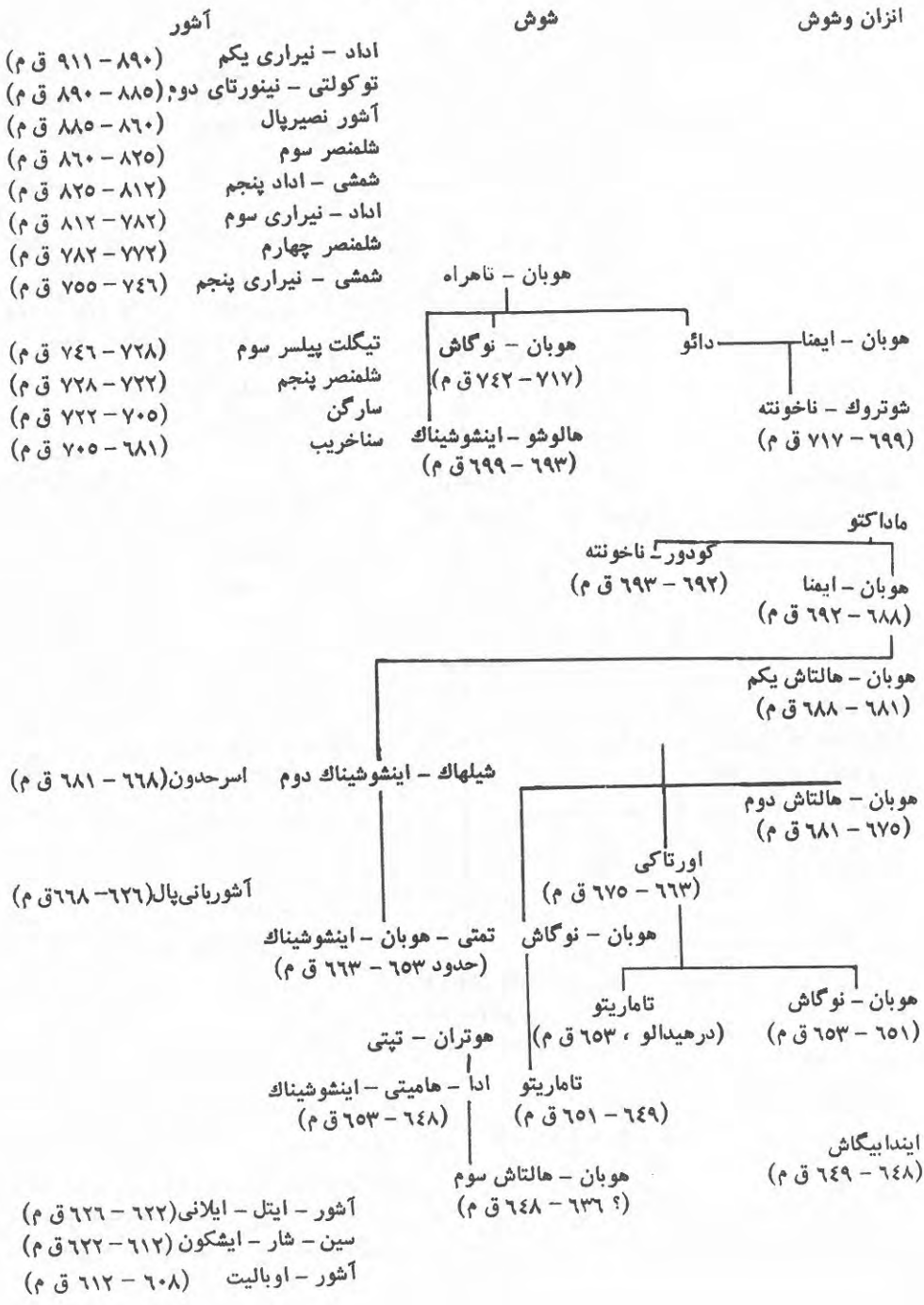
جدول دوم

	عیلام		بابل
سوکل ماه ابارتی (حدود ۲۰۰۱–۲۰۲۰ ق م)	سوکل عیلام وسیماش	سوکل شوش	
شیلهاها (تمتی شیلهاك) (۱۹۸۶ – ۲۰۰۰ ق م)	شیروکده	شیموت – وارتاش	کودور– مابوك
شیروکدوه (حدود ۱۹۶۶ – ۱۹۸۵ ق م)	شیموت – وارتاش	سیوه پالارهوپاك	واراد – سین (۱۹۷۸ – ۱۹۸۹ ق م)
	سیوه پالارهوپاك	کودزولوش یکم	ریم – سین (۱۹۱۷ – ۱۹۷۷ ق م)
سیوه پالارهوپاك (حدود ۱۹۴۶ – ۱۹۶۵ ق م)	کودزولوش یکم	کوتیر– ناخونته	
کودزولوش یکم (حدود ۱۹۱۸ – ۱۹۴۵ ق م)	کوتیر– ناخونته		حمورابی (۱۹۰۵ – ۱۹۴۷ ق م)
کوتیر– ناخونته	تاتا (آتامرا – هالکی)	اداهوشو تمتی – آگون	
تمتی – آگون (حدود ۱۸۲۶ – ۱۸۴۰ ق م)	تمتی – آگون کوتیر– شیلهاها	کوتیر–شیلهاها کوك – ناشوریکم	
کوتیر–شیلهاها (حدود ۱۸۱۱ – ۱۸۲۵ ق م)	کوك – ناشوریکم	شیرتوه	
کوك – ناشوریکم (۱۸۰۰ – ۱۸۱۰ ق م)	تمتی – راپتاش	تمتی – راپتاش کودزولوش دوم	
تمتی – راپتاش (حدود ۱۷۹۱ – ۱۷۹۹ ق م)	کودزولوش دوم	تان – اولی	**آمیزادوگا** (۱۷۸۱ – ۱۸۰۱ ق م)
کودزولوش دوم (حدود ۱۷۸۱ – ۱۷۹۰ ق م)	تان – اولی	تمتی – هالکی	
تان – اولی (حدود ۱۷۷۱ – ۱۷۸۰ ق م)	تمتی – هالکی	کوك – ناشور دوم	
تمتی – هالکی (۱۷۶۱ – ۱۷۷۰ ق م)	کوك – ناشور دوم		
	بالا – ایشان کوك –کیرواش	کوك –کیرواش تم – سانیت کوك – ناخونته	
کوك –کیرواش	کوك – ناخونته کاسیها	کوك – ناشور سوم	کاسیها (از ۱۷۴۹ ق م)

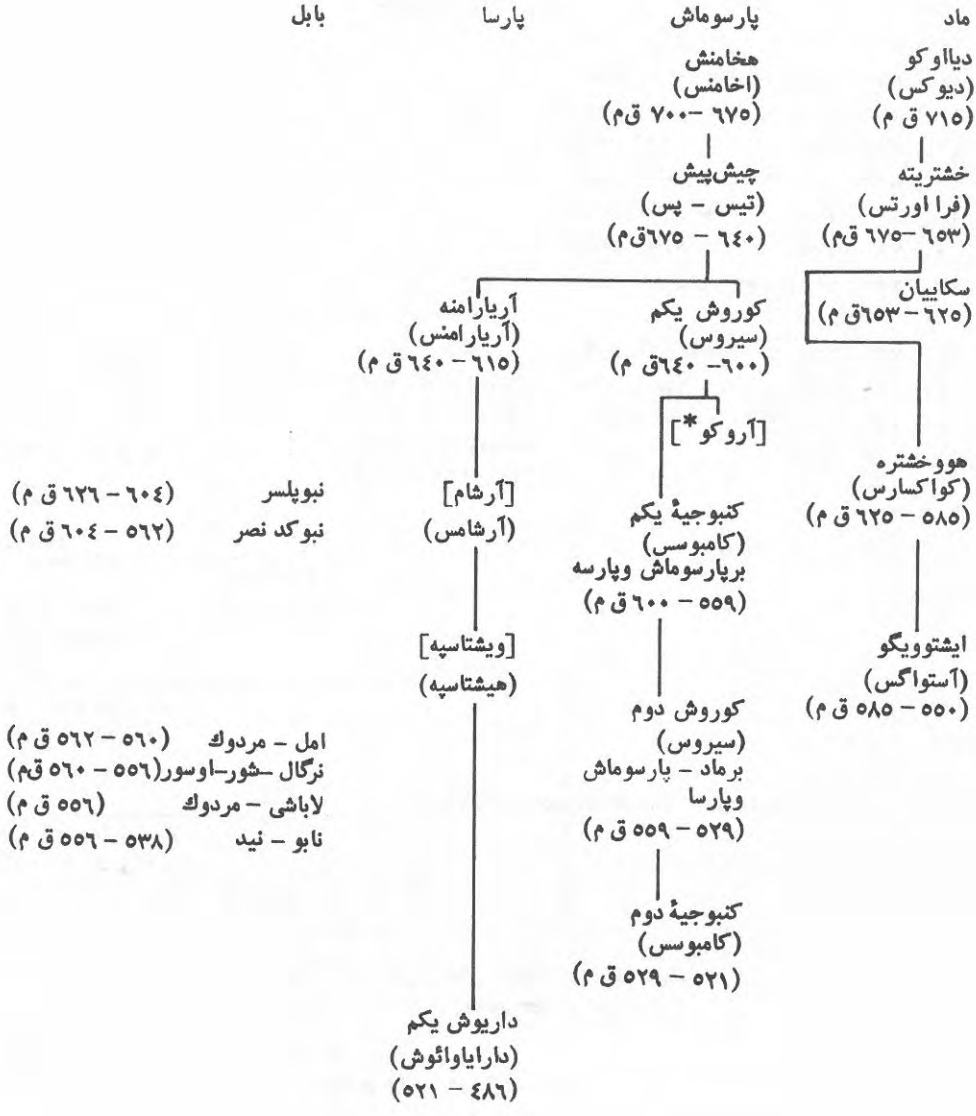
جدول سوم

انزان وشوش پاهیر- ایشان (حدود ۱۳۱۰ ق م)	بابل نازی - میروتاش (۱۲۹٤ - ۱۳۱۹ ق م)	آشور
آتار - کیتاه (حدود ۱۲۸٦ - ۱۲۹۵ ق م)		
هوبان - نومنا (حدود ۱۲٦٦ - ۱۲۸۵ ق م)		
اونتاش هوبان (حدود ۱۲٤۵ - ۱۲٦۵ ق م)	**کاشتیلیاش سوم** (۱۲٤۲ - ۱۲٤۹ ق م)	**توکولتی - نینورتای یکم** (۱۲۱۸ - ۱۲۵۵ ق م)
اونپاتار- هوبان (حدود ۱۲٤۳ - ۱۲٤٤ ق م)		
هیدین - هوتران (۱۲۲۲ - ۱۲٤۲ ق م)	**انلیل - ندین - شومی** (۱۲٤۰ - ۱۱٤۱ ق م) هاداشمان - هاربه **اداد - شوم - ایدینا** (۱۲۳۳ - ۱۲۳۸ ق م)	
هالدوش - اینشوشیناك (حدود ۱۲۰۸ - ۱۲۲۱ ق م)		
شوتروك - ناخونته (۱۱۷۱ - ۱۲۰۷ ق م)	**زاماما - شوم - ایدینا** (۱۱۷٤ ق م)	آشوردان یکم (۱۱۵٤ - ۱۱۸۹ ق م)
کوتیر- ناخونته (۱۱٦٦ - ۱۱۷۰ ق م)	**انلیل - ندین - آخه** (۱۱۷۱ - ۱۱۷۳ ق م) مردوك - شاپیك - زری (۱۱۵۳ - ۱۱۷۰ ق م)	
شیلهاك - اینشوشیناك (حدود ۱۱۵۱ -۱۱٦۵ ق م)		
هوته لودوش - اینشوشیناك (حدود ۱۱٤۰ - ۱۱۵۰ ق م)	**نبوکد نصر یکم** (۱۱۲۳ - ۱۱٤٦ ق م)	آشور - رش - ایشی (۱۱۱۷ - ۱۱٤۹ ق م)
شیلهینا - هامرو - لاگامار	انلیل - ندین - آپلی مردوك - ندین - آخه (۱۱۰۱ - ۱۱۱٦ ق م)	تیگلت پیلسر یکم (۱۰۹۰ - ۱۱۱٦ ق م)

جدول چهارم


انزان وشوش
شوش
آشور
اداد – نیراری یکم (۸۹۰ – ۹۱۱ ق م)
توکولتی – نینورتای دوم (۸۸۵ – ۸۹۰ ق م)
آشور نصیرپال (۸۶۰ – ۸۸۵ ق م)
شلمنصر سوم (۸۲۵ – ۸۶۰ ق م)
شمشی – اداد پنجم (۸۱۲ – ۸۲۵ ق م)
اداد – نیراری سوم (۷۸۲ – ۸۱۲ ق م)
شلمنصر چهارم (۷۷۲ – ۷۸۲ ق م)
شمشی – نیراری پنجم (۷۴۶ – ۷۵۵ ق م)
تیگلت پیلسر سوم (۷۲۸ – ۷۴۶ ق م)
شلمنصر پنجم (۷۲۲ – ۷۲۸ ق م)
سارگن (۷۰۵ – ۷۲۲ ق م)
سناخریب (۶۸۱ – ۷۰۵ ق م)
هوبان – تاهراه
هوبان – ایمنا
دائو
هوبان – نوگاش (۷۱۷ – ۷۴۲ ق م)
شوتروك – ناخونته (۶۹۹ – ۷۱۷ ق م)
هالوشو – اینشوشیناك (۶۹۳ – ۶۹۹ ق م)
ماداکتو
کودور – ناخونته (۶۹۲ – ۶۹۳ ق م)
هوبان – ایمنا (۶۸۸ – ۶۹۲ ق م)
هوبان – هالتاش یکم (۶۸۱ – ۶۸۸ ق م)
شیلهاك – اینشوشیناك دوم
اسرحدون (۶۶۸ – ۶۸۱ ق م)
هوبان – هالتاش دوم (۶۷۵ – ۶۸۱ ق م)
اورتاکی (۶۶۳ – ۶۷۵ ق م)
آشوربانی‌پال (۶۲۶ – ۶۶۸ ق م)
تمتی – هوبان – اینشوشیناك (حدود ۶۵۳ – ۶۶۳ ق م)
هوبان – نوگاش
هوبان – نوگاش (۶۵۱ – ۶۵۳ ق م)
تاماریتو (درهیدالو ، ۶۵۳ ق م)
هوتران – تپتی
ادا – هامیتی – اینشوشیناك (۶۴۸ – ۶۵۳ ق م)
تاماریتو (۶۴۹ – ۶۵۱ ق م)
ایندابیگاش (۶۴۸ – ۶۴۹ ق م)
هوبان – هالتاش سوم (؟ ۶۳۶ – ۶۴۸ ق م)
آشور – ایتل – ایلانی (۶۲۲ – ۶۲۶ ق م)
سین – شار – ایشکون (۶۱۲ – ۶۲۲ ق م)
آشور – اوبالیت (۶۰۸ – ۶۱۲ ق م)

جدول پنجم



* نامهایی‌که در دو قلاب [ ] آمده‌اند آنهایی هستندکه وارث تاج وتخت بودند، اما پادشاهی نکردند.

بخش یکم

[1] Henry Field in *AJSL*, LI (1934/35), 208 f.

[2] D. A. E. Garrod, "The Palaeolithic of Southern Kurdistan," *Bulletin of the American School of Prehistoric Research*, No. 6 (March, 1930).

[3] E. Herzfeld in the *Illustrated London News*, May 25, 1929, pp. 892 f., and *Iranische Denkmäler*, Lfgn. 1 and 2 (Berlin, 1932), pp. 3–18, Pls. 1–30.

[4] H. Field in the *American Anthropologist*, XXXIV (1932), 303–9.

[5] Pumpelly, *Explorations in Turkestan, Expedition of 1904* (Washington, D.C., 1908), pp. 38 f., 67, and 72; cf. Schellenberg, *ibid.*, pp. 469–73.

[6] A. Schulz in *Berichte der deutschen botanischen Gesellschaft*, XXXI (1913), 226–30, and *Die Geschichte der kultivierten Getreide* (Halle, 1913), pp. 13 f.

[7] De Morgan, *Mém.*, I, 184-88; De Morgan, Pottier, and De Mecquenem, *Mém.*, Vol. XIII.

[8] Herzfeld in the *Illustrated London News*, June 1, 1929, pp. 942–45; *AMI*, I (1929–30), 65–71; *Iranische Denkmäler*, Lfg. 3/4 (Berlin, 1933), pp. 19–26, Pls. 1–27. See also Contenau and Ghirshman in *Syria*, XIV (1933), 1–11.

[9] De Mecquenem, *Mém.*, XX, 126 f.

[10] Pézard, *Mém.*, XV, 13–19.

[11] De Mecquenem, *Mém.*, XX, 115–25.

[12] H. Field in *AJSL*, LI (1934/35), 208.

[13] A. U. Pope in the *Illustrated London News*, December 15, 1934, p. 1005; R. Ghirshman, *ibid.*, March 16, 1935, pp. 416 f.

[14] Aurel Stein, *An Archaeological Tour in Gedrosia*, "Memoirs of the Archaeological Survey of India," No. 43 (Calcutta, 1931); *Innermost Asia* (Oxford, 1928), II, 949–58, and Vol. III, Pls. 113 f.; "The Indo-Iranian Borderlands" (Huxley Memorial Lecture for 1934), *Journal of the Royal Anthropological Institute*, LXIV (1934), 179–202.

[15] Aurel Stein, *An Archaeological Tour in Waziristān and Northern Balūchistān*, "Memoirs of the Archaeological Survey of India," No. 37 (Calcutta, 1929).

[16] De Mecquenem, *Mém.*, XX, 99–112 and 128–32.

[17] With some of the pottery published by Aurel Stein in "Memoirs of the Archaeological Survey of India," Nos. 37 and 43.

[18] H. Frankfort, *Archeology and the Sumerian Problem* (*SAOC*, No. 4 [1932]), pp. 65–72.

[19] De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 189–91 and 205.

[20] See now A. Nöldeke, E. Heinrich, and E. Schott, "Fünfter vorläufiger Bericht über die von der Notgemeinschaft der deutschen Wissenschaft in Uruk unternommenen Ausgrabungen," *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, 1933, No. 5, esp. pp. 9 and 14.

[21] Langdon, *Pictographic Inscriptions from Jemdet Nasr* ("Oxford Editions of Cuneiform Texts," Vol. VII [Oxford, 1928]); cf. Meissner in *AOF*, VI (1930–31), 303 f.

[22] Scheil, *Mém.*, VI, 59 ff., and Vol. XVII.

[23] Ghirshman, "Une tablette proto-élamite du plateau iranien," *RA*, XXXI (1934), 115–19.

۲۴– برای بحثهایی دربارهٔ متون پیش از عیلامی نگاه کنید به:

Scheil, *loc. cit.*; Weidner, *AOF*, III (1926), 84; Langdon in *JRAS*, 1925, pp. 169–73.

[25] François Lenormant, *Choix de textes cunéiformes* (Paris, 1873), p. 127, No. 41; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 1. –۲۵

۲۶– برای بحثهایی دربارهٔ واج شناسی و دستور زبان عیلامی نگاه کنید به:

F. Bork, "Elam. *B.* Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, III (1925), 70–83, with the bibliography there cited; R. Bleichsteiner, "Beiträge zur Kenntnis der elamischen Sprache," *Anthropos*, XXIII (1928), 167–98; Th. Kluge, "Das Elamische," *Le Muséon*, XLVI (1933), 111–56; Bork, "Elamische Studien," *MAOG*, VII, Heft 3 (1933), 3–31.

۲۷– بدین‌ترتیب اشکال دوگانه‌ای چون **کودورو کوتور** یا **کوتیر** پدید آمد. چنانکه درکودور–ناخونته، لاگامار ولاکامار که نام ایزد است وانزان و انشان که نام سرزمین است مشاهده توان کرد. در سراسر این اثر کوشش شده است تا هر نام عیلامی با تلفظی آورده شود که در دوره‌های گوناگون کاربرد داشته است.

[28] Cf. G. W. Brown, "The Possibility of a Connection between Mitanni and the Dravidian Languages," *JAOS*, L (1930), 273–305.

[29] Friedrich Delitzsch, *Die Sprache der Kossäer* (Leipzig, 1884); T. G. Pinches, "The Language of the Kassites," *JRAS*, 1917, pp. 101–14.

[30] Cf. E. A. Speiser, *Mesopotamian Origins* (Philadelphia, 1930), pp. 88–96.

[31] *Ibid.*, pp. 96–119.

[32] A. H. Sayce, "The Cuneiform Inscriptions of Van, Deciphered and Translated," *JRAS*, 1882, pp. 377–732; Tseretheli, "Die neuen ḫaldischen Inschriften König Sardurs von Urarṭu," *Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften*," phil.-hist. Klasse, Vol. XVIII (1927/28), No. 5; J. Friedrich, "Beiträge zu Grammatik und Lexikon des Chaldischen," *Caucasica*, VII (1931), 53–86, and VIII (1931), 114–50; "Zur urartäischen Nominalflexion," *ZA*, XL (1931), 264–88; cf. also Th. Kluge, "Die Sprache der urartäischen Inschriften und ihre Stellung im kaukasischen Sprachenkreise," *MVAG*, XII, Heft 5 (1907), 176–224.

[33] L. Messerschmidt, "Mitanni-Studien," *MVAG*, IV, Heft 4 (1899), 175–308; Bork, "Die Mitannisprache," *MVAG*, XIV, Heft 1/2 (1909), 1–126; A. Gustavs, "Verbindungs-Linien zwischen dem Mitannischen, dem Elamischen, und dem Lykischen," *Memnon*, VII (1915), 228–32; A. Gustavs, "Mitanni. *B.* Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, VIII (1926), 218–26; E. Forrer, "Die Inschriften und Sprachen des Ḫatti-Reiches," *ZDMG*, LXXVI (1922), 224–28; Bork, "Studien zum Mitani," *AOF*, VIII (1932/33), 308–14.

[34] Forrer, "Die acht Sprachen der Boghazköi-Inschriften," *Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, 1919, pp. 1032–34, and "Die Inschriften und Sprachen des Ḫatti-Reiches," *ZDMG*, LXXVI (1922), 228–41; Bleichsteiner, "Zum Protochattischen," *Berichte des Forschungs-Institutes für Osten und Orient*, III (Wien, 1923), 102–6.

[35] Kluge, "Die lykischen Inschriften," *MVAG*, XV, Heft 1 (1910), 1–135; Bork, *Skizze des Lükischen* (Königsberg i. Pr., 1926); Deeters, "Lykia. *VII.* Sprache," Pauly-Wissowa, *Real Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*, XXVI (1927), 2282–91; P. Meriggi, "Über einige lykische Pronominal- und Verbalformen," *Indogermanische Forschungen*, XLVI (1928), 151–82, and "Beiträge zur lykischen Syntax," *Kleinasiatische Forschungen*, I, Heft 3 (1930), 414–61.

[36] Deeters, "Lydia. Sprache und Schrift," Pauly-Wissowa, *op. cit.*, XXVI (1927), 2153–61; W. Brandenstein, "Die lydische Sprache," *WZKM*, XXXVI (1929), 263–304, and XXXVIII (1932), 1–67; "Die Nominalformen des Lydischen," *Caucasica*, IX (1931), 25–40; "Die lydische Nominalflexion," *ibid.*, X (1932), 67–94.

[37] G. Herbig, "Etrusker. *B.* Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, III (1925), 138–47; cf. F. Sommer, "Das lydische und etruskische F-Zeichen," *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Abt., 1930, Heft 1, pp. 1–23.

[38] Cf. the upper register of the Ashurbanipal relief in E. Pottier, *Les Antiquités assyriennes* (du Musée du Louvre) (Paris, 1917), Pl. 23; for details cf. Victor Place, *Ninive et l'Assyrie*, Vol. III (Paris, 1867), Pl. 59, No. 1. Or see H. R. Hall, *Babylonian and Assyrian Sculpture in the British Museum* (Paris and Brussels, 1928), Pl. XLIV. Finally, cf. the Achaemenian reliefs from Susa in M. Dieulafoy, *L'acropole de Suse* (Paris, 1893), Pls. V and VI.

[39] Herodotus vii. 70; Strabo xv, 1, 13, and 24.

[40] Dieulafoy, *L'acropole de Suse*, p. 28.

[41] Buxton in L. H. Dudley Buxton and D. Talbot Rice, "Report on the Human Remains Found at Kish," *Journal of the Royal Anthropological Institute*, LXI (1931), 57–119, esp. pp. 84 ff.

[42] Sir Arthur Keith in Hall and Woolley, *Al-ʿUbaid* ("Ur Excavations," Vol. I [Oxford, 1927]), p. 216. On this question cf. H. Frankfort, *Archeology and the Sumerian Problem* (*SAOC*, No. 4), pp. 40–47.

[43] Cf. Buxton, *The Peoples of Asia* (New York, 1925), pp. 112 f.; W. Z. Ripley, *The Races of Europe* (New York, 1919), pp. 450 f.; R. B. Dixon, *The Racial History of Man* (New York, 1923), pp. 309–12.

[44] Cf. Dixon, *op. cit.*, p. 263.

[45] G. Elliot Smith, *Human History* (London, 1930), pp. 167 f., and *The Ancient Egyptians* (new and rev. ed.; London, 1923), pp. 102–5; Buxton, *op. cit.*, pp. 107–13.

۴۶– نام عیلامی اینشوشیناك (که اینسوشناك و اینشوشناك نیز تلفظ می‌شد) بر گرفته از نام سومری نین–شوشین–آك است. شکل اکدی این نام شوشیناك است. مقایسه کنید با:

Poebel in *AJSL*, XLIX (1932/33), 136, and LI (1934/35), 171.

بخش دوم

[1] S. Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II (Oxford, 1923), 11.

[3] *Ibid.*; P. Dhorme in *Revue biblique*, XXXV (1926), 72 n., interprets the phrase to mean the death of Meskengasher.

[3] A. Poebel, *Historical and Grammatical Texts* (*PBS*, Vol. V), No. 20 rev. 14 ff.; cf. Poebel, *Historical Texts* (*PBS*, Vol. IV, Part 1), pp. 117 and 122.

[4] Langdon, *op. cit.*, pp. 13 f.; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 128; E. A. Speiser, *Mesopotamian Origins* (Philadelphia, 1930), pp. 35 f. and 43.

[5] H. V. Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions* (*BE*, Series A, Vol. I), Part 2, Nos. 108 f.; cf. F. Thureau-Dangin, *Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften* (Leipzig, 1907; hereafter abbreviated *SAK*), pp. 160 f.

[6] Poebel, *Historical and Grammatical Texts*, No. 75 iii 29 ff., and iv 27 ff. See H.-G. Güterbock in *ZA*, XLII (1934), 42 ff. Marhashi (in its Akkadian form, Barahshi) is doubtless to be located north of Elam; cf. W. F. Albright in *JAOS*, XLV (1925), 232; Speiser, *op. cit.*, p. 31.

[7] *SAK*, pp. 2 ff.

۸ــ نام این شهرها به‌صورت اورو+آ (Uru+A) و اورو+آز(Uru+Az) نوشته‌می‌شود.ازشهر اول‌دراسناد شوشی دورهٔ اکد نام رفته (*Mém.*, Vol. XIV, Nos. 19 and 21) سارگن از آن یاد می‌کند و همراه با اوروآز در متون سلسلهٔ سوم اورکه از بابل به‌دست آمده ظاهر می‌شود. شهری به‌نام اورو آز دراسناد دورهٔ حمورابی‌که از شوش به‌دست‌آمده به‌چشم می‌خورد، *Mém.*, Vol. XXII, No. 144.

[9] *SAK*, pp. 20 ff.

[10] E. de Sarzec, *Découvertes en Chaldée* (Paris, 1884–1912), Vol. II, Pl. 5 *bis*; cf. *SAK*, pp. 34 f.

[11] Thureau-Dangin, "Une incursion élamite en territoire sumérien," *RA*, VI (1907), 139–42, now in Barton, *RISA*, pp. 66 ff.

[12] Scheil, *Mém.*, VI, 59 ff., and Vol. XVII. For the seal imprints cf. L. Legrain, *Mém.*, Vol. XVI.

[13] Scheil, "Dynasties élamites d'Awan et de Simaš," *RA*, XXVIII (1931), 1–8, now definitive in *Mém.*, XXIII, iv. In an old Hurrian text discovered at Boghazköy a certain Autalummash is named as a king of kings of Elam preceding Manishtusu; cf. E. Forrer, *Die Boghazköi-Texte in Umschrift*, Band II, Heft 2 ("Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen Orient-Gesellschaft," Band XLII, Heft 2 [Leipzig, 1926]), 25*, now in Brandenstein, *Keilschrifturkunden aus Boghazköi*, Vol. XXVIII (Berlin, 1934), No. 38 iv 8 ff. From our present data we are unable to verify or to deny the truth of this statement.

[14] The last signs of the names Peli and Tata are doubtful.

[15] Text from the papers of L. K. Tavernier, published by François Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, p. 127, No. 41; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 1.

[16] Omens in L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings* (London, 1907), I, 41 f.; cf. the chronicle, *ibid.*, II, 5.

[17] Conquest of Der by Sargon is mentioned only in the geographical treatise which may describe his empire, published by O. Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur verschiedenen Inhalts*, No. 92; cf. W. F. Albright,

"A Babylonian Geographical Treatise on Sargon of Akkad's Empire," *JAOS*, XLV (1925), 193–245, and XLVI (1926), 220–30. For the location of Der see E. Forrer, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches* (Leipzig, 1920), p. 97; Sidney Smith in *Journal of Egyptian Archaeology*, XVIII (1932), 28–32.

[18] The text is a composite of L. Legrain, *Royal Inscriptions and Fragments from Nippur and Babylon* (*PBS*, Vol. XV), No. 41 and pp. 12 ff., and Poebel, *Historical and Grammatical Texts*, No. 34 (cf. Poebel, *Historical Texts*, pp. 184 ff.); both now complete in Barton, *RISA*, pp. 110 ff.

۱۹– چنین است شاید با آثاری از یك نشانه.

۲۰– دو نقطه برای نشان دادن از میان رفتن یك نشانه به کار می‌رود. چهار نقطه نمایانگر این است که بیش از یك یا شمار نامعینی از نشانه‌ها از میان رفته است.

۲۱– و نیز اورو+آ

۲۲– متن پیش گفته، ص۲۶، زیرنویس ۱۳. به‌جای هیسیبراسینی لگار این بخوانید هیشیپ–راشیر؛ در این دوره سی را احتمالاً باید شی خواند و– ر در پایان کلمه نشانهٔ مفرد مذکر عیلامی است، اما–پ (مثل راتپ) نشانهٔ جمع است.

[23] Scheil, *Mém.*, X, 4 ff.; J.-Et. Gautier, "Note sur une stèle de Sargon l'ancien," *RT*, XXVII (1905), 176–79; Essad Nassouhi, "La stèle de Sargon l'ancien," *RA*, XXI (1924), 65–74.

۲۴– متن ذکر شده در زیرنویس ۱۷. در متن هوریانی کهن که از بغازکوی پیش گفته به‌دست آمده ایماشکوش (Immashkush) نامی با لقب شاهنشاه و کیکلیپاتالیش (Kiklipatallish) نامی که شاه توکریش است در میان اسلاف مانیش‌توسو (Manishtusu) قرار دارند.

۲۵– این کتیبه ادامهٔ کتیبه‌ای است که در زیرنویس شمارهٔ ۱۸ به‌آن اشاره رفته است؛ دربارهٔ نام ابلگمش مقایسه کنید با: Speiser, *Op.cit.*, P. ΔΔ, nll.

[26] Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions*, Part 1, Nos. 5 and 10, and cf. pp. 20 f.; Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 9 f. and 273.

[27] *Mém.*, X, 1, and XIV, 4; قرائت درست اوبا روشن نیست.

۲۸– دربارهٔ تقسیم سپاهیان نگاه کنید به کتیبهٔ قسطنطنیه به‌کوشش Thureau-Dangin in "Notes assyriologiques," *RA*, VII (1910), 179–84;

و نیز نگاه کنید به:

"Cruciform Monument" in *CT*, Vol. XXXII, Pls. 1–4; cf. L. W. King, "The Cruciform Monument of Manishtusu," *RA*, IX (1912), 91–105.

دربارهٔ فتح گسترده‌تر مقایسه کنید با تندیس به‌دست آمده از شوش به‌کوشش

Scheil, "Inscription de Maništusu," *RA*, VII, 103–6, now in *Mém.*, XIV, 1–3; the Nippur text, Poebel, *Historical Texts*, pp. 205 ff.; and the document from Ur, Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 274.

دربارهٔ محل انشان هنوز بحث است. تا هنگامی که گمان می‌رفته که‌میهن پارسیان

هخامنشی در پیرامون پاسارگاد قرار داشته است، پژوهشگران اتفاق داشتندکه انشان می‌بایست‌در دوردستهای شمال شرقی عیلام درپارس آینده به‌فاصلهٔ اندکی از خلیج فارس باشد؛ مقایسه‌کنید با: Prášek *Geschichte*, I, 189, n. 1,

که خلاصه‌ای از نظرات بیان شده دربارهٔ ایـن محل درآن گردآمده است. اما در سالهای اخیر پژوهشگران تاریخ عیلام براین نظر خرده‌گرفته‌انـد وگفته‌اندکـه احتمالاً درهٔ رودخانهٔ کرخه در شمال غربی شوش مرکز این سرزمین بوده است و خود شهر انشان احتمالاً پایین خرابه‌های نزدیك دره شهر در جلگهٔ صیمره قرار داشت؛ مقایسه‌کنید با:

G. Hüsing in *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien*, LX (1930), 263; F. Bork in M. Ebert, *Reallexikon der Vorgeschichte*, III, 72 (*s.v.* "Elam. *B.* Sprache"); F. W. König in *Reallexikon der Assyriologie*, *s.v.* "Anšan," and again in *Geschichte Elams*, p. 6.

متأسفانه متون عیلامی خودکمك چندانی به‌حل این مسئله نمی‌کنند.

یافته‌هـای تازه دربـارهٔ خاستگاه امپراتوری هخامنشیان ما را قادر می‌سازد کـه پاره‌ای از دشواریهای گذشته را از پیش پای برداریم. اکنون روشن است‌کـه انشان نام عیلامی شهر و ناحیه‌ای نزدیك پارسوماش بوده است. سرزمین اخیر، بنا بر نامه‌ها و متون عیلامی در شمال شرق خود عیلام نهاده بود. بر این سرزمین حدود ۶۷۵ ق م چیش‌پیش یا تیس‌پس ایرانی فرمانروایی می‌کرد. هنگامی‌که پادشاهی عیلام جدید ازدعاوی خود دربارهٔ انشان دست‌کشید، دلایل منطقی برای چنین اقدامی داشت؛ زیرا چیش‌پیش که اکنون شاه انشان بود توسعه بخشیدن واقعی قلمرو ایران را آغازکرده بود. به‌هنگام مرگ اوآریارمنه، یکی از دو پسر او، برناحیه‌ای‌که شهر آیندهٔ پاسارگاد درآنجا نهاده بود و بدرستی پارسه خوانده می‌شدفرمانروایی می‌کرد. پسردوم، کوروش یا سیروس یکم قلمرواصلی پارسوماش را میراث بردکـه کرسی‌آن پس از جذب سرزمین انشان خود شهر انشان بود. بنابراین کوروش دوم یا کوروش‌کبیرکه نوادهٔ کوروش یکم بود، هنگامی‌که خود و نیاکانش را «شاهان شهر انشان» می‌خواند، سخن نادرستی نمی‌گوید. در بخشهای‌آینده بتفصیل دراین باره سخن خواهد رفت. در اینجا تنها بدان جهت به آنان پرداخته‌ایم‌کـه ما را در یافتن محل سرزمین انشان یاری دهند.

۲۹ـ شیموروم را ازمتون سلسلهٔ سوم اور می‌شناسیم ومحل‌آن در زابان (Zaban) یا آلتون‌کوپروی‌کنونی بوده است، مقایسه‌کنید با: A. H. Sayce in *PSBA*, XXI (1899), 20 n.

[30] Thureau-Dangin, "Tablette de Samarra," *RA*, IX (1912), 1–4.

۳۱ـ فهرست دشمنان در متن منتشر شده از سوی Boissier, "Inscription de Naram-Sin," *RA*, XVI (1919), 157–64;

اکنون مقایسه کنید با Barton, *RISA*, pp. 138 ff.;

لندز برگردو *ZA*, XXXV (1924), 215 f.

در جنبهٔ تاریخی این متن تردید کرده است. آی. ج. گلب نشان داده است که اپیراك (اپیشال؟) کـه از دیرباز گمان می‌رفته در مشرق قـرار داشته در شمال غرب نهاده بود؛ مقایسه کنید با: *OIP*, XXVII, 6.

[۳۲] Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 274.

۳۳ــ آجرها: *Mém.*, II, 56؛ گلدان: *Mém.*, IV, 1؛ تندیسها: *Mém.*, VI, 2–6

۳۴ــ *Mém.*, XIV, 5 f.؛ نامهای اشخاص نشان می‌دهد که اسناد ۲۰۰۱۷، ۴۵ و ۷۳ نیز به‌دورهٔ این ایشاکو تعلق دارند.

[۳۵] *Mém.*, Vol. XIV.

[۳۶] Scheil, *Mém.*, XI, 1 ff.; cf. Hüsing, *Quellen*, pp. 7 f. and No. 3.

[۳۷] Cf. Speiser, *op. cit.*, chap. iv, "The Lullu and the Guti," pp. 87–119, Hüsing, *Der Zagros und seine Völker* (*Der alte Orient*, IX, Heft 3/4 [1908]), pp. 19 ff.

[۳۸] Cf. A. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 6–11; Speiser, "Southern Kurdistan . . . . ," *Annual of the American Schools of Oriental Research*, VIII (1926–27), 1–41.

۳۹ــ نگاه کنید به‌ارجاع زیرنویس ۱۳ در همین بخش.

۴۰ــ شرح از:

C. J. Edmonds, "Two Ancient Monuments in Southern Kurdistan," *Geographical Journal*, LXV (1925), 63 f.,

چاپ دوباره در: Sidney Smith, *Early History of Assyria*, p. 97;

محل دقیق در دربندگاور قراداغ بر سر راه میان سلیمانیه و رباط.

[۴۱] *Mém.*, I, 144 ff., and II, 53 ff., Pl. 11; cf. *SAK*, pp. 166 f.

[۴۲] Weidner Chronicle from Ashur; see Güterbock in *ZA*, XLII (1934), 47 ff.

[۴۳] *Mém.*, XIV, 6.

[۴۴] Door socket in Scheil, *Mém.*, VI, 7.

۴۵ــ تندیسهای کوچك یك ایزدبانو در: Scheil, *Mém.*, XIV, 17 ff.

تازه‌ترین کوشش برای کشف رمزهمهٔ متون پیش ازعیلامی این پادشاه، با ارجاعات به‌نوشته‌های قبلی از سوی ف، بورك انجام گرفته است؛ نگاه کنید به:

F. Bork, *Die Strichinschriften von Susa* (Königsberg i. Pr., 1924).

۴۶ــ درباره این محل مقایسه کنید با: Poebel in *ZA*, XXXIX (1930), 137 f.;

دربارهٔ هوپشانا مقایسه کنید با هوپشانای شیلهاك‌ــاینشوشیناك
Mém., XI, 21 ff. (No. 92), obv. i 95 and rev. ii 34, and *Mém.*, V, 39 ff. (No. 77), iv 10,

دربارهٔ شوتروك‌ــناخونتهٔ عیلام جدید نگاه کنید به: *Mém.*, V, 67 (No. 85*a*), l. 9.

مقایسه کنید با محل هوپشان و ایزد ایاهوپشان در:
Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. II, Pl. 60, No. 1 i 7 f.

۴۷ــ شیل این کلمه را به‌صورت مو ــ یـ ــ و م؟ آن می‌خواند.

[48] Scheil, *Mém.*, XIV, 9 ff.,

درقطعه‌ای که در *Mém.*, VI, 14 f. آمده شهرهای تازه‌ای به‌شهرهای پیش گفته‌می‌افزاید. بسیاری از نامها تقریباً ناخوانا هستند؛ بقیه در حال حاضر ناشناخته‌اند.

[49] Scheil, *Mém.*, IV, 4 ff.; cf. *SAK*, pp. 178 ff.
[50] Scheil, *Mém.*, VI, 8; cf. *SAK*, pp. 178 f.

طراحی و توصیف از: Lampre, *Mém.*, VIII, 162 ff.

یك حجاری برجستهٔ کوتاه و یك متن پیش از عیلامی نیز به‌این دوره تعلق دارند،
Mém., Vol. VI, Pl. 2.

[51] Scheil, *Mém.*, II, 58–62; cf. *SAK*, pp. 176 f.;

خبر کشف در: Jéquier, *Mém.*, I, 117.

[52] (1) *Mém.*, II, 63–65; *SAK*, pp. 178 f.; (2) *Mém.*, X, 11 (No. III), bearing a proto-Elamite text; (3) *Mém.*, XIV, 20 f.; details of discovery, Jéquier, *Mém.*, I, 128 f., and VII, 27. Other proto-Elamite texts are given in *Mém.*, Vol. X, Pls. 4 f.

[53] Date formula of Sharkalisharri; cf. *Reallexikon der Assyriologie*, II, 133.

[54] *Mém.*, XXIII, iv. [55] Stele, published by Scheil, *Mém.*, X, 9 f.

[56] J. de Morgan, *Mission scientifique en Perse*, IV, 160–71, Pl. 11; cf. De Morgan and Scheil in "Les deux stèles de Zohab," *RT*, XIV (1893), 100–105; *Mém.*, II, 67 f.; cf. *SAK*, pp. 172 f. For recent photographs and drawings cf. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, pp. 3 ff.

[57] *CT*, Vol. XIII, Pls. 39 ff.; cf. L. W. King, *Seven Tablets of Creation*, I, 140 ff. On the identity of the Anubanini of the inscription cf. Hommel in "Assyriological Notes," *PSBA*, XXI (1899), 115–17; P. Jensen in *KB*, VI, Heft 1, 552, objected to this identification on grounds which seem insufficient to the writer.

[58] Stele at Sheikhan; cf. Scheil in *RT*, XIV (1893), 105 f.; cf. *SAK*,

pp. 172 f. Only a preliminary notice of a copy made recently by Herzfeld has appeared in *ZDMG*, LXXX (1926), 228.

[59] *SAK*, pp. 225 f.; *Reallexikon der Assyriologie*, II, 133. Sharlak, like Anubanini, was for a time with some misgivings considered a king of Kutha; cf. Hommel, *Ethnologie und Geographie des alten Orients* (München, 1926), p. 1017; see, however, Speiser, *Mesopotamian Origins*, p. 98, n. 44.

[60] King lists, as in Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 17. The confusion within Babylonia throughout this period is illustrated by a letter and a lament published by S. Smith in *JRAS*, 1932, pp. 295 ff.; the lament was first published by Pinches in "Assyriological Gleanings," *PSBA*, XXIII (1901), 196–99.

بخش سوم

[1] Utuhegal inscription; cf. Thureau-Dangin, "La fin de la domination gutienne," *RA*, IX (1912), 111–20, and X, 98–100; M. Witzel in *Babyloniaca*, VII (1913), 51–62.

۲ــ فهرست شاهان در: Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 18.

تصور اینکه تختگاه گوتیان ارافه بود. زیرا آنان تندیس آئونیت، فرمانروای سیپار را به‌این شهر آورده بودند (ظاهراً نخستین بار از سوی شیل در *RT*, XXXIII [1911], 216, و اخیراً توسط لانگدون در *Cambridge Ancient History*, I, 423 بیان شده) مبتنی است بر برداشت نادرست از متن «قسطنطنیهٔ» نبو ــ نید که متن شمارهٔ ۸ کتاب لانگدون است؛ نگاه کنید به: Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, pp. 276 f.

۳ــ فهرست اصلی که لانگدون در «چاپهای آکسفورد متون میخی»، ۲/۱۸ و بعد نامهای زیر و مدت فرمانروایی آنان را به‌دست می‌دهد:

ایمتا (نادرست، در اصل ایمبیا). . . . . ۳ سال
اینگیشو. . . . . ۶ »
نیکیلا گاب . . . . . ۶ »
شولمه . . . . . ۶ »
الولومش . . . . . ۶ »
ایلیما باکش . . . . . ۵ »
ایگه شائوش (؟) . . . . . ۶ »
ایارلا گاب. . . . . ۱۵ »

ایاته . . . . . ۳۰ سال
ایارلا . . . . . ۳۰ »
کوروم . . . . . ۱۰ »
. . . ندین . . . . . ۳۰ »
. . . رابوم . . . . . ۲۰ »
ایراروم . . . . . ۲۰ »
ایبراتوم . . . . . ۱۰ »
هابلوم . . . . . ۲۰ »
پوزور–سین، پسر هابلوم . . . . . ۷۰ »
ایارلاگاگاندا . . . . . ۷۰ »
[. . . .] . . . . . ۷۰ »
تیریگا(ن) . . . . . ۴۵ روز

فهرست دوم ناقص است؛ بخشی از آن راپوئبل در

Historical and Grammatical Texts, No. 4 (cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 80)

و بخشی دیگر رال. لگراین در

Historical Fragments (*PBS*, Vol. XIII), No. 1, p. 27.

منشتر ساخته است. این فهرست تنها نامهای زیر را به‌دست می‌دهد:

ایمیبا . . . . . ۵۰ (یا ۳) سال
اینگشو . . . . . ۷۰ »
وارلاگابا . . . . . ۶۰ »
ایارلاگاش . . . . . ۳۰ »

[4] H. Winckler in *ZA*, IV (1889), 406; cf. *SAK*, pp. 170 ff.

[5] Hilprecht, *BE*, Ser. D, V, Part 1, 20–24; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 134.

[6] Scheil, "Une nouvelle dynastie suméro-accadienne," *Comptes rendus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres*, 1911, pp. 318–27; cf. Poebel, *Historical Texts*, pp. 134 f.

[7] Clay, *Miscellaneous Inscriptions* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. I), No. 13, pp. 11 f., corrected by C. H. W. Johns, "The Dynasty of Gutium," *PSBA*, XXXVIII (1916), 199 f.

[8] Thureau Dangin in "Notes assyriologiques," *RA*, IX (1912), 73–76; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 135.

[9] Cf. Sidney Smith, "The Three Cities Called Tirqan," *JRAS*, 1928,

pp. 868–75. One city is described as lying "in front of Gutium" and is equated with Harhar; for a location of Harhar south of the Zeribor Sea on the upper Diyala cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, p. 63.

[10] Utuhegal of Uruk, whose text was cited above, p. 43.

[11] Sayce in *PSBA*, XXI (1899), 21, n. 2.

۱۲ــ نگاه کنید به بخش دوم.

۱۳ــ نگاه کنید به بخش سوم.

[14] Named on the same tablet which lists the kings of Awan, published by Scheil in *RA*, XXVIII (1931), 1–8, now in *Mém.*, XXIII, iv.

۱۵ــ استاداومستددر یك بـررسی که هنوز بـه‌طبع نرسیده بسیاری از دشواریهای سالشماری در دوره‌های آینده را حل کرده است. از ایشان سپاسگزارم که اجازه داده‌اند در این کتاب تاریخهای تازه را بیاورم.

[16] Shulgi date formulas best in *Reallexikon der Assyriologie*, Vol. II, *s.v.* "Datenlisten"; cf. also Myhrman, *Sumerian Administrative Documents* (*BE*, Ser. A, Vol. III, Part 1), pp. 34–39, and *SAK*, pp. 229 ff. List of Ur III *ishakku*'s conveniently gathered by C. E. Keiser, *Patesis of the Ur Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Researches*, Vol. IV, Part 2).

[17] For the reading ^{d}KA.DI = ^{d}Sataran see Weidner in *AOF*, IX (1933–34), 99; for earlier readings see Poebel in *MVAG*, XXVI, Heft 1 (1921), 2, n. 3; R. Scholtz in *ZA*, XLI (1933), 304; cf., however, the name *Awil-Qadi* in *Mém.*, Vol. XVIII, No. 159, l. 4.

[18] Scheil, *Mém.*, XXIII, iv.

[19] C. E. Keiser, *Selected Temple Documents of the Ur Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. IV), No. 286 and p. 18.

۲۰ــ مهرهایی که از اورــسین، شاکانا کوی اوروك و در یاد می‌کنند به‌اهتمام شیل در *RA*, XIII (1916), 20 f. انتشار یافته است.

۲۱ــ همهٔ این اشیا در میان نذورات پرستشگاه عیلام جدید یافت می‌شوند؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, VII, 63; XII, 67–72.

اشیای اهدا شده به‌اینشوشیناك عبارت‌انداز: آجر: *Mém.*, IV, 8, and VI, 20؛ تندیسهای کوچك: De Mecquenem, *Mém.*, Vol. VII, Pl. 11؛ الواح؛ *Mém.*, VI, 21؛ در مورد کتیبه‌ها نیز مقایسه کنید با: *SAK*, pp. 190 ff. از دیگر کتیبه‌های شولگی تنها بتازگی در "Villa royale" پرده برداشته شد؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 236. متون اشیای اهدا شده به نینهورسگ هنوز به‌طبع نرسیده است؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, XII, 70–72.

[22] Scheil, *Mém.*, VI, 22; cf. *SAK*, pp. 194 f.; on details of discovery cf. De Mecquenem, *Mém.*, VII, 94.

[23] Scheil in *RT*, XXXI (1909), 135, now in *Mém.*, XIV, 22.

[24] Cf. C.-F. Jean, "L'Elam sous la dynastie d'Ur," *RA*, XIX (1922), 1–44.

۲۵– از جمله سیری–گیزیلی، گیشا، سیو، زائول، اولوم (بیگمان جایی بر کران رودخانهٔ اولای)، کینونیر، و ماهیلی؛ مقایسه کنید با:

Thureau-Dangin in *Comptes rèndus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres*, 1902, pp. 88 f.

۲۶– همچنین اورو+آو اورو.آز

۲۷– به‌گفتهٔ شیل در *Mém.*, X, 3. آدامدون برابر بود با ها (ا) تامتی. ایرادات به این برابری عمدتاً مبتنی بوده بر قرائت نادرست هاپیرتی بـه جای هاتامتی، اما استدلال استاد پوئبل که عیلام سومری و اکدی بر گرفته از واژهٔ عیلامی‌ها (ا) تامی است اکنون قرائت اخیر را به‌طور قطع ثابت می‌کند؛ مقایسه کنید با مقالهٔ او به‌نام

"The Name of Elam in Sumerian, Akkadian, and Hebrew," *AJSL*, XLVIII (1931/32), 20–26.

اما بازار اعتراض به‌برابردانستن آدامدون با هاتامتی هنوز گرم است، زیرا در متون سومری آدامدون آشکارا نـام شهر است، در صورت هاتامتی در متون بابلی نام سرزمینی است. برای گشودن این مشکل باید دو سند دیگر را نیز بررسی کرد. اولی عبارت است از:

ThureauDangin, *Recueil de tablettes chaldéennes* (Paris, 1903), No. 351, rev. 2 ff.

که می‌گوید عیلامیان سیری از آدامدون آمدند. دیگری کتیبه‌ای از ایبی–سین است (Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 210 f. and 289,) که در آن آمده که شوش، آدامدون و سرزمین اوان فرمانگزار بوده‌اند.

[28] Scheil, "Diplomatica," *Hilprecht Anniversary Volume*, pp. 152 f.; text recopied by Dossin, *Mém.*, Vol. XVIII, No. 219; on the dating cf. Scheil in *RT*, XXXVII (1915), 133–35. Documents from Susa dated the fourth and fifth years of Bur-Sin, *Mém.*, Vol. X, Nos. 125 f.

[29] Thureau-Dangin, *Recueil de tablettes chaldéennes*, No. 325; cf. Ch.-G. Janneau, *Une dynastie chaldéenne: Les rois d'Ur* (Paris, 1911), p. 42, n. 2.

۳۰– در مورد سال اخیر مقایسه کنید با: Scheil in *RT*, XXXVII (1915), 135–37

اما یکی دانستن بیتوم رابیوم با واژهٔ عیلامی فرضی هال‌ریشا و بطریق اولی هارشه نباید پذیرفت. دریافت غنایم بـه‌دست آمده از شاشروم در دره‌هم (Drehem) در سال چهارم حکایت از آن دارد که «ویرانسازی» درسال چهارم به‌واسطهٔ بروزشورش بوده است؛ مقایسه

کنید با:

Olmstead in *AJSL*, XXXV (1918/19), 77.

[31] Sayce, "Babylonian Cylinders in the Hermitage at St. Petersburg," *ZA*, VI (1891), 161–63; Poebel, "Eine neue sumerische Mundart," *ZA*, XXXIX (1930), 129–39. On the location of Madga at Kifri or Tuz Khurmatli see, besides Poebel, C. J. Gadd in *RA*, XXIII (1926), 65.

[32] Virolleaud in *ZA*, XIX (1905–6), 384.

[33] Statue B, vi 64 ff.; cf. *SAK*, pp. 70 f.; cf. also Olmstead in *AJSL*, XXXV, 67 f.

[34] Cylinder A, xv 6 ff.; cf. I. M. Price, *The Great Cylinder Inscriptions .... of Gudea*, Part I (Leipzig, 1899), p. 25; translation *ibid.*, Part II (Leipzig, 1927), p. 19; cf. *SAK*, pp. 104 f.

[35] URU+A.

[36] Scheil, *Mém.*, IV, 8, and X, 12; cf. De Mecquenem, *Mém.*, XII, 71. For other bricks recently discovered in the "Villa royale" cf. De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 211. The tombs of this period at Susa are particularly rich in funerary equipment; cf. *ibid.*, pp. 209–11 and 227–36.

[37] Statue B, vi 21 ff.; Cylinder A, xvi 7 ff.; cf. *SAK*, pp. 70 f. and 106 f.

[38] Thureau-Dangin, "Une inscription d'Arad-Nannar," *RA*, V (1898–1902), 99–102, and VI, 67 f.; cf. *SAK*, pp. 148 ff.

۳۹– بر لوحی که فهرست پادشاهان سیماش درآن ثبت گردید. تنها ا ــ ... لوخان خواناست؛ این نام از روی نام انبی لوآکه درکتیبه‌ای از ابی‌ــسین آمده تکمیل گردید؛ به صفحات آینده نگاه کنید.

[40] *Mém.*, Vol. X, No. 121, and Vol. XVIII, No. 79.

[41] Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 210 f. and 289.

[42] Scheil, *Mém.*, III, 56 f. (Nos. 37 and 39).

در فهرستها کیند اتوپسرتان‌ــروخوراتیر خوانده می‌شود. این خطا ظاهراً به‌واسطهٔ التباس او با ایدادوی دوم در فهرست شاهان سیمایش پیش آمده است.

۴۳– استاد پوئبل خواندن این نوشته راکه‌درکتاب گادولگراین به‌نام آمده‌اصلاح کرده‌است. به گفتهٔ این کتیبه، هوهونوری *Royal Inscriptions*, Nos. 290 and 292, یا هوهنوری را باید درمشرق اشنونا و درنزدیك مرز مرهشی یا براهشی قرار داد.

[44] Barton, *Miscellaneous Babylonian Inscriptions* (New Haven, 1918), No. 9, pp. 57–59; L. Legrain, *Historical Fragments* (*PBS*, Vol. XIII), Nos. 3, 6, and 9; cf. S. Langdon, "Ibi-Sin and the Fall of the Kingdom of Ur," *RA*, XX (1923), 49–51.

لوح کاملی از این نوشت و خواند میان پوزور‌ــنوموشدا و ابی‌ــسین که اکنون در موزهٔ بنگاه شرق‌شناسی نگهداری می‌شود به اهتمام استاد پوئبل انتشار خواهد یافت.

[45] Omen in Boissier, *Choix de textes relatifs à la divination*, II (Geneva, 1906), 64; see now Weidner in *MAOG*, IV (1928–29), 236, and cf. the fragment in King, *Catalogue of the Cuneiform Tablets . . . . of the British Museum, Supplement*, No. 2833.

دربارهٔ نانار نگاه کنید به کتیبهٔ گیمیل–ایلیشو که درسطور آیندهٔ همین بخش آمده. یك مرثیهٔ نیپور اسارت ابی–سین را به عیلام نسبت می‌دهد؛ نگاه کنید به:

Langdon, *Historical and Religious Texts* (*BE*, Ser. A, Vol. XXXI), pp. 6–8.

از دیر بازگمان می‌رفته که دریکی از کتیبه‌های آشوربانی پال، فرمانروای آشور که اعلام کرد نانا، ایزداوروك را کودور–ناخونته، پادشاه عیلام بـه غنیمت گرفته مدت ۱۵۳۵ (یا ۱۶۳۵) سال درشوش نگهداری می‌شد، به‌اسارت ابی–سین اشاره‌رفته است، بدین ترتیب کودور–ناخونته می‌بایست نام فرمانروای عیلام باشدکـه موجب ویرانی شده بود. برای چنین فرضی نگاه کنید به:

King, *History of Sumer and Akkad*, pp. 304 f.; Weidner in *MVAG*, XXVI, Heft 2 (1921), 49 f., and again in *MAOG*, IV (1928–29), 236; R. C. Thompson in *Cambridge Ancient History*, I, 471; *et al.*

این ارتباط بسیار بعید است. فهرست تازهٔ شاهان سیماش اشاره دارد که کیندا‌تو در ایام سقوط اور بر عیلام فرمان می‌راند؛ برغم گفتهٔ شیل در

"Kutir-Nahhunte I" *RA*, XXIX (1932), 67–76,

وجود پادشاهی با آن نام درچنین زمان متقدمی رویهم رفته بعید است. نخستین‌کس با این نام که در اسناد عیلامی از وی نام می‌رود تقریباً معاصر با حمورابی، فرمانروای بابل است. دربارهٔ اشارهٔ آشوربانی پال در جایی دیگر توضیح بسیار بهتری داده شده؛ نگـاه کنید به:

Olmstead, *History of Assyria*, p. 486,

و نیز نگاه کنید به پایان بخش ششم.

[46] Scheil, "Notes d'épigraphie," *RT* XVI (1894), 186, and XIX (1897), 64; Ungnad, "Vorderasiatische Schriftdenkmäler," Heft 1 (Leipzig, 1907), No. 115; cf. *SAK*, pp. 172 f.

[47] *Collection De Clercq, Catalogue*, Vol. I, No. 121 and pp. 82 f.; cf. *SAK*, pp. 174 f.

۴۸– از استلی که یکی از فرمانروایان عیلام آن را به‌غنیمت گرفته بود و به‌اهتمام شیل در *Mém.*, IV, 3; cf. *SAK*, pp. 174 f. انتشار یافته نقل شده است.

[49] Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 100.

۵۰– این فهرستها که از این پس ازآنها تنها به‌نام «فهرستها» یاد می‌شود بخشهایی از سه متن بترتیب زیر هستند:

(1) *Mém.*, V, 20 f. (No. 71); (2) *Mém.*, XI, 63 (No. 95); (3) *Mém.*, XI, 64 ff. (No. 96); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 48.

۵۱ـ معنی کلمات عیلامی ruhu sak که در اینجا «نواده» ترجمه شده هنوز مبهم است؛ نگاه کنید به: Husing, *Quellen* p. 21.

در کتیبهٔ هخامنشی داریوش این کلمات برای ترجمهٔ واژهٔ فارسی باستان napa «نوه» به‌کار رفته است، اما متون اکدی دورهٔ حمورابی این کلمات را به mar ahatim «پسر خواهر» ترجمه می‌کنند، و این عبارت در سالشمار بابلی دورهٔ آشور باری دیگر به چشم می‌خورد. چنین می‌نماید که هیچیك از این ترجمه‌ها درست نیستند یا با متون عیلامی محلی که ظاهراً تنها معنی مبهمتر «نواده» را تصدیق می‌کنند موافقت ندارند. برای نظراتی دربارهٔ معنی این عبارت نگاه کنید به:

F. W. König, "Mutterrecht und Thronfolge im alten Elam," *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien* (1926), pp. 529–52; also P. Koschaker, "Fratriarchat, Hausgemeinschaft und Mutterrecht in Keilschriftrechten," *ZA*, XLI (1933), 55, n. 3.

[52] *Mém.*, Vol. XXIV, No. 385.

شیلهاك‌ـاینشوشیناك نیز اعلام کرد که هوتران‌ـتپتی پـرستشگاه اینشوشیناك در شـوش را بازسازی کرد؛ نگاه کنید به آجراو. brick, *Mém.*, III, 54 (No. 33).

[53] Scheil, *Mém.*, VI, 16–19; cf *SAK*, pp. 180 f.

۵۴ـ کتیبهٔ تان‌ـروخوراتیر در: *Mém.*, XIV, 26.

[55] Scheil, *Mém.*, II, 80, and IV, 9; now complete in *Mém.*, XIV, 24 f.; cf. *SAK*, pp. 180 f.; Poebel in *AJSL*, XLIX (1932/33), 137; H. Frankfort, *Tell Asmar and Khafaje* (*OIC*, No. 13), pp. 25–32.

[56] Scheil, *Mém.*, III, 56, and V, 90 (No. 36).

عنصر تا‌ـان نامها در *Mém.*, Vols. XXII–XXIV, نشان می‌دهد که نام پادشاه‌تان (نه کال یا ریپ)‌ـروخوراتیر بوده است.

[57] Scheil, *Mém.*, Vol. XXIII, Nos. 291–305.

[58] Scheil, *Mém.*, X, 13; cf. Poebel in *AJSL*, XLIX 137.

[59] Sumerian texts: Scheil, *Mém.*, II, 69, and XIV, 27 f.; Akkadian: *Mém.*, II, 72.

[60] Scheil, *Mém.*, XIV, 28 f.; *RA*, XXII (1925), 148 f.

[61] Dossin, *Mém.*, Vol. XVIII, Nos. 123 f., 85, and 125; cf. also Nos. 120–22,

«سال پس از ساخته شدن لوح خانه»، وشماره‌های ۸۴، ۱۲۷ و ۱۷۲، اما همهٔ آنها احتمالاً

به ایدادو تعلق ندارند. من خواندن این کلمات را بـه محبت استاد پوئبل مدیونم. اسناد ۶۸–۶۷ و ۱۹۷–۸۰ در *Mém.*, Vol. XVIII, را می‌توان تقریباً به‌این دوره منتسب دانست.

[62] Frankfort, *Tell Asmar and Khafaje*, pp. 32 f., also *Tell Asmar, Khafaje, and Khorsabad* (*OIC*, No. 16), pp. 23–29.

۶۳– مبادی تاریخگذاری دودمان لارسا، گردآوری

E. M. Grice, *Chronology of the Larsa Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Researches*, Vol. IV, Part 1).

استیلای اور–نینور تـا بـرزابشالو و مـردم سو (بـارتو) کـه استـاد پـوئبل آن را در *Historical Texts*, p. 138, ظاهراً باثبات رسانده بود اکنون اعتباری ندارد. استاد پوئبل در دستنویسی به‌نام

"Zur Geschichte Elams zur Zeit der Dynastien von Isin, Larsa und Babylon,"

که آن را از سر لطف در اختیار من گذاشته نشان داده است که مبدأ تاریخ هفتمین سال فرمانروایی گیمیل–سین پادشاه اور است.

[64] Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, No. 5; cf. *SAK*, pp. 176 f.; T. Jacobsen, "An Unrecognized Text of Ilu-Mutabil," *AJSL*, XLIV (1927/28), 261–63;

و نیز توجه کنید به مهر استوانه‌ای اهدا شده به آنومو تابیل، شاکانا کوی شهر در از سوی بازیترو، کاهن بزرگ ایزدآنو، در:

W. H. Ward, *Cylinders . . . . in the Library of J. Pierpont Morgan* (New York, 1909), No. 68; cf. Scheil in *RA*, XIII (1916), 134 f.

[65] Cf. C. W. McEwan, *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship* (*SAOC*, No. 13).

[66] Scheil, *Mém.*, Vol. X, No. 124; این امر ظاهراً تاکنون پذیرفته نشده است.

بخش چهارم

۱– مبادی تاریخگذاری دودمان اول اور در

kunden des altbabylonischen Zivil- und Prozessrechts ("Vorderasiatische Bibliothek," Vol. V), pp. 582–609. See also *Reallexikon der Assyriologie*, II, 164 ff.

[2] Cf. Ebeling, Meissner, and Weidner, *Die Inschriften der altassyrischen Könige* (Leipzig, 1926), pp. 6–9; on the dating cf. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 14.

[3] Scheil in *RA*, XXII (1925), 158–60, taken in part from Documents 4, 7, and 40 of *Mém.*, Vol. X.

۴ــ ازکتیبهٔ ادا هوشو؛ نگاه‌کنید به

Scheil, "Inscription d'Adda Bakšu," *RA*, XXVI (1929), 1–7.

بــه‌روایت نقوش آجرهای شیلهاك ــ اینشوشیناك، ابارتی نیز در پرستشگاه اینشوشیناك در شوش بنایی برآورد؛ نگاه‌کنید به: *Mém.*, III, 55 (No. 34) and 59 (No. 44; cf. *Mém.*, V, 91).

[5] Cf. Weidner in *MAOG*, IV (1928/29), 239 n.

۶ــ در فهرستها چنین است.

۷ــ شیمتی‌ــشیلهاك باید تلفظ بابلی نام عیلامی تمتی‌ــشیلهاك باشد؛ در اینجا «ت» را «ش» تلفظ می‌کنند، مثل هیشپ‌ــراتپ که دبیران اکدی‌کهن (سارگنی) آن را هیشیپ‌ــراتپ ترجمه‌کردند. اینکه می‌گویند شیمتی نیز **شیمدی**کاسی است (برابر با **ندانو** «دادن») بعید است، زیرا **تمتی** (**تپتی**) بمعنی «خاوند» است.

۸ــ کتیبهٔ تانارداهوشو، زیرنویس ۴ همین بخش. آجرهای شیلهاك ــ اینشوشیناك. *Mém.*, III, 53 (No. 32).

۹ــ لقب‌کامل درکتیبهٔ اداهوشوآمده است؛ دربارهٔآن نگاه‌کنید به زیرنویس پیشین.

[9a] The Malamir texts, first published in *Mém.*, IV, 169 ff., are retranslated in *Mém.*, Vol. XXII.

[10] *Mém.*, X, 14–80, Nos. 1–120 and 122 f.

نامهای اشخاص اشاره دارندکه بسیاری ازاین اسناد معاصر با ابارتی، نخستین پادشاه این دودمان می‌باشند. توجه‌کنید بـه ضوابط تعیین سال در زیرنویسهای ۶۹، ۷۵ و ۹۸.

[11] *Mém.*, Vols. XXII–XXIV, Nos. 1–395, some of which were first published in *Mém.*, Vol. XVIII.

[12] Cf. E. Cuq, "Les actes juridiques susiens," *RA*, XXVIII (1931), 47–71, and "Le droit elamite," *RA*, XXIX (1932), 149–82.

۱۳ــ نگاه‌کنید به جدول شمارهٔ۲ در پایان‌کتاب. نشان اسناد شمارهٔ ۲۴۲ و ۳۲۵ (*Mém.*, Vol. XXIII) ظاهراً چهار سوکل مــاه نخست را به اسامی شیلهاها، شیروکدوه، و

سیوه پالار هوپاك می‌خواند. اما *Mém.*, Vol. XXIV, No. 346 شیروکدوه را مترشیموت‌ـ وارتاش (سوکل عیلام وسیماش) وارشد سیوه پـالارهوپاك (سوکل شوش) نشان می‌دهد. شماره‌های ۸۷، ۲۲۱ وبعد و ۲۴۶، نام شیموت‌ـوارتاش را تنها، شاید بـه‌عنوان سوکل شوش یاد می‌کنند.

[14] M. Pézard, *Mém.*, XV, 91 f.

[15] Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 266.

[16] *Ibid.*; also in Grice, *Records from Ur and Larsa* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. V), p. 20.

[17] Gadd and Legrain, *op. cit.*, No. 121.

[18] *Ibid.*, No. 266.

[19] Thureau-Dangin, "Une inscription de Kudur-Mabuk," *RA*, IX (1912), 121–24; cf. now Barton, *RISA*, pp. 324 f.

[20] *CT*, XXI, 31 f.; cf. *SAK*, pp. 214 ff.

۲۱ـ شیروکده بالاتر از شیموت‌ـوارتاش و سیوه پالار هوپاك:

Mém., Vol. XXIV, No. 346;

شیروکده بالاتر از سیوه پالارهوپاك.

Mém., Vol. XXII, Nos. 62 and 134 (=*Mém.*, Vol. XVIII, No. 201).

نـام‌کارگزار تازهٔ شوش را احتمالا چنین باید تقسیم‌کرد: سیوه‌ـ پالار‌ـهوپاك.

۲۲ـ تصویری‌که دراینجا از اوضاع سرزمین بابل به‌دست داده شد تنها بـه‌یاری استاد اومستد میسر گردیدکـه در دستنویسی بـه‌بررسی منابع ایـن دوره پرداخته و مبادی تاریخگذاری را باکتیبه‌های شاهی مربوط به‌آنها مقایسه‌کرده است. با انتشار متن شمارهٔ ۲۶۶ در Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions.*

شمار مبادی تاریخگذاری لارسا بتازگی افزایش یافته است.

[23] Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, No. 70; cf. *SAK*, pp. 218–21.

۲۴ـ نـاخونته تلفظ درست نام این ایـزد در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد است؛ به‌خاطر رعایت هماهنگی دراین نام نظیر نامهای دیگر، درکتاب حاضر تغییرات کوچکی که درتلفظ پیش می‌آمده نادیده‌گرفته شده.

[25] Siwepalarhuppak over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, No. 63; Vol. XXIII, No. 200; Vol. XXIV, No. 346, note; cf. also Vol. XXII, No. 64; Kuduzulush over Kutir-Nahhunte: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 201.

۲۶ـ کتیبهٔ شوتروك‌ـناخونته؛ نگاه‌کنید به بخش ششم.

[27] *Mém.*, III, 58, and V, 91 (No. 41).

۲۸– این قاعده که در
Poebel, *Babylonian Legal and Business Documents* (*BE*, Ser. A, Vol. VI, Part 2), p. 62,
ناقص بوده اکنون در Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 31;
تکمیل شده است؛ من قرائت درست این قاعده را مدیون استاد پوئبل هستم.
درمورد انطباق دادن حمورابی و آمرافل که غالباً تصور رفته، اما احتمالاً نادرست است، در اینجا می‌توان گفت کـه کدر لاعمر (Chedorlaomer) باب چهاردهم سفر پیدایش آشکارا همان کودور–لاگامار در زبان عیلامی است، اما هیچ پادشاهی به‌نام کودور–لاگامارهنوز پا به روشنایی تاریخ نگذاشته است.

[29] *Mém.*, VI, 26; IV, 10; cf. *SAK*, pp. 182 f.
راهی برای ارزیابی کتیبهٔ تتپ–مادا (TeTep–mada) که لقب شگفتی آور «شبان شوش، پسرخواهر شیلهاها» نیز به‌خود می‌دهد وجود ندارد؛ مقایسه کنید با:
Scheil, "Un prince susien nouveau," *RA*, XXIV (1927), 41.

[30] Dimtu-Addahushu, *Mém.*, Vol. X, Nos. 72 and 75; date formula, *Mém.*, Vol. X, No. 2 (cf., however, No. 21).

[31] Scheil, "Inscription d'Adda-Bakšu," *RA*, XXVI (1929), 1–7. For Shilhak-Inshushinak bricks mentioning this ruler cf. *Mém.*, III, 55 (No. 35).

[32] Kutir-Nahhunte over Temti-agun: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 131 and 157; Vol. XXIII, Nos. 202 f.; Vol. XXIV, Nos. 347, 368, 374–78, 382 *bis*, and 392. Tata, *sukkal* over Temti-agun: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 391; cf. also *Mém.*, Vol. XXIII, No. 321; Vol. XXIV, Nos. 379 and 383.

۳۳– یعنی، لیلا–ایر–تاش (Lila-ir-tash)، تمتی–هیشا–هانش (-hish-hanesh Temti)، و پیلکی (pilky)، مادر محترمش؛ این عبارت را شاید بـایـد مادر محترم (یا شرافتمند) ترجمه کرد. این کتیبه در *Mém.*, VI, 23; به‌طبع رسیده است؛ نگاه کنید به:
SAK, pp. 184 f.; F. W. König in *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien*, p. 542.

[34] *Mém.*, VI, 25; cf. Scheil in *RA*, XXIX (1932), 69–71.
برای متن شیلهاك–اینشوشیناك که به‌کوتیر–ناخونته، تمتی–آگون و اکد اشاره می‌کند نگاه کنید به همانجا، ص ۷۵–۷۱؛ تاریخگذاری پیرشیل را باید ردکرد.

[35] Temti-agun, *sukkalmah* over Kuk-Našhur: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 167; cf. also Nos. 204 f. and 325. Kutir-Shilhaha over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 210.

[36] *Mém.*, Vol. XXIII, No. 283.

[37] *Mém.*, Vol. XXIII, No. 282.

[38] Kutir-Shilhaha over Shirtuh, king of Susa: *Mém.*, Vol. XXII, No. 18; cf. also Vol. XXIII, No. 211. Kuk-Nashur over Shirtuh: *Mém.*, Vol. XXII, No. 137.

[39] *Mém.*, Vol. XXIII, No. 284.

[40] Kutir-Shilhaha, *sukkalmah* over Temti-raptash, king of Susa: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 10 and 133; Vol. XXIII, No. 169; cf. also Vol. XXII, No. 117, and Vol. XXIII, Nos. 212–14.

[41] Temti-raptash over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 8 and 116; Vol. XXIII, No. 183; Vol. XXIV, Nos. 341, 345, and 393. Kuk-Nashur over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 32, 36 f., 67, and 86; Vol. XXIII, Nos. 195 and 215; Vol. XXIV, No. 340.

درمجله دوازدهم، شمارهٔ ۱۶۰ هنگامی که کودوزولوش شاه‌شوش است کوك‌ـناشور سوکل عیلام خوانده می‌شود؛ آیا با طرحی که دراینجا ارائه شده همخوانی ندارد، اما برای این مشکل راه‌حلی بهتر از این نمی‌توانم بیابم.

۴۲ـ در زبان عیلامی «هوته» (hute) تنها بمعنی «جا» و «مکان» است.

۴۳ـ «رودخانهٔ پولی».

[44] Text copied by Ungnad in "Vorderasiatische Schriftdenkmäler," Vol. VII, No. 67; cf. Ungnad in *BA*, VI, Heft 5 (1909), 1–5, and restore with the help of *Mém.*, Vol. XXIII, No. 282.

[45] Scheil, *Mém.*, V, xii, republished in *Mém.*, VI, 28; cf. *SAK*, pp. 184 f.

[46] Scheil in *RA*, XXIX (1932), 68.

۴۷ـ اگرچندپیرشیل‌مهری‌از پوزور‌ـمازات،پسرتان‌ـاولی‌منتشر کرده است (RA. XXII(1925)' 149F). اما این شخص نباید لزوماً پسرپادشاه باشد، زیرا دراسناد تجاری نیز از افراد خاصی که این نام را دارند یاد می‌شود؛ نگاه‌کنید به‌فهرست اعلام *Mém.*, Vols. XXII–XXIV.

۴۸ـ گذشته ازآنانی که در متن نامشان رفته نگاه‌کنید به:

Mém., Vol. XXII, No. 101, and Vol. XXIII, Nos. 218–20 and 240,

که تنها بـه نام تمتی‌ـراپتاش استناد می‌کند؛ مجلد ۲۳، شمارهٔ ۳۱۵ تمتی‌ـراپتاش را به سوکل‌ماه پیوند می‌دهد، اما ایـن مسئله حکایت ازآن نداردکـه ایـن پادشاه با شاه بابل خویشاوندی داشته.

[49] *Mém.*, Vol. XXIII, No. 179.

دبیراین سندشماردهای ۲۱۶ و۲۱۹ وبعدرا که تاریخ‌آن ایام فرمانروایی تمتی‌ـراپتاش تعیین شده و شمارهٔ ۲۲۲ را که تاریخ‌آن دورهٔ شیموت‌ـوارتاش تعیین‌گردیده نیز نوشته

است. مگر اینکه شخص اخیر شیموت‌ـوارتاش دومی باشد، وگرنه ذکر او در این تاریخ در حال حاضر مسئله‌ای است که توضیحی برای آن نمی‌توان یافت.

[50] Tan-Uli, *sukkal* over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 177 (and, doubtfully, No. 186). Tan-Uli over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 20 and 113; Vol. XXIII, Nos. 171 and 247; Vol. XXIV, Nos. 335–37, 339, and 369; cf. also Vol. XXII, No. 11; Vol. XXIII, Nos. 188 and 196; Vol. XXIV, No. 370.

[51] Scheil, *Mém.*, II, 120.

[52] Tan-Uli, *sukkalmah* over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 7 and 9; Vol. XXIII, No. 173; Vol. XXIV, Nos. 338 and 353. Tan-Uli over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXII, No. 102; Vol. XXIII, No. 178. In Vol. XXIII, No. 206, Tan-Uli is called the *sukkal* over Kuk-Nashur; this too is not explainable at present. Temti-halki, *sukkal* over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, Nos. 208 f.; cf. also Vol. XXII, No. 85.

[53] *Mém.*, II, 77 f.; cf. *SAK*, pp. 184 f. Temti-halki bears the curious title "*sukkalmah* of Elam and Simash" in the text of *Mém.*, VI, 27; cf. *SAK*, *loc. cit.* Doubtless this is an oversight of the scribe.

[54] Scheil, *Mém.*, III, 57 (No. 38).

[55] Bala-ishshan over Kuk-Kirwash: *Mém.*, Vol. XXIV, Nos. 348 f.; cf. Scheil in *RA*, XXIX (1932), 76.

[56] Shutruk-Nahhunte inscription; see below, pp. 106 f. For the seal of a scribal servant of Bala-ishshan cf. Scheil, "Cylindre Pala iššan," *RA*, XXIII (1926), 36.

[57] Kuk-Kirwash over Tem-Sanit: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 351; over Kuk-Nahhunte: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 352.

[58] Kuk-Nahhunte over Kuk-Nashur (written "Nashir"): *Mém.*, Vol. XXIV, Nos. 329 f.

[59] Scheil, *Mém.*, II, 74–76; cf. *SAK*, pp. 182 f.

[60] Scheil, *Mém.*, V, 56 f. (No. 78).

نقوش آجرهای دیگر شیلهاك‌ـاینشوشیناك از این فرمانروا یاد می‌کنند:

Mém., III, 58, and V, 90 (No. 40).

در بهار ۱۹۳۲ نگارنده اجازه یافت تا دستنویس استاد پوئبل به‌نام

"Zur Geschichte Elams zur Zeit der Dynastien von Isin, Larsa und Babylon,"

را که چند سال پیش از آن نوشته شده بود بررسی کند، اما در این مقاله، چنانکه در این بخش نیز تا اندازه‌ای توصیف آن رفته، مطرح شده که در این ایام در عیلام سه قدرت جداگانه فرمانروایی می‌کردند. از آنجایی که نگارنده در آن زمان بدین نتیجه رسیده بود که یك چنین طرحی برای نظم بخشیدن به آشفتگی موجود لازم است، از این روی خوشحال است که یك چنین منبع معتبری در ارائهٔ این نظر بر وی پیشی جسته، و در نتیجه از صمیم دل عقیده دارد که درستی تصویری که در اینجا به‌دست داده شد مدیون پژوهشهای ایشان است.

بخش پنجم

[1] A. T. Olmstead, "Kashshites, Assyrians, and the Balance of Power," *AJSL*, XXXVI (1919/20), 120.

[2] Friedrich Delitzsch, *Die Sprache der Kossäer* (Leipzig, 1884), pp. 25 f.; T. G. Pinches, "The Language of the Kassites," *JRAS*, 1917, pp. 102–5.

[3] A. T. Clay, *Personal Names from Cuneiform Inscriptions of the Cassite Period* ("Yale Oriental Series," Vol. I).

بسیاری از نامهای کاسی که در اسناد نوزی یافت می‌شوند اکنون در دست انتشارند.

۴ــ اگرچند ارزش بررسیهای جورج هوسینگ در این زمینه مبهم است، اما غالباً جالب و مهیج است: نگاه کنید به:

Memnon, IV (1910), 22–30; *OLZ*, 1917, cols. 106–9, 178–81, and 205–9; *OLZ*, 1918, cols. 43–48 and 264–72.

[5] H. W. Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. V, Pl. 44, i and iv.

۶ــ احتمالاً باید هولاها خوانده شود.

۷ــ نگاه کنید به‌ایزد عیلامی هوربی در: col. i, l. 15,
دربارهٔ متن عهدنامهٔ نرم‌ــسین نگاه کنید به‌بخش دوم.

[8] Cf. the occurrences of the element Surya (generally written Shuwar) in the Amarna letters: J. A. Knudtzon, *Die El-Amarna-Tafeln* ("Vorder asiatische Bibliothek," Vol. II), Part 2, p. 1568.

۹ــ آگوم‌ــکاکریمه، نگاه کنید به‌کتیبهٔ او در همین بخش.

۱۰ــ نگاه کنید به: Delitzsch, *op. cit.*, pp. 29–38, و نگاه کنید به‌بخش دوم.

[11] See the excellent article by Weissbach on the "Kossaioi" in Pauly-Wissowa, *Real-Encyclopädie*.

۱۲ــ نگاه کنید به‌کتیبهٔ پوزور‌ــاینشوشیناك در بخش دوم.

[13] Cf. A. Ungnad, "Die Kassiten," *Beiträge zur Assyriologie*, VI, Heft 5 (1909), 21–26.

[14] See Weidner, "Die grosse Königsliste aus Assur," *AOF*, III (1926), 66–77.

[15] T. G. Pinches in *Babylonian and Oriental Record*, I (1886/87), 54 and 78; for other references cf. Olmstead in *AJSL*, XXXVI (1919/20), 120.

[16] Enlil-nadin-apli's *kudurru*, published by H. V. Hilprecht, *Old*

Babylonian Inscriptions (*BE*, Ser. A, Vol. I), No. 83; cf. P. Jensen in *ZA*, VIII (1893), 220–24.

[17] Rawlinson, *op. cit.*, Vol. II, Pl. 38, No. 2; Vol. V, Pl. 33; cf. Jensen in *KB*, III, Heft 1, 134 ff.; for other references see Olmstead, *op. cit.*, p. 121, n. 6.

[18] Cf. L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 22–24.

بخش ششم

۱ــ نگاه کنید به‌دور شولگی در اسناد شوش، بخش چهارم کتاب حاضر.

[2] Chronicle P, iii 10 ff., first published in translation by Pinches in *Records of the Past*, new ser., V (1891), 106 ff. Text: Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I (Leipzig, 1893–97), 297 ff. Transliteration only: Delitzsch in *Abhandlungen der K. Sachsischen Gesellschaft der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, XXV, No. 1 (1906), 43 ff.

The name Hurpatila is generally assumed to be Kassite; cf. G. Hüsing, *Quellen*, p. 19. Note, however, the name of the Elamite god Hurbi in the Naram-Sin treaty cited above, as well as such names as *Hurbi*-shenni and Tehip-*tilla* in Nuzi texts; cf. E. Chiera, *Joint Expedition with the Iraq Museum at Nuzi* (American Schools of Oriental Research, "Publications of the Baghdad School," *Texts*), Vol. II, No. 212:30, and No. 213:3.

[3] Cf. E. Unger in *Forschungen und Fortschritte*, X, Nos. 20/21 (July 10–20, 1934), 256.

[4] Scaraboid: Scheil, *Mém.*, VI, 30; cf. De Mecquenem, *Mém.*, VII, 135; knob or scepter head: Scheil, *Mém.*, XIV, 32.

[5] Scheil in *RA*, XXVI (1929), 7.

[6] Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions* (*BE*, Ser. A, Vol. I), Nos. 15 and 43 and p. 31. For an inscription of Kurigalzu from Der with a drawing of an Egyptian see Sidney Smith, "An Egyptian in Babylonia," *Journal of Egyptian Archaeology*, XVIII (1932), 28–32.

[7] Clay, *Babylonian Records in the Library of J. Pierpont Morgan*, Vol. IV, No. 49:6 ff.; cf. Ebeling, Meissner, and Weidner, *Die Inschriften der altassyrischen Könige*, pp. 50 ff.; *LAR*, Vol. I, § 69.

[8] Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I (London, 1902), 4–6; cf. *LAR*, Vol. I, § 73. Cf. *Synchronistic History* i 28 ff.; I have made use of the translation made by the late Professor D. D. Luckenbill for the Assyrian Dictionary of the Oriental Institute.

۹ــ کتیبهٔ شوترك‌ــناخونته، نگاه کنید به‌همین بخش.

[10] Text: F. W. König, *Corpus inscriptionum Elamicarum. I. Die altelamischen Texte* (Hannover, 1926), No. 4C. This is a synthesis of (1) Pézard, *Mém.*, XV, 42 f., with variants from the Dieulafoy collection in

the Louvre; (2) Weissbach in *ZDMG*, XLIX (1895), 693 f.; (3) fragments now in the Berlin Museum, copied by Bork.

In Susa only a fragment with the name Humban-ummenna, a variant spelling of the name, has been found; cf. Scheil, *Mém.*, III, 1 (No. 1). On all these cf. Hüsing, *Quellen*, No. 4.

[11] Shutruk-Nahhunte: Pézard, *Mém.*, XV, 66; Weissbach, "Shutruk-Nahhunte *A*," in his *Anzanische Inschriften* ("Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XII [1891], 117–50); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 19.

Kutir-Nahhunte: Pézard, *Mém.*, XV, 73; Weissbach, "Kutir-Nahhunte *A*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, No. 31.

Shilhak-Inshushinak: (*a*) temple to Kiririsha: Pézard, *Mém.*, XV, 76 and 80; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak *D*" and "*A*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 57 and 59; (*b*) temple to Huban and Kiririsha: Pézard, *Mém.*, XV, 86; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak *B*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, No. 58.

[12] Scheil, *Mém.*, III, 59, and V, 91 (No. 43).

۱۳ــ نوشته شده dNUN,Sunkik: ترجمهٔ نون (NUN) بــه انا در این نام مبهم است، اما مقایسه کنید با **انا‌ــشارو** (*Ea-Sarru*) در متون اکدی.

۱۴ــ معلوم نیست که آیا این نام را باید با رعایت قواعد آوایی خواند یا نه.

[13] References to Untash-Huban texts:
A.IP.A.SUNKIK: *Mém.*, III, 3 (No. 2); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.
Adad: *Mém.*, III, 14 (No. 6); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.
Adad and Shala: *Mém.*, III, 11 (No. 5); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.
Belala: *Mém.*, III, 28 (No. 14); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.
Bêlit-âli: *Mém.*, III, 16 (No. 8); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.
Hishmitik and Ruhuratir: *Mém.*, III, 19 (No. 10); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.
Huban: *Mém.*, III, 31 (No. 17); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.
Huban: *Mém.*, III, 29 (No. 15); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 8.
Huban and Inshushinak (*nûr kiprât*): *Mém.*, III, 32 (No. 18); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 11.
Huban and Inshushinak (*melki ilâni*): *Mém.*, III, 31 (No. 16); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.
Inshushinak (temple): *Mém.*, III, 38 (No. 21); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.
Inshushinak (*giguna*): *Mém.*, III, 34 (No. 19); Weissbach in *ZDMG*, XLIX (1895), 692 f.; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 13.
Nabû: *Mém.*, III, 9 (No. 4); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 6.
Nabu: *Mém.*, III, 15 (No. 7); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.
Nabu: *Mém.*, V, 7 (No. 66); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 6.
Nabu: *Mém.*, III, 36 (No. 20); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 12.
Nahhunte: *Mém.*, III, 27 (No. 14); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.
Napratep: *Mém.*, III, 17 (No. 9); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.
Nazit: *Mém.*, III, 21 (No. 11); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.
NUN.SUNKIK: *Mém.*, III, 24 (No. 12); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.
Pinikir: *Mém.*, III, 7 (No. 3); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Pinikir (temple): *Mém.*, III, 9 (No. 4); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 6.
Shimut: same as Bêlit-âli.
Sin: *Mém.*, III, 25 (No. 13); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.
Upurkupak: *Mém.*, III, 39, and XI, 88 (No. 23); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 14.
"For my city" (written *al-lum-mi-ma*, to be analyzed *alu-u-mi-ma*): *Mém.*, III, 38, and V, 88 (No. 22); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.
"For my city" (*giguna*): *Mém.*, III, 36, and V, 87 f. (No. 20); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 12.

[16] Shutruk-Nahhunte text: Scheil, *Mém.*, III, 43 (No. 25); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 21. Stele fragments: M. Pézard, "Reconstitution d'une stèle d'Untaš-^{nap} GAL," *RA*, XIII (1916), 119–24; cf. also M. Rostovtzeff, "La stèle d'Untaš-^{nap}GAL," *RA*, XVII (1920), 113–16.

[17] Scheil, *Mém.*, XI, 12 ff. (No. 89); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 15.

[18] G. Lampre, *Mém.*, VIII, 245 ff., Pls. 15 f.; Scheil, *Mém.*, V, 1 ff. (No. 65); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 16.

[19] Scheil, *Mém.*, II, 95.

[20] Scheil, *Mém.*, X, 85.

۲۱– چنین است در فهرستهای شیلهاك–اینشوشیناك. شیل اونپاتار (Unpatar) را همواره اونپاهاش (UnPahash) می‌خواند، اما نگاه کنید به:

König in *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 36, n. 54.

[22] Annals: Messerschmidt, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 1 (Leipzig, 1911), No. 16 obv. 17 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 149.

[23] Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2 (Leipzig, 1922), No. 60 iii 58—iv 83; cf. *LAR*, Vol. I, § 166.

شهر تورناسوما می‌بایست در ناحیهٔ می‌طورانت (به‌عیلامی دورون) نهاده باشد، اما اولایاش (Ulaiash) اگر نزدیك اولای قرار داشته، می‌بایست نزدیك سرچشمه‌های کرخه در مشرق مندلی کنونی بوده باشد.

[24] Chronicle P, iv 14 ff.; cf. Winckler, *op. cit.*, I, 124. On the site of Maradda cf. Clay in *OLZ*, XVII (1914), 110–12.

[25] Cf. Hüsing, *Quellen*, p. 18.

۲۶– واژه‌های عیلامی برای ایـن عبارت هوساهیتك(*husa hitek*) هستند. اینکه واژهٔ نخست بمعنی نوعی چوب است می‌بایست ازمدتها پیش ازمتون فارسی که در Mem. Vol. Ix به‌طبع رسیده روشن باشد زیرا در این متون غالباً صفتی در جلوی آن درمی‌آید که برای چوب به‌کار می‌رود؛ مثلاً نگاه کنید به: *Mém.*, Vol. IX, No. 139:16 and 18; No. 174:4.
این می‌بایست معنی درست واژه عیلامی هوسامه (*huSame*) نیز باشد. مثلاً نگاه کنید به:

Mém., V, 20 ff. (No. 71), iii 15 ff.:

«دراکالات [Ekallat.] پرستشگاهی برای اینشوشیناك از چوب . . . برآورده بودند».

۲۷ـ تنگ هاشمار که در اسنادآشوری ازآن نام رفته باید درکنار پیچ وخمهای دیاله در جبل حمرین بوده باشد. نگاه کنید به: Weidner in *AOF*, IX (1933/1934), 97.

[28] Weissbach, "Shutruk-Nahhunte *C*," in *Anzanische Inschriften*, after Loftus. Copy, also after Loftus, in König, *Corpus inscriptionum Elamicarum*, Pa. I, No. 28*A*; fragmentary duplicate: Scheil, *Mém.*, XI, 15 (No. 90). Transliteration: Hüsing, *Quellen*, No. 28; attempted translation: Scheil, *Mém.*, V, 15 ff. (No. 70).

[29] Scheil, *Mém.*, III, 46 (No. 27); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 17.

[30] Scheil, *Mém.*, V, 12 f. (No. 69); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 20. On the location of Dur-Untash and the Idide River see M. Streck, *Assurbanipal*, II, 48, n. 1.

[31] Scheil, *Mém.*, III, 44 (No. 26); Weissbach, "Shutruk-Nahhunte *B*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, No. 18.

[32] From brick fragments in the Berlin Museum. These were ascribed to Huteludush-Inshushinak by Hüsing, *Quellen*, No. 63, but see now F. W. König, "Die Berliner elamischen Texte VA 3397–3402," *WZKM*, XXXII (1925), 212–20; the text appears in König, *Corpus inscriptionum Elamicarum*, Part I, No. 42*A–C*.

[33] Scheil, "Légendes de Šutruk Nahhunte sur cuves de pierre," *RA*, XVI (1919), 195–200.

[34] Weissbach, "Shutruk-Nahhunte *A*," in *Anzanische Inschriften;* Pézard, *Mém.*, XV, 66; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 19.

[35] Scheil, *Mém.*, II, 118; Scheil doubts its historicity.

[36] *Synchronistic History* iii 9 ff.

[37] Scheil, *Mém.*, XI, 17 ff. (No. 91); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 28*a*.

[38] *Mém.*, VI, 12 f., and X, 2; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 26 f.

[39] *Mém.*, III, 40 (No. 24), and II, Pl. XI; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 22.

[40] *Mém.*, IV, 11 f.

[41] Kish obelisk: Scheil, *Mém.*, II, 6 ff.; statues: *Mém.*, X, 2 f., and III, 42; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 25.

[42] Scheil, *Mém.*, IV, 163 ff.; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 23. Restore Karintash with the help of a Shilhak-Inshushinak text, *Mém.*, V, 31 f. (No. 72), ii 10, and the neo-Elamite text of Shutruk-Nahhunte, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84), l. 11, variant. According to Hüsing, *Quellen*, p. 53, Karintash would be modern Karind on the Baghdad-Kirmanshah road.

[43] So probably we are to restore the text of Nebuchadnezzar I in Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I, 535 ff. Cf. p. 132, n. 55.

[44] Restored from Dur-shar- . . . . .

[45] Hüsing, *Quellen*, No. 67, drawn from Loftus; a recent copy, also after Loftus, in König's *Corpus inscriptionum Elamicarum*, Part I, No. 28*C*:I.

[46] For other objects brought to Susa at one time or another by members

of this dynasty cf. Jéquier, *Mém.*, VII, 32 ff. For lists of the *kudurrêti* see De Morgan, *Mém.*, VII, 137 ff.; Scheil, *Mém.*, X, 87 ff., and XIV, 35; for maceheads see *Mém.*, XIV, 32 f.; for weights, *Mém.*, VI, 48, and XIV, 34; for other Kassite texts, *Mém.*, IV, 166, and VI, 49.

[47] A. Jeremias, "Die sogenannten Kedorlaomer-Texte," *MVAG*, XXI (1916), 69–97, esp. pp. 80 ff. and 92 ff.

۴۸ــ کتیبهٔ نبوکدنصر؛ نگاه کنید به‌زیرنویس ۴۲ همین بخش.

۴۹ــ نگاه کنید به‌بخش یازدهم.

[50] Pézard, *Mém.*, XV, 73; Weissbach, "Kutir-Nahhunte *A*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, No. 31.

[51] Scheil, *Mém.*, III, 49, and V, 89 (No. 29); Weissbach, "Kutir-Nahhunte *B*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, No. 30.

[52] Scheil, *Mém.*, III, 47 (No. 28); Weissbach, "Kutir-Nahhunte *C*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, No. 29. On the reliefs themselves see J. M. Unvala, "Three Panels from Susa," *RA*, XXV (1928), 179–85.

[53] Shilhak-Inshushinak inscription, *Mém.*, III, 50, plus V, 89 (No. 30); complete, *Mém.*, Vol. XI, Pl. 11, Fig. 2; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 43, and Unvala, *loc. cit.*

بخش هفتم

[1] Scheil, *Mém.*, XI, 21 ff. (No. 92); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 54.

۲ــ ملکو (*Melku*). اصطلاحی اکدی.

[3] Cf. *LAR*, Vol. I, § 764.

[4] *LAR*, Vol. I, § 723; for the location of tne Ebih Mountain see now Weidner in *AOF*, IX (1933/34), 96.

[5] Text in W. J. Hinke, *Selected Babylonian Kudurru Inscriptions* (Leiden, 1911), No. 5. A translation made for the Assyrian Dictionary of the Oriental Institute was at my disposal.

۶ــ شاید بایدآن را اولگیا خواند.

[7] E.g., *LAR*, Vol. I, §§ 773 f., and Vol. II, §§ 34 and 82.

[8] *LAR*, Vol. I, § 232.

[9] *LAR*, Vol. I, § 724; restore to Duhupuna with Hüsing, *Quellen*, p. 80.

[10] *LAR*, Vol. I, § 790; cf. also § 806.

[11] Scheil, *Mém.*, V, 33 (No. 73) and 35 (No. 74); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 54*a* and *b*.

[12] Weidner, "Aus den Tagen eines assyrischen Schattenkönigs," *AOF*,

X (1935), 1–9.

[13] Text: Weissbach, "Incertum 1" (after Loftus), in *Neue Beiträge zur Kunde der susischen Inschriften*, "Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XIV (1894), 729–77; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 54*c*.

[14] Pézard, *Mém.*, XV, 76, 80, and 86; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak *A*," "*D*," and "*B*," in *Anzanische Inschriften;* cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 57– . A stele found in Susa was doubtless originally from Liyan; cf. Scheil, *Mém.*, V, 38 (No. 76); Hüsing, *Quellen*, No. 49.

[15] E. Herzfeld, "Drei Inschriften aus persischem Gebiet," *MAOG*, IV (1928–29), 82–85; *AMI*, I (1929–30), 114, where there is a transliteration and translation by F. W. König; cf. *ZDMG*, LXXX (1926), 244, for old Elamite rock-reliefs at Naqsh-i-Rustam near Persepolis.

[16] Scheil, *Mém.*, III, 78 ff (No. 54), iii 7 ff.; cf. F. W. König, "Drei altelamische Stelen," *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 21.

[17] Cf. the Bavian inscription of Sennacherib, ll. 48 ff., conveniently translated in *LAR*, Vol. II, § 341. This text gives also the location, northeast of Babylonia proper in the debatable land.

[18] Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71); cf. König in *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 29 ff. A temple to Inshushinak in . . . .en-ili is mentioned in the text of Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), rev. 4 ff.

[19] Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71), on which see preceding note.

[20] Scheil, *Mém.*, III, 50, and V, 89 (No. 30); complete, *Mém.*, Vol. XI, Pl. 11; see also *Mém.*, III, 52 (No. 31); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 43 and 32, and J. M. Unvala in *RA*, XXV (1928), 180 f.

[21] *Mém.*, Vol. V, No. 71 iv 22 ff.; see reference above, p. 121, n. 18. On Pinikir cf. F. W. König, "Pinikir," *AOF*, V (1928/29), 101–3.

[22] *Mém.*, Vol. V, No. 71 iii 28 ff.; cf. also the stele inscription which is "Incertum 2" in Weissbach, *Neue Beiträge* (after Dieulafoy; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 52); this mentions the deity Suhsipa and the place Karintash. A king Karintash (Kara-indash) appears to be named in *Mém.*, V, 31 (No. 72); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 51.

[23] Scheil, *Mém.*, V, 59 (No. 79); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 33.

[24] Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), upper edge 1 ff. and right edge ii 1 ff.

[25] Stele: Scheil, *Mém.*, XI, 60 f. (No. 94); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 53.

[26] Brick: Scheil, *Mém.*, V, 61 (No. 82); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 34.

[27] Stele: Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), rev. 1 ff.; bricks: *Mém.*, III, 88, and V, 92 (No. 56); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 37.

[28] De Mecquenem, "Constructions secondaires," *Mém.*, XII, 72 ff.

[29] *Mém.*, XII, 77.

[30] Gautier, *Mém.*, XII, 143–52; Scheil, *Mém.*, XI, 58 (No. 93); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 56. For the Ashurbanipal references cf. the Rassam Cylinder vi 27 ff., conveniently translated in *LAR*, Vol. II, § 810.

[31] De Mecquenem, "Temple de Nin-har-šag," *Mém.*, XII, 70–72.

[32] De Mecquenem, "Temple de In-Šušinak," *Mém.*, XII, 67–69. Cf. also Jéquier, "Troisième royaume susien," *Mém.*, VII, 36 f.; De Morgan, "Trouvaille de la colonne de briques," *Mém.*, VII, 49–59; De Mecquenem, "Offrandes de fondation du temple de Chouchinak," *Mém.*, VII, 61–130. The latter references must, however, be used with caution, for many of the

objects described are demonstrably of neo-Elamite manufacture.

[33] Cf. G. Lampre, *Mém.*, VIII, 164 ff., Figs. 324 f.

[34] Scheil, *Mém.*, XI, 63 ff. (Nos. 95 and 96); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 48*a* and *b*.

[35] Scheil, *Mém.*, III, 72 f., 75 f., and 77 (Nos. 50, 52, and 53); photograph of the latter: *Mém.*, Vol. I, Pl. 4, opp. p. 104; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 44. Other knobs are described by Jéquier in *Mém.*, I, 123.

[36] Scheil, *Mém.*, III, 74 (No. 51); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 44.

اگر تنتار برگرفته از تین تیر بابلی باشد، حکایت از آن دارد که پندارنگاری واژهٔ اخیر در سرزمین بابل عملاً چنین تلفظی داشته است.

[37] Scheil, *Mém.*, III, 66 f., also Pl. 10, No. 4 (No. 48); V, 61 (No. 83); III, 69 f. (No. 49); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 35 f. and 40. On the general subject of inscribed bricks at Susa cf. De Morgan, *Mém.*, I, 93–95 and 197 f.

[38] Scheil, *Mém.*, III, 53 ff., and V, 90 ff. (Nos. 32–45); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 39.

[39] Bricks: Scheil, *Mém.*, V, 56 f. (No. 78), and III, 60 (No. 46); *RA*, XXIX (1932), 68; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 38.

[40] Brick: Scheil in *RA*, XXIX, 69 f.

[41] Scheil, *Mém.*, III, 61 f. (No. 47); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 41.

[42] De Morgan, *Mém.*, I, 163 f., Pl. 13; Jéquier, *Mém.*, I, 123; Scheil, *Mém.*, XI, 86, Fig. 18; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 42.

[43] Jéquier, *Mém.*, VII, 37; Scheil, *Mém.*, V, 39 ff. (No. 77); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 45.

[44] Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), obv. 18 ff.; *Mém.*, III, 78 ff. (No. 54), ii 1 ff.; cf. König, *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 19 and 23.

۴۵– نگاه کنید به بخش هفتم.

[46] Scheil, *Mém.*, III, 78 ff. (No. 54) and 82 ff. (No. 55); cf. König, *op. cit.*, pp. 18 ff. and 22 ff. (Nos. 46 f.).

[47] Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71); cf. König, *op. cit.*, pp. 29 ff. (No. 48).

[48] Scheil, *Mém.*, XI, 60 f. (No. 94), and V, 10 (No. 68); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 53 and 50.

[49] Brick: Scheil, *Mém.*, XI, 75 (No. 99); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 62; Harper, *ABL*, Nos. 789 and 1311; Waterman, *RCAE*, II, 52 and 414 ff.

[50] Brick: Scheil, *Mém.*, XI, 71 (No. 98); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 60; F. W. König in *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien* (1926), p. 530.

[51] Scheil, *Mém.*, XI, 69 (No. 97); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 65.

[52] Jéquier, *Mém.*, VII, 38. Texts: Scheil, *Mém.*, XI, 72 f. (No. 99), and V, 60 (No. 80); Weissbach, "Incertum 3," in *Neue Beiträge;* cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 61 f.

[53] Scheil, *Mém.*, V, 37 (No. 75). There attributed to Shilhak-Inshushinak; but cf. Hüsing, *Quellen*, No. 64.

[54] Brick: Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84).

[55] Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. III, Pl. 38, No. 2; cf. Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I, 535 f.; Olmstead in *AJSL*, XXXVI (1919/20), 147 ff.

[56] *CT*, Vol. XIII, Pl. 48; cf. Winckler, *op. cit.*, I, 542 f.; Olmstead, *loc. cit.*

[57] Ritti-Marduk *kudurru* in L. W. King, *Babylonian Boundary Stones and Memorial Tablets in the British Museum* (London, 1912), No. 6, pp. 29–36; location by Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 13 f.

[58] Shamua *kudurru* in King, *op. cit.*, No. 24, pp. 96–98; cf. Olmstead, *loc. cit.* Din Sharri occurs in Ashurbanipal's inscriptions; cf. translation in *LAR*, Vol. II, § 806.

[59] Ritti-Marduk *kudurru* in King, *loc. cit.*, corrected by Thureau-Dangin, "Un synchronisme entre la Babylone et l'Elam," *RA*, X (1913), 97 f.

[60] Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. IV, Pl. 20, No. 1; cf. Olmstead, *op. cit.*, pp. 148 f.

۶۱ـ شاموآ **آکودورو**، نگاه‌کنید به‌همین بخش، زیرنویس ۵۸.

۶۲ـ ریتی مردوك **کودورو**، نگاه‌کنید به‌همین بخش، زیرنویس ۵۹.

۶۳ـ **همانجا.**

۶۴ـ آجر شوتروك‌ـناخونته: Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84).

دربارهٔ خویشاوندی این پادشاه با سلف خود نگاه‌کنید به:

Koschaker in *ZA*, XLI (1933), 53, n. 8.

[65] Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 20; cf. *LAR*, Vol. I, § 209.

[66] Bavian inscription of Sennacherib, ll. 48 ff., in Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. III, Pl. 14; cf. *LAR*, Vol. II, § 341.

[67] Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 58; cf. *LAR*, Vol. I, § 232; cf. Olmstead, "Tiglath-Pileser I and His Wars," *JAOS*, XXXVII (1917), 174, and *History of Assyria*, p. 66.

[68] *Synchronistic History* ii 14 ff.; annals: Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 66:10 ff., and No. 69:15 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 293 and 331; cf. Olmstead in *JAOS*, XXXVII, 183.

[69] L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 51 ff. and 62.

[70] De Mecquenem, "Fouilles de Suse," *RA*, XIX (1922), 131 ff. and 139 f.

بخش هشتم

[1] Annals: *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 84 obv. 23 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 360.

[2] Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 254 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 448–58. On the topography cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 21–38; A. T. Olmstead, "The Calculated Frightfulness of Ashur nasir apal," *JAOS*, XXXVIII (1918), 209 ff.; E. A. Speiser, "Southern Kurdistan in the Annals of Ashurnasirpal and Today," *Annual of the American Schools of Oriental Research*, VIII (1926/27), 1–41.

[3] For references to the texts and for source criticism see A. T. Olmstead, *Assyrian Historiography* ("University of Missouri Studies, Social Science Series," Vol. III, No. 1 [May, 1916]), pp. 21–28; for convenient translations see for the first campaign *LAR*, Vol. I, §§ 561, 609, and 644. On the topography of the reign cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 42–66; Olmstead, "Shalmaneser III and the Establishment of the Assyrian Power," *JAOS*, XLI (1921), 345–82.

[4] Cf. *LAR*, Vol. I, §§ 573 and 637.

[5] Cf. *LAR*, Vol. I, § 581; for the location of Harhar see Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, p. 63.

[6] Cf. *LAR*, Vol. I, § 587. [7] Cf. *LAR*, Vol. I, § 588.

[8] Olmstead, "The Assyrian Chronicle," *JAOS*, XXXIV (1915), 361; cf. *JAOS*, XLI (1921), 374, n. 61.

[9] Cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 153 f.

[10] Sayce in *JRAS*, 1894, pp. 691–705; C. F. Lehmann-Haupt, *Corpus inscriptionum Chaldicarum*, Textband, 1. Lfg. (Berlin und Leipzig, 1928), pp. 24–34; 2. Lfg (Berlin und Leipzig, 1935), pp. 132–60.

[11] Annals: *KB*, I (Berlin, 1889), 174–87; Weidner, "Die Feldzüge Šamši-Adads V. gegen Babylonien," *AOF*, IX (1933/34), 89–104; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 718–22. On the topography and Iranian names cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 66–69; G. Hüsing, "Vorgeschichte und Wanderungen der Parsawa," *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien*, LX (1930), 258 f.

[12] O. Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 142; cf. Weidner in *AOF*, IX, 101–4.

[13] C. F. Lehmann-Haupt, *Corpus inscriptionum Chaldicarum*, Textband, 1. Lfg., pp. 45–47.

[14] *KB*, I, 190 f.; cf. *LAR*, Vol. I, § 739. For the whole period cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 158–61.

۱۵ــ سالنامه‌ها: من اجازه یافته‌ام از بازسازی سالنامه‌های تیگلت پیلسرسوم به‌همت استاد اومستد استفاده کنم. برای سالنامه‌های منتشر شده نگاه کنید به:

P. Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglat-Pilesers III* (Leipzig, 1893), pp. 6 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 766–68 and 773 f. On the topography cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 72–94.

[16] iii. 93; cf. the references in Prášek, *Geschichte*, I, 85, n. 1.

[17] Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, I (Leipzig, 1889), xxvii, n. 3.

[18] Cf. Olmstead, *History of Assyria*, p. 362.

[19] Herzfeld, *AMI*, VII (1934), 24–26, follows the doubtful lead of Prášek, *Geschichte*, I, 18–20, in distinguishing between "Medes" or "mighty Medes" and "Medes on the border of Mount Bikni."

[20] Annals: A. G. Lie, *The Inscriptions of Sargon II*, Part I (Paris, 1929), corrected by Olmstead, "The Text of Sargon's Annals," *AJSL*, XLVII (1930/31), 259–80. For the year 719 see Lie, *op. cit.*, pp. 8 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, § 6.

[21] Lie, *op. cit.*, pp. 12 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 10 f.

[22] Annals: Lie, *op. cit.*, pp. 16 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 12–15.

[23] Harper, *ABL*, No. 126; cf. Waterman, *RCAE*, I, 86 f. In this letter it is stated that the Medes are quiet.

در این نامه گفته شده که مادها آرام هستند.

[24] Harhar: Botta and Flandin, *Monument de Ninive*, Vol. I (Paris, 1849), Pl. 55; Kishesim: *ibid.*, Pls. 68 and 68 *bis*; Sikris: *ibid.*, Pl. 64; Kindau: *ibid.*, Pl. 61; Bit Bagaia: *ibid.*, Pl. 76; Kisheshlu: *ibid.*, Vol. II, Pl. 147. Cf. Billerbeck, *op. cit.*, pp. 98–101 nn.

[25] Cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 163–67; Olmstead *History of Assyria*, p. 244.

[26] Thureau-Dangin, *Une relation de la huitième campagne de Sargon* (Paris, 1912); other fragments in Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 141. Cf. *LAR*, Vol. II, §§ 140 ff.

[27] One list is in the account of Sargon's eighth campaign, ll. 42–49; cf *LAR*, Vol. II, § 147. The other is in Prism A, ll. 14–37, published by Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, II, Pl. 44; I have been able to use a revised copy of the prism text, prepared by Luckenbill for the Assyrian Dictionary; for translation cf. *LAR*, Vol. II, § 192. Cf. the good notes on Iranian names in König, *Älteste Geschichte*, pp. 55–58.

۲۸ــ پیداست منبعی بوده که نام آرباکس فهرست کتسیاس از آنجا آمده است؛ نگاه کنید به زیرنویس ۱۵ بخش دهم.

[29] Lie, *op. cit.*, pp. 28 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 23 f.

این حقیقت که **بیت‌دیااوکو** (*Bit Daiaukki*) را در گذشته یکی از هدفهای تعیین این سال می‌دانستند (نگاه کنید به: Lie, *loc. cit.*, و نیز نگاه کنید به:
Thureau-Dangin in *RA*, XXIV [1927],75, n. 3)

از سوی مولفان اخیر به‌کلی نادیده گرفته شده.

[30] Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, II, Pl. 43, l. 14; cf. *LAR* Vol. II, § 118;

عبارتی که تاکنون به‌صورت نادرست **ادی (ماتو) سیماشپاتی (ماتو) مادای** خوانده می‌شد اکنون باید چنین خوانده شود: **ادی (ماتو) سیماش‌پاتی «ماتوم مادای** «تا سرزمین سیماش درمرز سرزمین مادها» خوانده شود.

بخش نهم

[1] Annals: *KB*, I, 174 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 726, and discussion in Olmstead, *History of Assyria*, pp. 156 f.

[2] Babylonian Chronicle B, i 9 f.; I have been able to use the translation made for the Assyrian Dictionary by the late Professor D. D. Luckenbill from the text last published in *CT*, Vol. XXXIV, Pls. 43 ff.

The name is given as "Ummanigash, son of Umbadara," in Ashurbanipal's Cylinder A, vi 52, in Streck, *Assurbanipal*, pp. 54 f.; cf. *LAR*, Vol. II, § 810.

[3] Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglat-Pilesers III*, pp. 4 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 764; see Olmstead, *History of Assyria*, pp. 176 f. Nakri and Pahhaz, attacked at this time, had already been mentioned by Shilhak-Inshushinak; see above, p. 115.

[4] Lie, *The Inscriptions of Sargon II*, Part I, pp. 6 f., restored with Olmstead, *AJSL*, XLVII (1930/31), 262 f., but compared with Babylonian Chronicle B, i 33 ff. On the event cf. Olmstead, *Western Asia in the Days of Sargon of Assyria* (New York, 1908), pp. 44 f., and *History of Assyria*, p. 251.

[5] Babylonian Chronicle B, i 39 f.; in the Susa temple Ashurbanipal found a statue of Ishtar-Nanhundi, who is, of course, our king.

[6] Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84); it is this inscription which gives to Shilhina-hamru-Lagamar and Huban-immena the title of king (see above, p. 135). Other texts of this ruler: Scheil, *Mém.*, III, 90, and V, 93 (No. 57); V, 67 f. (No. 85).

[7] De Morgan, *Mém.*, VIII, 34 f.

[8] Scheil, *Mém.*, V, 69 ff. (No. 86).

۹– نگاه کنید به بخش چهارم کتاب حاضر.

[10] König, *Geschichte Elams*, p. 34,

وی «پسر تاهی‌هی» را با بن‌تاهی (*ben tahhi*) بمعنی مرد قبیلهٔ صحرا گرد تاهه برابر می‌داند؛ اما هارپر در *ABL*, No. 282 (Waterman, *RCAE*, I, 194 f.), ثابت می‌کند که قبیلهٔ آرامی تاهه در عیلام سکونت نداشت.

[11] Or should we read Tirushak? See T. J. Meek, *Old Akkadian, Sumerian, and Cappadocian Texts from Nuzi* ("Harvard Semitic Series," Vol. X [Cambridge, Mass., 1935]), p. xiii; cf., however, the Elamite deity Tiru in *Mém.*, V, 37 (No. 75), l. 15, and in *Mém.*, XI, 21 ff. (No. 92), obv. i 9, where I do not believe that we should read *Ti-shup* (i.e., Teshup).

[12] Relief: Jéquier, *Mém.*, III, 133 ff. Text: Scheil, *Mém.*, Vol. III, Pl. 23 and pp. 102 ff. (No. 63); also published by Weissbach in his *Neue Beiträge zur Kunde der susischen Inschriften*, "Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XIV

(1894), 742 ff. Other reliefs in this ravine show processions of men and animals; cf. Jéquier, *Mém.*, Vol. III, Pls. 27–29.

[13] Jéquier, *Mém.*, Vol. III, Pls. 26 and 32*b*. Text: Scheil, *Mém.*, III, 108 ff. (No. 64).

[14] Lie, *op. cit.*, pp. 42 ff. On the location of the city cf. Streck in *MVAG*, XI, Heft 3 (1906), 18 f., where the name is read *Dûr-Abiḫara;* Olmstead, *Western Asia in the Days of Sargon of Assyria*, p. 130, n. 4.

[15] Lie, *op. cit.*, pp. 50 ff. A location of Bit Imbi in the Dasht-i-Gawr with Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 123 f., seems too far north to meet the geographical requirements.

[16] Lie, *op. cit.*, pp. 72–75. Cf. Olmstead, *History of Assyria*, p. 249; Harper, *ABL*, Nos. 159–61 and 174 (Waterman, *RCAE*, I, 108–11 and 116–19); and *LAR*, II, § 65.

[17] Text in Sidney Smith, *The First Campaign of Sennacherib* (London, 1921), ll. 5–27; see now Luckenbill, *Annals of Sennacherib* (OIP, Vol. II), pp. 48 ff., and cf. *LAR*, Vol. II, §§ 257–59.

[18] Bellino Cylinder, ll. 20–26; see now Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 58 f., and cf. *LAR*, Vol. II, §§ 277 f.

[19] Harper, *ABL*, No. 645; Waterman, *RCAE*, I, 448 f.

[20] Bellino Cylinder, ll. 27–33; cf. Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 59 f., and *LAR*, Vol. II, §§ 279–82.

[21] See his inscription published by Scheil, *Mém.*, III, 100 f., and V, 93 f. (No. 62). Cf. also Babylonian Chronicle B, ii 32–34. The name cannot be read *Hallutush;* the last sign is usually *šu*, but once it is *su* (Streck, *Assurbanipal*, pp. 214 ff., iii 6), while Ashurbanipal, who discovered his statue in the Susa temple, writes his name *Hallusi* (Cyl. A, vi 54; cf. Streck, *op. cit.*, pp. 54 f.; *LAR*, Vol. II, § 810).

[22] Babylonian Chronicle B, ii 35–46.

[23] Cf. Jéquier, *Mém.*, I, 128; for the text see n. 21.

[24] Babylonian Chronicle B, ii 47—iii 9. Annals: for convenience see Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 38 f., 73 ff., and 89 f.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 246 f., 318–21, and 354. Cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 290–92.

۲۵ــ قرار دادن محل ماداکتو در خرابــه‌های دره شهر در جلگهٔ صیمره برکران رودخانهٔ کرخه با شرایط و لوازم جغرافیایی بهترتناسب دارد تا محل تعیین شدهٔ اوپر در کنارآب دز شمال دزفول یا محلی‌که بیلربك تعیین می‌کند وآن را درکلات رضا درست در شمال غرب شوش قرار می‌دهد. در مورد نظرات اخیر نگاه‌کنید به:

Billerbeck, *Susa* (Leipzig, 1893), pp. 70–72; Streck, *Assurbanipal*, p. 44, n. 2.

۲۶ــ دربارهٔ تعیین این محل نگاه‌کنید به:

Streck, *op. cit.*, p. 324, n. 3; Billerbeck, *Susa*, p. 72.

در اسناد هخامنشی‌که از شوش به‌دست‌آمده از این شهر نام رفته؛ نگاه‌کنید به:

Mém., Vol. IX, Nos. 65 and 238.

با تعیین مکانی که بیلر بك کرده این محل در دز مالکان درمیانهٔ مسیر کارون در کنار جادهٔ مستقیم میان دزفول و اصفهان، تنها هفتاد مایل به خط مستقیم ازشوش و چهل مایل از مالمیر قرار دارد. طبیعتاً هنگامی که شاهان عیلام از ماداکتو یا شوش می گریختند به اینجا می آمدند.

[27] Babylonian Chronicle B, iii 9–15. Annals: for convenience see Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 39 ff., 88 f., and 90 f.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 248–51, 351, and 355.

[28] Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 41 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 252–54; Babylonian Chronicle B, iii 16–18.

[29] Babylonian Chronicle B, iii 19–27.

۳۰ــ به اکدی هومبا–هالداشو و بعدها اومان–آلداش.

[31] Babylonian Chronicle B, iii 39 ff.; R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal* (London, 1931), p. 15.

[32] Scheil, *Mém.*, XI, 78 (No. 101); cf. Jéquier, *Mém.*, VII, 38. In *Mém.*, I, 127, Jéquier describes a fragmentary unpublished stele of this ruler, and in *Mém.*, I, 131, some unpublished bricks with inscriptions.

[33] Cf. König, *Geschichte Elams*, pp. 19 ff.

[34] Babylonian Chronicle B, iv 9 ff.

[35] Esarhaddon Chronicle, obv. 16–18, in Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts* (London, 1924), pp. 12 ff.

[36] Omen query in Knudtzon, *Gebete*, No. 76.

[37] Harper, *ABL*, No. 918; cf. Waterman, *RCAE*, II, 138 f.

[38] Babylonian Chronicle B, iv 17 ff.; Esarhaddon Chronicle, obv. 21–23.

[39] Weissbach, "Susische Thontäfelchen," *BA*, IV (1902), 168–201; additional notes by Bork in *BA*, V (1906), 401–4. None of the letters is dated, and their translation is exceedingly difficult.

[40] Scheil, *Mém.*, XIV, 36 ff.

[41] Scheil, *Mém.*, XIV, 49 ff.; "Déchiffrement d'un document anzanite relatif aux présages," *RA*, XIV (1917), 29 ff.

[42] Harper, *ABL*, No. 328; cf. Waterman, *RCAE*, I, 226 ff.

بخش دهم

[1] Knudtzon, *Gebete*, Nos. 19 f. and 16.

[2] *Ibid.*, No. 24.

[3] R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, p. 19.

[4] Knudtzon, *Gebete*, Nos. 30 f.; Klauber, *Texte*, Nos. 19 f.

[5] Klauber, *Texte*, No. 22.

[6] *Ibid.*, No. 21.

[7] The Pateischoreis of Strabo *Geogr.* XV. iii. 1. Cf. Spiegel in *ZDMG*, XXXII (1878), 717; P. Haupt in *JAOS*, XLIV (1924), 158; Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 26–28.

[8] R. C. Thompson, *op. cit.*, p. 21.

[9] Against the usual equation of this name with Greek Paraetacene cf. Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 16 and 28.

[10] R. C. Thompson, *op. cit.*, p. 21.

[11] Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 28 f.

[12] Harper, *ABL*, No. 1237; cf. Waterman, *RCAE*, II, 358 ff.

[13] i. 95 ff.

[14] The names of these tribes are successfully disposed of by König, *Älteste Geschichte*, p. 6.

۱۵ــ سالشمار نبوـنید، کوروش حد نهایی تاریخ ماد را اثبات کرده است. فهرست شاهـان کتسیاس (چـاپ موله، از صفحهٔ ۴۱ به‌بعد، از **تاریخ** دیودوروس سیسیلی، ۲/ از صفحهٔ ۳۲ بـه‌بعد) چیز مگر بسط و تفضیل عجیب و غریب فهرستی کـه در گزارش هرودوت آمده نیست. این پزشكـ تاریخنگار در دربار اردشیر دوم که در آنجـا «پوست نبشته‌های شاهی» در اختیارش بودند، صرفاً شمار شاهانی را که هرودوت به‌دست می‌دهد دو برابر می‌سازد. اگر چند نامهایی که یاد می‌کند ایرانی خالصند، اما تاریخ او عملا فـاقد هر گونه پایه و اساس است؛ برای بحثی انتقادی در این زمینه نگاه کنید به:

Prášek, *Geschichte*, I, 105 ff.

Rawlinson, *The Seven Great Monarchies* [New York, 1885], II, 85 and 571):جدول زیر (نگاه کنیدبه

به روش مورخ کنیدوسی اشاره دارد:

هرودوت		کتسیاس			
۱ــ هرج ومرج	۲۵ سال	۱ــ آرباکس	۲۸ سال	۳ــ سوسارموس	۳۰ سال
۲ــ دیوکس	۵۳ سال	۲ــ مائوداکس	۵۰ سال	۴ــ آرتوکاس	۵۰ سال
۳ــ فرااورتس	۲۲ سال	۵ــ آربیانس	۲۲ سال	۷ــ آرتونس	۲۲ سال
۴ــ سکاییان	۲۸ سال				
۵ــ کواکسارس	۴۰ سال	۶ــ آرتائوس	۴۰ سال	۸ــ آستیباراس	۴۰ سال
۶ــ آستواگس	۳۵ سال	۹ــ آسپانداس	۳۸ سال		

۱۶ــ کتیبهٔ بیستون داریوش، ۲/۱۴ و بعد؛ نگاه کنید به:

Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (Leipzig, 1911), pp. 28 f.

[17] So Prášek, *Geschichte*, I, 140.

[18] So König, *Älteste Geschichte*, pp. 29 f.

[19] So a keen deduction of König, *ibid.*

۲۰– درفارسی باستان هنگمناته را غالباً به «جای انجمن» تعبیر می‌کردند. استادآ. پوئبل پیشنهاد می‌کندکه این نام شاید بمعنی چیزی مانند «دز؟مادها» باشد.

[21] Klauber, *Texte*, No. 1; Knudtzon, *Gebete*, No. 6.

[22] Klauber, *Texte*, Nos. 3, 12–14; Knudtzon, *Gebete*, No. 5.

[23] Knudtzon, *Gebete*, No. 2.

[24] Klauber, *Texte*, Nos. 4 and 7.

[25] *Ibid.*, No. 8; cf. also Nos. 5 and 13; Knudtzon, *Gebete*, No. 4.

[26] Knudtzon, *Gebete*, No. 1.

۲۷– نگاه‌کنید به‌بخش نهم.

[28] Knudtzon, *Gebete*, No. 72.

[29] Klauber, *Texte*, No. 38; cf. *JAOS*, LII (1932), 304.

[30] Cf. Harper, *ABL*, No. 1109 (Waterman, *RCAE*, II, 272 f.); Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 50–55.

[31] So, if *mat-a-a* be interpreted as (*mâtu*)*Mad-a-a;* the account is in Cylinder B, recently edited by Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 56 f.

[32] E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (Berlin, 1920), pp. 6–16; C. J. Edmonds, "A Tomb in Kurdistan," *Iraq*, I (1934), 190 f. A second tomb described by Edmonds, *ibid.*, pp. 185–89, is later in date.

[33] Cf. André Godard, *Les Bronzes du Luristan* ("Ars Asiatica," Vol. XVII); R. Dussaud is preparing an elaborate study for the forthcoming survey of Persian art. Cf. also A. U. Pope in *Illustrated London News*, October 22, 1932, pp. 613–15; for the inscriptions see *ibid.*, October 29, 1932, pp. 666 f., and Weidner in *AOF*, VIII (1932/33), 258 f.

بخش یازدهم

[1] Babylonian Chronicle B, iv 37; Esarhaddon Chronicle, rev. 15. For the Ashurbanipal inscriptions cf. Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 14 ff. and 48 f.; for references to the later prisms see Streck, *Assurbanipal*, p. 791. Hereafter only the earliest reference to events mentioned in the texts of Ashurbanipal will be cited, for this is always closer to the truth; cf. Olmstead, *Assyrian Historiography*, pp. 53–59.

[2] Harper, *ABL*, No. 1385; cf. Waterman, *RCAE*, II, 466 ff. The attempt to fit letters from the royal archives into the historical picture starts with Olmstead, *History of Assyria*, pp. 431–88; cf. also the brief study of J. Schawe, "Untersuchung der Elambriefe aus dem Archiv Assurbanipals" (Inaug.-Diss., Berlin, 1927).

[3] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 56 ff.; cf. Harper, *ABL*, No. 295 (Waterman, *RCAE*, I, 204 ff.), which recounts the Assyrian's favors to Elam.

[4] So in Harper, *ABL*, No. 576 (Waterman, *RCAE*, I, 408 ff.). The Te-Umman, bowman of the Hallalla? (name supplied from Harper, *ABL*, No. 520 obv. 15), of the relief inscription in Streck, *Assurbanipal*, pp. 334 f., belongs to the time of Tammaritu.

[5] Harper, *ABL*, No. 576 (cf. Waterman, *RCAE*, I, 408 ff.).

[6] Letter from Naid-Marduk to Ashurbanipal's mother, Harper, *ABL*, No. 917 (Waterman, *RCAE*, II, 136 ff.).

[7] Harper, *ABL*, No. 1114 (Waterman, *RCAE*, II, 276 f.).

[8] On the activity in Bit Iakin see Harper, *ABL*, No. 1131 (Waterman, *RCAE*, II, 288 f.).

[9] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 58 ff.

[10] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 60 ff.; Layard, *Monuments of Nineveh*, 2d ser. (London, 1853), Pl. 49; Streck, *Assurbanipal*, pp. 316 ff.

[11] Scheil, *Mém.*, III, 98–99 (Nos. 60–61); cf. Jéquier, *Mém.*, I, 131.

[12] *Mém.*, III, 96 (No. 59).

[13] *Mém.*, V, 84 (No. 87).

[14] Scheil, *Mém.*, XI, 80 f. (No. 102).

[15] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 62–69; for the dating cf. J. Mayr, *ibid.*, pp. 105–9. For inscriptions on or intended for reliefs picturing this battle cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 310–17 and 322–33, with references to the reliefs themselves.

[16] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 70 f.; relief inscriptions: Streck, *Assurbanipal*, pp. 324 f.

[17] Scheil, *Mém.*, XI, 77 (No. 100*B*), and III, 92 (No. 58); cf. Pézard in *Babyloniaca*, VIII (1924), 1–26. Cf. also Scheil, *Mém.*, XI, 83, and Pézard in *Babyloniaca*, VIII, 4 and Pl. 2.

۱۸ــ حجاری برجسته و کتیبه: Scheil, *Mém.*, XI, 76 (No. 100*A*).

۱۹ــ شکل تصغیری اونتاش‌ــ . . . . ؛آتامه‌ئو، اداــهامیتی دیگری است . . .

[20] Harper, *ABL*, No. 1380 (Waterman, *RCAE*, II, 462 ff.).

[21] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 76 f. For the location of Mangisi near Der cf. the text in Nies and Keiser, *Babylonian Inscriptions in the Collection of James B. Nies*, Vol. II (New Haven, 1920), No. 33, ll. 6 f.

[22] Harper, *ABL*, No. 839 (Waterman, *RCAE*, II, 82 ff.).

[23] Harper, *ABL*, No. 1309 (Waterman, *RCAE*, II, 410 ff.).

[24] See Table IV at the end of this volume. The genealogy is made clear by the text in Streck, *Assurbanipal*, pp. 180 f., obv. 30–34; cf. also Bauer, *Das Inschriftenwerk Assurbanipals* (Leipzig, 1933), II, 51 f., obv. 14.

[25] Klauber *Texte*, No. 105.

[26] Harper, *ABL*, Nos. 289 and 998 (Waterman, *RCAE*, I, 200 f., and II, 190 ff.).

[27] Harper, *ABL*, No. 1195 (an omen); cf. Waterman, *RCAE*, II, 326 f. Cf. Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 78 f. and 102 f.

[28] Harper, *ABL*, No. 960 (Waterman, *RCAE*, II, 164 f.).

[29] Harper, *ABL*, No. 961 (Waterman, *RCAE*, II, 166 f.).

[30] Harper, *ABL*, No. 521 (Waterman, *RCAE*, I, 366 ff.). On Hudimiri see below, p. 204.

[31] Harper, *ABL*, No. 284 (Waterman, *RCAE*, I, 196 f.).

[32] Harper, *ABL*, No. 1151 (Waterman, *RCAE*, II, 300 ff.).

[33] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 78 ff.

[34] Harper, *ABL*, No. 282 (Waterman, *RCAE*, I, 194 f.).

[35] Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 80 f.

[36] Harper, *ABL*, Nos. 1323 and 1167 (Waterman, *RCAE*, II, 422 f. and 308 f.); Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 102 f.

[37] Harper, *ABL*, Nos. 963 and 622 (Waterman, *RCAE*, II, 166 ff., and I, 434 f.).

[38] Harper, *ABL*, No. 1148 (Waterman, *RCAE*, II, 298 ff.).

[39] Cylinder C, viii 47–63, in Streck, *Assurbanipal*, pp. 142 f.; cf. *LAR*, Vol. II, § 878.

[40] Harper, *ABL*, No. 1170 (Waterman, *RCAE*, II, 310 f.).

[41] Harper, *ABL*, Nos. 460 and 1063 (Waterman, *RCAE*, I, 320 f., and II, 238 f.).

[42] Cylinder C, ix 89 ff.; cf. Bauer, *Das Inschriftenwerk Assurbanipals*, II, 17 f., earlier in Streck, *Assurbanipal*, pp. 144 f.; *LAR*, Vol. II, § 879.

[43] Harper, *ABL*, No. 281, obv. 23–31 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).

[44] Harper, *ABL*, No. 1000 (Waterman, *RCAE*, II, 192 ff.).

[45] Harper, *ABL*, No. 520 (Waterman, *RCAE*, I, 364 ff.).

[46] Cf., for example, W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldaea and Susiana* (New York and London, 1857), pp. 331 and 390 ff.

[47] Harper, *ABL*, No. 280 (Waterman, *RCAE*, I, 190 ff.). This letter is obviously one of the sources from which the composer of the Rassam Cylinder drew his account of the beginning of the seventh campaign in col. iv, ll. 116–23; cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 42 ff.; *LAR*, Vol. II, § 800.

[48] Harper, *ABL*, No. 781 (Waterman, *RCAE*, II, 46 ff.).

[49] Harper, *ABL*, No. 462 (Waterman, *RCAE*, I, 320 ff.).

[50] Bupila of the Persian documents from Susa in *Mém.*, Vol. IX.

[51] Harper, *ABL*, No. 794 (Waterman, *RCAE*, II, 56 ff.).

[52] Harper, *ABL*, No. 792 (Waterman, *RCAE*, II, 54 f.).

[53] Harper, *ABL*, No. 285 (Waterman, *RCAE*, I, 198 f.).

[54] Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 f.; *LAR*, Vol. II, § 804.

[55] So read, instead of Haialilsi, on the prisms in the British Museum by A. C. Piepkorn.

[56] Streck, *Assurbanipal*, pp. 44 f.; *LAR*, Vol. II, § 802.

[57] Harper, *ABL*, No. 1022 (Waterman, *RCAE*, II, 212 ff.).

[58] Harper, *ABL*, No. 295 (Waterman, *RCAE*, I, 204 ff.).

[59] Harper, *ABL*, No. 1260 (Waterman, *RCAE*, II, 376 f.).

[60] Harper, *ABL*, Nos. 268 and 831 (Waterman, *RCAE*, I, 180 ff., and II, 78 f.).

[61] Harper, *ABL*, No. 281 obv. 23–31 (Waterman, *RCAE*, I,192 f.). For the prism account cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 44–47; *LAR*, Vol. II, §§ 802 f.

[62] Harper, *ABL*, No. 281 obv. 4–15 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).

[63] Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 ff.; *LAR*, Vol. II, § 805.

[64] The account of the campaign as here given is a composite of Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 ff. (*LAR*, Vol. II, §§ 806–8), and the fragmentary text in Harper, *ABL*, No. 1311 (Waterman, *RCAE*, II, 412 ff.); cf. also R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, pp. 34 f.

[65] Weidner in *AOF*, VII (1931/32), 1–7; R. C. Thompson in *JRAS*, 1932, p. 239, and in *Annals of Archaeology and Anthropology* (University of Liverpool), XX (1933), 86 and 95. On Hudimiri cf. J. Schawe in *AOF*, VIII (1932/33), 52 f.

[66] Harper, *ABL*, No. 281 obv. 31 ff. (Waterman, *RCAE*, I, 192 ff.).

[67] Perhaps "great king" in Elamite; cf. the city name Shuhari Sungur in Harper, *ABL*, No. 281 obv. 13 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).

[68] Cf. P. Jensen, "Elamitische Eigennamen," *WZKM*, VI (1892), 47–70; De Genouillac, "Les dieux de l'Élam," *RT*, XXVII (1905), 94–119; Hüsing in *OLZ*, VIII (1905), 385 ff.; C. Frank, "Elamische Götter," *ZA*, XXVIII (1914), 323–29.

۶۹ــ نگاه کنید به بخش ششم.

۷۰ــ کتاب عزرا، ۴/۹.

[71] Cf. De Morgan, *Mém.*, I, 96 ff.

[72] De Mecquenem, *Mém.*, VII, 61–130; De Morgan, *Mém.*, VII, 49–59.

[73] Cf. Toscanne, "Etudes sur le serpent," *Mém.*, XII, 153–227.

[74] Harper, *ABL*, No. 1007 (Waterman, *RCAE*, II, 198 ff.).

[75] Harper, *ABL*, No. 1286 (Waterman, *RCAE*, II, 396 f.).

[76] Harper, *ABL*, No. 879 (Waterman, *RCAE*, II, 110 f.).

[77] Harper, *ABL*, No. 1115 (Waterman, *RCAE*, II, 276 ff.).

[78] Harper, *ABL*, No. 1284 (Waterman, *RCAE*, II, 390 f.); Streck, *Assurbanipal*, pp. 60 f.; *LAR*, Vol. II, § 815.

[79] Streck, *Assurbanipal*, pp. 62 f.; *LAR*, Vol. II, § 816.

[80] Streck, *Assurbanipal*, pp. 82 f. and 836 f.; *LAR*, Vol. II, §§ 832 f.

[81] Johns, *Assyrian Deeds and Documents*, Vol. II (Cambridge, 1901), Nos. 904 i 4 f. and 857 iii 11 and 20; cf. Forrer, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches*, p. 102.

بخش دوازدهم

[1] Herzfeld in *AMI*, II (1930), 113–27. Doubts concerning the authenticity of this tablet are expressed by H. H. Schaeder in *Sitzungsberichte der*

Preussischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, 1931, pp. 635–45, and by W. Brandenstein in *WZKM*, XXXIX (1932), 15–19, but are successfully refuted by Herzfeld in *AMI*, IV (1932), 125–39, and by E. Benveniste in Meillet, *Grammaire du vieux-Perse* (2d ed.; Paris, 1931), pp. 1 f.

۲ــ نگاه کنید به بخش پیشین.

[3] Herodotus i. 106.

[4] Herodotus i. 103, also i. 73.

[5] Cf. Thureau-Dangin in *RA*, XI (1914), 141 f.

[6] For the subsequent conflicts see the tablet published by C. J. Gadd, *The Fall of Nineveh* (London, 1923); translation only, by the late D. D. Luckenbill in *LAR*, Vol. II, §§ 1167 ff. For the history cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 634–38. For the historical interpretation of this period expressed by J. Lewy in *MVAG*, XXIX, Heft 2 (1924), 1–14, and also by König in his *Älteste Geschichte*, pp. 40–52, see the successful refutation of the former study by P. Schnabel in *ZA*, XXXVI (1925), 316–18.

[7] Cf. the greed of Belesys in the story of Ctesias in Diodorus Siculus ii. 28.

[8] Gadd, *op. cit.*, pp. 33 and 38; cf. *LAR*, Vol. II, § 1174.

[9] Berossus, frag. 43 (cf. P. Schnabel, *Berossos* [Berlin, 1923], p. 270), from Polyhistor, in Eusebius *Chron.* i. 5. 3 (ed. Schoene, pp. 29 f.); Berossus, frag. 44 (cf. Schnabel, *op. cit.*, pp. 270 f.), from Abydenus, in Eusebius *Chron.* i. 9. 2 (ed. Schoene, pp. 37 f.), Ctesias *Persica*, exc. 2 (ed. Müller, p. 45), also witnesses to the fact that Astyages had a daughter named Amytis.

[10] In Diodorus Siculus ii. 25 f.

[11] Letter in Contenau, *Contrats et lettres* (Musée du Louvre, Département des antiquités orientales, "Textes cunéiformes," Vol. IX), No. 99; cf. Thureau-Dangin in *RA*, XXII (1925), 27–29. This letter, containing the statement "the king has gone to Harran; a large force of the Medes (Madai) went with him," should alone refute the view of Gadd that Cyaxares and his Umman-Manda were Scythians.

[12] Cf. in Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nabonid" texts No. 1 i 8 ff., No. 8 ii 1 ff. and x 12 ff.

[13] Cf. Herzfeld, *AMI*, VII, 17 and 22 f.

[14] The Median Artaeus of the Ctesias story (ed. Müller, p. 42 [from Diodorus ii. 33]) is to be equated with Cyaxares; see table above, p. 176. Cf. also Strabo *Geogr.* xi. 13. 3.

[15] Ctesias, ed. Müller, pp. 42 f. (from Diodorus ii. 34).

[16] Cf. Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 29 f.; Neilson C. Debevoise, *A Political History of Parthia* (in preparation; to be published by the Oriental Institute in association with the University of Chicago Press).

[17] Herodotus i. 72.

[18] Herodotus i. 73 ff.; for date of the eclipse see references in Prášek, *Geschichte*, I, 164 f. Herodotus i. 103 expressly declares that the eclipse occurred in the reign of Cyaxares; Cicero *De divinatione* i. 49 and Eusebius *Chron. can.* (ed. Schoene, II, 94 f.) date the conclusion of the war to the reign of Astyages; cf. also Pliny *Hist. nat.* ii. 12 (ed. Gronovius). In Babylonian the name Astyages is written Ishtumegu.

[19] Bricks: Scheil in *RA*, XXIV (1927), 47 f., identical with those from Babylon in Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nebukadnezar" texts Nos. 39–41. Vase: *Mém.*, VI, 56, now in Langdon, *op. cit.*, "Nebukadnezar" No. 47. Weight: *Mém.*, Vol. IV, Pl. 18 (cf. Scheil in *Mém.*, V, xxiii); cf. also De Mecquenem in *RA*, XXI (1924), 109, and *Mém.*, XXV, 207 f.

[20] Scheil, *Mém.*, II, 123 ff., a part of the text now complete in Langdon, *op. cit.*, pp. 144 ff. ("Nebukadnezar" No. 17).

[21] Polyhistor (frag. 24) in Eusebius, *Evang. Praep.* ix. 39; cf. E. H. Gifford, *Eusebii Pamphili Evangelicae praeparationis libri XV*, III, Part 1 (Oxford, 1903), 482.

[22] Berossus, frag. 2 (cf. Schnabel, *Berossos*, pp. 271–73), from Josephus *Contra Apionem* i. 19, repeated in *Antiq.* x. 11. 1; also in the Armenian version of Eusebius *Chron.* (ed. Schoene, pp. 47 f.) in Eusebius, *Werke*. V. *Die Chronik* (transl. by J. Karst; Leipzig, 1911), pp. 22 f.

[23] Cf. Olmstead, "The Chaldaean Dynasty," *Hebrew Union College Annual*, II (1925), 42.

[24] Cf. Olmstead in *Hebrew Union College Annual*, II, 42 f., and *History of Palestine and Syria* (New York, 1931), pp. 539 f.

[25] So, if we are to judge from the archeological data. Vase of Amel-Marduk from Susa in Scheil, *Mém.*, X, 96, republished after restoration in *Mém.*, XIV, 60; cf. Thureau-Dangin in *RA*, IX (1912), 24 f. Vase of Nergal-shar-usur in Scheil, *Mém.*, X, 96.

۲۶ــ کتاب ارمیاء، از باب چهارم به‌بعد.

۲۷ــ کتاب یوشع، ۱۳/۱۸؛ ارمیاء ۵۱/۱۱ و ۲۸؛ مقایسه کنید با کتاب ارمیاء ۵۱/۲۷ «ارارات و منی و اشکنار».

۲۸ــ کتاب یوشع، ۱۳/۱۸؛ کتاب ارمیاء، ۵۰/۱۴، ۲۹، ۴۲؛ ۵۱/۳ و ۱۱.

۲۹ــ کتاب ارمیاء، ۵۱/۴۶.

۳۰ــ کتاب ارمیاء، ۵۰/۱۵؛ ۵۱/۱۲، ۳۱ و بعد.

۳۱ــ کتاب ارمیاء، ۵۰/۲۱.

۳۲ــ کتاب ارمیاء، ۵۰/۸، ۲۸؛ ۵۱/۶، ۹، ۴۵، ۵۰؛ کتاب یوشع، ۱۳/۱۴.

دربارهٔ برداشت از کتاب یوشع، باب سیزدهم و کتاب ارمیاء از باب ۵۰ به‌بعد نگاه کنید به خلاصهٔ مقالهٔ خوانده شده در شاخهٔ غرب میانهٔ انجمن شرق‌شناسی امریکا در:

JAOS, LI (1931), 370; cf. also Olmstead, *History of Palestine and Syria*, pp. 542–45.

[33] Herodotus i. 107 f.

بیشترینهٔ پژوهشگران در درستی این داستان تردید کرده‌اند، اما ازدواج دختر پادشاه با فرمانروای وابسته پدیدهٔ معروف تاریخ هلنیستی ومشرق است. دلیلی روشن برای تردید در این زمینه وجود ندارد. اما «تمایل» کتسیاس در انکار وجود خون مادی در تن بنیادگذار

امپراتوری ایران (در *Persica*, exc. 2 [ed. Müller, p. 45]) کاملا آشکار است. استاد اومستد توجهٔ مرا بـه این مسئله جلب کرده کـه اندکی پس از آمدن کتسیاس به دربـار هخامنشی، سرزمین ماد در ۴۱۰ ق م که امپراتوری ایران در مصر با دشواریهایی دست بگریبان بود سر به شورش برداشت؛ نگاه کنید به: Xenophon *Hellenica* i. 2. 19.

[36] Herodotus i. 127.

[37] Inscriptions: Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nabonid" texts Nos. 1, 8, and 9.

[38] Nicolaus of Damascus in frag. 66; cf. F. Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, II *A* (Berlin, 1926), 365–70.

[39] Strabo *Geogr.* xv. 3. 8.

[40] Herodotus i. 127 f.

[41] Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts*, pp. 110 ff. (col. ii, ll. 1–4).

نشانه‌های اختصاری نشریات

AJSL	American Journal of Semitic Languages and Literatures (Chicago, etc., 1884——).
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran (Berlin, 1929——).
AOF	Archiv für Orientforschung. Band III—— (Berlin, 1926——).
BA	Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwissenschaft (Leipzig, 1890——).
Barton, *RISA*	Barton, G. A. The Royal Inscriptions of Sumer and Akkad (New Haven, Conn., 1929).
BE	Pennsylvania. University. The Babylonian Expedition. Ser. A: Cuneiform Texts. Ser. D: Researches and Treatises. Ed. by H. V. Hilprecht (Philadelphia, 1893——).
CT	Cuneiform Texts from Babylonian Tablets, etc., in the British Museum (London, 1896——).
Harper, *ABL*	Harper, Robert Francis. Assyrian and Babylonian Letters Belonging to the Kouyunjik Collections of the British Museum (14 vols.; London, 1892–1914).
Hüsing, *Quellen*	Hüsing, Georg. Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams. 1. Teil. Altelamische Texte (Leipzig, 1916).
JAOS	American Oriental Society. Journal (Boston, etc., 1849——).
JRAS	Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, *London*. Journal (London, 1834——).
KB	Keilinschriftliche Bibliothek, hrsg. von Eberhard Schrader (6 vols.; Berlin, 1889–1915).
Klauber, *Texte*	Politisch-religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, hrsg. von E. G. Klauber (Leip-

zig, 1913).

Knudtzon, *Gebete* — Assyrische Gebete an den Sonnengott für Staat und königliches Haus aus der Zeit Asarhaddons und Asurbanipals, hrsg. von J. A. KNUDTZON (Leipzig, 1893).

König, *Älteste Geschichte* — KÖNIG, F. W. Älteste Geschichte der Meder und Perser (Der Alte Orient, Band XXXIII, Heft 3/4 [Leipzig, 1934]).

König, *Geschichte Elams* — KÖNIG, F. W. Geschichte Elams (Der Alte Orient, Band XXIX, Heft 4 [Leipzig, 1931]).

LAR — LUCKENBILL, D. D. Ancient Records of Assyria and Babylonia (2 vols.; Chicago, 1926–27).

MAOG — Altorientalische Gesellschaft, *Berlin*. Mitteilungen (Leipzig, 1925——).

Mém. — France. Délégation en Perse. Mémoires. Tome I–XIII (Paris, 1900–1912).
France. Mission archéologique de Susiane. Mémoires. Tome XIV (Paris, 1913).
France. Mission archéologique de Perse. Publications. Tome XV (Paris, 1914).
France. Mission archéologique de Perse. Mémoires. Tome XVI–XXV (Paris, 1921–34).

MVAG — Vorderasiatisch-aegyptische Gesellschaft, *Berlin*. Mitteilungen (Berlin, 1896–1908; Leipzig, 1909——).

OIC — Chicago. University. The Oriental Institute. Oriental Institute Communications (Chicago, 1922——).

OIP — Chicago. University. The Oriental Institute. Oriental Institute Publications (Chicago, 1924——).

OLZ — Orientalistische Literaturzeitung (Berlin, 1898–1908; Leipzig, 1909——).

PBS — Pennsylvania. University. University Museum. Publications of the Babylonian Section (Philadelphia, 1911——).

Piepkorn, *Ashurbanipal*, I — PIEPKORN, A. C. Historical Prism Inscriptions of Ashurbanipal. I (Chicago. University. The Oriental Institute. Assyriological Studies, No. 5 [Chicago, 1933]).

Prášek, *Geschichte*	PRÁŠEK, J. V. Geschichte der Meder und Perser (2 vols.; Gotha, 1906–10).
PSBA	Society of Biblical Archaeology, *London*. Proceedings (London, 1879–1918).
RA	Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale (Paris, 1884——).
RT	Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes (40 vols.; Paris, 1870–1923).
SAK	THUREAU-DANGIN, FR. Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften (Vorderasiatische Bibliothek, 1. Stück [Leipzig, 1907]).
SAOC	Chicago. University. The Oriental Institute. Studies in Ancient Oriental Civilization (Chicago, 1931——).
Waterman, *RCAE*	WATERMAN, LEROY. Royal Correspondence of the Assyrian Empire (University of Michigan Studies, Humanistic Series, Vols. XVII–XIX; Ann Arbor, 1930–31).
WZKM	Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes (Wien, 1887——).
ZA	Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete (Leipzig, 1886——).
ZDMG	Deutsche morgenländische Gesellschaft. Zeitschrift (Leipzig, 1847——).

فهرست اعلام

آبدادانی ۱۱۲
آبیراتاش ۷۳
آبیروس ۱۱۳
آپارنا ۱۳۱، ۱۳۲
آتا ۱۰۹
آتارـ کیتاه ۷۶، ۷۷
آتامتو ۱٤٦
آترانا ۱۳۷
آتروپاتن ۱٦٥
آتلیلا ۱۰۹
آتن ٤٥
آتوما ۸۹
آدا ٥٦
آداب ۲۲
آدامدون ٤۳، ٤۷
آدای ٦۰
آدای آمورو ٦۰
آذربایجان ۱٦٥
آرازیاش ۱۱۱، ۱۱۲
آراشتوا ۱۰۹
آرامی ۱۱۱، ۱۲۰، ۱٤۲، ۱٥٥، ۱٥۷، ۱٦۰، ۱٦۸
آرامیان ۸۸، ۸۹، ۱۱۹، ۱٤٦، ۱٥٤، ۱٥٥، ۱٦٦
آرانزیاشو ۱٦۰
آرباکو ۱۱۷
آربلا ۳۹، ۷٦، ۱۰۹، ۱۱۲
آرپاکس مادی ۱٦٤
آرزوهینا ۱۰۳
آرسامس ۱٦۲
آرشام ۱٦۲
آرلاگان ۳۹
آرنوپوپل ۳
آروکو ۱٦۲
آریارامنس ۱٦۱
آریارامنه ۱٦۱، ۱٦۲، ۱٦۹
آری ۱۳۱
آریاییها ۱۸
آریك ـ دن ـ ایلو ۷٦
آریه نیس ۱٦٦
آزا ۱۱٤
آ ... زاهایا ۸۸
آسانیو ۸۹
آستواگس ۱۳٤
آستیباراس ۱٦٥، ۱٦۷
آ. سونکیك ۷۸
آسه ۹۰
آسیای صغیر ۱٥، ۱۷

آسیر سیر ٦٤
آسیروم ٤٨
آشکوپه ٥٧
آشور ۷، ۱۳، ۱٦، ٥٤، ۷۱، ۷٦، ۸۰، ۸۲، ۸۷، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۷–۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱٦، ۱۲۳، ۱۲٤، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰ – ۱۳۹، ۱٤۱ – ۱٥۰، ۱٥۳ – ۱٥۷، ۱٥۹، ۱٦۰، ۱٦۲ – ۱٦٤
آشوربانی‌پال ۸٤، ۹٤، ۹٥، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱٤۱ – ۱٦۰، ۱٦۲
آشور– دان ۸۷، ۹۱
آشور– دان یکم ۸۲
آشور– رش– ایشی ۱۰۲
آشوری ۱٦۰
آشوریان ۲۸، ۸۹، ۱۲۳، ۱۲٥، ۱۲٦، ۱۲۹، ۱٤۸، ۱٥۱، ۱٥٥
آفریقا ۷، ۱۰
آکارسالو ۸۲، ۸۷، ۹۰، ۱۰۳
آکروپول ٤٥
آکروپولیس ۳۲، ٤٥، ٤۹، ٥۰، ٥۷، ٦۱، ۷٦، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۱۲۱
آکساتار ۱۲۳، ۱۲٤
آکودو ۱۲٤
آکوز ٥٤
آگابتاها ۷۹
آگوم ۷۲
آگوم –کاکریمه ۷۳
آلبرت – تن‌آیك اولمستد ۲
آلپ ۱۷
آلتون‌کوپرو ۳۱، ۳۹، ۸۷، ۹۰، ۱۰۳
آلواتس ۱٦٦
آمارنا ۷۳
آمال ۳۰
آموری ٥۳، ٥٤، ٦۰
آمه دیرا ۱٥۱
آمه‌کا ۱۰۹
آمیتیس ۱٦٤
آمی‌زادوگا ٦٤
آناخوتاش ۸۹
آناطولی ۷، ۱۷، ۱۰۷، ۱۲۹
آنا – مهرا – هالکی ٦۳
آنتارپاتی ۱۳۱
آنتوم ۳٤
آندیر پاتیانی ۱۳۱
آنو ۳٤، ۸۰
آنوبانی‌نی ۳٤، ۳٥، ۱۳۸
آنوموتابیل ٥۱
آوروهان ۱۰۸
آهشری ۱۳۰، ۱۳۷
آیا ۸۱
آیاپاکسینا ۱٥٦
آیاپیر ۱۲۱، ۱۲۲، ۱٤٥
آی. ج. گلب ۳
آئوره پارنو ۱۱۷

ابارتی ٤٦، ٥۰، ٦۲، ۷٤
ابراهیم(ع) ۲۷
ابلگمش ۲۷
ابه ۸۸
ابی – سین ٤۳، ٤٦ – ٤۸
ابیه ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۱
اپی‌سینی – بتی ۸۷
اتروسکها ۱٥
اتیوپیاییهای ۱٦
اداد ۷۰، ۷۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۳
اداد – شوم – ایدینا ۸۰
اداد – نیراری ۷٦
اداد – نیراری دوم ۱۰۸

اداد – نیراری سوم ۱۱۱
اداد – هامیتی – اینشوشیناك ۱۴۵، ۱۴۹
اداد هوشو ۶۲
ادد ۳۴، ۳۵
اراپها ۲۶
ارافه ۸۸، ۹۱، ۱۶۳، ۱۶۶
ارته سری ۱۱۰
ارته سیرار ۱۱۰
ارمن ۷۶، ۱۰۳
ارمنستان ۵، ۷، ۲۶، ۱۱۰، ۱۱۴
ارمیا ۱۶۸
اروپا ۷، ۱۱
ارومیه ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۳
اریدوپیزیر ۳۸
استادف. دبیلو. گیرز ۳
استارپانو ۱۱۷
استرابون ۹
اسرحدون ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲
اسکندرمقدونی ۱
اسکوتیا ۱۲۹
اشارید ۲۷
اشپه بره ۱۱۷
اشکانی ۱۶۵
اشنونا ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۸۳
اصفهان ۱۶۵
افغانستان ۶، ۱۶
اکارسالو ۷۶
اکالات ۹۲
اکالاته ۱۰۳
اکباتان (همدان) ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰
اکد ۱۳، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۷۲، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۵
اکده ۵۳
اکدی ۲، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۲، ۹۶، ۱۲۸، ۱۴۵
اکمیش لانهو ۹۰
البرز ۵، ۱۶۵
التون‌کوپروی ۲۹
المان ۷۱، ۷۳
الوند ۱۳۷
الی ۸۳، ۹۲
الیپی ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶–۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۶۰
اماشکوش ۳۱
امان – کاسپیار ۱۵۶
امل – مردوك ۱۶۷
اموتبال ۵۸ – ۶۱
انام مونه ۲۹، ۳۱
انبی لوآ ۴۷
انبی لوخان ۴۶، ۴۷
انزان ۵۵، ۶۲، ۷۷، ۸۲، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۸
انشان ۹، ۲۶، ۲۸، ۴۰، ۴۲–۴۸، ۵۱، ۵۶، ۹۰، ۹۹، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۷۰
انکی ۵۷
انلیل ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۷، ۷۰، ۷۶، ۸۷
انلیل – ندین – آخه ۸۴
انلیل – ندین – شومی ۸۰
انمنباراگسی ۲۱
انه تارزی ۲۳
اواك ۲۹، ۴۷
اوال ۳۰، ۵۴
اوالکی ۱۰۹
اوالی ۱۳۷

اوان ۲۲ – ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۵۳
اوبا ۲۷، ۲۸، ۴۳
اوپاش ۱۱۳
اوپوراکوپاك ۷۸، ۹۹
اوپیس ۳۳، ۱۰۱، ۱۳۲
اوتو– ا– هیخی– پنیکیر ۸۶
اوتوك ۲۲
اودوران (هوتران) ۱۵۶
اور ۳۲، ۴۰، ۴۵ – ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۵، ۷۶، ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۸
اوراتویی ۱۶۸
اوراکازابارنا ۱۳۲
اوربیلوم ۳۹، ۴۴، ۴۶
اورتاکی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱ – ۱۴۵، ۱۵۳
اورشلیم ۱۵۷، ۱۶۷
اورکیوم ۴۲
اور– نامو ۴۰
اوروآنا ۵۰
اوروتوك – الهالاهو ۸۶
اوروك ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۶۱، ۸۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۳
اورینیاکی ۱۰
اوزار گارشانا ۴۶
اوشرای ۱۱۷
اوشور ۱۱۳
اوشی ۷۳
اوشی‌شی ۱۳۵
اوکارسیلام ابیه ۸۷
اوکساتار ۱۱۶
اوکنو ۱۰۰
اوکو – تاخش ۲۴
اوگوگومهری ۴۴
اولام – بوریاش ۷۳
اولان ۹۲
اولای ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴
اولپوهشی – ایگی – بالاپ ۶۱
اولوخی – ایشان ۲۵
اولوسونو ۱۱۴ – ۱۱۶
اوما ۳۰، ۳۹
اومان – ماندا ۱۶۴
اومان – منانو ۱۲۶
اومانونو ۱۲۷
امهولوما ۱۵۱، ۱۵۵
اونپاتار– هوبان ۷۹، ۸۰
اونتاش – هوبان ۷۷ – ۷۹، ۹۳، ۹۵
اوندادو ۱۵۱، ۱۵۴
اونداسی ۱۴۶
اوی ۲۵
اهورامزدا (ائورامزدا) ۱۶۲، ۱۱۷
ائا ۳۳، ۵۷، ۷۰
ائا – سونکیك ۷۸
ایا اوتارشی ۱۱۳
ایا پروم ۴۴
ایا خزر– ایلی ۵۵
ایا سوبیگالای ۱۲۳
ایاشو باگالاها ۷۶
ایاشیان ۱۴۹، ۱۵۱
ایالمان ۸۸، ۸۹
ایاموتبال ۱۴۱
ایانزو ۷۱، ۱۰۹
ایتالیا ۱۵
ایتونی ۱۴۴
ایدادو ۴۹، ۵۱
ایدادو – تمتی ۵۲
ایدادو – ناپیر ۵۲
ایدادوی یکم ۴۸
ایدادوی دوم ۵۰
ایدیده ۸۲، ۱۵۴

ایرانزو ۱۱٤
ایرانیان ۱۳٦
ایرتیستاتی ۱۱۰
ایرگیدو ۱۵۱
ایریاو ۸۲
ایزد بانو ۱۵۸
ایزد شوش ۱۹
ایزد طاعون ۱۰٦
ایزد طوفان ۱۰٦
ایزرتو ۱۳۷
ایسین ٤۸، ٤۹، ۵۱، ۵٤، ۵۹، ٦۱، ۸۰، ۹۱، ۱۳۹، ۱٤۰
ایشار ٤٦
ایشاکو ۲۳، ۲۵، ۲۸ – ۳۱، ٤۰
ایشاکوی اور ۵۹
ایشاکوی شوش ۱۳۹
ایشبی ایرا ٤۷، ٤۸
ایشپاکایای ۱۳۰
ایشپه بره ۱۲۳
ایشتار ۳۳، ۳٤، ۳۸، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۵۳
ایشتوویگو (آستواگس) ۱٦٤، ۱٦٦ – ۱۷۰
ایشگوزای ۱۲۹
ایشمنی ۵۰
ایشمه‌کاراب ۵۸، ٦۳، ۸۲
ایشنی‌کاراب ۹۳
ایشنی‌کارابات ۸٦، ۹۳
ایشیرتوشا ۸۸
ایکی ۳۵
ایگی – هالکی ۷٦
ایلاتای ۸۹
ایلمان ۹۱
ایلو – شوما ۵٤
ایمباپا ۱۲۳
ایمباپی ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵٤
ایمیریا ۷۹
اینانا ۵۰، ۵٦، ۵۷
اینبیر ۲۹
ایندابیگاش ۱٤۷، ۱٤۸
ایندادا ۱۲۲
ایندرا ۱۰٦
اینشوشیناك ۱۹، ۳۰، ٤۲، ٤۷، ۵۷، ۵۸، ٦۲، ۷۷ – ۷۹، ۸۲ – ۸٤، ۹۲، ۹۵ – ۹۷، ۱۲۵، ۱٤۵، ۱۵٦، ۱۵۷
اینشوشیناك – شار– ایلیانی ٦۵

بابل ۵، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۱–۲۳، ۲۷–۲۹، ۳۱، ۳۳–۳۵، ۳۷–٤۰، ٤٤، ٤۵، ٤۷، ۵۰، ۵۳–۵٦، ۵۸، ۵۹، ٦۱، ٦۲، ٦٤، ٦۷، ٦۹، ۷۰–۷٦، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲٤، ۱۲٦، ۱۲۸، ۱۳۷ – ۱۳۹، ۱٤٦، ۱٤۷، ۱۵۰، ۱۵٤، ۱۵٦، ۱۵۷، ۱٦۰، ۱٦۳، ۱٦٤، ۱٦٦ – ۱٦۹
بابلی ۲، ۱٦٤، ۱۷۰
باتانو ۱۱۲
باتیر ۳٤
باجگر ۱۳۱، ۱۳۵
بار– اولی ۸٦
بارار ۸۹
بارپانیش ۸۰
بازی ۱۰۳
باشیمو ۵۱، ۱۵۵
باشیمه ٤٦
باگداتی ۱۱٤
بالا– ایشان ۷٦
بالاخوته ۱٤٤
بالاهوتا ۸۸
بالاهوته ۹۲

باتانو ۱۴۲، ۱۴۹
بانونو ۱۵۵
بانه ۱۱۲
باها ۷۷
ببی ۴۹
بپتارسیان سیت ۹۲
بدره ۲۴، ۱۱۱
برابرا ۹۲
براهشی ۲۵–۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۰، ۵۱
برتلی ۱۵۷
بستان ۱۱۲
بسیت ۱۴۵
بطایح ۷۳، ۷۵، ۹۲، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶ – ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹
بغ‌بررنه ۱۱۷
بغازکوی ۱۰۷
بغداد ۷، ۱۱، ۲۸، ۱۰۸، ۱۲۳
بل – ابنی ۱۴۷ – ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳
بلالا ۷۷، ۱۵۶
بلتی ۷۹
بلتیا ۹۳
بلسیس ۱۶۴
بلوچستان ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۶
بلیاریك ۴۵
بلیت – الی ۷۷
بلیقیشا ۱۴۳
بوبه ۱۵۲
بوبیلو ۱۵۱، ۱۵۴
بوردادا ۱۱۳
بور– سین ۴۳، ۵۴
بورنا – بوریاش ۷۰، ۷۳
بوریا ۱۰۶
بورئاس ۷۰
بوشام ۴۳
بوشهر ۱۱، ۱۳، ۲۴
بونبان ۲۵
بیاك ۸۶
بیت – آکارناکاندی ۱۰۱
بیت – اتله ۸۷
بیت ارابی ۱۵۲
بیت اوزالی ۸۹
بیت ایتاتو ۸۸
بیت ایشتار ۸۸
بیت ایلی ۱۱۷
بیت ایمبی ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۴۹ – ۱۵۴، ۱۶۰
بیت باری ۸۹
بیت بازی ۱۰۱
بیت باهه ۸۸
بیت بغیه ۱۱۷
بیت بولی ۸۷
بیت بوناکو ۱۵۴
بیت بوناکی ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۹
بیت پیلانتو ۸۷
بیت تاریش‌شارو ۸۹
بیت تاساك سونکیك ۸۹
بیت تامتئا ۸۹
بیت راپیکو ۹۰
بیت ریتوتی ۸۸
بیت ریکیم اداد ۸۸، ۸۹
بیت ریه‌هاپی ۸۸
بیت زاتی ۱۱۲
بیت زاهمی ۸۹
بیت سعالی ۸۹
بیت سیلیا ۸۹
بیت سین – ایشمانی ۸۹
بیت سین – شمی ۸۷

بیت سینیریبا ۸۷
بیت شاایلتی ۸۹
بیت کاتاشمن ۸۷
بیت – کارزیابکو ۱۰۲
بیت کپسی ۱۱۲، ۱۱۳
بیت کری ۱۳۱
بیت کونتروباتی ۹۰
بیت کیلالا ۹۰
بیت کیمیل اداد ۹۰
بیت لاسی ۸۷
بیت لاقیپو ۸۹
بیت – ماتیمو ۸۹
بیت موگیا ۸۸
بیت میلیشپاك ۸۹
بیت ناپ شومالیا ۸۹
بیت ناپاهه ۸۷
بیت ناکیرود ۸۷
بیت نانکاری ۹۰
بیت ناگیا ۸۹
بیت هابان ۱۰۲
بیت هامبان ۱۱۲
بیت هانیپی ۸۹
بیت همبان ۱۰۸، ۱۳۷
بیت هوبانی ۸۹
بیت هولمی ۹۲
بیریس – هاتری ۱۳۸
بیستون ۱۳۰، ۱۳۸
بیسی هادیر ۱۱۲
بیکنی (دماوند) ۱۱۳، ۱۳۲
بیلالاما ۵۰، ۵۱
بین‌النهرین ۷، ۱۲، ۱۵ – ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۱۰۷، ۱۶۴

پاتوش‌آری ۱۳۱
پادان ۷۱، ۷۳، ۷۹
پاراشو ۱۴۴
پارت ۱۳۲
پارتاکو ۱۳۲
پارتوکا ۱۳۲
پارتیان ۱۶۵
پارتی‌کیرا ۱۵۶
پارسوا (پارسواش) ۱۰۸–۱۱۱، ۱۱۳–۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۶۳
پارساماش ۲۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۵
پارسوماش ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸
پارسه ۱۰۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹
پارسیان ۱، ۷، ۸، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱
پارو ۱۴۳
پاسارگاد ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰
پامیر (بام دنیا) ۵، ۶
پانین تیمری (پانیکیر) ۱۵۶
پاهوری ۱۲۸
پاهیر– ایشان ۷۶، ۷۹، ۱۰۲، ۱۱۷
پائه ۱۶۰
پریکلس ۴۵
پل ۸۸
پلی ۲۴
پلیوسن ۶
پنجاب ۸
پنجه علی‌داغ ۱۱۳
پوتیمادل ۲۹
پودودو ۵۰
پودیو ۱۶۰
پوزور– اینشوشیناك ۳۱–۳۵، ۴۰، ۹۴، ۹۵، ۱۳۹

پوهوتو ۹۰
پوهیا ٤۸
پیدیلما ۱٥٤
پیرنه ۱۰
پیری – شاته ۱۱۰
پیزلومه ۱٥٥
پیلاتو ۱۲٤، ۱٤۹، ۱٥۰، ۱٥۹
پینیکیر ۳۰، ۷۸، ۹۳، ۹٤، ۹۷، ۱٤٤

ت. ج. آلن ۳
تاب – میگیرشو ۹۳
تاتا ٦۳
تاخا ۱٥۷
تاخاشاروا ۱٥٥
تاخه ۱٤۸
تاخیهی ۱۲۱
تارابیسو ۱٦۳
تاردونی ۳٥
تارگیباتی ۱٤۲
تازیتای دوم ٤٦
تازیتای یکم ٤۱، ٤٦
تازی‌گورروماش ۷۳
تاکاتاپ ۱٥۰
تالاه ۱٥٤
تالتا ۱۱٤، ۱۱٦، ۱۱۸، ۱۲۳
تالزانا ۹۰
تامارادا ۸۰
تاماریتو ۱٤۳، ۱٤٥–۱٤۹، ۱٥۳، ۱٥۷
تامیل ۱۷
تان – اولی ٦٥،٦٤
تاندایا ۱٤۱
تان – روخوراتیر ٥۰
تان سیلام ۹۰
تانانو ۱۲۳
تانوس ۱۱۳
تپتی ۱۲۲
تپتی – هوبان – اینشوشیناك ۱٤۲ – ۱٤٦، ۱٤۸، ۱٤۹، ۱٥۲
تتو ۹۲
تخت بلقیس ۱۱۰
تدا ۸۱
تخت جمشید ۱۱، ۹۲، ۹۳
ترکستان ۷، ۱۷
تفتان ٦
تل‌توبا ۱٤٤، ۱٤٦، ۱٥۲
تل شوش ۲
تل‌هومبی ۱۲٥
تم سانیت ٦٦
تمتی ۸٦
تمتی – آگون ٦۳، ٦٤، ۹٦
تمتی – تورکا – تاش ۸٦
تمتی – راپتاش ٦٤، ٦٥
تمتی – هالکی ٦٥، ٦٦
تمتی – هوبان ۱٤۲
توبا ۱٥۲، ۱٥٤
تورات ۲۷
توز– خورماتلی ۳۹، ٤۸، ۸۷، ۹۱
توکریش ۲٦
توکولتی – نینورتا ۸۰
توناکو ۱۱۲
تونی ۸۷، ۱۱۲
تهران ۱۱، ۱٦٥
تهریمان ۸۱
تی – اومان ۱٤۲
تیپتاکری ۷۳
تیتور ۸۸، ۱٤۷
تیرو ۸٦، ۹۹
تیروتوز ۱۲۲

تیروتیر ۱۲۲
تیریگان ۳۹
تیس‌پس ۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۶۱
تیسافرن ۱۳۲
تیکنی ۸۲
تیگلت پیلسرسوم ۸۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲
تیگلت پیلسریکم ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰
تیلا ۸۸
تیمتاب ۲۹
تیمات – انلیل ۴۶
تینتو ۸۹
تینتو ایلی – اریش ۸۹

جبل همرین ۱۱۲
جغتو ۱۱۲
جمدت نصر ۱۱، ۱۲
جیمز ه. بریستد ۳

چیترا فارنا ۱۳۲
چیش‌پش ۲۸، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۲

حتیها ۱۵، ۷۰، ۱۰۷، ۱۱۶
حران ۱۶۴
حزقیال ۱۶۷
حلوان ۳۴، ۷۱، ۷۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۰
حلوله ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶
حماة ۱۱۵
حمورابی ۶۱، ۶۲، ۸۳، ۹۸

خشتریته ۱۳۵ – ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۲
خشیره ۱۱۷
خلیج‌فارس ۵، ۱۳، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۷۷، ۹۱، ۹۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۹
خوآرا ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
خونی‌نی ۴۴

دابان ۱۲۰
داریوش ۸، ۱۳۵، ۱۶۱
داگو ۲۵
دایا اوکو ۱۱۵، ۱۲۴
دائه‌با ۱۵۲
دجله ۲۴، ۵۴، ۸۰، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۳
در ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۷۳، ۸۰، ۸۸، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۸ – ۱۵۱
دریای خزر ۵، ۷، ۱۶۵
دز ۸
دعبینا ۱۱۱
دماوند ۵، ۶، ۱۱۳، ۱۳۱
دوتای ۱۴۲
دو دو ۲۳
دور ۷۰
دور آپیل‌سین ۱۰۰
دور آشور ۱۰۹
دور آئورا ۱۲۲
دور انلیل ۱۳۰
دور اونتاش ۸۲
دوراونداسی ۸۲، ۱۵۲، ۱۵۴
دور شاروکین ۸۳، ۱۰۱
دورشولگی ۵۷، ۷۵
دورکوریگالزو ۸۳
دورون ۸۸، ۹۱
دوریسی ۱۱۶
دوسانی ۱۳۵
دوموزی ۲۲
دونو ۸۹
دوهوپونا ۸۹

دیاله ۲۶، ۳۲، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۷
دیلبات ۱۲۷
دین – شاری ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۵۴
دیوریت ۲۸
دیوکس ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴

راپیلوم ۶۱
راجیبا ۱۵۶
رادانو ۱۰۳
راشی ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲–۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰
راماته‌یا ۱۱۲، ۱۳۲
رامادانی ۱۳۱
رامهرمز ۹۲
راین ۶
رشو ۸۸
رشی ۸۸
روا ۱۱۳
رواندوز ۱۰
روخوراتیر ۱۴۵
روخوراشیر ۷۸
روم ۲۶
ری ۱۶۵
ریا ۱۰۰ – ۱۰۲، ۱۵۲
ریابلتو ۷۰
ریبا ۴۳
ریتی – مردوك ۱۰۰ – ۱۰۲
ریشاپانلا ۷۷
ریم – سین ۶۰ – ۶۲
ریموش ۲۷، ۳۳
زاب ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶
زابان ۵۷، ۸۲، ۸۷، ۱۰۳
زابدانو ۱۵۱
زابزالو ۵۷
زابشالو ۴۴، ۵۷
زابوم ۴۳، ۴۶، ۵۹
زاریکوم ۴۳، ۴۵
زاکروتی ۱۱۳
زاگرس ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۲۸–۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۱۰۵–۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴–۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹
زالات ۹۰
زاماما – شوم – ایدیناى ۸۲، ۸۳
زامبیا ۵۹
زاموا ۱۰۸ – ۱۱۰
زانا – تنتار ۹۶
زانا سانا ۱۳۲
زاهارا ۲۷
زریبور ۱۰۹
زور ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴–۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۸
زهره ۳۳
زیدانو ۵۰
زیکرتو ۱۱۴
زینا ۲۵

سابینی ۱۰۹
ساپاردا ۱۳۲، ۱۳۵
ساپاك ۱۵۶
ساتاران ۴۰، ۷۶
ساتاره شو ۱۱۶، ۱۱۷
ساتیرای ۱۱۰
ساراتیگوبیسین ۳۹
سارادائوش ۱۰۳
سارگن ۱۳، ۲۴–۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۱۱۴–

۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴–۱۳۶
ساگارتیوی ۱۱۳
سالیامو ۲۵
سالوم ۱۰۳
سام ۱۶
ساماریا ۱۵۷
سامره ۱۵۷
سامسو – ایلونا ۷۲
سامی ۱۹، ۳۰
سانام – شیموت ۲۵
ساندو ۱۳۵
ساه ۷۰
سبسطیه ۱۵۷
سدرمت ۲۹
سرائاـ گامیل ۷۳
سکاها ۷
سکایی ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۲
سکاییان ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷ – ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸
سلام ۸۷
سلیمانیه ۱۰، ۳۰
سناخریب ۱۲۳–۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۱
سند ۸، ۱۶
سو (بارتو) ۴۶
سوبارتوم ۶۱
سوتیوم ۶۱
سوریای ۷۰، ۱۰۶
سوریه ۲۷، ۵۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۶۶، ۱۶۹
سوزانو ۱۶۰
سوقوش ۸۰
سوکال ۲۷
سوکالو ۴۲
سوکل ۵۶، ۵۷، ۶۴
سوکل سیماش ۶۰، ۶۳
سوکل شوش ۵۶، ۵۸، ۶۱–۶۳، ۶۵، ۶۶
سوکل شهر ۵۸
سوکل عیلام ۵۶، ۵۸، ۶۳–۶۶
سوکل ماه ۵۵، ۵۶، ۵۸–۶۶، ۷۸، ۸۲، ۹۶
سوم ۷۱
سومو – آبوم ۵۴
سومو – ایلوم ۵۴
سومورزو ۱۱۲
سومو–لاـایلوم ۵۴
سونگورسارا ۱۵۶
سوئن نسیس ۱۶۶
سومر ۱۲، ۱۳، ۳۷، ۵۳، ۷۲، ۱۵۵
سومری ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۵۰، ۶۶، ۹۶
سومریان ۲۷
سومونتوناش ۱۵۴
سوهسپا ۸۲، ۹۳
سه‌بیتاتی ۸۹
سه‌تاران ۵۴
سهند ۶
سیبریه ۷
سیپار ۲۸، ۸۳، ۱۲۴، ۱۲۷
سیداری ۳۲
سیدگائو ۲۵، ۲۷
سیروان ۳۲
سیستان ۱۱، ۱۲
سی‌سیرتو ۱۳۷
سیکرس ۱۱۵
سیلاگارا ۱۵۶
سیلام ۹۰
سیلی ۸۶
سیلی – اداد ۵۹
سیماش ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶ – ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۱۱۸
سیماش – شیپاك ۱۰۳

سیمانوم ٤۳، ٤٤
سیمبورو ۱٤٦
سیمش ۳۲
سیمهوزیا ٤٤
سین ۳۳، ۳٤، ۳۸، ۷۷
سین‌ایقیشام ۵۹
سین – شار– ایشکون ۱٦۳
سیوم ۳۹
سیوه پالارهوپاك ٦۰،٦۱، ٦٦، ۷٦، ۸۱

شاآپنیما ۸۸
شااتاتااکال لیبروك ۹۲
شااتامیتیك ۹۲
شاایمیره ۸۷
شاایکلای ۸۹
شابالیهو ۸۹
شابربری ۸۷
شابلتیا ۸۷
شابوراهوته ۸۹
شاپورناماشهون ۹۲
شاپورنامشهوم ۸۸
شاتراك ۸۸
شارلاك ۳۵، ۳۷
شارکالیشاری ۱۳۹
شارو ایقبی ۱۳۰، ۱۳۷
شاروم – بانی ٤۳، ٤٦
شا – سیلا ۸۰
شاشروم ٤۱، ٤٤
شاشلیتو ۸۷
شاکاتارزاه ۸۹
شاکاناکو ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۵۱
شاکوپیا ۸۹
شاکوتو ۹۰
شاکیلکا ۹۰
شالا ۷۷، ۹۲، ۱۰۳
شاللا ۵۸
شالابوم ٤۱
شالای هوربان ۵۸
شالوکه‌آ ۱۵۵
شالوکئا ۹۹
شالولیکی ۹۹
شالی ۸۱
شامارازا ۸۹
شامایا ۱۰۱
شاموا ۱۰۰، ۱۰۱
شا ... نانکری ۸۷
شانگیباری ۸۹
شانیشه ۸۸
شاواراد اگالی ۸۷
شاهان ۱۰۲
شاهانتا ۸۸
شاهانتالاك ۹۲
شاهنام ۸۱
شاهیلیك ۸۹
شپشیلاك ۱٤۵
شرپورله ۲۳
شرکلیشری ۳٤، ۳۵، ۳۷
شلمنصر سوم ۷۱، ۱۰۹، ۱۱۰
شلهیته ۱۲۲
شلهینا – هامرو – لاگاماں ۸٦
شمش ۱۹، ۲۸، ۳۳–۳۵، ۷۰
شمش – اداد پنجم ۸۷
شمش – شوم– اوکین ۱٤۱، ۱٤٦، ۱٤۷، ۱۵۰
شمشی – اداد ۸۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲٦
شنکورو ۸۷
شوترك – ناخونته ۷۷، ۷۸، ۸۱ – ۸۳، ۸٦، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۹–۱۰۱، ۱۲۲–۱۲٤، ۱٤۵

شوتروك – ناخونته دوم ۱۲۱، ۱۵۷
شوترور ۱۲۱، ۱۲۲
شوتور– ناخونته ۱۲۲
شودا ۱۴۴
شودانو ۱۵۶
شوروپاك ۳۰
شورياش ۷۰
شوش ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۵ – ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵ – ۵۸، ۶۰ – ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴ – ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۳ – ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲ – ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰ – ۱۵۲، ۱۵۴ – ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷
شوشون تارانا ۲۴
شوقامونا ۷۰
شوكشو ۶۴
شوگاب ۷۰
شوگو ۳۳
شولگی ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۷۶، ۹۴، ۹۵
شولهونی ۴۱
شوما ۱۴۸
شومالیا ۷۰، ۱۰۲
شوماهانی ۶۴
شومو – ابی ۶۲
شومودو ۱۵۶
شیبارو ۷۰
شیباك ۷۰، ۱۵۶
شیدیرپارنا ۱۳۲
شیراز ۱۱، ۹۲، ۱۱۹
شیرتوه ۶۴
شیروکدوه ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳
شیریهوم ۲۵، ۲۸
شیلوان ۳۲
شیلهاك – اینشوشیناك ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۷۷، ۸۰، ۸۵ – ۸۷، ۹۰ – ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۸
شیلهاك – اینشوشیناك دوم ۱۲۷
شیلهاها ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۴، ۹۹
شیلهیناـ هامروـ لاگامار ۱۰۲
شیماش ۴۳
شیمبی اشهرك ۳۱
شیمتی – شیلهاك ۵۵، ۵۸، ۶۳
شیموت ۳۰، ۵۷، ۷۸، ۸۶، ۹۳، ۹۸، ۹۹
شیموت – نیکا – تاش ۹۷
شیموت – وارتاش ۵۸، ۶۰، ۶۱
شیموته ۱۱۴
شیموروم ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶
شیندیلیب‌بو ۵۰

طورنات ۸۸، ۸۹، ۹۱
طورنت ۱۱۱

عراق ۲۳
عربستان ۱۶
عیلام ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۲ – ۱۴، ۱۶ – ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۶ – ۲۹، ۳۱ – ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۵ – ۴۹، ۵۱ – ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸ – ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۴ – ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴ – ۸۶، ۹۰ – ۹۳، ۹۷ – ۱۰۳، ۱۱۹ – ۱۲۲، ۱۲۶ – ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱ – ۱۶۲، ۱۶۷
عیلامی ۲، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۵۷، ۶۹، ۱۵۸
عیلامیان ۳۵، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۵۴ – ۱۵۶

غزه ۱۶۹

فرااورتس ۱۳۳ – ۱۳۶
فرات ۱٤، ۲۸، ۹۱، ۱۰٦، ۱۰۷
فرانسه ۹
فرورتیش ۱۳٤، ۱۳۵، ۱۳۷
فلسطین ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۵۷، ۱٦۸

قابلیو ۱٦۳
قفقاز ۷، ۱٤، ۷۱، ۱۳۹
قفقازی ۱۷، ۳۰، ٦۹–۷۱، ۸٦، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷
قیش ۱٦۷

کا – ایدا ۵۹
کابیناك ۱۵٤
کاپادوکیه ۱٦٦
کاپلو ۸۹
کاتار ۹۰
کاداشمان – هاربه ۸۰
کادوسیان ۱٦۵
کاردا ٤٦
کارسا ۱۵٦
کارشاروکین ۱۱٤، ۱۱۵
کارکاشی ۱۳۵، ۱٦۱
کارنه ۲۵
کارون ۸، ۱۲۱، ۱۲۵
کاریا ۱٦۵
کارینتاش ۸۳
کازالو ۲٤، ۲۷، ۲۹، ٤۰، ٤۷، ۵٤، ۵۵، ۵۹، ٦۰
کاسی ۷۱، ۷٤، ۷٦، ۸٦، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۹
کاسیها ۱٤، ۱٦، ۳۲، ٦٦، ٦۹ – ۷۳، ۷۵، ۸٤، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۵ – ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۵٦
کاشان ۱۱
کاشتیلا ۱۰۳
کاشتیلیاش دوم ۷۳
کاشتیلیاش سوم ۷۹، ۸۰
کاشتیلیاش‌یکم ۷۲، ۷۳
کاشن ۷۱
کاشو ۷۰، ۷۳
کاشو – ندین – آهی ۱۰۳
کاکی ۱۱۲
کامبوسس یکم ۱٦۵
کامولا ۷۰، ۱۰۳
کانداش ۷۲
کپریریسا ۱۹
کتسیاس ۱٦٤، ۱٦۵، ۱۷۰
کربیت ۱٤۱
کرخه ۸، ۱۲۵، ۱٤٤، ۱۵۲، ۱۵٤
کردستان ۱۰
کرزیابکو ۱۰۰
کرکوك ۲٦، ۳۱، ۳۲، ۸۸، ۹۱
کرمانشاه ۷، ۱۱، ۱۰۸، ۱۲۳
کرند ۱۱
کسمار ۵٤
کشتریتی ۱۳۵
کشن ۳۲
کفری ۳۱
کل ۸۱
کلدانی ۱٤۲، ۱٤۹، ۱۵۹
کلدانیان ۲۷، ۱٦۸
کلشین ۱۱۰
کنبوجیه ۱٦۵، ۱٦۸
کنتوم ۱۰۷
کنیدوس ۱٦۵
کواکسارس ۱۱٦، ۱۲۳، ۱۳۸
کواکساری (هوو – خشتره) ۱۳٤
کوتالا ۵۹

کوتیر– شیلهاها ۶۳، ۶۴
کوتیر– ناخونته ۶۱ – ۶۳، ۷۷، ۸۳ – ۸۶، ۹۶ – ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۵۶
کوثا ۳۴، ۱۲۳
کودور ۱۴۳
کودور– مابوك ۵۵، ۵۸ – ۶۰
کودور– ناخونته ۱۲۵، ۱۲۶
کودور– نانخوندی ۸۴
کودو زولوش ۶۱، ۶۴، ۶۵
کوروش ۱، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰
کوروموتاك ۵۷
کوریگالزو ۷۵، ۷۶
کوسی ۷۱
کوشیر– هوبان ۸۶
کوك – شیموت ۵۰
کوك کوما ۱۳۱
کوك – کیرواش ۶۶، ۹۶
کوك – ناخونته ۶۶
کوك – ناشور ۶۳ – ۶۶، ۹۶
کوك – نانا ۵۵
کولر ۱۱۶
کوندوبا ۲۵
کوه سیاه ۳۱
کهندز ۹۴
کیپرات ۸۸
کیپو ۹۹
کیتان ۹۰
کیدن – هوتران ۸۰
کیریبتی ۱۳۵
کیرساماس ۱۵۶
کیریتارا ۱۰۹
کیریشا ۵۸، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۷ – ۹۹، ۱۴۵، ۱۵۶
کیریکیری ۵۱
کیزرا ۴۹
کیساری ۴۸
کیسن ۷۱
کیش ۲۱، ۲۲، ۸۳، ۱۲۳
کیشاتی ۱۴۵
کیشاسو ۱۳۶
کیشو ۹۰
کیشه سیم ۱۱۲، ۱۱۵
کشیسا ۱۱۲
کشیمو ۹۰
کیکو – سیمه – تمتی ۲۴، ۲۵
کیلمان ۱۳۵
کیلیکیه ۱۶۶
کیماش ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۵
کیمون ۴۵
کیمیریان ۱۲۹ – ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰
کینداتو ۴۷ – ۴۹
کینداکاربو ۱۵۶
کینداتو ۱۱۵

گاتودو ۱۵۲
گامبولی ۱۴۲، ۱۴۳
گذرگاه کفار ۳۱
گنهار ۳۹ – ۴۱، ۴۶
گنهارماسیار– ایشتار ۴۸
گوتو ۳۲
گوته‌بوم ۴۶
گوتیان ۱۴، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۵۳، ۱۰۳، ۱۰۸
گوتیوم ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۷ – ۳۹، ۵۳، ۶۲، ۷۳، ۱۰۵
گوتیها ۷۱، ۷۶، ۸۰

گودا ۲۳
گودئا ٤٤ – ٤٦، ۸۷
گولا ۷۰
گولکیشار ۷۳
گونگونوم ۵۱، ۵۲، ٥٤
گونیلاها ۲۵
گیدار ۷۰
گیرنامه ٤٦
گیزبلبوندو ۱۱۰
گیزیلبوندو ۱۱۱
گیساتی ۱٤۵
گیمیریان ۱۲۹
گیمیل – ایلشو ٤۸، ٤۹
گیمیل – بانو ۵۵
گیمیل – سین ٤٤ – ٤٦

لاباشی – مردوك ۱٦۷
لارسا ٤۸، ۵۱، ۵۲، ٥٤، ۵۹ – ٦۲، ۱۳۹
لاسیراب ۳۸
لاکامار (لاگامار) ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۵٦
لاگاش ٤٤، ٤٦، ۵۹
لاگامال ۸٤
لالار ۸۰
لالاری ۱٤٤
لانکوکو ٦٦
لاهرین ۵۷
لاهیرو ۵۷، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱٦٦
لرستان ۱٤۰
لوبدو ۲٦، ۱۰۳
لوپونی ۸۱
لوخی – ایشان ۲٤، ۲۵
لودیا ۱٦٦
لودیاییها ۱۵
لوکیا ۱۵
لوگال – آنه – موندؤ ۲۲
لوگالا نادو ۳۹
لوگالبنده ۲۲
لولوبیان (لولوبی، لولوبیوم) ۱٤، ۲٦، ۳۰، ۳۱، ۳٤، ۳۵، ۳۹–٤۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۳۸، ۱٦۳
لوموستیه ۷
لوور ۹
لوه – ایشان ۲۵
لیبانوك شبش ٤۳
لیبوم ٤۱
لیان ۲٤، ۵۸، ۷۷، ۸۲، ۸٤، ۹۱، ۹۲، ۹۹
لیلی – ایرتاش ۸٦

م. اسپرنگلینگ ۳
ماتکو ۸۷
ماد (مادها) ۱، ۷، ۸، ۱۱۵، ۱۲٤، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱٦۱، ۱٦۲، ۱٦٤ – ۱۷۰
مادا ۱۱۳
ماداکتو ۱۲۵ – ۱۲۷، ۱٤۵ – ۱۵٤، ۱۵٦، ۱۵۹
مادانو ۱٦۳
مادای ۱۱۰، ۱۱۱
مادگا ٤٤، ٤۵، ۸۷، ۹۱
مارا ۸۳
مار– بیتی – آپال – اوسور ۱۰۳
مارتنای ۱۵۹
مارو بیشتی ۱۲٤، ۱٦۰
ماروت ۷۰، ۹۲، ۱۰٦
ماروتاش ۷۰
ماری ٤٦، ٤۸
ماریا ۱۰٦
مازاموا ۱۰۸، ۱۱۰

ماشدایا اوکو ۱۱۷
ماگان ۲۹
مالگیوم ۶۱، ۶۲
مالمیر ۵۸، ۱۲۱
مامانیش ۱۱۰
مامیتی – آرشو ۱۳۵
مانائیان ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۸
مانای (مانایی) ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۶۳
ماندا ۱۱۸
ماندان ۱۶۹
مانزات ۸۲، ۹۳، ۹۷ – ۹۹
مانگیسی ۱۴۶
مانو – کیما – سابه ۱۱۲
مانوا – کی – آشور ۱۶۰
مانهاشهور ۶۴
مانیشتوسو ۲۸، ۸۳، ۹۵، ۹۸
ماهیسی ۶۴
مدیترانه ۱۶
مراهشی ۶۰، ۶۱، ۷۶
مردوك ۷۰، ۸۴، ۱۰۰
مردوك – شاپیك – زری ۹۱
مردوك – شار– اوسور ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹
مردوك – شوم – ابنی ۱۴۲
مردوك – ندیم – آخه ۱۰۳
مروداخ – بالادان ۱۲۰، ۱۲۲ – ۱۲۴، ۱۲۷
مرهشی ۲۲، ۲۶، ۲۹
مزو ۱۱۱
مسکنگاشر ۲۲
مسو ۱۱۰
مصر ۲۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۹
مکشیا ۹۰
مکوبی ۵۰
ملکی ایلانی ۷۸
ملی‌شیپاك ۸۳
ممسنی ۹۲
من ۱۲۲
منچوری ۱۰
منوئاش ۱۱۱
موتیابال ۵۹، ۶۰
موتوران ۳۲
موراتاش ۸۹، ۱۰۳
موساسینا ۱۰۹
موستری ۷، ۱۰
موشه زیب – مردوك ۱۲۵، ۱۲۶
مونایا مانای ۱۱۱
میاندرود ۲، ۱۵، ۳۵، ۴۸، ۶۷
میتاتی ۱۱۴
میتانی ۷۰، ۷۱، ۱۰۶
میتاکی ۱۱۲
میترا ۱۰۶
میریز ۷۰
می‌شیمروه ۷۷
می‌طورنات ۳۲، ۸۷، ۱۱۱
میکی ۱۱۲
میموراشی ۸۱

نابلس ۱۵۷
نابو ۷۷
نابو – بل – شوماته ۱۴۶ – ۱۴۹، ۱۵۱ – ۱۵۵، ۱۵۹
نابو – دامق ۱۴۳
نابو – شار– آهه شو ۱۵۹
ناپ – باهایی ۸۶
ناپراتپ ۷۸
ناپسا ۱۵۶
ناپلانوم ۴۸
ناپی – ایلخوش ۲۴

ناپیر ۱٤٤، ۱٥٦
ناپیر – آسو ۷۸، ۷۹، ۹٥
ناپیرتو ۱٥٦
ناپیریشپاك ۱۲۲
ناتان ۹۰
ناتی ۳۳
ناخونته ۱۹، ۳۰، ٥۷، ۸٦، ۹۷، ۹۹، ۱۲۲
ناخونته – اوتو ۸٤، ۸٦، ۹٦، ۹۹
نارسیلام ۹۰
نارگیدا ٤۳
نارماراتی ۹۲
ناروته ۲۷، ۳۰، ۳۳، ٦۲
نارودە ۳۰
ناریته ۳۳
نازاروم ٥۹
نازی – ماروتاش ۷٦
نازیت ۷۸
ناساتیا ۱۰٦
ناکاپو۹۰
ناکری ۸۷
ناگیتو ۱۲٤
ناماخانی ۳۹
نامری ۷۱
نانا ۸٤، ۱۰۲، ۱٥۹
نافااوروك ۱٥٦
نانار ٤۷، ٤۸، ٥٥، ٦۲، ۸٥
ناهال ۱٤۲، ۱٤۹، ۱٥۰
ناهیتی ۳۰
نایری ۱۱۰
نبوپلسر ۱٦۳، ۱٦٤
نبو – نید ۱٦٦، ۱٦۹
نبوکدنصر ۸۷، ۱۰۰–۱۰۲، ۱٦٤، ۱٦٦، ۱٦۷
نرتاکیرو ۱۰۱
نرگال ۳۳، ٥۷، ۷۰، ۱۰۲
نرگال – اوشه‌زیب ۱۲٤، ۱۲٥
نرگال – شار– اوسور ۱٦۷
نرم – سین ۲۸ – ۳۱، ۳٥، ۸۳، ۹۸
نسا ۱۳۰، ۱۳۱
نسایی ۱۱۳
نشوا ۱٤٦
نمر ۳۰
نمری ۱۰۲، ۱۰۸ – ۱۱۱
نوا ۱٦۲
نور– اداد ۱۰۹
نوردیك ۱٦، ۱۷، ۷۱، ۱۳۹
نورکیپرات ۷۸
نوزا ۸۸
نوزی ۹۱
نوسکو ۷۰
نوموشدا ٤۰
نهاوند ۱۱، ۱۰۸
نیبه ۱۲۳
نیپور ۳۸، ٤۷، ٥٤، ٥۹، ۷٦، ۸۰، ۱۲٤، ۱۲٥، ۱٤۸
نید – مردوك ۱۲۷، ۱٤۲
نیرپیونی – شوروتوها ۹۰
نیشای ۱۱۳
نیکدیارا ۱۰۹
نیکدیمه ۱۰۹
نیکولائوس دمشقی ۱٦۹
نیکوم ۲٦
نیگیمتی ۷٦
نیمتو – مردوك ۹۱
نیمیتی – انلیل ۹۱
نین – اِگال ٥۷
نینکاراك ۳۰
نینگال ٤۲
نینگیرسو ۲۳

نینلیل ۳۴
نینوا ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۲–۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲–۱۶۴
نینورتا ۳۰، ۷۰
نینورتا واداد ۱۰۲
نینوره ۳۹
نینهورسگ ۳۳، ۴۲، ۴۵، ۹۴
نئاندرتال ۷

واراد– سین ۵۹، ۶۰
واراد – نانار ۴۶
وارونا ۱۰۶
ویشتاسپ ۱۶۲

هاربا – شیپاك ۷۳
هارباتو ۸۹
هاربه ۷۰
هاراپ ۹۰
هارپا ۹۰
هارپاگوس ۱۳۳، ۱۷۰
هارتابانو ۱۵۴
هاردوکو ۱۱۷
هارشه ۳۹ – ۴۱
هاشمار ۸۱
هالا ۷۰
هالاب ۶۰
هالات ۱۵۰
هالته ماراش ۱۵۴
هالدیا ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۶۵
هالدیایی ۱۶۸
هالدیاییها ۱۴
هالمیر ۵۶
هالودوش – اینشوشیناك ۸۱
هالوس (قزل ایرماق) ۱۶۶
هالوشو (هالوشو – اینشوشیناك) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۷
هامازی ۲۲، ۴۶
هامانو ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰
هاناسیروکا ۱۱۰
هانباته ۸۸
هانی ۱۲۱، ۱۴۵
هانیبالگات ۷۹
هایا اوسی ۱۵۲
هایا دانو ۱۵۱
هخامنش ۱۳۶
هخامنشی ۱۸، ۱۶۹ – ۱۷۱
هخامنشیان ۹۳، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴
هرتسفلد ۱۱
هرودوت ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۳ – ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰
هرهر ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۶۳
هشمر ۱۱۱، ۱۱۸
هلال خصیب ۵، ۷۰
هلپی ۱۱۲
هلمان نیرپیونی ۹۰
هلو ۲۸
هلیوس ۷۰
همدان ۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴
هند ۸، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۷۰، ۱۰۵–۱۰۷، ۱۰۹، ۱۵۸
هندوان ۷۰
هندوکش ۵، ۶
هنی ۲۵
هوبا مرسیلی ۴۴
هوبان ۱۹، ۳۰، ۷۷–۷۹، ۸۱، ۸۵، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶

هوبان اپی ۱۴۳
هوبان – ایمنه ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷
هوبان – تاهراه ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۵۷
هوبان شیبار ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴
هوبان – نوگاش (نوگان) ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷
هوبان – نومنا ۷۷، ۸۲، ۹۱، ۹۲
هوبان – هابوآ ۱۵۱
هوبان – هالتاش ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱ – ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰
هوبان – هالتاش دوم ۱۲۷
هوبان – هالتاش سوم ۱۴۹
هوبان – هالتاش یکم ۱۲۶، ۱۲۷
هوبایا ۱۱۰
هوبو ۴۹
هوپاپانو ۱۲۴، ۱۴۹
هوپشانا ۳۲
هوتران ۳۰، ۸۶، ۹۷
هوتران – تپتی ۴۹، ۱۴۵
هوته شه‌کین ۶۴
هوته‌کوك ۶۴
هوته لودوش – اینشوشیناك ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ – ۱۰۳، ۱۵۲
هوته لودوش – ناخونته ۱۰۰
هوتیپ – ناپیپ ۸۶
هودها ۷۰
هود هود ۱۵۱
هودیمیری ۱۴۷، ۱۵۵
هوراتو ۸۸
هورادی ۱۵۶
هوربی ۳۰
هورتوم ۳۲، ۴۱
هورشیتوم ۳۹، ۴۸
هورکانیه ۱۳۲
هوریاتیلا ۷۵
هوریها ۱۴
هوسی ۹۱، ۱۰۱
هوشومکیبی ۲۹
هومان ۶۴
هومورتوم ۳۲، ۴۱
هووخشتره (کوواکسارس) ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۲ – ۱۶۸
هوهونوری ۲۵، ۳۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷
هیبابری ۲۵
هیتا ۲۹، ۳۰، ۳۴
هیتپولی ۶۴
هیثیته ۸۲
هیداریدا ۲۵
هیدالو ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۵–۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵
هیدین هوتران ۸۱
هیستاسپس ۱۶۲
هیشیپ – راتپ ۱۹، ۲۴، ۲۸
هیشیپ –راشیرو ۲۵
هیشمیتیك ۷۸
هی – شور ۲۴
هیکسوسها ۷۰، ۱۰۶، ۱۰۷
هیلمو ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰

یالمن ۲۶
یونان ۲۶
یوهاکین ۱۶۷
یهودیان ۱۵۷، ۱۶۷
یهوه ۱۶۸

Copyright 1987

by Shirkat-i Intishārāt-i 'Ilmī wa Farhangī
Printed at S.I.I.F. Printing House
Tihrān, Irān

History of Early Iran

by:

George Cameron

Translated by:

Ḥasan Anūshih

Scientific & Cultural
Publications Company

134

کتاب «ایران در سپیده‌دم تاریخ» نوشته جورج کامرون یکی‌از مهمترین ومحققانه‌ترین آثاری است‌که تاریخ ایران‌باستان را تا آغاز مادها و هخامنشیان ـ یعنی تا آمدن آریاییان به‌ایران ـ بازگو می‌کند. این‌کتاب در واقع سپیده‌دم تاریخ ایران است واز دورانی سخن می‌گوید که هنوز هم در ایران ناشناخته باقی‌مانده‌است.

کتاب حاضر بررسی دقیقی است ازتاریخ نخستین ایران وعیلام وآغاز روزگار آریاییان وبه‌گونه‌ای تألیف یافته که هم برای پژوهندگان وهم خوانندگان عادی سودمند وفهم‌پذیر است.

بها: ۷۵ تومان